برهان قرآن

و ردّ مهمترین شبهات پیروان کمونیزم و سایر معاندین اسلام

شامل جالبترین مباحث اجتماعی و نظامات اقتصادی و قضائی قرآن

نوشته

سیّد صدر الدّین بلاغی

بهمن ماه ۱۳۳۴ شمسی

ناشر : مرتضی فتی

مرکز فروش : شرکت سهامی انتیم خیابان سعدی

چاپخانه حیدری

بسم الله الرحمن الرحيم

آغاز سخن

بسیاری از روشنفکران ودرس خوانده‌ها در عصر حاضر از جهت دین دچار حیرت واشکال سختی هستندو باخود چنین میاندیشند که : آیا واقعاً دین یکی ازحقایق زندگیست ؟ وبرفرض آنکه درروزگار قدیم چنین بوده آیا دردنیای کنونی نیز ـ که علم قیافهٔ زندگی را تغییر داده ودر سراسر جهان برای غیر علم وحقایق علمی جائی باقی نمانده ـ هنوز دین بقوّت خود باقیست ؟ .

آیا دین برای بشر یك امر ضروری ویك حاجت حقیقی است ؟ یایکموضوع شخصی ورابطهٔ خصوصی است که هرکس بخواهد آنرا می پذیرد ومتدین میشود و هرکس نخواهد براه الحاد وانکار میرود وقبول وردّ دین باهم برابراست ؟

این یکی از مشکلات بزرگ این طبقه در عصر حاضر است ومشکل دیگر این طبقه راجع باسلام است زیرا مبلّغین ودعات اسلام بمردم میگویند : این دین تافته‌ای جدا بافته است . باینمعنی که این دیانت مجرّد عقیده نیست وتنها برای تهذیب روح وتربیت اخلاق نیامده‌است بلکه علاوه براین امور ، این شریعت یك نظام عادل اقتصادی و یك سیستم اجتماعی هماهنگ و یك قانون مدنی وجزائی وبین المللیْ محکم و یك دستور فکری متین ویك تربیت بدنی متقنی است که برپایهٔ عقیده استوار وباجان ودل وسرشت وفطرت انسان پیوسته وآمیخته است .

این طبقه ، با مشکل بزرگی مواجهند زیرا چنین پنداشته بودند که اسلام نقش خودرا در صحنهٔ حیات واجتماع ایفاء کرده وروزگار نفوذ وتأثیر آن سپری شده ، ولی اکنون سراسیمه وحیرت‌زده خودرا دربرابر مبلغین ودعاتی می بینند که بایشان میگویند: این دین از آثار ومیراثهای عهد قدیم نیست که جای آن درموزهٔ افکار ونظامات وعقاید

فهرست کتاب برهان قرآن:

صفحه

خطا است ؛ زیرا « لرد ألنبی » در جنگ جهانی اول وقتی بر بیت المقدس دست یافت گفت : « حالا سلسلۀ جنگهای صلیبی بپایان رسید » !!

در دو قرن گذشته اروپای استعمار طلب فشار وحملۀ خود را بممالك اسلامی آغاز کرد ودر اواخر قرن نوزدهم کلادستون رئیس الوزرای بریتانیا درعهد سلطنت ملکۀ ویکتوریا با صراحت تمام پرده از روی این سیاست برداشت وقرآن را بالای دست گرفت ودرحضور نمایندگان مجلس عوام انگلستان گفت : « تا وقتی که اینکتاب پیشوای مصریان باشد ممکن نیست پایۀ سیاست ما در آن سرزمین استوار و برقرار گردد » !

با توجه باینهدو سند غیر قابل انکار ، روشن و آشکار است که منظور سیاست خارجی در کشورهای اسلامی، سست کردن پیوندهای دین و عقیده و از میان بردن قداست واحترام آن در نفوس واذهان مردم مسلمان و زشت وناپسند ساختن آن در نظر ایشان بوده تا باینوسیله دین خودرا فرو گذارند ومورد توهین وتحقیر قرار دهند و احکام و آداب آنرا از دست بدهند و استعمارگران از این فرصت استفاده کنند وپایه های سیاست خودرا درکشورهای اسلامی مستحکم ومستقر سازند !

دول اروپائی همین سیاست را بکار بردند و برنامۀ تعلیمات را طوری تنظیم کردند که دانش آموزان هیچگونه علم و اطلاعی از حقیقت اسلام دریافت نکنند ومعتقد شوند که اسلام منحصر در عبادات و نمازها واذکار واوراد است و قرآن باید فقط بعنوان تبرك وتیمّن خوانده شود و امّا نظامات اقتصادی و اجتماعی و آئین حکومت ودستور سیاست داخلی و خارجی و رژیم تعلیم و تربیت اسلام باید بکلّی متروك و مسکوت بماند و بجای این مسائل مهمّ حیاتی باید شبهاتی که مستشرقین ومبشّرین صلیبی برانگیخته اند در فکر و ذهن دانش آموزان و دانشجویان تزریق شود تا دستگاه استعمار از نقشه های خود هرچه بیشتر بهره مند گردد .

روی همین اصل در مدارس کشورهای مسلمان بجای مآثر و آثار اسلامی همه جا وهمه وقت سخن از اروپا ومفاخر ومناقب غرب بمیان آمد وچنین وانمود شد

باستانی باشد، بلکه موجودی زنده است که هم، اکنون حرارت و نشاط حیات در ان موج میزند وهم برای پایه گذاری حیات آیندهٔ بشر از هر نظام و آئینی آماده تر ونیرومندتراست وهیچ رژیم وسیستمی حتی رژیم اشتراکی وسیستم کمونیزم نمیتواند با آن برابری ورقابت کند.

وقتی روشنفکران؛ در برابر این منطق قرارمیگیرند سراسیمه و بی‌تاب میشوند وبی‌اختیار بانگ وفریاد برمیآورند که آیا این رژیم که برده‌فروشی وتیول وسرمایه‌داری را روا داشته وزن را برابر با نصف مرد شمرده واورا در کنج خانه زندانی کرده و سنگسار کردن ودست بریدن وامثال آنرا درقوانین کیفری خود مقرر داشته وپیروان خود را باعاشه با صدقات عادت داده واجتماع را بطبقات متفاوت تقسیم کرده وبرای کارگران ورنجبران زندگی آبرومندی تأمین نکرده ووو ... آیا چنین رژیمی میتواند درشرائط کنونی باقی بماند؟ تا چه رسد بآینده!

آیا این نظام با این خصوصیّات نظامی است که بتواند در مبارزهٔ سختی که اکنون میان نظامات اجتماعی واقتصادی قائم براصول «علمی!» درجریانست، روی پای خود بایستد؟ تا چه رسد بآنکه دراین کشتی ومبارزه شرکت کند؟!

این طبقه از روشنفکران؛ قبل از هرچیز باید دقت وتوجه کنند که این شبهات از کجا بفکر ایشان القاء شده تا درپرتو این توجه دریابند که آیا دراین اظهارات، رأی وفکر خود را ابراز میکنند یا ازسر تقلید سخنی را برزبان میرانند که خودشان هم معنی وحقیقت آنرا نمیفهمند!

جای تردید نیست که هرگاه این طایفه دراین باره بیندیشند، انصاف خواهند داد که این شبهات از رهگذر تفکر ودر نتیجهٔ تعقّل شخصی خودشان بذهنشان راه نیافته وما ناچاریم که برای درك حقیقت تاریخ جدید چند گام واپس نهیم واوضاع و عوامل تاریخی چند قرن پیش را بنظر بیاوریم:

درقرون وسطی آتش جنگهای صلیبی میان اروپا وجهان اسلامی شعله ور شد وپس ازچندی، شعلهٔ آن آتش فرونشست ولی تصور اینکه آن آتش بکلی خاموش شد

واین عامل عبارت از آن بود که کلیسا ـ با آنکه از نظر روح مسیحیت می باید بنفوذ وسلطنت روحی خود اکتفاء کند و حق قیصر را برای قیصر و مال خدا را برای خدا بگذارد ـ باینکار اکتفا نکرد ودر کلیهٔ امور و شئون زندگی مردم دخالت ورزید واوامر خودرا با دیکتاتوری وحشتناکی بر مردم تحمیل کرد و مانند غولی سهمگین بر زندگانی خلق سایه افکند ودر همان حال که دماغهاشانرا باوهام وخرافات ـ بنام دین ـ میآ گند شانه هاشانرا نیز در زیر بار گران جزیه وبردگی فرسوده میساخت .

رفتار کلیسا در بارهٔ دانشمندان ـ از قبیل سوزاندن یکمرد عالم بگناه آنکه قائل بکرویّت زمین شده ـ بقدری زشت وزننده بود که هر شخص آزاده و صاحب وجدان را بشکستن این غول زشت منظر تهییج میکرد ودر نتیجه مبارزهٔ با آن دین که کلیسا بر مردم تحمیل کرده بود براي آزادی خواهان بصورت یك شعار مقدس ویکوظیفهٔ حتمی در آمد .

این ، خلاصهٔ ماجرای مبارزهٔ علم ودین در کشورهای اروپائیست ، ولی کارما در کشورهای شرق اسلامی بکار اروپائیان چه ارتباطوشباهتی دارد ؟!

ما چرا باید علم و دین را از هم تفکیك کنیم و میان آندو اختلاف و نزاع برانگیزیم ؟

کدام حقیقت علمی پیراسته از اغراض وجود دارد که با دین وعقیده مخالف ومزاحم باشد وکی در کشورهای اسلامی دانشمندان تحت فشار قرار گرفته‌اند؟؟

این تاریخ است که باصراحت گواهی میدهد که دانشمندانی بزرگ درطب وهیئت وهندسه وعلوم طبیعی وسایر فنون علم در پرتو حمایت وعنایت اسلام برخاسته اند و هیچگاه در ضمیر ایشان میان علم وعقیده نزاعی رخ نداده ودرهیچ زمان میان ایشان وحکومتها جدالی نیفتاده که بسوختن و آزردن ایشان منتهی شود .

بنا براین ، کدام علت این طایفهٔ روشنفکر ! را بتفکیك دین از علم وامیدارد وایشانرا بعیب جوئی وزشتگوئی نسبت بدین برمیگمارد ؟

آیا این هذیان بافی وهرزه درائی جز داروی بیهوشی استعمار علّتی میتواند

که نظامات اساسی اجتماعی ودستورهای محکم اقتصادی،همانست که اروپا آنرا پدید آورده و دستور صحیح در اداره و نظم ملك وملت همانست که افکار و آزمایشهای غربی آنرا صیقلی ساخته است : حقوق بشر در انقلاب کبیر فرانسه پایه گذاری شده ودمکراسی در انگلستان بوجود آمده وپایه تمدن بدست معماران روم برقرار گشته و بطور خلاصه ، اروپا قهرمان جبّاری است که هیچ چیز و هیچکس با او یارای مقاومت ندارد وکشورهای مشرق ناچار میباید پیرو ومطیع امر وارادهٔ اروپا باشند !

این تبلیغات دامنه دار کار خودرا کرد ودرکشورهای اسلامی نسلهائی بوجود آورد که بیشتر افرادش بهیچوجه معنی شخصیت و عزّت و آبرو و استقلال را درك نمیکنند وجزبندگی وبردگی اروپا هدف وفکری ندارند و نمیتوانند باچشمهای خود به بینند و با خردهای خود بیندیشند ؛ جز آنچه اروپا برای ایشان به‌بیند نمی بینند وبغیر از آنچه غرب برای ایشان بیندیشد نمیاندیشند !

این طبقهٔ روشنفکر ! از اسلام جز شبهاتی نشنیده اند و از تعلیمات آن جز آنچه اروپا بایشان تلقین کرده نمیشناسند . و بهمین جهت ـ طوطی وار ـ راجع بتفکیك دین از دولت وعلم از دین سخن میگویند .

غافل ازاینکه آن دینی که اروپا خودرااز آن رها کردهٔ با آن دین که طرفداران و مبلّغین اسلام بآن دعوت میکنند ، تفاوت بسیار دارد وشرایطی که اروپا را بدشمنی دین وفرار از زیر بار آن واداز کرد ، یکنوع شرائط خاصّی بود که نظیر آن درشرق اسلامی وجود نداشته ونخواهد داشت ؛

در اروپا جنگ میان علم و دین از آنجهت در گرفت که « کلیسا » یك سلسله آراء و نظریاتی را بنام علم اتخاذ کرد و گفت : این نظریات ، مقدس و غیر قابل تغییر وانکاراست ، زیرا همگی آنها از آسمان فرود آمده است ! ازینرو چون علوم نظری و تجربی فساد آن افکار وبطلان آن نظریّات را ثابت کرد . مردم ناچار شدند که بعلم ایمان بیاورند وبه کلیسا ودین کلیسا کافر شوند .

ضمناً عامل دیگری نیز درکار بود که آتش این اختلاف وجنگ را دامن میزد

برهان قرآن

داشته باشد ؟ !

بدیهی است منظور ما از نوشتن این کتاب ، ارشاد وهدایت اینگونه روشنفکران! نیست ، زیرا ایشان تا ارباب اروپائیشان درأثر یأس از تمدن مادّی خود تغییر روش ندهند واز نظام متقن روحی ومادی اسلام پیروی نکنند،ازخوی ورفتارخود بازنخواهند گشت . بلکه تنها منظور ما گروهی دیگر ازجوانانند که فکر وعقل خود را بگرو بیگانگان ندادهاند واز روی صدق جویای حقیقتند ، ولی این شبهات افق فکر ایشان را تیره ساخته ووسیلهٔ راندن این ابرها وغبارها را نمیدانند وهمچنان درظلمت حیرت سرگردانند وشیاطین استعمار وکمونیزم برای فریفتن ایشان دامها برسر راهشان گسترده اند واز وصول براه راست وپوئیدن طریق آزادی وشرف وعظمت بازشان میدارند .

این کتاب را باین طبقه ازجوانان حقجو وهدایت طلب اهداء میکنم وخدا را برای زایل ساختن آن شبهات از فکر وذهن ایشان بمدد همی‌طلبم !

وضمنا بعنوان حقشناسی یادآور میشوم که گذشته از قرآن کریم و کتب تفسیر واخبارکه هنگام نوشتن این کتاب مورد استفاده بوده ، تألیفات جمعی ازمحققین و دانشمندان بزرگ معاصر مصر وهمچنین راهنمائیهای سودمند وحکیمانهٔ علاّمهٔ محقق آقای سید عبد الحجّه بلاغی نیز در تدوین این فصول سهمی بسزا داشته است .

از خدای بزرگ ومهربان مسئلت دارم که همگی ایشانرا مثاب ومأجورداراد و دلهای ما را بنورایمان نرم و روشن کناد

تهران - ۱۸ آذر ماه ۱۳۳٤ - سید صدرالدین بلاغی

ضرورت پیش گرفته اند . و بحکم این پندار غلط و مقدمهٔ فاسد ، معتقد شدند که ایشان نیز برای رسیدن بکاروان فرهنگ و تمدن غرب می باید دین و آئین خودرا بدور افکنند، وگرنه همچنان درانحطاط وتأخّر وخرافات خواهند ماند !

در اینجا تذکّر این نکته نیز لازمست که دانشمندان و نویسندگان اروپا نیز همگی دشمن دین ومخالف عقائد مذهبی نیستند ودر میان ایشان گروهی وجود دارند که گریبان فکر وعقل خودرا ازچنگ اهریمن مادي گری و بیدینی اروپا نجات داده ودریافته اند که عقیدهٔ دینی یکنوع ضرورت روحی وحاجت عقلی است . واز آنجمله یکی « چیمس چینز » دانشمند بزرگ اختر شناسی است که زندگانی خودرا با شك والحاد آغاز کرده وسپس ازرهگذربحث وتحقیق علمی معتقد شده است که مشکلات بزرگ علمی جز با اعتقاد بوجود معبود حل شدنی نیست .

همچنین « جینز برگ » دانشمند شهیر اجتماعی پس از تأمل وتدبّر فراوان، بعظمت و ارزش واقعی دین اسلام آشنا شده و دریافته است که در این آئین مزایای مادّی وروحی در طی یك نظام متقن ودقیق تألیف وتلفیق شده است .

همچنین نویسندهٔ مشهور « سومرست موم » طیّ بیـان متقن و استوار خـود میگوید :

« اروپای امروز معبود پیشین خودرا فرو نهاده و بمعبودی تازه بنام علم ایمان آورده، ولی بایددر نظرداشت که علم موجودی سیّال ودستخوش تبدّل وتحوّل دائم است . وآنچه را دیروز نفی کرده امروز اثبات میکند وآنچه را که امروز اثبات کرده فردا نفی خواهد کرد و بهمین جهت پرستندگان علم در پریشـانی دائم بسر می برند و از آرامش وسکون بهره ونصیبی ندارند » !

بطوری که ملاحظه میفرمائید ، این دانشمند بزرگ بنکته ای بسیار حساس و دقیق اشاره کرده وبا سر انگشت تحقیق نقطهٔ اولی فسادرا در تمدن غرب نشـان داده است . زیرا مهمترین بیماری روحی در جهان غرب همان پریشانی دائمی است . همان پریشانی که اعصاب مردم آن سرزمین‌را خسته وفرسوده ساخته وهزاران امراض

آیا روزگار دین سپری شده است؟

بسیاری از غربیان درعصر حاضر چنین می پندارند که روزگار دین سپری شده وبعبارت دیگر: دین جای خودرا بعلم داده است!

قسمت اعظم علماء علم الاجتماع وروانشناسی دنیای غرب بر همین عقیده وپیرو همین پندارند.

في المثل «فروید» روانشناس یهودی اتریشی، زندگانی بشری را از نظر روان شناسی بسه مرحله قسمت میکند:

۱ ـ مرحلهٔ خرافات.

۲ ـ مرحلهٔ تدیّن.

۳ ـ مرحلهٔ علم که آخرین مراحل پسیکولوژی است!

چنانکه در فصل سابق بیان شد رسوخ و انتشار این نظریّه در دنیای غرب معلول اسباب وعلل ریشه داری است که آن علل واسباب، بدبینی وتنفّر نسبت بدین را در آن سر زمین بوجود آورده است ومبارزهٔ طولانی میان کلیسا وعلم، دانشمندان را متوجه این حقیقت ساخته است که: گفته‌های کلیسا، همگی ارتجاعی و موجب انحطاط ووامانده‌گی ومروّج اوهام وخرافاتست وبهمین جهت میباید کلیسا جای خودرا تفویض و تسلیم بعلم کند تا باینوسیله کاروان بشریّت در طریق ترقّی رهسپار واز مزایای مدنیّت بر خوردار گردد.

البته این طرز تفکر برای دانشمندان غرب بر پایهٔ مقدمات صحیح و عقلائی تأسیس یافته است، ولی آنچه موجب تأسف وتأثر شده اینست که گروه انبوهی از جهّال وکم خردان شرق اسلامی هم بداعی تقلید چنان پنداشتند که راه ترقی وتقدّم برای مردم مسلمان و سکنهٔ مشرق نیز همان راه و رسمی است که غربیان بحکم

واین عامل عبارت از آن بود که کلیسا - با آنکه از نظر روح مسیحیت می باید بنفوذ وسلطنت روحی خود اکتفاء کند و حق قیصر را برای قیصر و مال خدا را برای خدا بگذارد - باینکار اکتفا نکرد ودر کلیّهٔ امور و شئون زندگی مردم دخالت ورزید واوامر خودرا با دیکتاتوری وحشتناکی بر مردم تحمیل کرد و مانند غولی سهمگین بر زندگانی خلق سایه افکند ودر همان حال که دماغهاشانرا باوهام وخرافات - بنام دین - میآ گند شانه هاشانرا نیز در زیر بار گران جزیه وبردگی فرسوده میساخت.

رفتار کلیسا در بارهٔ دانشمندان - از قبیل سوزاندن یکمرد عالم بگناه آنکه قائل بکرویّت زمین شده - بقدری زشت وزننده بود که هر شخص آزاده و صاحب وجدان را بشکستن این غول زشت منظر تهییج میکرد ودر نتیجه مبارزهٔ با آن دین که کلیسا بر مردم تحمیل کرده بود برای آزادی خواهان بصورت یك شعار مقدّس ویکوظیفهٔ حتمی در آمد.

این، خلاصهٔ ماجرای مبارزهٔ علم ودین در کشورهای اروپائیست، ولی کارما در کشورهای شرق اسلامی بکار اروپائیان چه ارتباط وشباهتی دارد؟!

ما چرا باید علم و دین را از هم تفکیك کنیم و میان آندو اختلاف و نزاع برانگیزیم؟

کدام حقیقت علمی پیراسته از اغراض وجود دارد که با دین وعقیده مخالف ومزاحم باشد وکی در کشورهای اسلامی دانشمندان تحت فشار قرار گرفته‌اند؟؟

این تاریخ است که باصراحت گواهی میدهد که دانشمندانی بزرگ در طب وهیئت وهندسه وعلوم طبیعی وسایر فنون علم در پرتو حمایت وعنایت اسلام برخاسته اند و هیچگاه در ضمیر ایشان میان علم وعقیده نزاعی رخ نداده ودرهیچ زمان میان ایشان وحکومتها جدالی نیفتاده که بسوختن و آزردن ایشان منتهی شود.

بنا براین، کدام علت این طایفهٔ روشنفکر! را بتفکیك دین از علم وامیدارد وایشانرا بعیب جوئی وزشتگوئی نسبت بدین برمیگمارد؟

آیا این هذیان بافی وهرزه درائی جز داروی بیهوشی استعمار علّتی میتواند

که نظامات اساسی اجتماعی ودستورهای محکم اقتصادی،همانست که اروپا آنرا پدید آورده و دستور صحیح در اداره و نظم ملك وملت همانست که افکار و آزمایشهای غربی آنرا صیقلی ساخته است : حقوق بشر در انقلاب کبیر فرانسه پایه گذاری شده ودمکراسی در انگلستان بوجود آمده وپایهٔ تمدن بدست معماران روم برقرار گشته و بطور خلاصه ، اروپا قهرمان جباری است که هیچ چیز و هیچکس با او یارای مقاومت ندارد وکشورهای مشرق ناچار میباید پیرو ومطیع امر وارادهٔ اروپا باشند !

این تبلیغات دامنه دار کار خودرا کرد ودر کشورهای اسلامی نسلهائی بوجود آورد که بیشتر افرادش بهیچوجه معنی شخصیت و عزّت و آبرو و استقلال را درك نمیکنند وجز بندگی وبردگی اروپا هدف وفکری ندارند ونمیتوانند باچشمهای خود به بینند و با خردهای خود بیندیشند؛ جز آنچه اروپا برای ایشان بهبینند نمی بینند وبغیر از آنچه غرب برای ایشان بیندیشد نمیاندیشند '

این طبقهٔ روشنفکر ! از اسلام جز شبهاتی نشنیده اند و از تعلیمات آن جز آنچه اروپا بایشان تلقین کرده نمیشناسند . و بهمین جهت ـ طوطی وار ـ راجع بتفکیك دین از دولت وعلم از دین سخن میگویند .

غافل ازاینکه آن دینی که اروپا خودرااز آن رها کردهٔ با آن دین که طرفداران و مبلّغین اسلام بآن دعوت میکنند، تفاوت بسیار دارد وشرایطی که اروپا را بدشمنی دین وفرار از زیر بار آن وادار کرد ، یکنوع شرائط خاصّی بود که نظیر آن درشرق اسلامی وجود نداشته ونخواهد داشت !

در اروپا جنگ میان علم و دین از آنجهت در گرفت که « کلیسا » یك سلسله آراء و نظریاتی را بنام علم اتخاذ کرد و گفت : این نظریات ، مقدس و غیر قابل تغییر وانکاراست ، زیرا همگی آنها از آسمان فرود آمده است ؛ ازینرو چون علوم نظري و تجربی فساد آن افکار وبطلان آن نظریّات را ثابت کرد . مردم ناچار شدند که بعلم ایمان بیاورند وبه کلیسا ودین کلیسا کافر شوند .

ضمناً عامل دیگری نیز درکار بود که آتش این اختلاف وجنگ‌را دامن میزد

برهان قرآن

داشته باشد ؟ !

بدیهی است منظورما ازنوشتن این کتاب ، ارشاد وهدایت اینگونه روشنفکران نیست ، زیرا ایشان تا ارباب اروپائیشان درأثر یأس از تمدن مادّی خود تغییر روش ندهند وازنظام متقن روحی ومادی اسلام پیروی نکنند، ازخوی ورفتار خود بازنخواهند گشت . بلکه تنها منظور ما گروهی دیگر ازجوانانند که فکر وعقل خود را بگرو بیگانگان نداده‌اند واز روی صدق جویای حقیقتند ، ولی این شبهات افق فکر ایشان را تیره ساخته ووسیلهٔ راندن این ابرها وغبارها را نمیدانند وهمچنان درظلمت حیرت سرگردانند وشیاطین استعمار وکمونیزم برای فریفتن ایشان دامها برسر راهشان گسترده اند واز وصول براه راست وبوئیدن طریق آزادی وشرف وعظمت بازشان میدارند .

این کتاب را باین طبقه ازجوانان حق‌جو وهدایت طلب اهداء میکنم وخدا را برای زایل ساختن آن شبهات از فکر وذهن ایشان بمدد همی‌طلبم !

وضمنا بعنوان حقشناسی یادآور میشوم که گذشته از قرآن کریم وکتب تفسیر واخبار که هنگام نوشتن این کتاب مورد استفاده بوده ، تألیفات جمعی ازمحقّقین و دانشمندان بزرگ معاصر مصر وهمچنین راهنمائیهای سودمند وحکیمانهٔ علاّمهٔ محقق آقای سید عبد الحجّه بلاغی نیز در تدوین این فصول سهمی بسزا داشته است .

ازخدای بزرگ ومهربان مسئلت دارم که همگی ایشانرا مثاب ومأجورداراد و دلهای ما را بنورایمان گرم و روشن کناد

تهران - ۱۸ آذر ماه ۱۳۳۴ - سید صدرالدین بلاغی

ضرورت پیش گرفته اند . و بحکم این پندار غلط و مقدمهٔ فاسد ، معتقد شدند که ایشان نیز برای رسیدن بکاروان فرهنگ و تمدن غرب می باید دین و آئین خودرا بدور افکنند، وگرنه همچنان درانحطاط وتأخّر وخرافات خواهند ماند !

در اینجا تذکّر این نکته نیز لازمست که دانشمندان و نویسندگان اروپا نیز همگی دشمن دین ومخالف عقائد مذهبی نیستند ودر میان ایشان گروهی وجود دارند که گریبان فکر وعقل خودرا ازچنگ اهریمن مادي گری وبیدینی اروپا نجات داده ودریافته اند که عقیدهٔ دینی یکنوع ضرورت روحی وحاجت عقلی است . واز آنجمله یکی « چیمس چینز » دانشمند بزرگ اختر شناسی است که زندگانی خودرا با شك والحاد آغاز کرده وسپس ازرهگذربحث وتحقیق علمی معتقد شده است که مشکلات بزرگ علمی جز با اعتقاد بوجود معبود حل شدنی نیست .

همچنین « جینز برگ » دانشمند شهیر اجتماعی پس از تأمل وتدبّر فراوان، بعظمت و ارزش واقعی دین اسلام آشنا شده و دریافته است که در این آئین مزایای مادّی وروحی در طی یك نظام متقن ودقیق تألیف وتلفیق شده است .

همچنین نویسندهٔ مشهور « سومرست موم » طیّ بیـان متقن و استوار خـود میگوید :

« اروپای امروز معبود پیشین خودرا فرو نهاده و بمعبودی تازه بنام علم ایمان آورده، ولی بایددر نظرداشت که علم موجودی سیّال ودستخوش تبدّل وتحوّل دائم است . وآنچه را دیروز نفی کرده امروز اثبات میکند وآنچه را که امروز اثبات کرده فردا نفی خواهد کرد و بهمین جهت پرستندگان علم در پریشـانی دائم بسر می برند و از آرامش وسکون بهره ونصیبی ندارند » !

بطوری که ملاحظه میفرمائید ، این دانشمند بزرگ بنکته ای بسیار حساس و دقیق اشاره کرده وبا سر انگشت تحقیق نقطهٔ اولی فسادرا در تمدن غرب نشـان داده است . زیرا مهمترین بیماری روحی در جهان غرب همان پریشانی دائمی است . همان پریشانی که اعصاب مردم آن سرزمین‌را خسته وفرسوده ساخته وهزاران امراض

آیا روزگار دین سپری شده است؟

بسیاری از غربیان درعصر حاضر چنین می پندارند که روزگار دین سپری شده وبعبارت دیگر : دین جای خودرا بعلم داده است.

قسمت اعظم علماء علم الاجتماع وروانشناسی دنیای غرب بر همین عقیده وپیرو همین پندارند.

في المثل « فروید » روانشناس یهودی اتریشی، زندگانی بشری را از نظر روان شناسی بسه مرحله قسمت میکند :

۱ ـ مرحلۀ خرافات.

۲ ـ مرحلۀ تدیّن.

۳ ـ مرحلۀ علم که آخرین مراحل پیسیکولوژی است؛

چنانکه در فصل سابق بیان شد رسوخ و انتشار این نظریّه در دنیای غرب معلول اسباب وعلل ریشه داری است که آن علل واسباب. بدبینی وتنفّر نسبت بدین را در آن سر زمین بوجود آورده است ومبارزۀ طولانی میان کلیسا وعلم، دانشمندان را متوجه این حقیقت ساخته است که : گفته‌های کلیسا، همگی ارتجاعی و موجب انحطاط ووامانده گی ومروّج اوهام وخرافاتست وبهمین جهت میباید کلیسا جای خودرا تفویض و تسلیم بعلم کند تا باینوسیله کاروان بشریّت در طریق ترقّی رهسپار واز مزایای مدنیّت بر خوردار گردد.

البته این طرز تفکر برای دانشمندان غرب بر پایۀ مقدمات صحیح و عقلائی تأسیس یافته است، ولی آنچه موجب تأسف وتأثر شده اینست که گروه انبوهی از جهّال و کم خردان شرق اسلامی هم بداعی تقلید چنان پنداشتند که راه ترقی وتقدّم برای مردم مسلمان و سکنۀ مشرق نیز همان راه و رسمی است که غربیان بحکم

عواطف انسانی و نمونه‌ای ازرحم وشفقت و تعاون و شرف وفضیلت در ان یافت نشود.

جای تردید نیست که مردم دراین مبارزات ومجاهدات سخت ودامنه دار خود منافع وفوائدی بدست خواهند آورد ، ولی همین منافع وفوائد نیز براثر تکالب وتنازع در تقسیم وتوزیع آن تباه خواهد شد . و سرانجام فساد بزندگی افراد و ملل رخنه خواهد کرد زیرا افراد چنان گرفتار شهوات و کامرانی ها خواهند شد که بهیچ نحو قادر بر رهائی از بند بندگی آنها نباشند وهمچنین ملتها چنان گرفتار جنگهای خونین ووحشت انگیز خواهند شد که کوچکترین فرصتی برای استفاده ازمزایای مجاهدات خود نیابند ودر حقیقت ، علوم مادّی وهمگی آلات وادوات و ماشینهائی که مولود آنست مانند دو بالی که بردوش موری بروید موجب هلاك و دمار و فنا و زوال خواهد شد .

با توجه باین مقدمه باین نتیجهٔ قطعی میرسیم که هر گاه عقیده بجهان ما وراء طبیعت هیچگونه اثر وثمری جز این نداشته باشد که زندگی وزندگان را در وسعت وفسحتی قراردهد وجهان بی پایانی‌را برای نیل‌بآمال ورسیدن بکلیهٔ اهداف‌و آرزوها در اختیار انسان بگذارد ، همین یك نتیجه کافي است که اورا باین اعتقاد دلبستگی بخشد،وهر گاه این عقیده هیچ فائده ای جز این نداشته باشد که از بروز جنگهای وحشت انگیز جلوگیری کند و از شدّت مبارزه و تکالب بشر بکاهد وعواطف عالیهٔ محبّت ومودّت ورحم ومروّت وبرادری وشفقت‌رادرمحیط زندگی فرصت جلوه گری بخشد ، همین یك فائده کافي است که آدمي را باحترام واهمیت و ارزش و عظمت آن عقیده متوجه ومعترف سازد .

خوانندهٔ عزیز ، اندکی‌درزندگی پیغمبران ورجال حق ومصلحین وخیرخواهان بشریت مطالعه کنید و سپس فکر کنید که آیا کدام نیرو است که این شخصیّتهای عظیم را در مجاهدات خود تقویت میکند وبرای مقاومت در برابر طغیان شر وفساد مجهّز میسازد ؟! آیاچشمداشت منافع مادّی وامیدواری بآرزو های شخصی واهداف خصوصی است که زهر جانگداز مصائب و شدائد را درکام جان ایشان خاصیت شهد بخشیده ؟

روحی وعصبی ببار آورده واین مصائب نتیجهٔ قطعی زد و خوردهای دائمی است که در اثر عدم اعتقاد واعتماد بمبدأ ثابت ومعبود لایزال در میان ایشان جریان دارد .

روی همین اصل همه چیز در دنیای غرب دستخوش تغیّر وتبدّل مستمر است : نظامات اقتصادی درمعرض طوفان تحوّل است . اصول وموازین سیاسی متزلزل و بی ثباتست . روابط دولتها و افراد سست و بی اعتبار است وهمچنین حقایق وقوانین علم در تموّج وتلاطم دائم است والبته اثر قطعی ونتیجهٔ اجتناب ناپذیر این تزلزل وتحوّل ، پریشانی فکر و ناراحتی اعصاب مردمی است که عنان کشتی زندگی خودرا بطوفان بسته و رشتهٔ حیات خویش را ازمعبود ثابت وخدای ازلی وابدی گسیخته اند . زیرا هر گاه اعتقاد بمبدأ هیچ مزیّت وخاصیّتی جز احساس آسایش و اطمینان خاطر در کنف خدا و انجام تکالیف حیات برای خدا و مبارزه با عوامل شرّ و فساد در راه خدا وسعی و کوشش درعمران و آبادی جهان بقصد اجراء وتنفیذ ارادهٔ خدا ورسیدن باجر ومزد از جانب خدا نداشته باشد ، همین نتایج کافی است که آدمی را باین عقیده متمسّك بدارد .

خوانندهٔ عزیز ، درست فکر کنید . خوب در نظر بیاورید که انسان بدون عقیده چه ارزش خواهد داشت ؟ شخص بی اعتقاد برستاخیز ومعاد وزندگانی جاوید چگونه خواهد زیست ؟

شك نیست که احساس وتوجه بفناء وکوتاهی عمر وفکر نارسائی ایام زندگی بآمال و آرزوها، بسختی دل اورا خواهد فشرد واز طریق عکس العمل اورا سراسیمه ودیوانه وار در پی شهوات وهواهای نفسانی روان خواهد ساخت ، تا مگر در ظرف این عمر کوتاه سهم بیشتری از کامرانی ها بر گیرد وداددلی ازلذّتها بستاند . والبته محتاج ببیان نیست که وقتی همهٔ افراد براین روش گام بردارند. تکالب وزد و خورد برسر منافع مادّی پدید خواهد آمد و جنگهای وحشتزا بپا خواهد شد وهمه چیز در راه حرص و آز قربان و فدا خواهد گشت . و سطح احساسات و افکار مردم در تصور اهداف زندگی و وسائل دست یافتن بآن ؛ چنان پست خواهد شد که اثری از آثار

راه تقدم و ترقی باشد که بر پایه منفعت آنی و طمع شخصی استوار نباشد و از کینه و عناد و حقد و حسد مایه و نیرو نگیرد ، بلکه محبّت خالص و حق و عدالت آنرا بوجود آورده باشد و بمنظور جلب خیر برای بشریت در برابر سر پیکار کند

دراینصورت چگونه میتوان جز بوسیله ایمان بمبدأ حق و خیر و محبت ـ که خدای یگانه است ـ بچنین عقیده‌ای دست یافت ؟! وچطور ممکنست جز ازراه ایمان بسرای بازپسین ـ که روح را از اندیشهٔ فنا وزوال و بیم بی‌ثمرماندن مجاهدات پیراسته میسازد و احساس ببقاء وخلود را در آن میآمیزد ـ بچنین اعتقادی راه جست ؟ !

☆☆☆

آنچه تاکنون بیان شد راجع بمطلق عقیده بوجود خدا وسرای بازپسین بود ، ولی نباید در نظر داشت که اسلام حسابی جداگانه دارد و کسانیکه تصور میکنند روزگار اسلام سپری شده و بعبارت دیگر ، این آئین وعقیده نقش خود را در جهان ایفاء کرده و بپایان برده ، درحقیقت نمیدانند که اسلام بچه منظور آمده‌است . صاحبان این عقیده ـ با استناد بدروس تاریخی که استعمار برای مدارس تنظیم کرده و بایشان تعلیم داده ـ چنین می‌پندارند که اسلام تنها برای این آمده که مردم را از پرستش بتها منع کند و بعبادت خدای یکتا متوجه سازد وقوم عرب را که بصورت قبائل پراکنده زندگی میکرده اند از پراکندگی و کینه توزی نجات بخشد و بصورت امّت واحد درآورد وایشان را ازباده گساری وقمار بازی و کینه توزی وزنده بگورساختن دختران وسایر اخلاق زشت واعمال ناستوده بازدارد .

اسلام برای تأمین این اغراض واهداف آمد و پس ازاجراء این منظورها پیروان خودرا بنشر این دعوت مأمور ساخت وایشان نیز بپیروی از این امر قیام کردند ودر این‌را جنگها وزد وخوردها درگرفت ودرنتیجه ، اسلام تا حدود معیّن جغرافیائی خود پیشرفت کرد .

این، خلاصهٔ عقیدهٔ مسلمانان تربیت یافتهٔ مدارس امروز است که برنامهٔ آن بدست استعمارگران تنظیم وتدوین شده و بنابراین ـ بطوریکه ملاحظه میفرمائید ـ

مسلّم چنین نیست . زیرا ما بارها در سرگذشت این اشخاص شنیده و خوانده ودیده ایم که سراسر زندگی ایشان برنج وسختی و شکنجه و تلخکامی سپری شده وکوچکترین منفعت شخصی از آن مجاهدات مستمر ودائم عائد ایشان نشده است.

بعلاوه کدام عقیدهٔ قائم برمنفعت شخصی بوده است که پس از حصول آن نتیجهٔ جزئی دستخوش طوفان اغراض وشهوات نشده ومانند خار بنی بدون ریشه ، از جای بر کنده ومتلاشی نگشته است ؟ !

بنابرین جای تردیدنیست که مبدأ نیرو ودیگ بخار قدرت وارادهٔ این اشخاص در صبر وپایداری ومجاهدت وفداکاری منفعت مادّی وهدف خصوصی نبوده است .

درست است که بعضی از مصلحین صبر و نیروی خودرا ازکینه های اندوخته وحبّ انتقام شخصی یا قومی کسب میکنند و یا عدم رضایت از اوضاع جاریهٔ اجتماع خونشان را بجوش میآورد و ایشان را بکین خواهی و انتقام تهییج و تجهیز میکند والبته تا اندازه ای پیروزی و کامیابی میبخشد .

همچنین درست است که شدت عناد وطغیان کینه در دلهای ایشان بدرجه ای میرسد کـه درراه وصول باغراض ونیل باهداف خود هرگونه رنج وعذاب را تحمّل میکنند ، ولی باید درنظر داشت که عقائدی که برپایهٔ کینه وحقد بنا شود وبر اساس محبّت وخیرخواهی متّکی نباشد هیچگاه نخواهد توانست کـه کاروان بشریت را بسرمنزل اصلاح وخیر وحق رهبری کند .

اینگونه جنبش وقیام ممکنست مشکلهٔ موقّتی را از میان بردارد . ممکنست بنای ظلم وبیدادی راواژگون کندولی هیچگاه نخواهد توانست مرهمی آسایش بخش برای جراحات آلام ومصائب بشریّت فراهم سازد، بلکه سرانجام ـ خواه ناخواه ـ ازمجرای اصلاحی صحیح منحرف خواهد شد وبحکم کینـه وعنادی که مبدأ ومنشاء آن بوده یکنوع از شرّ را بنوعی دیگر ویکقسم ظلم را بظلمی دیگر مبدّل خواهد ساخت. زیرا بحکم تجربه ، تنها عقیده‌ای میتواند متضمّن نفع عمومی وراهنمای کاروان بشریت در

آزادی از طغیان و بیداد جباران بوسیلهٔ منحصر ساختن کلیهٔ شئون قدرت و سلطنت بذات خدای یکتا و تقریر و تحقیق اینحقیقت که : مالك الملك حقیقی تنها ذات مقدّس خدا است و بس .

تنها او است که بر بندگان خود قاهر وغالب است. ودیگران همه بندگان اویند و برای خود و از جانب خود مالك نفعی وضرری نیستند وهمگی در روز عظیم قیامت بمعرض حساب و ثواب وعقاب جلب خواهند شد .

آزادی از قید و بند شهوات ولذّات ، حتی ازشهوت ولذت حیات . زیرا بدون آزادی از قید و بند شهوت ولذّت نمیتوان از بند اسارت جباران وطاغیان رست، زیرا شهوت‌پرستی وپیروی از لذّات بزرگترین سلاحی است که جبّاران وستمکاران ـ با توجه یا بدون توجه ـ در راه تسخیر واستعباد بشر بکار برده ومیبرند .

هرگاه مردم پای بند و گرفتار این شهوات نمی بودند هیچگاه تن بذلّت و زبونی نمیدادند ودر برابر ظلم وبیداد سکوت نمیکردند و بهمین جهتست که اسلام برای آزاد ساختن خلق از حبّ شهوات ولذّات پافشاری واصرار فراوان بکار برده تا باینوسیله ایشانرا در میدان مبارزهٔ جبّاران و گردن کشان سبکبار ومجهّز سازد واز تسلیم وخضوع دربرابرایشان بازشان دارد وقرآن کریم این سرّ عظیم را با بیانات متنوّع و نافذ درچندین آیه اشراب و خاطر نشان ساخته و از آنجمله در آیهٔ ۲٤ از سورهٔ توبه فرموده است :

«بگو : هرگاه پدران وفرزندان وبرادران وهمسران وقوم وعشیره واموالی‌را که اندوخته اید وتجارتی را که ازکساد آن بیم دارید ومسکنهائی راکه پسند خاطر دارید ، بیش از خدا وپیغمبرش و جهاد در راه خدا دوست دارید ، پس در همان حال بمانید تا آنگاه که خدا عذاب وخشم خودرا بسوی شما بفرستد . زیرا که خدا قوم فاسق را هدایت نمیکند » .

چنانکه ملاحظه میفرمائید ، قرآن کریم در این آیه ، همگی شهوات و دلبستگیها را دسته کرده ودر یك کفّه نهاده ومحبّت‌خدا را ـ که آئینهٔ محبت عمومی وخیر وحق مطلق است ـ و همچنین جهاد در راه خدا را ـ که جهاد در راه تحقیق و

دعوت اسلامی یك حقیقت تاریخی است که زمان آن منقضی شده و در بایگانیهای تاریخ قرار گرفته. زیرا امروز دیگر در ممالك اسلامی بت پرستی وجود ندارد و زندگی قبیلگی نیز تقریباً جای خودرا بزندگی مدنی داده و قبائل پرا گنده بصورت امتها و ملتها در آمده اند وموضوع شراب وقمار ومسائل اخلاقی اسلام نیز در گرو تطورات وتحولات اجتماعی است و با وجود آنکه ادیان وشرایع آنهارا تحریم کرده اند هنوز از میان نرفته وبهمین جهت کوشش در این راه بی ثمر است.

واما موضوع دعوت وانتشار اسلام نیز در وضع حاضر فرصت و موقع مناسبی در جهان ندارد و بالنتیجه دوران اسلام و دعوت اسلامی سپری شده و تکلیف ما در برابر وضع حاضر اینست که درموکب تمدن واصول اجتماعی جدید رهسپار شویم. زیرا تنها راه ووظیفهٔ سودمند برای ما همین است!

این، حاصل وخلاصهٔ درسهائی است که ما درمدارسمان بفرزندانمان میآموزیم وهیمنه وشکوه فریبندهٔ تمدن غربی نیز آنرا تأکید وتقویت میکند!

ولی باید در نظر داشت که صاحبان این نظریه نفهمیده اند که اسلام برای چه منظور آمده است و ما اکنون ـ بطور اختصار ـ روح و خلاصهٔ رسالت اسلام را در اینجا یادآور میشویم:

هر گاه بخواهیم روح ورسالت اسلام را در یك کلمه خلاصه کنیم، آن یك کلمه جز «آزادی» نخواهد بود.

آزادی بمعنای بسیار وسیع ودامنه دار، آزادی از هر قدرت وسلطه ای که پیشرفت بشریت را تعطیل یارا کد سازد و کاروان مدنیت را از پیمودن راه خیر بتعویق اندازد.

آزادی از سلطه واقتدار جباران و بیداد گرانی که نیروهای خلاقهٔ بشری را در راه اغراض خصوصی وخود خواهی خویش استخدام میکنند ومردم را با قهر وتهدید خوار وزبون میسازند ومقررات وقوانین برخلاف حق بایشان تحمیل میکنند و عرض وشرف وآبرو ومال و جانشان را میربایند.

دو نتیجه بزرگ حاصل گردد : یکی نتیجهٔ فردی بوسیلهٔ - تأمین بهرهٔ عادلانه ازتمتع ولذّت و آسایش خاطر ودیگری نتیجهٔ اجتماعی بوسیلهٔ توجه دادن نیروهای بشری براه خیر وتقدم وترقی ودقّت دراحکام وتعالیم این شریعت نشان میدهد که اسلام در همه جا این دو نتیجه یعنی نتیجهٔ فردی واجتماعی را توأماً منظور داشته است .

نوع دیگر ازانواع آزادی که منظور نظر اسلام است ، آزادی عقل ازبندِاسارت خرافات واوهام است .

اسلام این وظیفهٔ خطیر رااز آن جهت برعهده گرفت که جهان بشریت در گرداب خرافات گوناگون فرورفته بود : خرافاتی که قسمتی از آنهارا خود مردم بوجود آورده وبخویش یا بخدایان مصنوع خویش نسبت داده وقسمتی را کاهنان ساخته و بخدای تعالی نسبت داده بودند وهمگی آنها ناشی ازجهالتی بود که عقل بشری در دوران کودکی خود در آن میزیست .

بنا براین اسلام درضمن وظائف خوداین وظیفه را نیز برعهده گرفت که بشریّت را ازخرافاتی که پیرامون خدایان مصنوعی وافسانه‌های یهود واوهام کلیسا گرد آمده بود خلاص کند وخلق را بخالق حقیقی متوجّه سازدوخدارا بامنطقی ساده که درخور عقل و آشنای باوجدان باشد بخلق بشناساند ومردم را دعوت بآن کند که برای فهم ودرك حقایق حیات عقل خودرا بکاربرند ، ولی نکتهٔ شایان توجه اینستکه اسلام این وظیفهٔ حساس و دقیق راچنان باحکمت ودقت انجام داده که درهیچیك از ادیان وشرایع سابقه ونظیر ندارد ودر اثررعایت همین دقت وحکمتست که درشریعت اسلام هیچگاه خصومت واختلافی میان عقل ودین پدیدنیامده وهرگزمیان دین وعلم مخالفت ومبارزه نبوده است .

اسلام هیچگاه ایمان بخرافت را وسیله وراه ایمان بخدا قرار نداده وهمچنین پیروان خود را مجبور نساخته است که برای ایمان بحقایق علم بوجود خدا کافر شوند بلکه دراصول تعالیم این شریعت بطور واضح ولایح تقریر شده که خدای جهان همگی قوی و نعمتهای جهان را مسخّر وفرمان بردار انسان ساخته وهرحقیقت علمی که بر

تأمین این مقاصد عالیه است ـ در کفـۀ مقابل قرار داده واین کفـه را بر کفـۀ نخستین راجح ساخته واعتراف باین رجحان را شرط ایمان شناخته است !

دراینجا بایدمتوجـه بود که منظور ومقصود در آزادی از شهوات ، تنها مقاومت در برابر جبـاران و ستمکاران نیست بلکه علاوه بر این منظور مزیت دیگری نیز در نظر است که همان آزادی افراد ازبندگی غرائز و گرفتاری بچنگال قهـار خواهشهای نفس باشد ؛ این نیز از اهداف عالی و پرفائده ای است که آثار آن در سعادت وسیادت شخص پوشیده نیست .

کسانیکه در گرداب شهوات فرو میروند، در آغاز کار چنین می پندارنـد که بیش از دیگران از لذائذ حیات کامروا میشوند ، و لی این پندار غلط طولی نخواهد کشید که ایشانرا در بند بندگی خلاصی نا پذیری گرفتار خواهد ساخت ورنج دائم وعذاب مستمری بار خواهدآورد ، زیرا هیچ شهوتی بوسیلۀ افزون طلبی در راه آن شهوت ، اشباع و اقناع نخواهـد شـد بلکه بعکس ، پیروی از مقتضای هـر شهـوت برافروختگی و اشتعال آن خواهد افزود ، تا آنجا که شغل شاغل صاحب خود شود واورا در تحت فشار شدید خود قرار دهد والبته جای تردید نیست که کاروان بشریت وقتی میتواند سیر سریع خودرا در راه تقدم وترقـی ادامه دهد که از فشار عـادات وشهوات در امان باشد وبا آزادی کامل گام بسپارد وهر یك از افراد وطبقات اجتماع قادر ومختار باشد که وظیفۀ خویش را در راه ترقی و تقدم ایفاء کند ، اعم از آنکه آن وظیفه آسان ساختن زنـدگی یا آراستن و تزیین زندگی و یـا بالا بردن سطح زندگی باشد.

بهمین جهتست که اسلام برای آزاد ساختن بشر از قید شهوات اصرار وپافشاری دارد، وگرنه اسلام برای دعوت برهبانیت وتحریم طیبات ولذات مشروع زندگی نیامده است بلکه منظور اسلام دراین باب جلوگـیری از افراط ورعایت جانب حکمت و عدالت درمقدار و کیفیـت تمتـع از لذائذ واکتفاء بقدرضرورتست، بطوریکه نیروهای غریزی تاحدود عقلائي برای اجراء ارادۀ خدا واعلاء کلمۀ اودر کار باشند، تابا ینوسیله

محبوس ساخته است وجولانگاه مواهب و مشاعر بشررا درحدود استطاعت وفعالیت علوم تجربی ومیدان حواس محصور ومحدود کرده است وجای تردید نیست که این میدان بهر اندازه هم که وسیع باشد نسبت بنیروهاي اندوختهٔ بشری تنگ ومحدود است و بهرپایه هم که بلند باشد باز کوتاه تر ازارتفاعی است که بشرمیتواند بابال وپر فکر وروح خود براوج وقلهٔ آن صعود کند و بروح کلّی جهان نزدیك شود و فروغ معرفت را باهر دو دیدهٔ بصر وبصیرت درآن‌واحد ادراك کند .

خرافت دیگری که در پیرامون علم دامنگیر ملل مغرب زمین شده اینستکه ایشان چنین پنداشته اند که علم میتواند بشر را بهمگی اسرار آفرینش و رازهای زندگی‌آشنائی بخشد ، وهمچنین گمان کرده اند که حق منحصر در اموری است که علم بتنهائی آنرا ثابت کرده باشد و هر چیزکه علم قادر بر اثبات آن نباشد در عداد خرافاتست ! وبا وجود آنکه علم هنوز در دوران کودکی خود بسر میبرد و دربارهٔ بسیاری از حقایق قادر نیست که گامهائی استوار و محکم بردارد بلکه در میان نفی و اثبات متحیّراست ونمیتواند بحقایق اشیاء نفوذ کند بلکه بتوصیف ظواهر اکتفاء میکند واز درك کنه وباطن اشیاء عاجز میماند ، ولی با وجود این ، پرستندگان علم درکارعلم شتابزدگی میکنند ووجود روح را منکر میشوند واتصال وارتباط انسان‌را باجهان جان وعالم غیب ومعنی انکارمیکنند واین انکار ازجهت آنست که‌علوم تجربی هنوز نتوانسته است این حقایق را با موازین خود اثبات کند ! و بهمین قیاس پیروان علوم‌مادّی وتجربی دربارهٔ اعتراف بوجود خدای متعال چانه میزنند زیرا وجود خدا در لابوراتوار ایشان منعکس نیست وبعقیدهٔ ایشان هرچیزکه درلابوراتوار منعکس نشود موجود نیست !

باتوجّه باین ضلالتها که گریبانگیر بشریتست بخوبی ثابت ومبرهن میشود که دنیای کنونی‌نسبت باسلام ودعوت اسلامی منتهای احتیاج را دارد همانطور که درهزار وسیصد واندی سال پیش ازین بآن محتاج بود .

بشر مکشوف شود یا هر نفع مادی که بچنگ او افتد مربوط بتوفیق الهی است و بشر میباید که در برابر آن کشف علمی و نعمت مادی در برابر خدا وظیفهٔ شکر را بجا آورد ونسبت بخلق خدا جانب احسان را رعایت کند.

بطوری که ملاحظه میفرمائید، اسلام با این تدبیر حکیمانه، معرفت وعلم را جزء وعنصري از اجزاء وعناصر ایمان قرار داده نه عنصري مخالف با ایمان!

خوانندهٔ عزیز، این اصول عالیه که از نظر شما گذشت نمونه اي از مقاصد و اهداف اسلام است که هنوز وحتّی در دنیاي مغرور امروز کاملا تازگی دارد و تا زمانیکه بشري برصفحهٔ زمین زندگی کندتازگی وارزش خودرا ازدست نخواهد داد.

ما از کسانیکه می پندارند مقاصد و اهداف دعوت اسلامی ارزش و تازگی خودرا از کف داده وببایگانیهاي تاریخ در پیوسته سؤال میکنیم:

آیا بشریّت از چنگال اهریمن خرافات رهائی یافته است؟

آیا گریبان بشر ازچنگ جبّاران وستمکاران آزاد شده است؟

آیا انسان ازفشار وطغیان غرائز وغوغای شهوات آسودگی یافته است؟

هنوز نصف سکنهٔ کرهٔ زمین همچنان درظلمت وثنیّت بسر میبرند ودرهندوستان وچین وبسیاری از نقاط دیگر زمین بتهارا پرستش ونیایش میکنند. ودرحدود نصف دیگر ازساکنین این سیّاره بتی دیگررا می پرستند که درمنحرف ساختن خلق ازحق وفاسد کردن وجدان وضمیر وقطع روابط برادری ومحبّت، پای کمی از بتهای دیگر ندارد بلکه دربسیاری ازموارد از آن بتها خطرناکتر ودرانحراف از حق مؤثرتراست و این بت خطرناك همان چیزی است کـه در دنیـای حاضر بنام «علم» خوانده می‌شود!!

شاك نیست که علم یکی ازمهمترین وسائل وطرق معرفتست و کاروان بشریّت را تا مسافتهای زیادی درراه ترقی وتقدّم پیش برده‌است، ولی ایمان ملل غرب باینکه علم خدای یگانه ومعبود یکتا است وعقیدهٔ ایشان دائر براینکه میباید کلیهٔ طرق معرفت جزاین طریق مسدود شود، بشریّت را ازراه راست منحرف کرده ودر افقی محدود

حیات گردد و در نتیجه ، بطور کلی و نهائی از خضوع در برابر خدا خلاص شود وخود بر کرسی خدائی تکیه زند !

دنیای کنونی احتیاج شدید و نیاز مبرم باسلام دارد تا مگر او را از این گمراهی نجات بخشد و آرامش و آسایش وسکون و اطمینان را بروح وقلبش باز گرداند و مذاق جانش را از طعم مهر و محبّت الهی برخوردار سازد و باو بفهماند که هر معرفتی که نصیب او میشود و هر خیری که باو میرسد بخششی و عطائی از جانب خدا است که از سر بخشندگی و بآئین بنده نوازی باو بخشیده است ورضای خدا در آنست که عطایا ومواهبش درراه خیر اجتماع وسعادت ورستگاری خلق صرف شود .

خدا در اسلام خلق را بعلّت معرفت ودست یافتن بکشف علمی مورد خشم و غضب قرار نمیدهد ، بلکه تنها درموردی بر بشر خشم میگیرد که معرفت وعلم را وسیلهٔ ایذاء و آزار خلق قرار دهند .

خلق جهان یکسره نهال خدایند — هیچ نه بر کن ازاین نهال و نه بشکن
خون بناحق نهال کندن اوی است — دل زنهال خدای کندن ، بر کن
دست خداوند باغ خلق دراز است — برخسك وخار، همچو بر گل وسوسن

☆ ☆ ☆

مردم درعصر حاضر حاجت فراوان و نیاز شدید باسلام دارند ، تا مگر گریبانشان را از چنگ طاغیان وجبّاران برهاند ، همانطور که چهارده قرن پیش ایشانرا ازشر طاغیان وجبّاران نجات می بخشید !

شك نیست که امروز جبّاران وستمکاران بسیار درجهان وجود دارند که بعضی بر کرسی سلطنت وامپراتوری تکیه زده‌اند و بعضی درمقام سرمایه‌داری خون رنجبران را میمکند وایشان را بخواری فقر واحتیاج گرفتار میکنند و بعضی دیگر بعنوان دیکتاتور با آهن و آتش وجاسوسی برخلق حکومت میکنند ومیگویند : ما ارادهٔ ملّتها و بعبارت دیگر ارادهٔ « پرولتاریا » را اجرا میکنیم !

ممکنست کسانی اعتراض کنند که هر گاه اسلام برای آزاد ساختن بشر از

آری هنـوز بشریـت همان نیاز را نسبت باسلام دارد ، تا مگر گریبانش را از چنگ خرافات برهاند وعقل وروحش را ازقید وبند اوهام آزاد سازد . اعمّ ازاینکه این خرافات و اوهام بعنوان پرستش بتها بروز کند یا درصورت پرستش علوم مادّی در صحنهٔ زندگی متمدّن ومترقّی غرب پدیدار گردد !

بشریت در عصر آشفته ودنیای پر آشوب کنونی احتیـاج شدید باسلام دارد تا مگر میان دین وعلم آشتی وصفا برقرار سازد وبشر رنج کشیده را که در اثر گرفتاری بدست غربیان رابطهٔ عقل ووجدان وپیوند دماغ وقلبش بگسیخته ، ازین ورطه نجات بخشد وثابت کند که میان احتیاج بعلم واحتیاج بخدا منافاتی وجود ندارد .

بشریّت کنونی نیاز شدید باسلام دارد تا گریبانش را از چنگ بقایـای روح پلید یونانی آزاد کند زیرا این همان روح پلیـد است که اروپـای امروز بوسیلـهٔ امپراتوری روم ازیونانیان قدیم بارث برده واین روح پلیدرابطهٔ میان بشروخدایان را بر اساس جنگ وجدال و کین وعناد استوار میدانسته است ومعتقد بوده است که هر سرّی از اسرار معرفت یاهر خیر ومنفعتی که نصیب بشرشده ومیشود ، موضوعی است که بقهر و غلبه ازخدایان انتزاع شده و درصورتیکه خدایان میتوانستند ، بشررا از دست یافتن بآن مانع میشدند ! و بمقتضای همین فکر فـاسد وراثی است که غربیان امروز نیز ــ فهمیده یا نفهمیده ــ هر اکتشاف علمی را یکنوع پیروزی وغلبه در برابر خدایان ویکقسم تشفّی وانتقام ازایشان میدانند !

این روح پلید هنوز درهوش نهان اروپائی وغربی نهفته است و گاهگاه درطی تعبیرات ایشان جلوه وبروزمیکندوازآنجمله عبارت «پیروزی انسان برطبیعت» یاعبارت «علم اسرار را بچنگ میآورد» وامثال این عبارتها است وبطور خلاصه وارثان فکر وفرهنگ یونانی «هلنیزم» عقیده دارند که تنها عجز بشراست که اورابخضوع در برابر خدا وادار میکند وبنا براین ، هر کشف علمی که نصیب انسان شود یکدرجه مقام اورا بالا میبرد وبهمان نسبت یکدرجه مقام خدارا پائین میآورد واین صعود وهبوط همچنان ادامه دارد تاآنزمان که آدمی بهمگی اسرار عالم واقف شود وقادر برآفرینش

ومنقاد فرمان خدا و رسول خدا باشد وجای تردید نیست که « خدا بعدل واحسان فرمان میدهد » .

در آن روزگار کـه چنین اسلامی زمام امور را بدست گمیرد ، یعنی در آن روزگار که نسلی جوان ومؤمن باسلام ومجاهد درراه اسلام بار آید ، هیچ حاکمی قدرت نخواهد داشت که جزاحکام آلهی را اجراء و تنفیذ کند وجز بهره‌ای برابر بابهره سایرافرادمسلمان‌درمال وسایرحقوق‌اجتماعی‌ومدنی‌داشته باشد . چنانکه‌امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام کـه بهترین و بارزترین نمونهٔ حـاکم اسلامی است فرمود : آگاه باشید که امام شما از دنیای شما بدو جامهٔ خویش واز طعامهایش بدو قرص‌نان خویش‌اکتفاء کرد واینکاررا برای آن کرد که هر گاه در دوردست ترین نقاط مملکت اسلام فرد بی بضاعت و گرسنه‌ای وجود داشته باشد آزرده دل نشودوچون نان جوین خودرابرخوان گذارد سفره‌اش برابر باسفرهٔ حاکم و زمامدار مملکت اسلام باشد .

آنروز که اینچنین اسلامی برخلق حکومت کند ، نه تنها مسلمین ازظلم و بیداد وتجاوز وتعدّی داخلی درامان خواهندبود ، بلکه ازشرظلم وستم اجانب نیز آسوده خواهند شد ، واستعمار وتهدید باستعمارنیز برای‌ابد از ممالك اسلامي رخت برخواهد بست . زیرا اسلام دین عزّت وافتخاراست وازقبول ذلّت استعمارتحاشی‌وامتناع دارد و در برابر پذیرفتن این خواری و زبونی حسابی بس دشوار در پیشگاه خدا قائل است وپیروان خودرا مأمور و موظف میسازدکه با تمام قوی در برابر آن مقاومت ومبارزه کنند .

بنابراین ملاحظه میکنید که ما در عصر حاضر تا چه اندازه باسلام نیازمندیم ، تا زیرپرچمش گردآئیم وسرزمین اسلامی خودرا از لوث استعمار پاك وپاکیزه سازیم و گریبان خودرا ازچنگ خونینش برهانیم وجان و مال و عرض وناموس و عقائد و افکارمانرا از تجاوز وطمعش آزاد کنیم تاشایستهٔ بندگی خدا وقابل تدیّن بدین حق او باشیم .

این قسمتی ازادلّه وبراهین برنیازمندی مانسبت باسلام بود ، ولی باید درنظر

قید و بندها آمده پس چرا پیروان خود را از جور و آزار جبّارانی که بنام اسلام گلوی خلق رامیفشارند وخونش رامیمکندو ناموسش را بربادمیدهند ، نجات نبخشیده ؟ وچراهنوزدر بعضی از ممالك اسلامی شدیدترین مظالم وتعدّیات جریان دارد ؟ ممکنست مارا براینگونه مورد اعتراض قرار دهند ، ولی جواب این اعتراض اینستکه درحقیقت وواقع ، اسلام در این ممالك حکومتی ندارد و مردم این کشورها جز لفظ از اسلام بهره ونصیبی ندارند . زیرا قرآن در این باره میگوید : « ومن لم یحکم بما انزل الله فأولئك هم الکافرون[1] » یعنی آنان که باحکام منزلهٔ الهی حکم نمیکنند ، ایشان همان کافرانند

بطوری که در این آیه ملاحظه میفرمائید هراجتماعی که تابع قوانین و نظامات غیر اسلامی باشد ، اساساً اجتماع اسلامی نیست .

مسلّما اسلامی که ما بآن دعوت میکنیم ودر بارهٔ آن سخن میگوئیم اسلامی نیست که بعضی از حکّام شرق خود را بآن نسبت میدهند . زیرا ایشان تحت این عنوان با همگی شرایع الهی مخالفت میکنند و در حکومت خود گاهی قوانین اروپا را بکار می‌بندند و گاهی خرافات عصر جاهلیّت را ملاك عمل قرار میدهند و برای خود حق الهی قائل میشوند ودر هیچیك از دو صورت ، عدل وداد را در بارهٔ خلق منظور نمیدارند .

اسلامی که مابآن دعوت میکنیم ، اسلامی است که امارات وعلامات بیداریش ـ کم وبیش ـ در عصر حاضر پدیدآمده و دیری نخواهد گذشت که جبّاران را تابع فرمان خودسازد یا ازصفحهٔ حیات براندازد .

در آن روزگار که اینچنین اسلامی برخلق حکومت کند ـ وشك نیست که این روزگار فرا خواهد رسید ـ دیگر در سراسر عالم اسلامی جبّاری وجود نخواهد داشت . زیرا اسلام صحیح با جبّاری وجبّاران سازگار نیست واجازه نمیدهد که احدی بهوای نفس وخواهش دل خود برخلق حکومت کند ، بلکه ناچار میباید تابع

---

(۱) آیهٔ ٤٤ از سورهٔ مائده .

ما بایکدیگر مبارزه و معارضه کنند ، بلکه هردوجبهه بجای این نزاع وجدال خواهند کوشید که رضای خاطر مارا کسب کنند .

باین مناسبت ما معتقدیم که جهان امروز احتیاج فراوان بپیروزی اسلام دارد زیرا تنها پیروزی این جبهه وجمعیّت است که میتواند جهان راازترس وپریشانی دائم واز جنگهای پیاپی آسوده وفارغ سازد .

☆ ☆ ☆

دیگر از علل احتیاج شدید جهان بتعالیم اسلام قدرت بی پایان و تسلّط روز افزون شهواتست .

اینك اروپای متمدّن است که در گرداب عمیق شهوات پلید حیوانی فرو رفته ونیروی خلاصی از آنرا ندارد .

میگویند علم در اروپا ترقّی وتقدّم یافته . البتّه این حقیقت قابل انکار نیست ولی نکتهٔ قابل دقت وجالب توجّه اینست که بشریّت ازاین ترقّی وتقدّم بهره ونصیبی شایسته نبرده است . زیرا هیچگاه ممکن و متصور نیست که بشریت با اسارت شهوات راه ترقّی را بپیماید .

شك نیست که اکتشافات علمی واختراعات صنعتی غرب بعضی ازمردم نزدیك بین وسطحی را شیفته ومفتون خود ساخته است زیرا این عده ، هواپیماهای سبکپر وبمب اتمیك ودستگاه رادیووتلویزیون وامثال آنرامقیاس ومیزان ترقّی وتقدّم پنداشته‌اند ، ولی جای تردید نیست که این مقیاس ومیزان ناقص ونارساست ومقیاس صحیح وخطا ناپذیر در ترقی ، مقدار قدرت و تسلّطی است که انسان بر هوای نفس و خواهشهای دل خود داشته باشد . وماوقتی بااین میزان صحیح ، بشریت کنونی‌را بسنجیم بخوبی خواهیم دیدکه تا کجا دچار هبوط وسقوط شده است .

باید درنظرداشت که این مقیاس ومیزان که بآن اشاره شد یکموضوع ساختگی وتحمیلی نیست که ادیان یا علم اخلاق بدون مبنای واقعی و اساس عقلی وضع کرده باشد ، بلکه این تنها میزانی است که نظام دقیق طبیعت ، وزن و ارزش کلیهٔ اقوام و

داشت که وظیفهٔ خطیر اسلام باین حد پایان نمی یابد ، زیرا فوائد و مزایای آزاد ساختن وطن اسلامی و رهائی بخشیدن این جزء از اجزاء جهان از چنگ طاغیان و ستمکاران داخلی و خارجی تنها عاید سکنهٔ این مناطق نخواهد شد بلکه این اقدام نعمتی بزرگ برای سراسر دنیای آلوده بخاکستر و خون و گرفتار جنگ و جدال کنونی است که علاوه بر مصائب و بلایای گذشته ، جنگ موحش آینده نیز آنرا بفناء و زوال تهدید میکند.

دنیای امروز بدو بلوك بزرگ قسمت شده : در یکطرف بلوك سرمایه داری ودرطرف دیگر بلوك کمونیزم قرار گرفته . این دومجموعهٔ بشری برای برقرار کردن نفوذ واشغال معادن و مخازن ثروت و نقاط حسّاس سوق الجیشی بایکدیگر در نزاع دائم ورقابت مستمرند ولی درحقیقت مورد نزاع ایشان ما مردم بی سروسامان وفاقد وسائل دفاع هستیم وبقول عوام : « دعوی بر سر لحاف ملا نصر الدین است» . نزاع و جدال این دو جبهه برای اشغال وتصاحب سرزمینهای مسلمین است که از آتلانتیك تاپاسیفیك امتداد داردو گذشته ازنقاط حسّاس سوق الجیشی ، مملوّ ومشحون ازمواد ونیروهای مادّی وبشری است .

این دو دسته بر سر ما نزاع و جدال دارند و چیزی را که بهیچوجه بحساب نمیآورند حقوق ما است آری ما مردم مسلمان وسکنهٔ این مناطق پهناوریم که مانند بردگان و بندگان عهد قدیم از روی عنف وزور وقهروجبر در قید وبند مالکین قاهر وغالب کشیده میشویم وازحوزهٔ ملکیّت صاحب ومالکی بحوزهٔ ملکیت مالك وصاحب دیگر انتقال می یابیم .

شك نیست که هر گاه عالم اسلامی شخصیّت وحیثیّت گذشتهٔ خود را بچنگ آورد این نزاع وجدال عظیمی که جهان را بخراب ودمار تهدید میکند ازمیان خواهد رفت وجبههٔ سوّمی درمیان آن دوجبهه پدید خواهد شد که شاهنگ ترازوی نیروهای جهانی وقوای بین المللی را دردست خواهد داشت وازنظر موقعیّت حسّاسی که دارد خواهد توانست هر یك از آن دو کفّه را بمیل خود بچرباند وشك نیست که درچنین صورت ووضعی نیروهای چپ وراست نخواهند توانست برسرماو برای ربودن و بلعیدن

خود مانند زاهدی صومعه نشین بسر میبرد و با اکتفاء وقناعت بچند پاره نان خشك و چند جرعه آب ، همچنان مطالعات علمی وتجربیات صنعتی خودرا ادامه میداد وحتی درشب عروسی ازمجلس جشن و شادی خود فرار میکرد وبی اختیار ودیوانه وار بآزمایشگاه خود پناه میبرد وبکار بحث وتحقیق خود ادامه میداد .

آری اینچنین مردان صابر وقانع وزاهد بودندکه تمدن صنعتی وقدرت علمی ومادی امریکارا پایه گذاری کردند وباین درجه ازعظمت وثروت ارتقاء دادند .

ثانیاً کسانی که بقدرت وثروت امریکاوعیاشی وشهوت پرستی سکنهٔ آن قاره استناد میکنند نمیدانند یانمیخواهند بدانندکه ملت آمریکا ملتی جوان استکه از هرجهت چه ازحیث روحی وچه ازحیث جسمی ومادی درعنفوان جوانی بسر میبرد وبنیه ومزاج جوان همیشه برتحمل بیماریها قدرت وتوان فراوان دارد و آثار مرض کمتر دروجودش پدیدار میشود ، ولی درعین حال شخص بصیر وخبیر در همان اوج نشاط وبحبوحهٔ جوانی بخوبی میتواند عوارض مرض را ازپشت پردهٔ نیروی فریبنده ونشاط ظاهری به بیند .

ثالثاً : تولید وتثمیر عظیم وسرشار درامریکامنحصر بقسمت تولیدات مادی است باینمعنی که ملت آمریکا باوجودثروت فراوان وجوانی ونشاط ونیروهای عظیم طبیعی وبشری که دارد ، درعالم معارف وفضیلت ومعانی عالیهٔ انسانی تولید وانتاج قابل ذکری ندارد زیرا شهوترانیها وعیش ونوشها مجال اینگونه امور را ازاو سلب کرده و شبیه آلات وابزار یك ماشین ساخته استچنانکه باانذکی دقت ومطالعه درطرز رفتار این ملت باسیاه پوستان آن سرزمین برای نشان دادن سطح اخلاق وطرز روحیهٔ امریکائی کافی است . واین نیزخوددلیل بارزدیگری است براینکه هیچ قوم وملت ازرهگذرسقوط وهبوط دردرهٔ وحشتزا وهولناك شهوترانی بقلهٔ فضیلت اخلاق وانسانیت صعود نخواهد کرد و بهمین جهت دنیای امروز نیزمانند دنیای هزاروسیصد سال قبل ، جداً محتاج بدعوت وتربیت اسلام است ، تا اورا ازقید بندگی شهوات رها سازد و نیروهای سرشار و عظیمش را درراه بالابردن سطح زندگی روحی وأخلاقی و انجام اعمال خیر بکار برد واورا برای کرامت وشرف انسانیت شایسته وسزاوار سازد .

ملل گذشته را بوسیلهٔ آن تعیین کرده وصورت و سیاههٔ آنرا با دقت تمام بنام تاریخ ثبت وضبط کرده است و بهمین دلیل است که شمادرطول تاریخ بشری هیچ قوم وملتی را نخواهید یافت که نیرومند وپایدار مانده ودر راه خیر وصلاح وتقدم وترقی بشر گام زده باشد در صورتیکه افراد آن قوم بکامرانی وشهوت پرستی اشتغال داشته باشند.

کدام علت و موجب بود که مجد و شکوه یونان قدیم را درهم شکست؟ روم قدیم رانابود کرد؟ دولت ساسانی را بدست فنا وزوال سپرد؟

کدام علت بود که خلافت را در پایان عصر بنی العباس تارومار کرد و بالاخره چه موجب شد که ملت عیاش وشهوتران فرانسه در جنگ جهانی اخیر دربرابر اولین ضربت بزانو درآید وخوار وزبون شود وقدرت وسیادت خودرا از دست بدهد؟

آیاجز برای این است که ملت فرانسه ملتی عیاش وشهوتران است وسر گرمی بلذتهای بهیمی وافراط درانواع شهوترانی نیروی مادی ومعنوی اورا فرو کاسته وقدرت مقاومت ودفاع را از او سلب کرده و کارپستی ودون همتی اورا بجائی رسانده که از ترس خراب شدن کاخها و رقاص خانه های پاریس - درزیر بمبهای مخرب - شرف و حیثیت تاریخی خودرا فدا میکند و در واقع آبرو و مجد تاریخی خودرا سپر دفاع کاباره ها ومراکز فسق وفجور قرار میدهد؟

ممکنست مردم مغفل و شهوت پرست برای معارضه باحجتهای قوی و براهین نیرومندی که درسراسر تاریخ جهان برای اثبات این حقیقت وجوددارد، کشور وملت امریکارا مستند خود قرار دهند و بگویند: اینك ملت و کشور امریکا است که در بحبوحهٔ شهوترانی و آلودگیهای حیوانی بسر میبرد وباوجود این نیروی سرشارخودرا حفظ کرده واز جهت قدرت سیاسی وصنعتی و انتاج مادی در رأس کلیهٔ أقوام وملل جهان قراردارد.

جواب این شبهه اینست که أولا این قدرت و نیروی سرشار که اکنون دراختیار امریکا است مربوط بوضع حاضر آن کشور نیست بلکه حاصل دسترنج وزحمت مردان صابر وزاهدی مانند «توماس ادیسون» است که روزهای متوالی را در آزمایشگاه

عالم اسلامی دیده میشود جنبش مهیب وعظیمی است که از نیروهای اندوختهٔ گذشته وقوای موجود استفاده خواهد کرد و آیندهٔ جهان را دراختیار خود خواهد گرفت و با استمدادازاین عوامل مهمّ رشدونما، معجزه ای راکه اسلام درمرحلهٔ نخستین بظهور رساند باردیگرظاهر خواهد ساخت وباقدرت وقوت آسمانی خود ،جامعهٔ بشریت‌را از حضیض شهوت باوج شرف وعزّت خواهد رساند واجتماعی پدید خواهد آورد که نیروی خودرا از آسمان بیندوزد ودرراه آبادی زمین بکاربرد.

☆☆☆

آنچه تاکنون گفته شد، ناظربقسمت‌روحی وجنبهٔ معنوی اسلام بود ولی باید درنظر داشت که اسلام تنها باین اکتفاء نمیکندکه عقیده‌ای روحی و مصلحی اخلاقی باشد یاهمّت خودرا درراه تجرّد فکر وتأمّل ومطالعه در ملکوت محصور سازد، بلکه اسلام علاوه براین مزایا ودر عین توجه دقیق بشئون روح واخلاق، دینی عملی است که شئون زندگی مادی‌را نیز بادقت تمام مورد توجه قرار داده ودر کلّیهٔ روابط وپیوندهای اجتماعی میان افراد وطبقات مردم نظارت ومراقبت کرده و همگی شئون اقتصادی وسیاسی واجتماعی‌را مورد توجّه ومنظور نظر اصلاحی خود قرارداده ودر بارهٔ هریك از این مراتب عالیترین تشریع وعملی ترین تطبیق را منظور کرده است وروابط فرد واجتماع، عقل ووجدان، کار وعبادت، زمین و آسمان و بالأخره دنیا وآخرت را با محکمترین پیوندها اتصال وپیوستگی داده است وبا وجود آنکه این فصل گنجایش بحث در اطراف کلّیهٔ این مباحث را ندارد، ولی با وجود این حقایقی چند را بطور اشاره در اینجا متعرّض میشویم:

۱ ـ باید متوجه بودکه اسلام یك دعوت نظری و یك تئوری محض نیست بلکه نظامی عملی است که احتیاجات مردم را میشناسد ودررفع آن میکوشد.

۲ ـ اسلام برای بر آوردن احتیاجات بشر، تا آنجا کـه طبیعت بشری طاقت داشته باشـد، توازن وتعادل را منظور میدارد. چنانکه در بارهٔ حوائج خود فرد، میان احتیاجات بدن وعقل وروح موازنه را حفظ میکند ونمیگذاردکه یك جنبه از

ممکن است بعضی کوته بینان تصوّر کنند که رسیدن باین مقصد عالی برای بشریّت آرزوئی بیش نیست وجامعهٔ انسانی باگرفتاریهای فراوانی که ازنظرغرائز و رذائل اخلاق دارد نخواهد توانست خودرا برای صعود باین قلّه و رسیدن باین مقام عالی وشامخ آماده و مجهّز سازد ، ولی جواب این شبهه اینست که مدّتها پیش از این جامعهٔ انسانیّت درطی تجربه ای نشان داده است که میتواند باین اوج وارتفاع صعود کند وهر امری که یکبار صورت وقوع درفت وجامهٔ عمل پوشید میتواند بار دیگر نیز واقع شود . زیرا مردم همان مردمند وطبایع بشری نیز همان طبایع است .

بشریّت درروزگار قبل ازاسلام درپرتگاهی نظیر همین پرتگاه سقوط کرده و مانند همین وضع کنونی درقید و بند شهوات اسیرو گرفتارشده بود وشهرهای عظیم در امپراتوری روم قدیم ازجهت عیّاشی وفسق وفجور ، پای کمی ازپاریس ولندن وسایر پایتختهای بزرك دنیای کنونی نداشت وشهرهای ساسانیان در هرج ومرج وسقوط اخلاقی نظیر همین هرج ومرج وسقوط اخلاقی که در کشورهای کمونیست امروز رائج است واقع شده بود ، ولی باوجود این اسلام همگی این مفاسد را اصلاح کرد وزندگانی فاسد ومنحط آنعصررا بحیاتی عالی وتوأم بافضیلت و آمیخته بانشاط وحرکت وکوشای درخیر وآبادی تبدیل کردوانسانیّت را چه درشرق وچه درغرب درراه تقدّم فکری وروحی پیش برد وبا آنکه شرور ومفاسد سراسر دنیای آنعصررا فراگرفته بود ، جنبش اصلاحی اسلام ازدفع آن همه شر وفساد عاجز نماند .

عالم اسلامی ازتاریخ آغازدعوت وجنبش اصلاحی اسلام تامدّت درازی همچنان درسراسر جهان مصدر نور وخیر وتقدّم بود وهیچگاه در خلال اینمدت دراز برای تحصیل نیروی مادی وتقدّم علمی وفکری ، خویش را بابتذال وشهوترانی وهرج ومرج اخلاقی نیازمند ندید ؛ واین قدرت وسطوت همچنان ادامه داشت وبعنوان نمونهٔ کامل ومثل اعلی در کلیّهٔ مظاهراجتماعی وسیاسی واقتصادی یاد میشد ، تا آنگاه که اخلاق عمومی رو بهبوط وانحطاط نهاد وشهوات بهیمی مردم را دربندگی خودکشید و سنّت الهی دربارهٔ ایشان نفوذ وجریان یافت . ولی بیداری وجنبشی که اکنون درسراسر

امان است . و بهمین جهت مانند نظام سرمایه‌داری غربی نیست که فرد را آزادی مطلق ببخشد واورا محور واساس حقوق بشناسد و برای او احترام و قداستی قائل شود که اجتماع نتواند از تجاوزات وتعدّیات او جلوگیری کند وهمچنین مانند نظام کمونیزم نیست که اجتماع‌را محورواساس‌قرار دهد و برای‌فرد هیچگونه ارزش‌وحیثیت‌استقلالی قائل نباشد وحریّت وسلطه واقتدار را در انحصار اجتماع بگذارد وبفرد حق ندهد که حقوق خودرا ازاجتماع مطالبه کند ، بلکه نظام‌اسلامی نظام‌متوسط ومعتدلی‌است که هم حقوق فرد را محترم میداردوهم‌حقوق اجتماع‌رامقدس‌میشمارد و با‌ئین‌موازنه واعتدال بفردتا آن درجه‌حریّت‌میدهد که تاسرحد حقوق وحیثیّت دیگران‌حیثیّت وحقوق خود را حفظ کند وازمزایا ومواهب خود برخوردارشود وهمچنین باجتماع- یا دولتی که نمایندهٔ اجتماع است - تسلط و اقتدار پهناور و دامنه داری میدهد که هروقت روابط‌اجتماعی واقتصادی‌ازتوازن‌خودخارج‌شود آنراهماهنك‌ومتوازن سازد ومهمتر ازهمه آنکه این‌نظامات‌را توأم بامحبّت‌وصمیمیّت میان افراد وطبقات برقرار میسازد ، نه براساس کینه‌وحسد ومبارزهٔ طبقاتی که فلسفهٔ کمونیزم وتطبیقات عملی آن براین دو اساس استوار است .

نکتهٔ شایان دقت وقابل توجه اینست که اسلام این‌نظام یگانه وممتاز را دراثر فشار ضرورتهای‌اقتصادی وتصادم مصالح‌ومطامع مادی نیاورده بلکه این‌نظام اسلامی برأساس‌ابداع وابتکاربوجودآمده ودرروزگاری پی‌ریزی‌شده است که دنیا درنظامات خود هیچگونه وزنی برای عامل اقتصادی قائل نبوده ومعنی عدالت اجتماعی‌را - که امروز زبان‌زدخاص وعام‌است - بهیچوجه نمیشناخته واین‌نظام دقیق و کامل تا امروز بصورت یك نظام مترقّی وعالی باقی مانده واز دو نظام مهم سرمایه داری‌وکمونیزم- - که تازه‌ترین‌نظامات اجتماعی‌واقتصادی‌است - تازه‌تر وعملی‌تراست ومطالب ومسائل اساسئی که «کارل مارکس» برای مطالبهٔ آن جهان را پرازشور وغوغاکرده ودولت‌را مسئول تأمین آن شناخته و باینوسیله انقلاب عظیم درتاریخ پدید آورده ، قسمتی از مجموعه‌ای است که اسلام درچهارده قرن پیش تقریر وتثبیت کرده است .

این سه جنبه برجنبه های دیگر بچربد و بهمین جهتست که نیروهای غریزی و نیازمندیهای جسمانی وطبیعی انسان را درراه بالا بردن سطح زندگی روحی ، زیرپا نمیگذارد و همچنین دراشباع واقناع شهوات جسمانی تا آن درجه کوشش نمیکند که انسان را بسطح نازل حیوانیت تنزل دهد بلکه همگی این احتیاجات را با نظر حکمت واعتدال منظور میدارد ودرحدود صلاح وسعادت فرد بر آورده میسازد .

آنگاه احتیاجات فرد را با مطالب وحاجات اجتماع می سنجد و توازن دقیق را میان آندو بطوری برقرار میسازد که هیچ فرد بر فرد دیگر وهیچ فرد بر اجتماع وهمچنین اجتماع برهیچ فرد وهیچ طبقه بر طبقهٔ دیگر وهیچ قوم برقوم دیگر طغیان وتعدی نکند وهمگی از خطر تصادم وتزاحم درحقوق ایمن و آسوده باشند ونیروهای خودرا برای تأمین خیر وسعادت بشریت باتعاون وتضامن بکار برند .

سپس موازنهٔ دیگری در نظام اجتماع وقوای اجتماعی بوجود میآورد ، بطوریکه نیروهای مادی وقوای روحی درحد اعتدال انجام وظیفه کنند وعوامل اقتصادی وعوامل اخلاقی نسبت بیکدیگر تجاوز روا ندارند ، و بهمین جهتست که اسلام ـ مانند کمونیزم ـ نمی پذیرد که عوامل اقتصادی و قوای مادی بتنهائی برزندگی بشر حکومت کنند همانطور که ـ مانند دعوتهای روحی ومسلکهای ایده آلی ـ باور ندارد که عوامل روحی یا اندیشه های ایده آلی بتوانند بتنهائی حیات بشر را اداره کنند . بلکه اسلام عقیده دارد که کلیهٔ این عوامل وعناصر ، روی هم رفته انسان کامل را بوجود میآورند و نظام کامل نظامی است که همگی این قوی ومواهب درتأسیس وتکوین آن شرکت داشته باشند وتوازن دقیق میان آنها رعایت شده باشد .

۳ـ اسلام اصول اجتماعی ونظام اقتصادی مستقل و قائم بالذات دارد و گاهی ممکنست بعنوان تصادف ، باقسمتی ازنظام سرمایه داری یاکمونیزم توافق پیدا کند ، ولی این توافق تصادفی در بعضی از مواد وجزئیات دلیل آن نیست که اسلام با اصول اقتصادی واجتماعی سرمایه داری یاکمونیزم موافق باشد . بلکه اسلام مزایای ایندو نظام را بوجه اکمل واجد است ودرعین حال ازخطاها وانحرافهای هردو مصون ودر

قسمتی از آن مانند جنوب افریقا با وحشی ترین وضعی حکومت دارد ، بوحی اسلام وتربیت اسلامی نیازمند است زیرا این وحی واین تربیت درچهارده قرن پیش عملا تفاوت عنصری را ازمیان برداشته وسیاه پوست وسرخ پوست وسفید پوست را ازنظر حقوق وشخصیّت برابر نهاده وبرای هیچیك جز بوسیلهٔ تقوی مزیت وفضیلتی نشناخته است . وسلمان فارسی وصهیب رومی وبلال حبشی و سیّد قرشی را برسر یك خوان نشانده ووارد یك صف ساخته است .

دنیای امروز یعنی دنیائی که گرفتار مفاسد سرمایه داری است باسلام نیازمند است ، زیرا نظام اسلامی ربا واحتکاررا که دو رکن اساسی سرمایه داری است حرام کرده وچهارده قرن پیش ریشهٔ این نظام فاسد را گسسته است !

دنیای امروزیعنی دنیائی که لگدکوب کمونیزم مادّی ملحد شده محتاج باسلام است . زیرا نظام اسلامی در عین حال که کلیهٔ مزایای کمونیزم را تأمین کرده حیات روحی وعواطف عالیهٔ انسانی را نیز از تجاوز وتعدی وفنا وزوال محفوظ داشته وفکر ومشاعر بشررا درمحیط تنگنای حواس محبوس نساخته وقوانین ومقررات خودرا بزور و اکراه و دیکتاتوری بر خلق تحمیل نکرده بلکه با صراحت تمام گفته است : « لااکراه في الدین ، قد تبیّن الرشد من الغیّ » .

دنیای امروز یعنی دنیای وحشتزده و پریشان از جنگ نیازمند باسلام است ، زیرا تنها راه حفظ صلح وسلام همین نظام است وبس !

حاشا که روزگار اسلام سپری شده و ارزش و اعتبار آن از میان رفته باشد . زیرا نقشی که اسلام در آیندهٔ بشر برعهده دارد کمتر از نقش مهمی که در گذشته ایفاء کرده نخواهد بود .

زیرا مطالب اساسی کارل مارکس درسه کلمهٔ : غذا ، مسکن، واحتیاجات جنسی خلاصه میشود درصورتیکه پیغمبر اسلام این حوائج را کاملتر وجامعتر منظور کرده وفرموده است :

« هر کس که کار گرما باشد وهمسر نداشته باشد ، باید برای خود همسر بگیرد واگر مسکن نداشته باشد مسکن بگزیند واگرخدمتکار نداشته باشد باید خدمتکار اختیار کند واگر مرکب نداشته باشد باید مرکب برای خود بگیرد » .

با توجه باین بیان ملاحظهٔ میفرمائید که پیغمبر اسلام (ص) علاوه بر « مطالب اساسی» کارل‌مارکس حوائج دیگررا نیزمنظور کرده وتأمین آنهارا ازوظائف حکومت قرار داده است و دائرهٔ حقوق را در این بیان چنان وسعت داده که از نظر نظامات وطبقات کنونی ، کلیهٔ کارمندان وکارگران را فرا میگیرد وحقوق واحتیاجات عمومی همه را تأمین وتضمین میکند .

☆ ☆ ☆

آنچه تا کنون مورد اشاره واقع شد ، قسمتی از نکات جالب و نقاط بارز در نظام جامع وشامل اسلامی است و با دقت درهمین چند نکته بخوبی میتوان دریافت که دینی که دارای چنین قوانین واصول باشد، دینی که همگی مظاهر حیات بشررا از حرکات وسکنات تاافکار واحساسات تاکار وعبادت تااقتصادیات واجتماعیات تا غرائز وحوائج فطری و خواهشها و نیازمندیهای روحی ، همگی را مورد توجه ومطمح نظر دوربین ودقیق خود قرار داده وبرای کلیهٔ این شئون ومراتب ، نظامی متقن ومتوازن وبدیع وضع کرده، چنین دینی ممکن نیست که دستخوش کهنگی وانقراض شود زیرا سنن و قوانین آن هماهنگ ومنطبق با سنن وقوانین زندگی است وجای تردید نیست که زندگی کهنه نخواهد شد و بهمین جهت تا زمانی که زندگی و زندگان وجود داشته باشند این دین نیز باقی خواهد بود . و جهان امروز با اوضاع واحوالی که بر آن حکومت میکنند بهیچوجه از وحی اسلام وقوانین واصول اسلامی بی نیاز نیست .

جای تردید نیست که دنیای امروز یعنی دنیائی که تعصبات عنصری و نژادی در

صریحاً درقرآن تحریم نکرده همانطور که شرب خمر وقمار و ربا وأمثال آنهارا صریحاً تحریم کرده است :

اینها ، خاطرات خسته کننده ای است که درذهن جوان مسلمان ومؤمن خطور میکند واورا آزار میدهد ، وأمّا جوانی که استعمار عقل وعقیده اش را فاسد کرده ازاینگونه خاطرات بذهن خود خطور نمیدهد ومغز خودرا باچنین اندیشه‌ها نمیآزارد ، بلکه بپیروی هوی وهوس وتقلید کور کورانه ، بدون تحقیق ومناقشه باور میکند که اسلام نظامی کهنه ومنسوخ است وبرای عصر حاضر صالح ومفید نیست !

أما کمونیستها دراینخصوص حساب دیگرودعاوی « علمی » واهی وبی اساسی دارند که آنرا ازپیشوایان خارجی خود فرامیگیرند ومانند وحی آسمانی مقدّس و مطاع میشمارند وگمان میبرند که بافراگرفتن آن دعاوی بدون دلیل ، حقیقت ابدی وجاودانی وغیر قابل بحث ومناقشه را بچنك آورده اند .

ومجموع این دعاوی را« ماتریالیسم دیالکتیك » یامادی گری جدلی نام نهاده‌اند وبمقتضای این مسلك ، زندگی بشررا بمراحل اقتصادی معیّن وتغییر ناپذیری قسمت میکنند که خلاصهٔ آن ازاینقرار است :

۱ ـ دورهٔ اشتراکی نخستین .

۲ ـ دورهٔ برده فروشی .

۳ ـ دورهٔ اقطاع یافتیول .

٤ ـ دورهٔ سرمایه داری .

٥ ـ دورهٔ اشتراکی دوم یاپایان جهان !

پیروان مسلك ماتریالیسم دیالکتیك معتقدند که کلّیهٔ معارف وعقائد ونظامات وافکار بشری پدیده وانعکاسی است که ازحالتی ازحالات اقتصادی پدید آمده ومتناسب ودرخور همـان حالت وهمان دوره است ولی برای دورهٔ دیگر سازگار و متناسب نیست زیرا هریك از این ادوار براساس اقتصادی خاصی استوار است و بهمین جهت ممکن نیست که یك نظام متناسب وسازگار باکلّیهٔ ادوار اقتصادی باشد وچون اسلام

اسلام و برده فروشی

موضوع برده فروشی مؤثرترین شبهه و برنده ترین سلاحی است که کمونیستها درمبارزه با عقائد جوانان بکار میبرند ؛ وخلاصهٔ این شبهه چنین است :

هر گاه اسلام برای کلیّهٔ اعصار و ادوار زندگی بشری صالح می بود ، مسلّما برده فروشی را مباح نمیساخت ... مباح ساختن برده فروشی خود دلیل قاطعی است بر اینکه اسلام برای مدت معین و دورهٔ محدودی آمده و پس از آنکه نقش خود را درجهان ایفاء کرده ، در بایگانی تاریخ قرار گرفته است !

این خلاصهٔ شبههٔ معاندین اسلام درخصوص برده فروشی است که حتّی جوانان مؤمن را بشك و تردید میاندازد وذهن ایشان را مشوب میکند که چگونه اسلام آنرا روا ساخته است ؟

این دین که بدون شك ازجانب خدا نازل شده وصدق وصحّت آن جای تردید نیست ومسلّماً برای خیر عموم بشر درکلیّهٔ ادوار زندگی بشری آمده ، چگونه برده فروشی را روا دانسته است ؟

«دینی که براساس مساوات کامل استوار گشته وهمگی مردم را ازیك أصل می داند و بهمین مناسبت مساوات را میزان معامله باکلیهٔ بشر قرار داده ، چگونه برده فروشی را جزئی ازنظامات خود قرارداده وبرای این کارقانونی تشریع کرده است ؟

آیا ارادهٔ خدا بر این تعلّق گرفته که همیشه فرزندان آدم بدوطبقهٔ آقا وبنده منقسم باشند ؟ آیاخدا روا میدارد که قسمتی ازبشر ، آنهم بشری که خود درباره اش فرموده : « ولقد کرّمنا بنی آدم » بصورت کالائی باشد که دربازارها بمعرض خرید و فروش گذارده شود؟ ودرصورتیکه خدا بچنین عملی راضی نیست ، پس چرا برده فروشی را

رومیان دربارهٔ بردگان روا میداشتند این آرزورا دردل ما خطور میدهد ، ولی باید درنظر داشت که برای پی بردن بحقیقت این موضوع ، ناچار میباید در برابر حقایق تاریخ توقّف وتأمّلی بسزا کرد ، زیرا اینگونه فجایع ووحشیگریها که درتاریخ برده فروشی روم وجودداشته درتاریخ اسلام هیچگونه سابقه ونمونه ای ندارد و اندك دقت ومختصر مطالعه دربارهٔ وضع زندگی بردگان درامپراتوری روم کافی است که مارا بتحوّل وتطوّرعظیمی که اسلام درموضوع رفتار بابردگان پدیدآورده آشناسازد ولوچنین فرض کنیم که اسلام برای آزاد ساختن بردگان هم کوششی نکرده باشد در صورتیکه چنین فرضی غلط ومغرضانه است ؛

بردگان درعرف واعتقاد رومیان آنقدر پست وزبون بودندکه حتّی ایشان را ازبشر نمیشمردند ودرردیف کالاها قرارمیدادند وبا این ترتیب پیداست که هیچگونه حقی برای‌ایشان قائل نبودند ، ولی‌هر گونه تکلیف دشوار ووظیفهٔ گران وناگواری‌را بر ایشان تحمیل میکردند ومابرای آشناشدن‌بتاریخ این‌فجایع اوّلاً لازم است بدانیم که این‌بردگان ازکجا وبچه وسیله بامپراتوری روم جلب میشده اند .

بردگان‌ازطریق جنك ولشکرکشی بآن امپراتوری‌انتقال می یافتند ولی نکتهٔ جالب توجّه اینست که این جنگها درراه دعوت بفکر وعقیده ومبدأ وآئینی نبوده بلکه تنها علّت آن ، شهوت غلبه وهجوم وتسخیر وتشمیرمردم آزاد جهان درراه اشباع مطامع رومیان بوده است .

برای آنکه بشر عدوانگر رومی درآغوش نازونعمت وعیش و نوش بسر برد وازحمامهای گرم وسرد وجامه های عالی وفاخر استفاده کند وگواراترین طعام رابر خوان بگذارد وازشراب ورقص وجشنها ومهمانیها وزنان زیبا بحدّ أعلی متمتّع و کامیاب شود ، برای تأمین این منظورلازم بوده است که ملل وأقوام دیگر درقید وبند بندگی کشیده شوند وخونهاشان‌مکیده شود .

استعمار رومانی وهمچنین برده فروشی رومانی براین اساس وبرای تأمین اینگونه فسق وفجور وکامرانی وشهوت پرستی بود و بردگان - چنانکه اشاره شد -

دردوره‌ای آمده که جهان درپایان دورۀ برده فروشی و آغاز دورۀ اقطاع بسرمیبرده ، تشریعات وعقائدو نظامات این دین ملایم ومناسب باهمان بخش ازتاریخ تطوّراجتماعی بوده و بهمین جهت برده فروشی را تنفیذ وتجویز کرده و همچنین اقطاع را رواداشته ! زیرا اسلام نمیتوانسته است کــه برتطوّر اقتصادی سبقت گیرد یا قانون و نظامی تازه بیاورد که هنوز اوضاع اقتصادی مناسب با آن نظام موجود نبوده بدلیل آنکه کارل مارکس - خدای منزّه اشتراکیون - فرموده است که اینکار محال است !!

باتوجّه باین مقدّمه ، منظور ما دراین فصل اینست که این مسئله را در نصاب حقیقی تاریخی واجتماعی و پسیکولوژی خود قرار دهیم وچهرۀ حقیقت را ازگرد و غبار مغالطه وجنجالی که ارباب غرض برمیانگیزند محفوظ بداریم . زیرا وقتی کــه ماحقیقت موضوع را احراز کردیم هیچگونه باکی ازدعاوی منحرفین وعلماء وفلاسفه قلابی وساختگی نخواهیم داشت !

☆ ☆ ☆

بایددرنظرداشت که ما امروز ، موضوع برده فروشی راباطرزفکر و نوع تعقّل قرن بیستم ملاحظه و مطالعه میکنیم ! وباتوجّــه بجنایات ومظالمی کــه در عالم برده فروشی انجام گرفته وباتوجّه برفتار وحشیانه ونفرت انگیزی که دردنیای قدیم و مخصوصاً درامپراتوری روم نسبت ببردگان جریان داشته ، باین موضوع مینگریم . وبهمین جهت برده فروشی را امری فظیع و فجیع میشنــاسیم واحساسات مانمیتواند بپذیرد که چنین رفتار قسوت باری مشروع باشد ودین و شریعتی آنرا تثبیت و تنفیذ کرده باشد ودر أثر این تأثر وانزجار است که تعجب میکنیم : چگونه اسلام برده فروشی رارواداشته است ، درصورتیکه روح نظامات اسلامی متوجّــه آزادساختن بشر ازقید بندگی بتمام اشکال وألوان آن بوده است . وآنگاه پیش خود آرزو میکنیم که : ای کاش اسلام خاطر وفکر مارا از اینجهت نیز آسوده کرده وبعبارت صریح آنرا حرام شناخته بود .

آری مطالعه دربارۀ موضوع برده فروشی باتوجّه بآنهمه فجایع وجنایات که

این وضع بردگان درامپراتوری روم بود وشاید بعد ازبیان این قسمت ازقسوت وسنگین دلی ، محتاج نباشیم تذکر دهیم که شخص رومی حق داشت بردهٔ خود را بکشد یاباأنواع شکنجه و آزار دچار سازد بدون آنکه آن بینوا حق شکایت داشته باشد و بدون آنکه مقامی باشد کـه بآن شکایت رسیدگی کند یا آنرا قابل شنیدن بداند . زیرا تذکّر این مطالب بعدازبیان آن وحشیگریهاو بی‌رحمیها کاملاً زائداست .

این وضع رقت بار دربارهٔ بردگان اختصاص بامپراتوری روم نداشت ، بلکه درایران وهند وسایر ممالك نیز وضع ایشان چندان بهتر نبود .

☆ ☆ ☆

پس ازآنکه اینهمه مظالم وتعـدّیات دربارهٔ بردگان بیگناه اجراء شده بود عصر دعوت اُسلامی فرا رسید واین شریعت باب رحمتی بود کـه برروی آن بینوایان گشوده شد زیرا اسلام بیامد تامقـام انسانیّت و حقوق مسلوبهٔ بشریّت را بایشان بازگرداند .

اسلام آمد تاموالی وصاحبان بردگان را مخاطب سازد کـه : « بعضکم من بعض[۱] » یعنی همگی شاخه های یکدرختید .

اسلام آمد تاوحدت اصل ومنشأ وعاقبت را تقریر وتثبیت کند وبگوید : « انتم بنوآدم وآدم من تراب[۲] » یعنی شما همگی فرزندان آدمید وآدم ازخاك بود .

« ألا لافضل لعربيّ علی عجمي ولا لعجمي علی عربی ولا لأسود علی احمر ، ولا لأحمر علی أسود الا بالتقوی[۳] » یعنی آگاه باشید که هیچ فرد عرب را برعجم وهیچ فرد عجم‌را برعرب ، دارای هیچ رنك را بررنك دیگر برتری نیست جزبوسیلهٔ تقوی.

اسلام آمد تا ثابت کندکه موالی وبرده داران درانفاق ببردگان حقی و منتی برایشان ندارند ، زیرا همگی دربرابر آفریدگار یگانه دریك سطح ویك منزلتندو

(۱) سورهٔ نساء .
(۲) بنابروایت مسلم وأبوداود .
(۳) بنابروایت طبری درکتاب « آداب النفوس »

حکم کالاهائی داشتند وازشخصیت وحقوق بشری بکلی محروم بودند . برای آنکه فرار نکنند پاهاشانرا درغل‌وزنجیر می بستند وباآنحال ایشانرا در مزارع و بوستانها بکارو بیگاری میگماشتند ، قوت وغذا تااندازه ای بایشان داده میشدکه زنده بمانند و کار کنند نه آنکه برای ایشان حقی درقوت و غذا قائل باشند . درموقع اشتغال‌بکار تنها رنج وزحمت تکالیف طاقت فرسا موجب آزار و ناراحتی ایشان نبود بلکه علاوه براین در اغلب اوقات رومیان صرفاً بقصد التذاذ وتفریح سرو گردن وپشت و پهلوی آن بینوایان‌را زیر ضربه های شدیدتازیانه مجروح وخون آلود میساختند خوابگاه بردگان زندانهای تنك وتاریك وبدبو ومملوّ از حشرات وموشها بود وگاه میشد که پنجاه نفراز آن بینوایان زیرغل وزنجیر دریك زندان بسر میبردند وحتی بآن اندازه که دراصطبلها میان گاوها فاصله میدهند بایشان‌فاصله نمیدادند .

اینها نمونه ای ازمظالم وفجایع‌رومیان دربارهٔ بردگان بود ولی ظلم ووحشی گری فجیع تر ورسوا تر ازهمه - که طبیعت وحشی ودل سنگین رومانیان قدیم و پیشوایان اروپائیان امروزرا دررفتار با مستعمرات ومردم بیگناه آن بخوبی نشان میدهد - صحنه های مبارزه باشمشیر ونیزه بود :

دراین صحنه ها - که برای رومیان ازهر تفریح وجشنی فرح انگیز تر بود - اعیان واشراف مملکت دراطراف امپراتور گرد میآمدندو برای تماشای مبارزهٔ بردگان حاضر میشدند .

دراین مبارزات بردگان مجبور بودند که باشمشیر ونیزه بیکدیگر حمله ور شوند وبی پروا یکدیگررا مورد ضربه ها وطعنه های شمشیر ونیزه قرار دهند و وسائل سرگرمی وخوشحالی موالی وآقایان خودرا فراهم سازند .

درتمام مدتی که این مبارزات جریان داشت موج شادی و نشاط در چهرهٔ تماشائیان نمودار بود وهنگامی بأوج خود میرسید وفریاد خنده های مستانه وغریو کف زدنهاباآسمان میرسید که یکی ازمبارزین‌حریف خودراازپادرمیآوردوجثّهٔ خون آلود وبیجانش را نقش زمین میساخت !!

کنایه و تلویح که بلیغ تر از تصریح است بفهماند که آنچه اصیل و دردرجهٔ اول است برادری است و آنچه عرض و درمرتبهٔ دوم است بردگی است .

این یك نکتهٔ دقیق در بیان پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم است که چون ممکن بود بر بعضی اذهان پوشیده ماند تذکر داده شد واما سایر نکات و لطائف که حاکی از منتهای رقت ورأفت ولطف دربارهٔ این طبقه است برهیچ خوانندهٔ صاحب ذوق پوشیده نیست و پیداست که هرگاه پدرمهربانی بخواهد دربارهٔ فرزند عزیزخود سفارش کند دقیق‌تر ولطیفتر ازاین سفارش نخواهد کرد .

پیغمبر اکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم درجانبداری وحمایت بردگان بایندرجه هم اکتفاء نکرده بلکه برای رعایت احساسات ایشان نکتهٔ دقیقتری را ملحوظ کرده وفرموده است : « لایقل احدکم : هذا عبدی وهذه امتی ، ولیقل فتای وفتاتی » .

دراین بیان تصریح شده که هیچکس حق ندارد خدمتکار خودرا عبد وأمه (یعنی غلام و کنیز) بخواند بلکه میباید خدمتکار مردرا (فتی) و خدمتکارزن را « فتاة » خطاب کند . واین‌دو کلمه درلغت‌عرب‌متضمن معنای بزرگواری‌است .

بدیهی است این دقت درتعبیر برای آنست که حتی لفظ زننده وتحقیر آمیزی دربارهٔ بردگان برزبان رانده نشود .

اسلام دراین‌باره‌باین اندازه‌ازشفقت ورأفت هم‌اکتفاء نکرده ، بلکه یك‌تحول اساسی دراین باب بوجود آورده ودرنتیجه ، بردگان را ازمرحلهٔ صعب العبوری گذرانده وتامسافت بسیاری درراه احراز شخصیت واحترام به پیش برده‌است :

اسلام برخلاف امپراتوری روم‌وسایرکشورهاواقوام عهدقدیم برده‌را ازصورت کالا وعنوان متاع بیرون برده ومقام بشریت اورا پا برجا ومحقق ساخته وبرای او روحی مساوی باروح مالکش قائل شده ، درصورتیکه امم و اقوام دیگر بردگان را ازنوعی دیگر- غیر ازنوع آقایان وموالی - میشناختند ومعتقد بودند که بردگان برای بندگی وتحمل ذلت وخواری آفریده شده اند وروی این عقیدهٔ فاسد وغلط وجدانشان‌از آزردن و کشتن وداغ کردن و گماشتن ایشان بکارهای کثیف و طاقت

خالق ورازق همه یکی است : « والله فضّل بعضکم علی بعض فی الرزق ، فما الذین فضّلوا برادّی رزقهم علی ماملکت ایمانهم فهم فیه سواء[۱] » . یعنی وخدا بعضی از شمارادرروزی ، بربعض دیگر برترداشته پس آن بعض که (دارندگان بردگانند و) ازجهت روزی برتری یافته اند ازروزی خود ببردگانشان نمی‌بخشند(وچون‌همگی روزیخوار خوان نعمت خدایند) پس همگی در اینجهت برابرند .

اسلام آمد تا بدارندگان بردگان فرمان دهد که در بارهٔ ایشان خوشرفتاری کنند : « . . . وبالوالدین احساناً وبذی القربی‌والیتامی والمساکین والجار ذی القربی والجار الجنب والصاحب بالجنب وابن السبیل وماملکت ایمانکم ، إنّ الله لا یحبّ من کان مختالا فخورا[۲] » یعنی دربارهٔ پدر و مادر وخویشان و یتیمان و مسکینان و همسایگانی که ازجهت نسب بشما نزدیکند و همسایگانی که نزدیکی نسب با شما ندارند ورفیق سفر ودربارهٔ همسران و آنان که جز شما پناه ومایهٔ امیدی ندارند و همچنین دربارهٔ خدمتگارخود وفروماندگان درراه و« بردگان خود » نیکوئی کنید زیرا که خدا آنکس را که‌متکبّر وسرگران باشددوست‌نمیدارد .

اسلام آمد تاثابت کند که رابطه میان برده ومالك او رابطهٔ آقائی وبندگی و تسخیر وتحقیر نیست بلکه رابطهٔ خویشاوندی وبرادری است چنانکه پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم دراین باره فرموده : « اخوانکم خولکم . . فمن کان اخوه تحت یده فلیطعمه ممایطعم ولیلبسه‌ممّایلبس ، ولا تکلّفوهم ما یغلبهم فان کلفتموهم فأعینوهم[۳] » یعنی برادران شمایندبردگان‌شما .. پس‌هرآنکس که برادرش‌زیردستش باشدمیباید که ازطعام خود اورا اطعام‌کند وازهمان جامه‌که خود میپوشد باوبپوشاند . وشماایشان را تکلیف دشوار مکنید ، پس هرگاه چنین کردید ایشان راکمك دهید .

چنانکه ملاحظه میفرمائید ، پیغمبر اکرم دراین بیان ، أولاً بردگان را برادر مالکین خوانده وبعلاوه عنوان‌برادری را مقدم بربردگی‌ذکرکرده تابابنوسیله بطور

(۱) سورهٔ نحل : آیه : ۷۱ .
(۲) سورهٔ نساء آیه : ۳٦ .
(۳) بنابروایت بخاری .

تأیید شخصیّت وحیثیّت بردگان دختر عمهٔ خویش (زینب بنت جحش) را بهمسری زید بن حارثه درآورد .

جای تردید نیست که موضوع ازدواج امر بسیار حساسی است مخصوصاً ازطرف زن . زیرا برای او بسیار دشوار وناگوار است که با مردی همسر شود که از حیث حسب ونسب وثروت پائین تر از او باشد و اینگونه ازدواج را دون شأن ومنافی با آبرو وشرف خود میداند ، ولی پیغمبر (ص) هدفی بسیار مهمتر و بالاتر ازاین مطالب داشت زیرا میخواست بوسیلهٔ این ازدواج طبقهٔ بردگان را ازپستی وذلّتی که در اثر ظلم وبیداد بشر بآن درافتاده است بر آورد ودر سطحی عالی برابر با اشراف عرب واکابر قریش قرار دهد .

۳ - پیغمبر اکرم (ص) دربارهٔ ترفیع شأن ومقام بردگان باین اندازه هم اکتفاء نکرد بلکه زید بن حارثه را که ازآن طبقه بود بفرماندهی سپاهی که بزرگان احرار عرب واکابر مهاجرین وانصاردرآن شرکت داشتند ، بگماشت وپس از کشته شدن او ، فرزندش : اسامه بن زیدرا بفرماندهی چنین سپاهی نصب کرد وبا این اقدام نه تنها بردگان را ازمساوات بشری برخوردار ساخت بلکه ایشانرا ازحق قیادت و ریاست براحرار نیز بهره مند کرد .

این اقدامات درخشان ازطرف اسلام برای آن بود که بردگان را در باطن و معنی وروح واخلاق آزاد سازد وحس شرف وآبرومندی را درنهاد ایشان بیدار کند تاباینوسیله بحقوق خود آشنا شوند وآزادی خودرامطالبه کنند واین تنها وسیلهٔ صحیح وراه مستقیم برای تأمین آزادی حقیقی بردگان است .

☆ ☆ ☆

آنچه تا کنون دربارهٔ بردگان از نظر اسلام بیان شد مربوط بآزادی روحی وبالا بردن سطح حیثیت وشخصیّت بردگان بمقام عالی انسانیّت وبرابر ساختن برده بامالك ازنظر آبرو وکرامت بشریت بود ودرطی اینفصل خاطرنشان شد که بردگی از نظر اسلام امری عرضی است که اوضاع اجتماعی آنرا بوجود آورده وهیچگونه

فرسا متأثر نمیشد (۱).

اسلام باین روش حکیمانه بردگان را در مرحلهٔ اول ازصورت کالا ومتاع و موجودفاقد روح بمقام شریف انسانیت ارتقاء داد ودرمرحلهٔ دوم ایشان را بسطح عالی اخوت بالا برد، آنهم نه تنها درعالم خیال واعتبار، بلکه درعالم واقع.

تاریخ اسلام ـ حتی بشهادت صلیبیون متعصب اروپا ـ گواهی میدهد که رفتار با بردگان درصدر اسلام بدرجه‌ای از انسانیت ورأفت ومروّت رسیده بود که درهیچ زمان ومکان نظیر آن دیده نشده ونیکوکاری وخوشرفتاری مسلمین با ایشان بحدّی بود که بردگان آزاد شده بجدائی ودوری ازمالکین سابق خودراضی نمیشدند، زیرا مالکین، ایشانرا مانند خویشان وفرزندان و برادران خود عزیز ومحترم میداشتند.

اسلام درخصوص نیکوکاری وخوشرفتاری نسبت ببردگان و إعادهٔ حیثیّت و شخصیّت انسانی بایشان باحکامت ودفتنی عجیب اقدام کرده کـه چند نمونهٔ آن در آیات قرآن و بیانات پیغمبر ﷺ ازنظر خوانندگان گذشت وما اکنون چند مورد دیگررا بعنوان نمونهٔ تطبیق عملی، دراینجا یادآوری میکنیم.

۱ ـ پیغمبراکرم ﷺ در آغازهجرت بمدینه میان چند نفر ازبردگان باچندنفر ازاشراف عرب پیمان برادری استوار کردواین پیمان یکامرواقعی ومنشاءآثارخارجی بود که مزایای اخوت نسبی را دربرداشت تا آنجا که آن دو برادر بحکم این پیمان ازیکدیگر ارث میبردند؛ وازآنجمله میان بلال بن رباح حبشی باخالد بن رویحهٔ خثعمی ومیان زیدبن حارثه وعموی خودحضرت حمزه ومیان خارجة بن زید وأبوبکر، پیمان برادری برقرار ساخت.

۲ ـ پیغمبراکرم ﷺ در این باره بایمحد نیز اکتفا نکرد و برای تأکید و

(۱) مثلا مردم هند معتقدند که (نجس‌ها) ازپای خدا آفریده شده اند وبهمین جهت از نظر اصل خلقت، پست و بیمقدارند و نمیتوانند ازاین پستی فطری وخلقی نجات یابند، مگرآنکه در اثرتحمل رنجهای گران، پس ازمرگ باتناسخ روحشان درکالبد طبقهٔ شریف حلول کند

این عقیده، علاوه بررنجهای طاقت فرسای جسمی رنج روحی عظیمی را نیز برطبقه بردگان بینوا تحمیل میکند وبرایشان ملال ومسجال میسازد که مرابد جاودانه بار ذلت وزبونی ورنج وزحمت تن دردهند وهیچگاه حتی خیال مقاومت هم نیفتند

ناحیه را جمع آوری کردم، فقیری را برای انفاق آن نیافتم . ازینرو جمعی از بردگان را با آن خریدم و آزاد ساختم » .

اسلام برای موضوع عتق ، طرق ووسائل فروان قرارداد چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر برده‌ای را که بده نفر مسلمان خواندن و نوشتن میآموخت وهمچنین هر برده‌ای را که خدمتی باجتماع مسلمین میکرد آزاد میساخت .

بعلاوه ، قرآن کریم کفّارهٔ بعضی از گناهان را عتق قرار داده و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز برای کفّارهٔ گناهان مردم را بآزاد ساختن بندگان توصیه میکرد ، و این ، خود باب مهم ووسیلهٔ دائمی برای آزادی بردگان بود ، زیرا رشتهٔ گناهان هیچگاه گسیخته نمیشود و آدمی پیوسته درمعرض ارتکاب خبط وخطا وجرم و گناهست .

در اینجا لازمست که یکی از کفّارات را مخصوصاً یادآوری کنیم تا با توجه بآن کفّاره ، نظر اسلام در بارهٔ برده و بردگی بخوبی روشن شود ، و آن ، کفّارهٔ قتل خطا است :

اسلام برای کفارهٔ قتل خطا دو مادّه را تعیین کرده است : یکی پرداختن یك خون‌بهای کامل بورثهٔ مقتول ودیگری آزاد ساختن یك برده . قرآن دراین باره میگوید « ومن قتل مؤمناً خطئاً فتحریر رقبة مؤمنة ودیة مسلمة الی اهله[(1)] » . یعنی هر آنکس که مؤمنی را از روی خطا بکشد میباید بردهٔ مؤمنی را آزاد کند وخونبهای کاملی نیز بورثهٔ او بپردازد .

فلسفهٔ این تشریع اینست که شخص مقتول یك روح انسانی است که براثر حادثهٔ قتل ازدست خویشان مقتول وهمچنین ازدست اجتماع اسلامی رفته است وبنا براین میباید بهریك از آندو غرامتی پرداخته شودوبهمین جهت اسلام مقرر داشته است که شخص قاتل یك خونبهای کامل بابت حق اختصاصی ورثهٔ مقتول بپردازد وبرای تدارك وجبران زیانی که باجتماع وارد ساخته یك مملوك مسلمان را آزاد کند ؛ وازاینجامعلوم میشود که آزادساختن برده درنظر اسلام بمنزلهٔ احیاء یك نفس انسانیست که درعوض یك نفس

(۱) آیه ۹۲ از سوره نساء

اثری درشخصیت انسانی واحترامات وحقوق بشری او ندارد .

ولی اسلام در این باره باینحد اکتفاء نکرده زیرا قاعدهٔ اساسی اسلام ، تأمین تساوی کامل میان افراد بشراست که لازمهٔ آن تأمین آزادی کامل برای همگی افراد بشراست وبهمین جهت برای تأمین این منظور از چند طریق که مهمترین آنها: عتق و مکاتبه است آزادی بردگان را فراهم ساخته است[1].

دربارهٔ عتق علاوه برتشویق وتهییج لفظی، عملا پیغمبر اسلام ﷺ دراین باره پیشقدم شد وبردگانی راکه تحت اختیارداشت آزاد ساخت وپس از آن اصحاب آنسرور نیز باواقتداء کردند وعلاوه بر آزادکردن بردگان خود ، قسمت مهمی ازاموال خویش را درراه خریدن و آزادکردن بردگان دیگر تخصیص دادند.

یحیی بن سعید (عامل زکات ازطرف عمربن عبدالعزیز) گفت :

« عمر بن عبد العزیز مرا برای دریافت زکات بافریقا فرستاد وچون زکات آن

(۱) آزادی بردگان چنانکه درکتب فقه اسلامی بیان شده ازچهار طریق حاصل میشود .
۱ــ مباشرت .
مباشرت برچهار قسم است .
(الف) آزادکردن بنده درراه خدا .
(ب) مکاتبه ومعنی آن اینستکه شخص برده دربرابر التزام پرداخت مبلغی بمالك ، خود را از او بخرد .
(ج) تدبیر ومعنی آن اینستکه مولی مقرر سازد که پس از مرگ او ، برده‌اش آزاد شود .
(د) فرزندآوردن کنیز از مولی .
۲ــ سرایت یعنی هرگاه کسی قسمتی از برده‌ای را آزادکند همگی او آزاد خواهد شد
۳ــ مالك شدن ، یعنی هرگاه کسی پدر ، مادر ، جد ، جدة ، فرزند ، فرزند فرزند ، خواهر ، عمه ، خاله ، دختر برادر یا دختر خواهر خود را مالك شود ، این بردگان فی الحال آزاد میشوند .
٤ ــ عوارض ، باینمعنی که عروض یکی ازهشت امر موجب آزادی برده‌است :
(الف) کور شدن برده (ب) ابتلاء بجذام (ج) ابتلاء ببرص (د) قطع عضوی مانند گوش یا بینی (ه) امك وزمینگیر شدن (و) مسلمان شدن قبل از مولای خود دردیار کفر (ز) آنکه شخص ثروتمندی بمیرد وجز برده‌ای کسی از او باقی نماندکه دراینصورت حاکم شرع آن برده را ازمال مولاش میخرد وآزاد میکند واموال اورا نیز بآن برده میدهد (ح) هرگاه یکی ازابوین آزاد باشد فرزند نیز آزاد میشود .

برده ای او پرداخت مبلغ مقرّر دررأس موعد ، عاجز وفرومانده شد حکومت اسلامی موظفست که ازاموال زکات بدهی اورا بپردازد ، چنانکه قرآن دراین باره فرموده است « إنّما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها . . . وفي الرّقاب[1] » .

بطوری که ملاحظه میفرمائید در این آیه پیش بینی شده است که یکی از سهمهای زکات درراه آزادی بندگان و پرداخت مبلغی که برای اینمنظور بمالك خود بدهکارند تعیین شده و باصطلاح عصری صندوق وزارت دارائی مسئول پرداخت این مبلغ است .

باتوجه باین حقایق ، مدلل ومبرهن میشود که اسلام گامهای مهمی عملا در راه آزاد ساختن بردگان برداشته ومسافت عظیمی را دراین راه طی کرده که تطور وتحول تاریخی اروپا أقلا هفت قرن بعد ازپیدایش اسلام توانسته است خودرا بنظام مترقّي اسلام برساند ، زیرا قانون مکاتبه درقرن چهاردهم مسیحی بتقلید ازاسلام در اروپا متداول شد بااین تفاوت مهم که دول اروپائی هیچکدام پرداخت سهام بردگان مکاتب را ضمانت نکردند ولی اسلام چنانکه تذکّر داده شد ، حکومت را موظف ومکلف ساخت که هرگاه بردهٔ مکاتبی ازپرداخت مبلغ مقرر فروماند ، آن مبلغ را بپردازد وبرده را آزاد سازد ؛ وعلاوه براین ، اسلام آزاد ساختن بردگان را بدون دریافت ما بازائی از مهمترین عبادات وبزرگترین وسائل تقرّب بخدا قرارداد وهمچنین آنرا کفارهٔ بسیاری ازگناهان شمرد وازجهت دیگر ، آزردن بی سبب برده را وسیلهٔ آزادی اوساخت .

ومهمتر ازهمه آنکه هیچگونه عامل اقتصادی دراین اقدامات بزرك اصلاحی مؤثر ودخیل نبود ومسلمین جز قصد قربت وجلب رضای خالق داعی وموجبی برای پذیرفتن و بکار بستن این نظام ، نداشتند ، ولی دنیای غرب دراثر فشار تطورات اقتصادی و عوامل سیاسی از روی جبر و اضطرار هفت قرن بعد از اسلام باینکار اقدام کرد .

(۱) سورهٔ توبه آیهٔ ٦٠ .

انسانی مقتول محسوب میگردد و بنا براین، بردگی ازنظر اسلام - باهمهٔ رعایتها و ضمانتهاکه دراین شریعت در بارهٔ حقوق بردگان منظور شده- بمنزلهٔ مرگ تلقی شده است وبهمین جهت اسلام از هرفرصتی برای «احیاء» بندگان بوسیلهٔ آزاد ساختن ایشان استفاده کرده است.

تاریخ اسلام نشان میدهد که گروه بیشماري از بردگان بقانون «عتق» آزادی خودرا بدست آورده‌اند واینگونه وسیلهٔ آزادی درهیچیك از امم واقوام جهان سابقه ونظیر نداشته وحتی بعد از اسلام نیز تا چند قرن منحصر بمسلمین بوده ومهمتر از همه آنکه این عمل تنها بقصد رضای خدا و برای تأمین آسایش وجدان حساس وزنده بوده وهیچگونه عامل اقتصادی در آن دخالت نداشته است.

☆☆☆

این خلاصهٔ سخن درباره عتق بود واماوسیلهٔ دوم آزادی بردگان یعنی «مکاتبه» عبارت ازاینست که هرزمان برده‌ای بخواهد آزاد شود میتواند بامالك خود برای این منظور دربرابر مبلغی توافق کند وهروقت که مبلغ مقرر ازطرف برده بمالك پرداخته شد وظیفهٔ حتمی مالك است که فورا وبدون هیچگونه بهانه وتأخیر اورا آزاد سازد وهرگاه دراداء اینوظیفه مسامحه وتأخیر روا داشت حکومت در کار دخالت خواهد کرد وبا اعمال قوه آزادی آن برده را تأمین واجراء خواهد کرد.

اسلام بوسیلهٔ تشریع قانون مکاتبه باب حقیقی آزادی‌را برروی بندگان گشوده است وکار آزادی ایشان را منوط بآن ساخته است که هروقت مالکی میل و اراده کند وهروقت فرصتی مناسب ومقتضی پیش آید بنده‌ای آزاد شود.

ارفاق ومساعدت مهمی که در جریان مکاتبه از طرف اسلام نسبت ببندگان ملحوظ شده این است که ازهمان لحظهٔ أول که برده‌ای تقاضای مکاتبه کرد، مالك می باید دربرابر کاری که برده انجام میدهد باواجر ومزد بپردازد ویا اجازه دهد که در خارج کار کند وازاجرت کارخود مال المکاتبه را فراهم سازد.

نکتهٔ مهمتر اینست که اسلام برای کمك ببردگان مقرر داشته است که هرگاه

قبل از پدید آمدن عوامل وضرورتهای اقتصادی ، بآزادی بردگان اقدام کرده وباین وسیله مشتی سخت بردهان کارل مارکس نواخته است .

نه تنها این قسمت از اصلاحات اجتماعی اسلام پیش از پدید آمدن مقتضیات و ضرورات اقتصادی بوجود آمده بلکه بسیاری از اقدامات اصلاحی دیگر نیز در این شریعت برهمین سیاق واساس بوده واز آنجمله موضوع توزیع ثروت و روابط کارگر وکارفرما است . واین خود بهترین دلیل بر بطلان عقیدهٔ کارل مارکس وروشن ترین برهان برحقانیت اسلام و آسمانی بودن این شریعتست .

☆☆☆

پس از مطالعهٔ این مباحث ممکنست بخاطر خوانندهٔ عزیز خطور کندکه : در صورتیکه اسلام چنین گامهای بلند درراه آزادی بردگان برداشته واز روی اراده و اختیار وبدون دخالت هیچگونه اضطرار وفشار ، مدت هفت‌قرن قبل ازکلیهٔ نظامات وقوانین باینکار اقدام کرده ، پس چرا یکباره بطور صریح وقطعی موضوع بردگی و برده فروشی را الغاء و ابطال نکرده است ، تا درنتیجه ، بزرگترین خدمت ببشریت انجام شود ولطف وعنایتی که درخورمقام الهی وزیبندهٔ کرامت وحیثیت انسانیت‌است آشکار گردد ؟

درجواب این سؤال میگوئیم : اسلام همگی ابواب قدیمی بردگی را مسدود ساخت وآنرا ، هم درمورد نژادسیاه وهم درمورد بدهکاربینوا الغاءکردوتنها یکباب را باقی گذارد که‌بستن آن‌درحد قدرت وتحت اختیار اسلام نبود ، و آن ، بردگی از طریق جنگ بود .

در آن روزگار قانون جاری و قاعدهٔ بین المللی این بود که اسیران جنگ را یا ببردگی نگاه میداشتند ویا میکشتند[۱] واین قانونی بسیار قدیمی بودکه همچنان درظلمات تاریخ ، دوش بدوش بشر سیر کرده وبقدرت خود باقی مانده بود .

---

(۱) درصحفهٔ ۲۲۷۳ از کتاب Universal history of the world مینویسد : « در سال ۵۹۹ م . موریس امپراتور روم ــ بعلت توجه بصرفه جوئی ــ حاضر نشد که چند هزار اسیر رومی راکه بدست « آوار » گرفتار شده بودند بخرد و بهمین جهت ، خان آوار همگی اسراء را بکشت » .

*خوانندهٔ عزیز، دراینجا میباید متوجّه بود که این اقدام درخشان اصلاحی از طرف اسلام مشتی محکم است که بردهان پیروان مکتب (ماتریالیزم دیالکتیك) نواخته میشود. زیرا شاگردان این مکتب به پیروی از کارل مارکس عقیده دارند که کلّیهٔ تحولات وتطوّرات اجتماعی وجنبشهای سیاسی وفرهنگی و فکری و همگی اصلاحات دراجتماع بشری دراثر ضرورتها وفشارهای اقتصادی انجام میگیرد وهر نظام وشریعتی که درجهان پدیدهآمده انعکاسی از وضع اقتصادی موجود در عصر ظهور آن شریعت ونظاماست وکلّیهٔ عقائد وافکاری که همراه آن نظام وشریعت آمده ملایم، باآنوضع ومناسب با احتیاجات همان دورهاست وممکن نیست که هیچعقیده وفکری یاجنبشواصلاحی قبل ازپدیدآمدن دورهٔ اقتصادی وضرورتاقتصادی مناسب با آن، پدیدآید وبنا برهمین قاعده، رستاخیز عظیم اسلامی نیز حلقه ای از حلقات تطوراقتصادی است که درموعد طبیعی خود بمقتضای سنت ماتریالیزم دیالکتیك پدید آمده وهمگی اصلاحاتی که انجام داده متناسب باهمان عصر ونتیجهٔ قطعی وضروری احتیاجات وانعکاسی از اوضاع اقتصادی همان دوره بوده است. زیرا ممکن نیست که هیچ فکروعقیده واصلاحی پیشازپدیدآمدن ضرورتهای اقتصادی مناسب باآنعقیده وفکر واصلاح، پدیدآید.

این خلاصهٔ عقیدهٔ این جماعتست که مانند وحی منزل، ازمعبود خود: «کارل مارکس» دریافت کرده اند. ولی احکام و قوانین اسلام - که هریك ازآنها دلیل جداگانهٔ برحقّانیت این شریعت وبطلان عقیدهٔ مخالفین است - بطور خودکار، دین ماتریالیزم دیالکتیك وعقیدهٔ بندگان کارل مارکسرا باطل میسازد وازجملهآنموارد همین موضوع تأمین آزادی بردگان است. زیرا این حقیقت مسلم است که در چهارده قرن پیش، نه تنهادرجزیرة العرب، بلکه درهیچیك ازنقاط جهان، هیچ نوع ضرورت اقتصادی، اسلام را مجبور نمیکرده است که سطح زندگیوآبرو وحیثیت بردگانرا بالا برد و آزادی ایشان را تأمین کندو بشهادتتاریخ هفت قرن بعد ازاین اقدام الهی و اصلاحیاسلام، اینضرورت اقتصادی دراروپا پدیدآمده وبنا براین، اسلام هفتقرن

بدیهی است اسرائی که درچنین جنگها بدست دشمن گرفتار میشدند، گرفتاری وبردگی ایشان بعلت اختلاف عقیده یاپستی سطح فکر واخلاق نبوده بلکه تنها علت این نوع بردگی همان مغلوبیت درجنك بوده است .

خوانندهٔ عزیز : اکنون برده را آزاد میسازیم وبسر وقت مقررات جنگ که از طرف اسلام وضع شده وعلت جنگهای اسلامی میرویم :

☆ ☆ ☆

درجنگهای قدیم قوانین واصولی برای جلوگیری ازهتك عرض وناموس وتخریب شهرهای بی دفاع وقتل زنان وکودکان وپیران وجود نداشت زیرا وقتی جنگ براساس عقیده وهدفی عالی و انسانی نباشد قانون ومنطقی در آن حکومت نخواهد داشت، ولی اسلام باپیدایش خودباب تازه‌ای در خصوص جنگ و مقررات آن مفتوح کرد و کلیهٔ اقسام جنك ولشگرکشی را باستثنای جنگی که بعنوان جلوگیری ازتعدّی یاترس از فتنه وآشوب از طرف مشرکین باشد ، نهی کرد و قرآن کریم دراین باره فرمود : « وقاتلوا في سبيل الله الذين يقاتلونكم ولا تعتدوا ، ان الله لا يحب المعتدين[(۱)] » یعنی بجنگید درراه خدا باکسانیکه باشما می‌جنگندوستم وتعدی روا مدارید ، زیرا خدا ستمکاران و متعدّیان را دوست نمیدارد .

همچنین فرمود : « وقاتلوهم حتى لا تكون فتنة ويكون الدين كلّه لله[(۲)] » یعنی باکافران بجنگید تا فتنه‌ای باقی نماند ودین خدا درانتشار وعمومیّت خود ، ازموانع وماجراجوئیهای مغرضین وآشوبگران درامان باشد .

بنا براین ، مسلمین هیچگاه بجنك عدوانی وتعرضی دست نخواهند گشود واما نشر دعوت اسلامی نیز در ابتداء قائم بجنك نخواهد بود بلکه این دعوت یکدعوت سلمی است که هیچکس را مجبور بپذیرفتن خود نمیسازد وقرآن کریم در این باره میگوید : « لا اكراه في الدّين قد تبيّن الرشد من الغيّ[(۳)] » یعنی هیچگونه اکراه

---

(۱) سورهٔ بقره : آیه ۱۹۰ .
(۲) سورهٔ انفال : آیهٔ ۳۹ .
(۳) سورهٔ بقره : آیه ۲۵۶ .

اسلام درزمانی آمد که مردم جهان تابع همین قانون بودند ودرراه نشر دعوت وجلوگیری ازتعدی وتجاوزدشمنان ناچار شد که درچندمیدان باایشان وارد جنگ شود وبحکم طبیعت جنگ ، عده‌ای ازمسلمین بدست کفّار اسیر میشدند و کفّار آزادی ایشان را سلب میکردند و بامردانشان رفتاری سخت وناهنجار روا میداشتند وعرض وعصمت زنان را هتك میکردند وکودکان را در ذلت وزبونی بردگی بار میآوردند وبا این ترتیب ، بدیهی است که اسلام نمیتوانست اسرای کفّار راکه بدست لشگر مسلمین میافتادند آزاد سازد زیرا هیچ عقل ومنطقی روا نمیدارد که شخص ، دشمن خود را بوسیلهٔ آزاد ساختن اسیرانش برخود جریٔ کند ودرهمانموقع که دشمن انواع شکنجه وعذاب را دربارهٔ اسیران او اجراء میکند ، اسیران دشمن را آزاد سازد .

بدیهی است که معاملهٔ بمثل دراینمورد عادل ترین قانون بلکه تنها قانونی است که میتوان آنرا اجراء کرد .

اکنون چهارده قرن از تاریخ پیدایش اسلام میگذرد و جامعهٔ بشر در طول اینمدت با نظامات وقوانین متعددی آشنا شده ودرجنگهای بیشماری شرکت جسته ، ولی باهمه آزمایشهائی که گذرانده ، برای معامله با اسراء هیچ قانونی جزقانون معامله بمثل نیافته است !

بنا براین اسلام چاره‌ای جز این نداشت که اسیران جنگ را بعنوان بردگی نگاه دارد ، زیرا دشمن دربارهٔ اسیران اسلام همین رفتار را روا میداشت واسلام قادر نبود که دشمنان خود را بپیروی از قوانین وتشریعات خود وادار کند .

منظوروهدف جنگ درغیر عالم اسلامی ، جز خونریزی و گرفتن غنیمت واسیر نبوده ونیست وفاتحین وجنگجویان مقصودی جز این نداشته وندارند که ملتهای آزاد جهان را مقهور ومغلوب سازند وخاك کشور ومنطقهٔ نفوذ خودرا بحساب ملت مغلوب توسعه دهند یامنابع ثروتش را بدست آورند وبامحروم ساختن صاحبان حقیقی ثروت ، از آن متمتع شوند ، البته گاهی هم حبّ انتقام یا شهوت جهانگشائی قائد یا پادشاهی باین اهداف پست مادی ضمیمه میشده وبرشدت فجایع وجنایات میافزوده است .

کنند وخلق را ازهدایت در پرتو آن محروم ومحجوب سازند وتنها دراینصورتست که اسلام بناچاروارد جنك میشود ، آنهم نه بطورناگهانی ، بلکه بعدازانذار واعلام خطر ودادن فرصت کافی برای حفظ خون وجان خلق وبقصد نگهبانی صلح و آرامش در سراسرجهان. وقرآن کریم دراین باره میگوید : « وان جنحوا للسلم فاجنح لها وتوکل علی الله[1] » یعنی هرگاه اقوامی که اسلام نیاورده اند مایل بحفظ صلح و آرامش شدند تو نیز از این تمایل استقبال وبخدا توکل کن .

این خلاصهٔ نظر اسلام دربارهٔ جنگست که شهوت فتح واستعمار وغرور وجهانگشائی وهوس فرماندهان وملوك در آن دخالتی ندارد ، بلکه تنها درراه خدا وبقصد هدایت بشر آنهم درموقع بی تأثیر ماندن کلیهٔ وسائل صلح وسلامت ، اجراء میشود . وباوجود همهٔ این مطالب حتی درجریان جنك نیز دراین شریعت قوانین واصولی براساس رحم وشفقت منظورشده واز آنجمله نکاتی است که درسفارش پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم بر اینگونه خاطر نشان گشته است :

«جنگ رابنام خدا ودرراه خدا وباکسانی که بخدا کفر میورزند آغاز کنید . در جنك غدر و خیانت بکار مبرید و بدن کسی را قطعه قطعه مکنید وکودکی را مکشید[2] » .

در قانون جنك اسلام جز بروی جنگجوی مسلحی که دربرابر مسلمین مبارزه میکند ، شمشیر کشیده نمیشود وهنگام فتح ، تخریب وتدمیر وهتك عرض وناموس و پیروی از شهوت وشر وفساد روا نیست زیرا قرآن کریم میگوید : « ان الله لا یحب المفسدین[3] » یعنی خدا مردم خرابکار ومفسد را دوست نمیدارد .

مسلمین در کلیهٔ جنگهای خود همگی این قوانین واصول وتوصیه ها را بکار می بستند وحتی در جنگهای غدر آمیز صلیبی همگی این تعالیم عالیه را منظور میداشتند .

---

(۱) سورهٔ انفال : آیهٔ ۶۱ .
(۲) بنا بروایت مسلم وابو داود وترمذی .
(۳) آیهٔ ۷۷ ازسوره قصص .

واجباری درموضوع دین وجود ندارد ، زیرا که هدایت ازگمراهی جدا شده است .

جای تردید نیست که وجود یهود ونصاری که تا کنون درکشورهای اسلامی بسر میبرند ودین وجان ومال وعرض وناموس وبالاخره کلیهٔ حقوقشان محفوظ مانده ، برهان قاطع وحجّت غیر قابل مناقشه‌ای بر حرّیت اقوام وعدم توسل دعوت اسلام بشمشیر و سرنیزه است و بطور کلّی نظر اسلام را دربارهٔ جنك ومقررات آن میتوان چنین خلاصه کرد :

هرگاه مردم دین اسلام را بپذیرند وباین آئین حق بگروند ، پس نه جنگی بوقوع خواهد پیوست ونه خصومتی پدید خواهد آمد ونه طائفه وقومی تابع وخاضع طائفه وقومی‌خواهند بود . زیرا از نظر اسلام ، هیچ فرد مسلمانی بافرد مسلمان‌دیگر تفاوت وامتیازی ندارد وملاك برتری‌تنها تقوی وفضیلت است .

ولی هرگاه فرد یا قومی نخواست اسلام را بپذیرد وعلاقه داشت که در اعتقاد وکیش‌خود باقی‌بماند ، اسلام باو آزادی میدهد وهیچگونه فشار وتحمیلی‌براو وارد نمیسازد ، بلکه‌ازحیات وحقوق‌او ، حمایت‌وحراست میکند ، مشروط بآنکه‌دربرابر این‌حمایت‌وحریت واستفادهٔ ازحقوق ، مبلغی بعنوان جزیه بپردازد بطوری‌که هرگاه حکومت‌اسلامی ازحفظ وحمایت‌اوعاجزماند ، جزیه ازذمّهٔ او ساقط گردد وحکومت موظف باشد که مبلغی را که بعنوان جزیه گرفته باز پس دهد (۱) ولی درصورتیکه نه دین اسلام را بپذیرند ونه بپرداختن‌جزیه تن‌دردهند ، پیدا است که سرعناد دارند ومیخواهند با نیروی مادّی خود سدّی دربرابر نفوذ وانتشار نور دعوت جدید برپا

(۱) اینموضوع درتاریخ‌اسلام‌شواهد‌فراوان‌دارد واز آنجمله دو نمونه‌را « سرت. و. أرنولد» درکتاب خود بنام « دعوت باسلام » صفحه ۸۵ براینگونه متذکر شده است :

۱- « . . . وچنین پیش‌آمدکه در پیمانی‌که با بعضی ازمردم شهرهای مجاور حیره منعقد کرد تسجیل کردکه : هرگاه شمارا حفظ وحمایت کردیم‌حق دریافت جزیه‌داشته باشیم والا فلا » .

۲- « پس‌چون ابوعبیده فرمانده عرب ازاینموضوع (تجهیز هرقل برای هجوم باو) مطلع شد بحکام شهرهای مسخرشدهٔ شام‌کتباً فرمان دادکه هرمبلغی راکه بعنوان جزیه دریافت کرده‌اند باز پس‌دهند وطی نامه‌هائی بتسلیم‌کنندگان جزیه چنین‌نوشت : « ما اموال شمارا برای‌آن بازپس دادیم‌که ازتجهیز قوای روم اطلاع یافته‌ایم وشما باما شرط‌کرده بودیدکه درحمایت ما باشید وما اکنون قادر برانجام این‌شرط نیستیم از اینرو مبلغ پرداخته شمارا باز پس‌دادیم وهرگاه خدامارا بررومیان غالب ساخت ماهمچنان برعهد وپیمان‌خود دربارهٔ شما باقی خواهیم بود » .

اینست که اسیران مسلمان بلا عوض و بدون معاملهٔ بمثل بذلت وقید بردگی نیفتند .

نکتهٔ جالب توجه در این باره اینست که قرآن دربارهٔ اسراء بیك آیه اکتفاء کرده وفرموده‌است: « فاما منّاً بعد وامّا فداء حتی تضع الحرب اوزارها[1] » وچنانکه ملاحظه میفرمائید در این آیه حکم بردگی را دربارهٔ اسیران مقرر نداشته ، برای آنکه بردگی بصورت قانونی دائم برای بشریت درنیاید ، بلکه تنها بذکر فداء (یعنی آزاد ساختن اسیردر برابر مبلغی) ویا آزاد ساختن بدون قید وشرط اکتفاء کرده زیرا منظور قرآن اینست که این‌دو اصل‌را بصورت‌قانون دائم در آورد وملاك عمل دربارهٔ اسیران قرار دهد . وموضوع بردگی اسیران را تازمانی معمول دارد که دشمنان همین معامله را دربارهٔ اسیران اسلام معمول دارند . ولی با وجود این وبا آنکه دشمنان اسلام برده ساختن اسیران را ترك نکرده بودند ، اسلام همیشه این عمل را در بارهٔ اسراء معمول نمیداشت . چنانکه درجنگ بدر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اسیران‌را بلا عوض آزاد کرد و اسیران نصارای نجران را بعد از آنکه مردم نجران جزیهٔ خود را پرداختند رهاساخت تا باینوسیله نمونه‌ای برای‌رفتاردر باه اسیران دراختیار آیندهٔ جهان بگذارد ونشان دهد که چگونه حتی درجنگ می‌باید کینه‌های وراثی‌را زیرپا گذاشت وهوی وهوس را دربندعقل ومنطق کشید .

گذشته از اینها میباید در نظر داشت که اسیرانی که زیر دست مسلمین قرار میگرفتند ازخوشرفتاري ورأفتی که پیش ازاین توصیف کردیم برخوردار میشدند و هیچگونه ذلت‌وشکنجه‌ای‌بایشان‌وارد نمیآمد وهر زمان که استعداد وخواهش آزادی درایشان بوجود میآمد ، ابواب وصول بآزادی بررویشان باز بود اگرچه قسمت مهم این اسراء پیش از اسارت نیز آزاد نبودند واز بردگانی بودند که ایران وروم ایشانرا بجنگ مسلمین فرستاده بودند .

اما درخصوص زنان ، اسلام ـ حتی درموقع بردگی نیز ـ ایشانرا از آزارها واهانتهائی که درغیربلاد اسلامی تحمیل میکردند آسوده‌میساخت‌وایشانرا ازدستبرد

---

(۱) سورهٔ بقره : آیه ۱۹٤.

(۱) سورهٔ محمد ص آیه ٤ .

در این جنگها وقتی نصاری بر بیت المقدس دست یافتند بر پیر وجوان وخرد و کلان رحم نکردند وعرض و ناموس مسلمین‌را مورد تعرض وهتك قرار دادند وحتی پناهندگان‌مسجد اقصی‌را که در پناه خدا بودند درامان نداشتند وازخون آن بیگناهان نهرها روان کردند ، ولی باهمهٔ این‌سوابق وباآنکه دشمن دربارهٔ مسلمین مرتکب چنین وحشیگریها وسنگین دلیها شده بود وقتی ایشان برشهر وبردشمن مسلط شدند دست بانتقام نگشودندوحتی‌ازمعاملهٔ بمثل‌خودداری کردند درصورتیکه قرآن کریم هم بایشان حق داده بودکه دشمن را کیفردهند ودراین باره گفته بود : « فمن‌اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی‌علیکم[1] » یعنی هر آنکس که دربارهٔ شما تجاوز وعدوان روا داشت شما نیز با او همانگونه رفتار کنید . ولی مسلمین حتی از این حق‌قانونی ومشروع خود استفاده نکردند وکاربزرگواری‌وگذشت‌را بجائی‌رساندند که غیر مسلمین در سراسر زمان وزمین وحتی درعصر حاضر از انجام آن عاجز و قاصرند .

این فرق اساسی وتفاوت اصولی در اهداف جنك وقوانین و نظامات آن میان مسلمین وغیرمسلمین است وباوجود آنکه اسلام هرگاه اراده میکرد می توانست - وحق داشت - که اسیران‌کفار ومشرکین را ، یعنی‌کسانی‌را که با نیروی مسلح در مقابل او مقاومت کرده وبربت پرستی وشرك وخرافات خود اصرار ورزیده و نقص وضعف‌خودرا درمرحلهٔ انسانیت نشان‌داده‌بودند با استناد بهمین‌وحشیگری وانحطاط که از ایشان بظهورپیوسته ، دربند بندگی وبردگی کشد (زیرا هیچ بشری بادیدن نور ، ببقاء درظلمت اصرارنمیورزدمگرآنکه روحی‌پست وعقلی منحرف‌داشته باشد وبعلت نقص درانسانیت ، حیثیت بشری ولیاقت آزادی را از دست داده باشد) ولی با وجود این ، اسلام از این حق خود استفاده نکرده وهیچگاه اسیری را بعلت نقص درانسانیت‌وانحطاط درعقل‌وفرهنك بنده وبرده نساخته بلکه تنهابقانون معاملهٔ بمثل اکتفاءکرده وموافقت نموده که هرگاه دول متحارب قانون دیگری را بجای بردگی اسراء بپذیرند او نیز آن قانون را بپذیرد ومحترم بدارد زیرا منظور اصلی اسلام تنها

آن باسلام ، درست مانند نسبت جباران و مستبدینی است که تا امروز با ارتکاب انواع فجایع ومظالم خود را باین دین انتساب میدهند !

☆ ☆ ☆

خوانندهٔ عزیز ، دراینجا مناسب است که چند نکته مورد توجه قرار گیرد :

۱ـ نکتهٔ اول راجع بمنابع وموارد وطرق ووسائل رقیت و بردگی است :

دراینجا باید متوجه بود که منابع وموارد وطرق ووسائل بردگی ، نزد دول واقوام غیراسلامی متعدد وفراوان بوده واین اقوام ودول بدون هیچگونه ضرورت و الزامی ازچندین طریق ، خلق خدارا به بند بندگی میکشیده‌اند ، ازآنجمله حب استعباد بوده که ملتی یا نژادی بپیروی حبّ غلبه ملت ونژاد دیگر را ببردگی میگرفته ویا ثروتمندی فقر ومسکنت فقیری را وسیلهٔ رقیّت وبردگی او میساخته ویا صرف اینکه فلان شخص از افراد فلان طبقه است یازارع فلان زمین است دلیل ومجوّز بردگی وبندگی او میشده است الخ .

ولی اسلام کلیهٔ این منابع ووسائل را ـ بجز یکمنبع ووسیله که ازتحت قدرت وحوزهٔ اختیار اوخارج بوده مسدود ومتروك ساخته وهمچنان درانتظار روزی مانده است که این منبع ووسیلهٔ ضروری نیز ازبین برود .

۲ـ نکتهٔ دوم اینست که اروپا ـ باآنکه ازمنابع ووسائل غیرضروری بردگی را ادامه میداده ـ عنوان بردگی وبرده فروشی را ازروی طوع واختیار الغاء نکرده ، بلکه ـ بتصدیق نویسندگان اروپائی ـ زمانی باینکار اقدام نموده که بردگان در اثر بدی شرائط واوضاع زندگی وفقدان رغبت یاقدرت برکار ، نفع فراوان و سود قابل توجهی برای مالکین خود تحصیل نمیکرده‌اند وکم کم کار بجائی رسیده بود که هزینهٔ زندگی ونگهداری ایشان ازحاصل دست رنجشان افزون بود ! وبنا براین ، موضوع الغاء برده فروشی وبردگی دراروپا یکموضوع اقتصادی بیش نیست وجز حساب سود وزیان مادّی چیزی درآن منظور نبوده وهیچگونه اثری ازآثار معانی عالیهٔ انسانی وفضائل اخلاقی دراینکار وجود ندارد ، وصرفاً دراثرعوامل اقتصادی وانقلابات متوالی

هوی‌وهوس وفحشاء وزنا حفظ میکرد وتحت حمایت مالك خود قرار میداد وبایشان حق میداد که ازمکاتبه استفاده کنند واز آزادی برخوردارشوند وهر کدام که ازمالك خود فرزندی‌میاوردند خود بخود آزاد میشدند همانطور که فرزندشان‌نیز آزاد بود. وعلاوه براینها از سفارشهای اکید ومؤثری که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم درباره ایشان کرده بود بهره مند میشدند.

☆ ☆ ☆

این، خلاصهٔ داستان‌برده و بردگی‌ازنظراسلام است که خود صفحه‌ای درخشان در تاریخ بشریت باز کرده ونشان داده است که این‌شریعت از نظر اصولی با بردگی موافق نیست بدلیـل آنکه بوسائل مختلف در تأمین آزادی بردگان کوشیده ومنابع بردگی را انباشته ومطموس کرده است وتنها منبعی که بعد از اصلاحات اسلام برای پدید آمدن بردگی باقی مانده منبعی است که انباشتن آن تحت قدرت واختیار اسلام نبوده بلکه ادامهٔ آن مربوط ومتعلق بدول واقوامی بوده که اسلام بر آنها تسلط نداشته زیرا این‌دول واقوام‌اسیران مسلمان‌را بقید بردگی‌میکشیدند وبانواع شکنجه دچار میساختند وبنابراین‌اسلام جزمعاملهٔ بمثل چاره‌ای‌نداشته وتنها کاری که‌از او برمیآمده خوشرفتاری دربارهٔ بردگان بوده که آنرا هم بحدّ اعلی رعایت میکرده است. والبته قانون معاملهٔ بمثل یکقانون عمومی وبین المللی‌است که هنوزهم ـ بعد از گذشتن هزار وچهارصد سال ازتاریخ‌اسلام ـ بقوت واعتبار خود باقی‌است.

اسلام بحکم ضرورت وازروی اجبار ناچار بود که این‌قسمت از بردگی‌را روا دارد وهمچنان درانتظار آنروز بماند که دول واقوام جهان برای ازبین بردن آن با او هم آهنگی کنند، تا درهرلحظه که‌این‌هماهنگی بوجود آید، اسلام‌نیز قاعدهٔ کلّی‌خود را کاملا اجراء کند وآن قاعده اینست: آزادی برای‌همه. مساوات برای همه.

وامّا گرفتن برده از غیراسیران جنگ های دینی که دربعضی از ادوار اسلامی معمول بوده وبردگان‌را ازطریق ربودن نفوس بشری وعرضه کردن دربازارهای‌برده فروشی بدست‌میاورده‌اند، البته اینگونه اعمال هیچگونه ارتباطی‌باسلام ندارد ونسبت

اسیران جنگ اتفاق کنند .

ولی تمدن عوام‌فریبی که اکنون برجهان سیادت‌دارد چنین صراحتی را نمیشناسد وبهمین جهت زیرکی خود را دراین بکار میبرد که حقایق را زیر اتیکتها و برچسبهای برّاق وزیبا مستور سازد وروی همین‌ریاکاری است که قتل صدها هزار نفررا درتونس والجزائر ومراکش روا میدارد درصورتیکه این بیچارگان هیچ گناهی جز این ندارند که آزادی و آبروی بشری خود را مطالبه میکنند : میخواهند در سر زمین آبائی و اجدادی خودشان بدون دخالت اجنبی زندگی کنند و بلغت خودشان سخن بگویند وبعقیدهٔ خود پا برجا باشند وجز بنفع وصلاح خود کارنکنند . میخواهند مستقیماً با دنیای خارج روابط سیاسی واقتصادی برقرار کنند .

آری تمدن ریاکار کنونی ، کشتن این بی گناهان وحبس وزجر وتجاوز بناموس ایشان وحتی کشتن وشکم دریدن زنان ایشان را - بعنوان شرط بندی درنوع جنین - روا میدارد ونام این فجایع را درقرن بیستم ، تمدن ونشر اصول آزادی و برادری و مساوات میگذارد ، ولی رفتار رأفت باری راکه اسلام درچهارده قرن پیش بمنظور اکرام واحترام نوع بشر در بارهٔ بردگان معمول داشته وتصریح اسلام را بر اینکه بردگی یکموضوع موقتی ویك‌عارضهٔ اجتماعی‌است‌وقابل‌دوام نیست ، تأخروانحطاط ووحشیگری مینامد !

آری نام این‌رفتار کریمانه وحشیگری است ولی‌جنایاتی که امریکائیان دربارهٔ سیاه پوستان روا میدارند ، تمدن وتکامل است .

شاید کمتر کسی باور کند که در امریکا درتابلوهای مسافرخانه ها و باشگاه‌ها مینویسند « مخصوص‌سفید پوستان » یاباکمال صراحت‌مینویسند « ورود سیاه پوستها وسگها ممنوع است » .

درهمین امریکاکه خود را پرچمدار آزادی میداند بارها دیده شده است که عده‌ای سفید پوست مرد سیاه پوستی را بجرم آنکه با یك فاحشهٔ سفید پوست آنهم با موافقت ورضایت او راه رفته ، برزمین میزنند و آنقدر اورا لگد کوب میکنند که

ومستمری که ازطرف بردگان انجام میگرفته صورت تحقق یافته است .

با وجود این اروپا در آنموقع بردگان را درحقیقت آزاد نساخت بلکه عنوان بردگی را تغییر داد وازصورت بردگی شخصی بصورت بردگی زمین مزروعی تبدیل کرد و بردگان‌راضمیمهٔ مزارع ساخت بطوریکه قدرت مهاجرت ازمزرعه‌را نداشتند ومانند آلات و ابزار ملك بمعرض خرید و فروش گذاشته میشدند وهرگاه یکی از بردگان ازمزرعه میگریخت اورا بزنجیر میکشیدند وباآتش داغ میکردند وبجای خود باز میگرداندند . واین‌نوع بردگی درسراسر اروپا تاقیام انقلاب فرانسه درقرن هجدهم یعنی پس از هزار سال واندی از آن تاریخ‌که اسلام موضوع آزادی بردگانرا پایه‌گذاری کرد ، ادامه داشت !

۳ـ نکتهٔ سوم اینست که ما نمی‌باید ازشنیدن الفاظ فریبنده فریفته شویم :

انقلاب‌کبیر فرانسه بردگی را دراروپا لغوکرد وهمچنین ابراهام لینکولن این موضوع را در امریکا لغوکرد وپس از آن همگی کشورهای جهان اصل الغاء رق را پذیرفتند ، امّا همگی این اقدامات جز یك امر تشریفاتي و ظاهری نبود . والا آثار این آزادی‌والغاء بردگی کجا است؟ و نام‌فجایع وجنایاتی که همه روزه درجهان جریان می‌پذیرد چیست ؟ واین‌همه مظالمی که فرانسه درمغرب اقصی ونقاط دیگر مرتکب میشود ، چه نام‌دارد ؟ وآنهمه بد رفتاری‌که امریکادر بارهٔ سیاه پوستان انجام میدهد چیست ؟وآن بیدادگریها راکه انگلیس درجنوب افریقا مرتکب میشود چه میتوان نامید ؟

آیا"حقیقت بردگی جز تبعیت قومی از قوم دیگر ومحرومیت دسته ای از بشر ازمزایا وحقوق سایرین‌است ؟ چه فرق داردکه این‌مظالم وتعدیات‌بنام بردگی‌خوانده شود یابنام دیگر ؟ مگر الفاظ معانی را تغییر میدهد ؟ ویا مگر کلمات‌فریبندهٔ آزادی وبرادری ومساوات میتواندآثار سوء اینهمه جنایات وستمکاریهارا از میان ببرد ؟

مزیّت‌اسلام اینست که ریاکاری‌وخدعه ونیرنك راکنار گذاشته وبردگی وعلت منحصر آنرا صریحاً نشان‌داده وبیان‌کرده است‌که راه آزادی باز وطریق الغاء بردگی موجود است ولی رسیدن باین منظور درگرو آنست‌که‌کلیهٔ ملل‌جهان.برعدم استرقاق

زنان اسیر جنگ در کشورهای دیگر ناچار بپرتگاه فحشاء و بی‌عفتی سقوط میکردند، زیرا سرپرست و نگهداری نداشتند و مالکین ایشان برای عرض و ناموسشان ارزشی قائل نبودند و بهمین جهت آنانرا وادار بزنا و فحشاء میکردند و ازاین رهگذر برای خود منفعت و درآمدی تأمین مینمودند ولی اسلام ـ منحط ـ زنارا دربارهٔ ایشان روا نداشته واصرار ورزیده است که اجتماع را از این لوث و پلیدی پاکیزه نگاه‌دارد وازاینرو اینگونه بردگان را تحت حمایت مالکین ودرحرم ناموس وعفت ایشان قرارداده و کام گرفتن دیگران راازآنان منع کرده، ولی‌وجدان‌اروپائی طاقت تحمّل این حیوانیّت و وحشیگری را ندارد واز اینجهت زنارا روا داشته و آنرا قانونی شناخته است! و درهر سرزمین که گام نهاده آنرا ترویج کرده است.

باتوجّه باین‌حقایق‌باید از طرفداران آزادی پرسید: آیابجز نام بردگی کدام اثر از آثار آن محو شده؟

و آیا برای زنان زناکار، برای زنی که میباید دربرابر پست ترین خواهشهاي اراذل تسلیم شود چه ارزش وحیثیتی باقی میماند؟ و آیا این پلیدی حسی ومعنوی با آن روابط انسانی وعاطفی که میان زنان برده بامالکین‌مسلمانشان وجودداشته قابل مقایسه است؟

گناه اسلام این است که ریاکاری وظاهر سازی‌را کنار گذاشته وبا صراحت گفته است: این بردگی است واین زنان‌که درجنك اسیر شده‌اند برده اند وحدود وشروط معامله وسلوك با ایشان ازاین قرار است، ولی اینوضع برای اجتماع بشری قابل دوام‌نیست وبرای کرامت وحیثیّت‌بشریّت زیبندگی ندارد، بلکه این، یکنوع ضرورت وعارضه‌ای است‌که دراثرجنك پدید میآید وهرزمان‌که اقوام وملل برالغاء آن اتفاق کنند خود بخود از میان خواهد رفت.

این صراحت مخصوص اسلام است، ولی تمدّن ریائی وعوام‌فریب غرب‌چنین صراحتی در خود سراغ ندارد و بهمین جهت زناکاری را بردگی نمینامد، بلکه می گوید: این (یك ضرورت وحاجت اجتماعی) است!

بدنش سرد و بیجان شود درصورتیکه پلیس این وحشیگریهارا می بیند ولی کوچکترین اقدامی برای نجات برادر هم وطن وهم کیش وهم زبان خود نمیکند

واما داستان فجایع ومظالم انگلیس ها دربارهٔ سیاه پوستان درافریقای جنوبی خود داستان اسف انگیز جداگانه‌ای دارد که هر انسان صاحبدلی را بی اختیار متأثر و متألم میسازد وشرح محرومیت ایشان از حقوق بشری وقتل آن بینوایان یا بتعبیر مجلاّت و جرائد انگلیسی « شکار » ایشان در کلیهٔ مطبوعات جهان منعکس است وتنها گناه این مردم بینوا اینستکه جرأت وجسارت ورزیده و بشرف انسانیت خود پی برده‌اند ودرمقام احراز آزادی خود بر آمده اند.

آری این نمونهٔ بارز عدالت و عـالیترین مظهر تمدن غربی و مبادی عالیه‌ای است که اروپارا حق میدهد که برکلیهٔ ملل واقوام جهان قیمومت وسرپرستی داشته باشد، ولی اسلام یك شریعت بسیارمنحط وتوأم باوحشیگری است زیرا اسیران جنگ را برده قرار میدهد، آنهم نه بعنوان قانونی شناختن اصل واساس بردگی بلکه بحکم ضرورت وبعنوان معاملهٔ بمثل!

آری اسلام شریعتی بسیار منحط است، زیرا « شکار کردن » بشررا نیاموخته وبازی کردن باجان وخون سیاه پوستان‌را روا نداشته بلکه کارانحطاط وعقب افتادگی را بجائی رسانده که میان نژادها ورنگهای مختلف بشر هیچگونه تفاوت وتمایزی قائل نشده ومیزان برتری را علم وتقوی قرار داده است!

☆ ☆ ☆

امّا زنان برده حساب دیگری دارند:

اسلام برای شخص مسلمان روا داشته بود که عده‌ای از زنان اسیر جنگ را تحت کفالت وحمایت خود نگاه دارد و هرگاه اراده کند بعضی از ایشان را بهمسری خود بگزیند، ولی اروپای امروز این رفتاررا زشت وناهنجار می‌شمارد وبخیال خود از این شهوترانی بیشرمانه که زنان را وسیلهٔ کام گرفتن قرار داده تعفف واباء میورزد! وگناه اسلام دراین‌باره اینستکه نتوانسته ونخواسته است که زنارا مباح سازد! زیرا

میدادند ولی باوجود این ، رفتار ایشان مجوّز ادامهٔ بردگی نبود وعلّت آنکه ایشان بردگی را اختیار میکردند آن بود که اوضاع اقتصادی وسیاسی واجتماعی وفکری و روحی ، ایشانرا بقبول ذلّت عبودیّت وادار میکردوشك نیست که اکنون نیز تمدن اروپائی موجب آن میشود که زن بزنا تن دردهد اعم از آنکه زناکار رسمی باشد یا بپیروی هوای نفس باینکار اقدام کرده باشد !

این خلاصه ای ازداستان بردگی وبردگان دراروپای قرن بیستم بود : بردگی مردان وزنان ! بردگی ملل واقوام ! بردگئی که منابع ومواد آن دائماً در تجدید و تنوّع است وهیچگونه ضرورتی - ازآنگونه ضرورت که برای اسلام وجودداشت - برای آن وجود ندارد وتنها علّت بقاء آن ، پستی ومنفعت پرستی دنیای غرب وسقوط (تمدّن) مادّی باختری ازسطح انسانیّت وفضیلت است (۱) .

☆ ☆ ☆

امّا موضوع دولتهای کمونیست وبردگی کلّیّه افراد مردم در آن کشورها ، این خود داستانی جداگانه دارد ، زیرا مردم آن ممالك حتی در انتخاب نوع کاری که می خواهند انجام دهند وجائی که برای کار لازم دارند آزاد نیستند . و همچنین موضوع بردگی کارگران دربرابر سرمایه داران خود فصلی محزن وتراژدی تأثرانگیزیاست

(۱) کسانیکه روحیهٔ ملل مشرق را - دردوره اخیر - مورد دقت قرار دهند اثراین بردگی وعبودیت را که استعمار درنفوس شرقیان نهاده بخوبی درك میکنند ومظاهر آنرادر برنامه های معوق ومعطل عمرانی -- که غالبا دراثر جبن وترس ازمواجهه بامشکلات تعطیل شده - مشاهده مینمایند وسرّ احتیاج ممالك شرقیرا بمستشاران غربی درمییابند وهمچنین بخوبی میفهمند که چرا کارمندان اداری دراین ممالك بکلی روح ابتکاررا ازدست داده اند .

بدیهی است علت همگی این نقائص وعیوب ، همان استبداد ومظالمیاست که درطول تاریخ بر مردم وارد شده واکنون نیزوارد میشود زیرا احدی از کارمندان نمیتوانند جزکاری را که رئیس باو فرموده انجام دهد ورئیس نیز بنوبت خود نمیتواند هیچ کاررا بدون اذن وامر وزیر بپایان برد . البته نه ازجهت آنکه آن کارمند وآن رئیس مستقلا از انجام کار عاجز وقاصرند بلکه از آن جهت که روح اعتماد بنفس وتحمل مسؤلیت دروجود ایشان مرده . وجای خودرا بروح انقیاد مطلق واطاعت کورکورانه سپرده است . درحقیقت این طبقه نیز - هرچند بظاهر آزاد بنظرمی رسند - ازنظر واقع وازجهت روح واخلاق درردیف بردگان ودرشمار بندگان هستند

امّا علّت آنکه این عمل زشت و نا روا ، درعرف اروپائی بنـام (ضرورت) خوانده‌میشود اینست که غالباً مرد اروپائی متمدن نمیخواهد بارمسؤلیت زندگی‌زن و فرزند را تحمل کند ، بلکه میخواهد بدون تحمل هیچگونه مسؤلیتی کامرانی کند منظور او این است که برای اطفاء شهوت جنسی خود ازبدن زنی کام بستاند ودیگر کار ندارد که آن زن چه کسی است . اودراینجریان کامرانی هیچ توجّهی بعواطف بشری واحساسات انسانی ندارد زیرا این معانی تأثیر ودخالتی درمنظور حیوانی او ندارد .

آری این ، همان معنی است که دراروپا بنام (ضرورت) اجتماعی نامیده می شود وحتی‌درعصرحاضر بردگی زنان را مباح میسازد ، ولی پیداست که هرگاه مرد اروپائی اندکی ازخود خواهی خویش میکاست وخودرا درسطح عالی (انسانیّت) قرار میداد ، زنارا ضرورت اجتماعی نمینامید !

امّا دولتهائی که زنارا درغرب الغاء کرده‌اند این اقدام‌را نه‌از آنجهت کرده‌اند که شرف و آبروی ایشان از اینکار جریحه دارشده یا سطح اخلاقی وروحی ایشان بالا رفته ، بلکه علّت این اقدام آن بوده است که زنان هرزه و هوسباز مردان را از زنانی که زنارا کسب ووسیلهٔ ارتزاق خود ساخته اند بی نیاز کرده اند ودیگر دولت احتیاج بمداخله دراین کار ندارد !

طرفه این است که ملل غربی با اینهمه رسوائی وفضیحت چشمهارا از عیوب و فضایح خود پوشانده ونظام بردگی وبردگان‌را که درچهارده قرن‌پیش اسلام ـ بعنوان یك نظام موقّت وضروری ـ پذیرفته بباد عیبجوئی گرفته اند در صورتیکه آن نظام ـ با آنکه ازنظر اسلام موقت ومورد عدم رضایت بوده ـ بمراتب پاکیزه‌تروآبرومندتر ازنظامی است که دردنیای امروز قائم‌است وتمدّن غربی آنرا نظامی طبیعی میشمارد وهیچکس بزشتی آن توجّه ندارد وحتی‌بفکر تعویض وتغییر آنهم نیست !

ممکنست کسی پیش خود چنین‌فکر کند که این زنان تبهکار بمیل وارادهٔ خود بفحشاء تسلیم میشوند ، ولی جواب این پندار اینست که بسیاری از بردگان عهد قدیم نیز آزادئی‌راکه‌بایشان بخشیده میشد ردمیکردندو بمیل وارادهٔ خودبردگی‌را ادامه

اسلام و نظام اقطاعی (تیول)

یکی از افتراءها که معاندین اسلام براین شریعت بسته اند ، این است که می گویند نظام اقتصادی اسلام همان نظام اقطاع و تیول است که درقرون وسطی دراروپا نیز نافذ و شایع بوده است .

برای آشکارشدن صحت وسقم این مدّعی اولاً لازمست ماهیّت وحدودومبانی واصول این نظام معلوم ومفهوم گردد و ما بهمین مناسبت فصلی را کـه دکتر راشد البراوی درکتاب خود بنام (النظام الاشتراکی) راجع باینموضوع نوشته ترجمه ونقل میکنیم :

« . . ونظام اقطاع عبارت ازاسلوب و نوعی ازتولید وانتاج است که علامت ممیز آن ، پیروی دائم وتبعیّت لازم است (Serfdom) وبرای تعریف وتشریح این نظام میگویند : که نظام اقطاعی نظامی است که بمقتضای آن ، طبقهٔ مولّد دربرابر آقا و ارباب خودملتزم میشود که تکالیف ووظائف اقتصادی معینی را ایفاء کند ، اعمّ ازآنکه این تکالیف بصورت انجام خدماتی اجراء شود ویابصورت پرداختن اموال و هدایائی باشد که بصورت نقد یاجنس پرداخت گردد .

برای توضیح این مقام متذکّر میشویم که اجتماع اقطاعی بدوطبقهٔ متمایز تقسیم میشده :

اول : طبقهٔ مالکین که مزارع ومراتع وچشمه ها وقنوات را درحوزهٔ ملکیت خودداشته .

دوم : طبقهٔ مزارعین که ازفلاحان وروز مزدهای مزرعـه و بردگان مزرعـه تشکیل می یافته وشمارهٔ این دودستهٔ اخیر بطور مستمر وسریع روبکاستی بوده .

جماعت فلاحان یعنی مردم مولّد حقیقی حق داشتند کـه مساحت معینی از

وکافی است دراین باره بدانیم که میزان آزادی و اختیار این بردگـان بیش از این نیست که مالکی را بجای مالك دیگر یعنی صاحبی را بجای صاحب دیگر برای خود انتخاب کنند

خوانندهٔ عزیز ، اندکی دراین اقسام وأنواع بردگی و برده فروشی که در عصر حاضر بنام تمدّن وتقدّم اجتماعی جریان دارد دقت کنید و آنوقت خود انصاف دهید که آیا بشریّت دراین مدّت چهارده‌قرن ـ دورازوحی اسلام ـ پیشرفت وترقی کرده یادرتنزّل وانحطاط مستمر گـذرانده است وآیاپرتوی ازنور هـدایت اسلام محتاج نیست که اورا ازاین ظلمات نجات بخشد ؟!

پس آنگاه دکتر راشد براوی چنین می نویسد :

. . . ودرقرن سیزدهم حرکت هجرت غیر قانونی ازجانب کارگران مزارع آغازشد واین همان حرکت است که بنام « فرار فلاحان » معروف شد و مالکین در برابر این اقدام در مقام بر آمدند که فلاحان فراری را بمزارع خود باز گردانند و برای اینمنظور پیمانی در میان خود منعقد ساختند که بمقتضای آن پیمان ، هریك از مالکین موظف بود که کارگران فراری را که بمزرعهٔ او میآیند دستگیر کند ، ولی‌چون موضوع‌فرار فلاحان عمومیت یافته‌بود وازطرفی‌هریك‌ازمالکین بوجودفلاح احتیاج بسیارداشت ، این‌پیمان‌عملی‌نشد وباین ترتیب ، تعاون میان مالکین باشکست مواجه گشت ومالکین‌بحکم‌ضرورت ، بیگاری‌اجباری‌را باجرت‌نقدتبدیل‌کردند . . .

« ازاین تاریخ بسیاری ازفلاحان توانستند بردرآمد خود بیفزایند و بتدریج احتیاج امراء وارباباں اقطاعی را پایگاه ترقی قرار دادند و آزادی شخصی خودرا بدست آوردندودرطی مرور زمان این آزادی‌همچنان توسعه یافت تادرقرن چهاردهم بکمال رسید . (۱) » .

این خلاصهٔ اصول ومقررات نظام اقطاعی وحکومت تیول یا خان خانی بود که بادقایق وجزئیات آن نقل شد تانمودار صحیحی از آن در ذهن خوانندگان منعکس گردد وباسایر موضوعات ومظاهر واشکال مخلوط ومشتبه نشود وبا توجه بآنچه در اینجا نقل کردیم جای آنست که ازمفتریان ومعاندینی که نظام اسلامی را بنظام اقطاع وتیول وحکومت خان خانی میخوانند بپرسیم که درکدام قسمت ازممالك اسلامی و درکدام عصر ازعصور حکومت اسلام ، این نظام حاکم و نافذ بوده است ؟ ! اگرچه نقل این دقایق و جزئیات برای رد این افتراء ودرهم شکستن اساس این اتهام کافی است ولی ما برای توضیح بیشتری ، مسائل اساسی نظام اقطاعی را مورد دقت قرار میدهیم‌وبانظاماتی که درممالك اسلامی‌حکومت ونفوذ داشته می‌سنجیم تاتفاوت آندو بخوبی آشکار ومسلم گردد :

(۱) کتاب « النظام‌الاشتراکی » ازصفحه‌های ۲۲–۲۳ .

زمین را حیازت کنند و با کار و کوشش وزراعت وفلاحت در آن مساحت، معاش خودرا فراهم سازند واسباب وابزار لازمه رابیندوزند وهمچنین درخانه های خود بکارهای دستی وصنایع ساده ومتعلق بامورفلاحت بپردازند، ولی این جماعت در برابر استفادهٔ از آن مساحت زمین التزامات وتعهداتی داشتند که از آنجمله خدمت هفتگی در زمین ارباب بوسیلهٔ ابزار وچهارپایان خودشان وهمچنین خدمت اضافی درمواسم زراعتی و تقدیم هدایا دراعیاد ومواقع مخصوص بود ونیز این جماعت موظف بودند که گندم وجو خود را در آسیاهای ارباب آرد کنند وانگور هاشان را در چرخشت ارباب بفشارند....

«.. وحق حکومت وداوری زارعین مخصوص ارباب بود وبطورخلاصه، ارباب بر کلیهٔ شئون اجتماعی وسیاسی مردم منطقهٔ خود تسلط ونفوذ داشت.

«... جز اینکه شخص زارع ومولد برحسب نظام اقطاعی بآن معنی که بعدا خواهیم شناخت آزاد نبود زیرا اونسبت بزمین مزروعی خود مالکیت تامه نداشت ونمیتوانست آنرا بفروشد یابارث بگذارد ویابکسی ببخشد و مجبور بود که برخلاف میل ومصلحت خود، درزمین ارباب به بیگاری ادامه دهد وهمچنین مجبور بود که ضریبه وخراجی - که مقدار آن معلوم ومقطوع نبود - بعنوان اعتراف به تبعیت بارباب بپردازد.

بعلاوه هرگاه زمین ازمالکی بمالک دیگر منتقل میشد، فلاح ضمنا و بالتبع بحوزهٔ او انتقال می یافت وحق نداشت که از آن مکان هجرت کند وبحوزهٔ دیگری درآید وبنا براین، طبقهٔ فلاح در نظام اقطاعی حلقهٔ متوسطی میان بردگان عهد قدیم وکشاورزان آزاد عصر حاضر بود.

«... زیرا تنها ارباب بود که میتوانست مقدار ومساحت زمین مزروعی را برای فلاح تعیین کند وتنها اوحق داشت که مقدار خدماتی را که ازفلاح میخواست مقرر دارد و هیچگونه الزامی نداشت که درتعیین مساحت زمین یادر تحدید ساعات وایام کار رفتار مالکین دیگر یاحال وصلاح وصرفه فلاح مزرعهٔ خودرا منظور بدارد».

اسلام از نظر اصول ، جز درمقام آفریدگار عبودیّت وتبعیّتی قائل نیست ، وتبعیت در مقام مخلوق ازاصول اسلامی محسوب نمیشود واما تبعیّت بردگان ، چنانکه در فصل مخصوص باین مسئله گذشت ، معلول ظروف وعلل واسبابی خارج ازارادهٔ اسلام ویك امرعارضی وموقتی است که اسلام برای ازمیان بردن آن بتمام وسائل متوسّل شده وخود بردگان را برای خلاصی ازآن تشجیع وتحریص کرده ودولت اسلامی را بمعاونت ومساعدت ایشان مأمور ساخته است . وباتوجّه باین وظیفهٔ خطیر که ازطرف اسلام برعهدهٔ حکومت اسلامی گذاشته شده تبعیّت ازمالکین اراضی وبردگی مزارع هیچگونه معنی وموردی ندارد ، زیرا شخص فلاح میتواند در پرتو نظام اسلامی باحفظ آزادی واحترام شخصی خود بکار زراعت وفلاحت ادامه دهد . وبنابراین ، نظام اسلامی چه ازنظر روحی وچه ازنظر اقتصادی ، نظام اقطاعی را متروك وممنوع ساخته است .

امّا درخصوص التزاماتی که درنظام اقطاعی برعهدهٔ فلاح تعلّق میگیرد باید با صراحت کامل گفت که چنین التزاماتی هرگز دراسلام و تاریخ ممالك اسلامی وجود نداشته وندارد زیرا اسلام باتبعیّت فلاح وبردگی مزارع مخالف است ورابطهٔ فلاح وصاحب زمین را براساس معامله دوفرد آزاد استوار ساخته است .

تنها رابطه ای که اسلام آنرا در میان فلاح و صاحب زمین رسمی و قانونی می شناسد ، رابطهٔ اجاره ومزارعه است وبمقتضای این رابطه ، یاشخص فلاح قسمتی از زمین مالك را ـ کم یازیاد ـ بنسبت قدرت واحتیاج خود اجاره میکند ودر کشت و کار وخرج ودخل وجمع آوری محصول آن زمین دربرابر پرداخت مال الاجاره آزادی کامل دارد ویاآنکه باصاحب زمین شرکتی برقرار می کند که بمقتضای آن شرکت ، صاحب زمین کلیّهٔ مخارج زراعت را میپردازد وشخص فلاح نیز دربرابر آن مخارج نیرووفعالیّت خود درادارهٔ زراعت صرف می کند ودرپایان سال محصول مزرعه میان فلاح وصاحب زمین مطابق قرارداد قسمت میشود .

البتّه درهیچیك ازاین دو مورد ـ چه دراجاره وچه در مزارعه ـ هیچگونه التزامات اجباری وهیچ قسم بیگاری وبطور کلی ، هیچ خدمت مجانی بر عهدهٔ فلاح

مسائل ومباحث اساسی نظام اقطاعی عبارت است از :

۱ ـ تبعیّت دائمی فلاح ازصاحب زمین (Serfdom)

۲ ـ التزامات وتعهداتی که فلاح دربرابر ارباب دارد ومشتمل است بر :

(الف) یك روز درهفته خدمت مجانی واجباری درزمین ارباب .

(ب) خدمت مجانی واجباری درمواسم زراعتی .

(ج) تقدیم هدایا دراعیاد ومواقع مخصوص .

(د) آرد کردن گندم وجو درآسیای شخصی ارباب (ومادراینجا راجع بفشردن انگور درچرخشت مخصوص ارباب سخن نمیگوئیم ، زیرا شراب درشریعت اسلام حرام است) .

۳ ـ تحدید وتعیین زمین زراعتی وخدمات و خراجهای مطاوبه بدلخواه ارباب دربارهٔ بردگان مزارع .

٤ ـ تصدّی ارباب نسبت بوظیفهٔ حکومت وداوری برحسب دلخواه وعدم وجود یك قانون کلّی وعمومی

٥ ـ اضطرار فلاح بخریدن آزادی خود بوسیلهٔ پرداختن مال ، در آن زمان که این نظام روبانقراض وزوال میرفت .

این مباحث ومسائل اساسی نظام اقطاعی بود که ازنظر خوانندهٔ محترم گذشت وباتوجّه باین حقایق ازدشمنان اسلام میپرسیم که درکدام کتاب از کتب تاریخ اسلامی این مباحث ومسائل وجوددارد ؟ !

اما موضوع تبعیّت دائم ، جای تردید نیست که هرگزجز دربارهٔ بردگان معمول نبوده ومادرفصل مخصوص ببردگی وبردگان راجع باصول واسباب آن وهمچنین راجع بوسائل خلاصی از آن بتفصیل بحث کردیم وباتوجه بمطالب آن فصل ثابت ومسلم میشود که موضوع بردگی هیچگونه ارتباطی باکارگران مزارع ندارد واساساً موضوع تبعیّت وانضمام انسان بازمین مزروعی درنظام اسلامی معروف ومفهوم نیست وعنوان بردگی اختصاص بکسانی دارد که درمیدانهای جنگ بدست سپاه اسلام اسیر میشوند ، زیرا

تفاوت میان نظام قائم برعقیده و نظام قائم برمنفعت پرستی را ثابت و آشکار میسازد، زیرا بمقتضای نظام اوّل، خدمات اجتماعی بعنوان عبادت و بقصد تقرّب بخدا و در نظام دوّم بصورت یك عمل تجاری انجام میگیرد و پیدا است که در نظام دوّم، پایان کار بنفع قوی وزیان صاحب حق است.

پس ازروشن شدن این مباحث، سخن را بسوّمین مسئلهٔ اساسی نظام اقطاعی یعنی اختیار مالك درتعیین مساحت زمین برای فلاح وتحدید خدمات محوّله بر عهدهٔ فلاح، معطوف میداریم وخاطر نشان میسازیم که این دواختیاز ازفروع مسئله سیادت وحکومت مالك زمین وتبعیّت و بردگی فلاح است وچون اسلام با اصل این سیادت وحکومت مخالفست پیداست که فروع آن بطریق اولی از نظر اسلام ساقط و بی اعتباراست.

دراینجا لازم است یادآور شویم که مهمترین نقطهٔ افتراق و تفاوت میان نظام اقطاعی و نظام اسلامی اینست که نظام اقطاعی دو قوّهٔ بزرك حکومت وقضاء را در اختیارارباب میگذاردو بااین ترتیب، تنظیم حیات اجتماعی وسیاسی درحوزهٔ مالکیت ارباب بدون شرط وقید بسته بهوای نفس وخواهش دل اواست، ولی اسلام بهیچوجه باچنین مقرّرات ظالمانه ای موافقت ندارد.

درآن روزگار که نظام اقطاعی درقارّهٔ اروپاشیوع داشت، دولتهای اروپائی اساسا قانونی عمومی بمعنای صحیح این کلمه نداشتند وحتّی قانون «روم» نیز که بعدا بجای پایهٔ قانونگزاری اروپا پذیرفته شد، بمالکین وصاحبان مزارع حق میداد که بدلخواه خود درمنطقهٔ مالکیت خود حکومت کنندو نیروی قانونگزاری وقضائی واجرائی را باهم دراختیارداشته باشند، وبا این ترتیب، هریك ازاین مالکین،دولتی درداخل دولت وحکومتی درضمن حکومت کشوربوجود میآورد ومادام که مالکین تکالیف والتزامات مالی وجنگی خود را - لدی الاقتضاء - انجام میدادند، حکومت هیچگونه دخالتی درامور حوزهٔ مالکیت ایشان نمیکرد.

اما در ممالك اسلامی هیچگاه چنین وضع ظالمانه ای وجود نداشته، زیرا در

تعلّق نمیگیرد ، بلکه هریك ازهردوطرف معامله باتساوی در آزادی وحقوق و تکالیف تعهّدات و التزاماتی را می‌پذیرند بروی همین اصل ، شخص فلاح اولاً دراختیار زمین مورد اجاره یا مزارعه و همچنین در اختیار شخص موجر یا مالك و ثانیاً در تعیین و تقبّل مبلغ مال الاجاره وحصّه ای ازحاصل آزاداست و هر گاه آنرا بنفع خود تشخیص نداد میتواندازعقد قرارداد خودداری کند ومالك زمین هیچگونه حق تحمیل والزامی باو ندارد .

واما درخصوص هدایا ، برعکس آنچه درنظام اقطاعی معمول ومعروف بوده ، درنظام اسلامی مالکین بزرك اراضي درمواسم واعیاد هدایا وعطایا بزارعین میدهند ومخصوصا درماه مبارك رمضان ـ که در نظر مسلمین ماهی مبارك وممتاز است ـ سفره‌ها وخیرات ومبرّات بفراوانی معمول است .

زیرا قانون طبیعی ومنطقی نیز همین اقتضاء را دارد وعقل سایم چنین حکم می کند که شخص غنی دست بانفاق بگشاید وهدایا وعطایا بفقیر ببخشد ، نه آنکه فقیر بینوا که خود محتاج ودرمانده است ـ چنانکه قانون انسانیّت اروپا حکم میکند ـ ازمخارج ضروری خود وعائله اش بکاهد وبرتجمل و تفنّن ارباب توانگر ومالك ثروتمند بیفزاید !

واما آسیا ، معمولاً دربلاد اسلامی ازرقبات موقوفه ودردست استفادهٔ طبقهٔ فقیراست وهیچگاه مالکین اراضی ، فلاحان رامجبور نمیساخته و نمیسازند که حبوبات خودرا درآسیای اختصاصی ایشان آرد کنند !

باتوجّه باینحقایق بخوبی معلوم میشود که التزامات وتعهّداتی که صورت بیگاری داشته باشدهیچگاه درنظام اسلامی سابقه ووجود نداشته وبجای آن ، روابط آزاد وبراساس احترام متقابل ومساوات کامل کارفرما و نافذ بوده است .

واما التزاماتی که ارباب درنظام اقطاعی اروپا دربارهٔ حفظ وحمایت فلاحین و رعایای خود برعهده داشته ودر برابر آن ازایشان بیگاری میکشیده ، این التزامات را توانگران مسلمان بدون دریافت بهاء وأجر متقابل ، ایفاء میکردهاند زیرا آنرا وسیلهٔ قرب بخدا وایفاء وظیفهٔ عبادت میشناخته اند و این یکی از موارد حساسی است که

ممالك نه تنهادرانتقال ازمزرعه ای بمزرعهٔ دیگر بلکه درانتقال ازاقلیمی باقلیم دیگر ازممالك اسلامی آزاد ومختار بوده اند.

واما تحصیل آزادی ازطرف فلاح بوسیله تقدیم مال، طبیعی است که درعالم اسلامی بی سابقه است وعلت بسیار ساده وروشن آن، همان آزادی این طبقه است وبدیهی است که وقتی آزادی موجود بود خریدن آن معنی ومفهومی نخواهد داشت.

☆☆☆

باتوجه بمباحثی که از نظرخوانندهٔ عزیز گذشت روشن و مبرهن شد که نظام اقطاعی هرگز درعالم اسلام ودرظل حکومت اسلامی وجود نداشته است، زیرا این شریعت بوسیلهٔ نظامات روحانی واقتصادی واخلاقی و اعتقادی وفقهی خود هیچگاه قیام چنین نظام ظالمانه را روا نمیداشته وحتی مظاهر اقطاعی که درپیرامون خانواده های سلطنتی بنی امیه وبنی العباس وجود داشته، دردائره ای کوچك محدود بوده وهرگز نتوانسته است که بصورت یکقانون رسمی و نظام عمومی بسط وتوسعه پیدا کند.

بلی نمیتوان انکار کرد که درعصر جدید مخصوصاً از آن تاریخ که روح تمدن مادی اروپا درممالك اسلامی سلطه ونفوذ یافته، نمونه هائی از نظام ظالمانهٔ اقطاعی در این ممالك پدید آمده ودر اثر شیوع همان روح الحاد وبیدینی، روح احسان و مبرات وتعاون وتعاضد اجتماعی ازمیان رفته وجای خودرا بخود خواهی بی پایان و حرص و آز نامحدود سپرده است، ولی محتاج بتوضیح وبیان نیست که اینوضع ظالمانه ارمغان مدنیت مادی و از آثار ضعف روح دیانت ومسلمانی است و هیچگونه ارتباطی با اسلام ندارد ومسئولیت آن نیز با این شریعت نیست، زیرا اسلام وقتی مسئول امور است که قوانینش نافذ وحاکم باشد واما آنچه امروز حکومت میکند، دستورات وقوانین پوسیدهٔ اروپائی است که گروهی ازشاگردان استعمار آنرا بارمغان آورده اند.

☆☆☆

بادقت دراین مباحث - دراین عصر که مسلکها و مذهبها باشدت تمام باهم بمبارزه پرداخته اند - میتوانیم حقایقی را تلخیص و استفاده کنیم که قسمتی از آن

عالم اسلام یك حکومت مرکزی موجود بوده که قانونی عمومی داشته ومواد این قانون را در سراسر مملکت اجراء میکرده و برای هر ناحیه و منطقه قاضئی مستقل برای اجراء حدود و تنفیذ احکام شریعت برقرار میساخته وجز در مواقع ارتکاب خطا و گناه، هیچکس حق دخالت در اوامر و نواهی و احکام و قضایای او را نداشته است و حتی در آن مواقع که فساد و اختلال در نظام حکومت اسلامی راه یافته و آنرا بصورت سلطنت وراثی درآورده بازدولت برتمام شئون ومجاری امور مسلّط بوده وقانون عمومی مملکتی در همه جا جریان و نفوذ داشته و قوانین قضائی اسلامی دررتق وفتق کارها وحلّ وفصل مخاصمات ومرافعات رعایت میشده است، وروی همین اصل، هیچگاه هوای نفس و خواهش دل ارباب و مالك مزارع بصورت قانون برطبقهٔ فلاح اجراء نمیشده است، بلکه تنها اراده ومشیّت وقانون الهی که برای همهٔ خلق تشریع شده برهمگی مسلمین علی السویّه ویك نواخت جریان داشته است. ونه تنها مالك ورعیّت بلکه آقا وغلام نیز در برابر قانون ومحضر قضاء برابر بوده اند.

جای شك نیست که در ادوار مختلفهٔ اسلامی موارد استثنائی وجود داشته است که در آن موارد، بعضی ازقضات برخلاف قانون وبرخلاف وجدان خود بنفع مالك اراضی وبزیان فلاح حکم داده اند، ولی این موارد شاذّ واستثنائی ـ همانطورکه خود اروپائیان تصدیق دارند ـ نمیتواند بعنوان یك قاعدهٔ کلّی ونظام جاری مورد استناد قرارگیرد. زیرا حتی بتصدیق مخالفین اسلام تاریخ قضائی اسلام صفحات درخشان وشایان تقدیر واعجابی دارد که درتاریخ بشریّت نظیرآنرا نمیتوان یافت. دراین صفحات پرافتخار مشاهده میشود که قضات منزّه وعادلی بنفع فلاحی بینوا آنهم نه تنها برضررمالك ونه تنها برضدّ امراء ووزراء بلکه برضدّ شخص خلیفه رای داده وحکم رانده اند وباوجود این، معزول نشده ومورد انتقام قرار نگرفته اند!

واما در خصوص فرار دسته جمعی فلاحان ـ چنانکه در اروپا اتفاق افتاده ـ باید دانست که هیچگاه چنین پیش آمدی درممالك اسلامی نشده زیرا فلاحان دراین

اسلام و سرمایه داری

این نکته را باید درنظر داشت که سرمایه داری دراسلام بوجود نیامده زیرا تاریخ پیدایش این نظام بعد ازاختراع ماشین بوده است

سرمایه داری درموقعی بدنیای اسلام راه یافت که آزادی واختیاررا از کف داده ودر چنگ اروپائیان گرفتارودر گرداب فقروجهل ومرض وانحطاط غوطه‌ور بود.

درچنین موقعی سرمایه داری با اتکاء بقدرت وزور اروپائی بممالك اسلامی راه یافت وبعضی ازمردم بی اطلاع چنین پنداشتند که‌اسلام، این نظام را باهمهٔ‌خیروشرش قبول دارد ودرقوانین وتشریعات اسلامی هیچ ماده واصلی نیست که معارض ومخالف آن باشد.

دلیل این جمع اینستکه اسلام مالکیّت فردی را مباح ساخته وچون سرمایه داری همان مالکیّت فردی است که بحکم تطور اقتصادی باینصورت در آمده، پس بنا براین اسلام سرمایه داری را تقریرو تنفیذ کرده است. زیرا پذیرفتن اصل، طبعاً مستلزم پذیرفتن فروع نیز هست!

برای ابطال این شبهه وردّ عقیدهٔ این‌جمع یادآوری یك نکتهٔ بدیهی ـ که‌جزء الفبای اقتصاد است ـ کافی است وآن نکته این است که ممکن نیست سرمایه داری بدون استفاده ازدوعامل: ربا واحتکار بوجود آید وباین وسعت ونفوذ امروزهٔ خود برسد، وجای تردید نیست که اسلام، هم ربارا وهم احتکاررا ـ متجاوز ازهزار سال قبل ازپیدایش سیستم اقتصادی سرمایه داری ـ حرام کرده است.

آری برای ابطال این شبهه تذکّر همین یك نکته کافی بود، ولی ما نمیخواهیم که در ردشبههٔ اینگروه مغرض تعجیل کنیم، بلکه میخواهیم چنین فرض کنیم که ماشین درعالم اسلامی اختراع شده وبا این فرض میخواهیم به بینیم اسلام با تطور

بقرار ذیل است :

۱ - موضوع وحقیقت اول اینست که مالکیت فی حد ذاته علت پدید آمدن نظام اقطاعی نیست وهیچگاه اجتماع را مجبور بپذیرفتن این نظام نمیسازد و بهترین دلیل این مدعی آنست که مالکیت درممالك اسلامی وجود داشته ولی باوجود این، نظام اقطاعی وجود نداشته است .

۲ - موضوع دوم اینست که شیوع نظام اقطاعی در اروپا یك ظاهرهٔ طبیعی و ویك امر ضروری واجتناب ناپذیری نبوده است که خواه ونا خواه بشریت محکوم و مجبور بعبور از آنمرحله بوده باشد ، بلکه علت شیوع این نظام فقدان یك قانون و نظام جامع و محکم و نبودن عقیدهودینی استکه بتواند وجدانمردمرا تهذیبوصیقلی کند وروابطایشانرا براساس صحیحاستوارسازد ، وهرگاه چنیننظاموچنین عقیده ای در آن سرزمین یافت میشد - چنانکه درممالك اسلامی یافت شد - روابط اقتصادی و اجتماعی از نظم و سامان نمیافتاد و تطور اقتصادی نمیتوانست قوهٔ جبریهٔ خودرا بر افکار ومشاعر تحمیل کند وازآزادی وترقی آن مانع شود .

۳ - نتیجهوحقیقت سوم اینستکهادوار واطوار اقتصادئی کهماتریالیزم دیالکتیك آنرا بعنوان تاریخ عمومی بشریت معرفی میکند (ومدعی استکه این تاریخ به پنج فصل : کمونیزم نخستین ، دورهٔ بردگی ، دورهٔ نظام اقطاعی ، دورهٔ سرمایه داری و دورهٔ کمونیزم دوم تقسیم میشود) ، عمومیت ندارد و این فرضیه فقط در بارهٔ تاریخ تطور اجتماعی اروپا صادق ومنطبق است واما بقیهٔ نقاط عالم مقید و مجبور بگذراندن این ادوار واطوار نیست ، همانطورکه تاریخ ملل اسلامی هیچگاه بدورهٔ نظام اقطاعی برخورد نکردهاستوازاینجهت هیچگاه مجبور نیست که بمرحلهٔ کمونیزم وارد شود !

نتیجهٔ قطعی انتاج بسیار سرمایه داران وضعف نیروی خریدکارگران این شد که‌اجناس‌ومصنوعات کارخانه‌هاروی‌هم‌انباشته وراکد شد ودولتهای سرمایه دار در مقام جستجو از بازارهای تازه برآمدند تاکالاهای خودرا در آن بازارها بمصرف برسانند وهمین جریان موجب استعمار شد ورقابتها وجنگهای موحش بر سر تسخیر بازار وتحصیل مواد خام درگرفت . . .

یکی دیگراز آثارسوء سیستم سرمایه داری بحرانهای شدید وغیرقابل اجتناب است زیرا باوجود فعالیتهای شدید سرمایه داران برای تسخیر بازارها وتحصیل مواد خام ، وازطرفی کمی دستمزد کار گران و از طرف دیگر کمی استهلاك جهانی نسبت بانتاج کارخانه ها ، توازن کارها را برهم میزند وبحرانهای سخت بوجود میآورد .

ماا کنون باصرف نظرازاین عقیدهٔ مادیون ومعتقدین بجبریت اقتصاد ـ که پدید آمدن این مشکلات را مربوط بطبیعت سرمایه داری میدانند وسوء نیّت وحرص و طمع سرمایه داران را مؤثر درپیدایش این‌مشکلات نمیشمارند ـ آری باصرف نظراز ازاین عقیدهٔ‌عجیب وبی اساس که‌کلیهٔ افکار واحساسات‌واخلاق آدمی‌رادربرابر نیروی اقتصاد ناچیز میانگارد ـ عنان سخن را بفرضیهٔ‌سابق خود ، یعنی فرض پدید آمدن سرمایه داری دردنیای‌اسلام و تمدّن اسلام معطوف‌میسازیم تابرآورد کنیم که‌هرگاه چنین سیستمی درزمان قدرت وعظمت اسلام پدید میشد ، اسلام دربرابر آن چگونه روشی اتخاذ میکرد و برای فرار از آثار سوءآن چه اندیشه وتدارکی بکارمیبرد .

جای تردید نیست که‌هرگاه اختراع‌ماشین ودرنتیجه ، سیستم سرمایه داری‌در زمان قدرت وشوکت اسلام بوجود میآمد درقسمت اول این سیستم ـ که کلّیهٔ علماء اقتصاد وحتی کارل مارکس آنراسودمند وبنفع بشریت میدانند ـ اسلام مقاومتی‌در برابر آن نشان نمیداد . زیرا اسلام‌هیچگاه دربرابر خیرونفع‌بشر مقاومت نمیکند ، بلکه نشر خیر وسعادت عمومی را وظیفهٔ خود میداند .

ولی باوجود اینکه سیستم سرمایه داری درزمان قدرت وعظمت اسلام بوجود نیامده ، باز اسلام اینموضوع را نادیده نگرفته بلکه پیش بینی لازم را در بارهٔ آن

اقتصادی که ناچار دراثر این اختراع پدیدمیآمد، چگونه روبرو میشد، وروابط کارگر و کارفرما را برچه اساسی استوار میساخت ؟

علماءاقتصاد - حتی دشمنان سیستم سرمایه‌داری که دررأس ایشان کارل‌مارکس قرار دارد - عموماً متفقند که این سیستم در آغاز پیدایش خودگامی بزرك بسوی‌ترقی وتقدم برداشته است وخدمات مهمی در کلّیهٔ شئون حیات بشری انجام داده است ، زیرا دراثر پدید آمدن این نظام ، انتاج وتثمیر روبفزونی نهاده ووسائل مواصلات اصلاح شده ومنابع وموارد ثروت طبیعی دردائره وسیع و بی سابقه اي مورد استفاده واستخراج واقع شده وسطح زندگی کارگران نسبت بدورهٔ فلاحت وزراعت بنسبت مهم وقابل ملاحظه ای بالارفته است .

ولی این مرحلهٔ درخشان ومفید ، چندان دوام نکرد ، زیرا سیستم سرمایه داری - دراثرتطورطبیعی‌چنانکه پیروان‌کارل مارکس‌عقیده دارند - موجب آن شد که ثروتهای بی پایان تحت اختیار سرمایه داران‌قرار گیرد وثروت ومکنت کارگران تدریجا رو بکاستی ونقصان نهد دراثر این فزونی و کاستی مستمر ، سرمایه داران ، کارگران را - که بعقیدهٔ‌کارل مارکس مولد حقیقی ثروتند - برای آنکه هرچه‌بیشتر برتولید وانتاج‌ثروت‌بیفزایندبکاردشوارواميداشتندودربرابر آنهمه کار دشوار وطاقت فرسامزدی ناچیز که‌وافی بتأمین وسائل‌یکزندگانی آبرومند نبودبایشان می‌پرداختند و همگی در آمد و منفعت سرشاررا برای خود میاندوختند ودر راه تجملهای روز افزون وبی‌پایان خود بکار می بردند .

آثار سوء سرمایه داری‌باینحد نیز متوقف نشدبلکه عوارض نامطلوب دیگری نیز ببار آورد وازآنجمله این بود که‌کمی دستمزد کارگران وضعف قوهٔ خرید در این طبقه ازاستهلاك کلّیهٔ مصنوعات‌ومحصولات‌کارخانه ها درکشورهای سرمایه داری مانع میشد ، زیرا هرگاه مزدکارگر بقدری پرداخت میشد که ازعهدهٔ استهلاك کلّیهٔ آن مصنوعات‌ومحصولات برآید منافع سرمایه‌داران ازمیان میرفت ویا لااقل بمقدار مهمی کاسته میشد و البته چنین وضعی برای سرمایه داران خوش آیند نبود زیرا سیستم سرمایه داری برای سودکارمیکند نه برای استهلاك .

روابطی تازه میان طوائف بشر بوجود میآمد که متأسفانه عالم اسلامی درهیچیك از آنها شرکت نداشت وبهمین جهت ، فقه اسلامی قوانینی متناسب باآن تطورات وضع نکرد ، امّا باید در نظر داشت که فقه یك موضوع است وشریعت موضوعی دیگر ، زیرا شریعت مصدر ثابتی است که مشتمل براصول کلّی ومبادی‌عمومی است (وگاهی هم دربارهٔ تفصیلات وجزئیات بحث میکند) ولی فقه ، قانون متطوری است که احتیاجات زندگی روزمرهٔ بشررا ازشریعت استخراج میکند وازاینجهت فقه عنصر متجدد وسیالی است که هیچگاه ودرهیچ زمان متوقف و راکد نمیماند وهرگاه با موانعی ازخارج برخورد نکند ، احوال‌واوضاع متحوّل و متغیر زندگی را با اصول ثابت وتغییر ناپذیر شریعت وفق میدهد .

اگرچه فقه اسلامی - چنانکه اشاره شد - براثر حوادث ومصائب سیاسی و اجتماعی ازهم‌آهنگی باتطور وتحول جهان اجتماع بازماند ، ولی ما ، دربرابرتطور سیستم‌سرمایه داری ، دراستنباط احکام وتطبیقات فقهی ازشریعت محتاج بتحمّل زحمت زیادی نیستیم . زیرا شریعت اسلام دراین باره اصول آشکار وصریح وغیر قابل تأویلی دراختیار ما میگذارد .

مورخین اقتصاد میگویند : سیستم سرمایه داری در اثناء تطور از صورت ساده وسودمندی که درآغاز کار داشت بصورت پیچیده وزیانباری که اکنون بخود گرفته ، بطور استمرار وتدریج‌این‌راه‌را با اتکاء بعصای قرضهای داخلی طی کرده ودر اثرهمین روش ، سیستم‌بانك داری بوجود آمده وعملیات‌بزرك سرمایه داری را اداره کرده‌است وبانکها مبالغی راکه سرمایه داری لازم دارد بعنوان قرض باومی پردازند ودر برابر آن سود دریافت می کنند .

وجای تردید نیست که اینگونه قرضها وهمچنین سیستم بانك داری همگی بر پایهٔ ربا استوار است وربابطور صریح دراسلام تحریم شده است .

همچنین بنابتصریح اقتصادیون وبنا برمشاهدات‌روزانهٔ خودما ، رقابتهای‌شدید سرمایه داری سرانجام بورشکست شرکتهای‌کوچك‌یاباهم پیوستن آنها برای تأسیس

بعمل آورده وروابط کارگر و کارفرما را براساس متین و عادلانه استوار ساخته واز آثار سوئی که ممکن بوده است دراثر سوء نیت سرمایه داران - بنا بقول حق - یا ازطبیعت سرمایه داری - بنـا بقول کارل مارکس - بر آن مترتب شود جلوگیری کرده است.

اصل اساسی ومبدأ قانونئی که ازطرف اسلام - قبل ازکلیهٔ دول سرمایه‌داری - تشریع شده اینست که اسلام کارگررا درمنفعت شریك سرمایه دار قرارداده و بعضی ازفقهاء اسلام نصف منفعت را بکارگر تخصیص داده اند.

موضوعی که بیش از هرچیز در این خصوص توجـه مارا بخود جلب میکنـد پافشاری عجیبی است که اسلام دربارهٔ اجراء عدالت دراین باب معمول داشته ومهمتر ازهمه‌اینکه این پافشاری صرفا ازبشر دوستی وشفقت ورأفت اسلام دربارهٔ کارگران مایه گرفته وهیچگونه عامل اقتصادی دراینکار دخالت نداشته است، زیرا در زمان قانون گزاری اسلام هنوز چنین ضرورتی بوجود نیامده بوده ومبارزات طبقاتی - که بعضی‌ازطرفداران مذاهب‌اقتصادی آنرا تنها عامل فعال درتطور وتحول روابط کارگر وکارفرما میدانند - هنوز معنی نداشته است؛ وصناعت در آغاز کار و قبل از اختراع ماشین صناعت ساده‌ای بوده که‌بوسیلهٔ دست‌جریان می‌یافته‌وعدهٔ معدودی از کارگران در کارخانه های بسیار ساده ای بآن اشتغال داشته اند و بنا براین، همین تشریع که بآن اشاره شد کافی‌بوده است که روابط کارفرما و کارگررا براساس عدالت بی سابقه وبی نظیری برقرار کند.

ولی‌فقهاءاسلامی دراین باره درهمین حد متوقف ماندند، زیراپس‌از آن، عالم اسلامی دراثر گرفتاری بمصائب پیا پی ازحملهٔ مغول وترك وسقوط اندلس ونزاعهای داخلی وامثال آنها از کاروان ترقی وتمدن فروماند و قدرت سیاسی وعظمت و نفوذ خودرا ازدست داد.

دراین اثناء که فقه اسلامی دستخوش وقفه ورکود شده بود، دنیابراثراختراع ماشین باسرعت تمام مراحلی ازتطور وتحول را طی می کرد وهرروز،حوادثی مهم و

است که پایهٔ آنرا قرآن کریم وسنّت پیغمبر نهاده است؛ ومادر اینجاخلاصه‌ای ازموضوع مشترکات‌را که در کتب فقه‌اسلامی واردشده برای‌مزیداطلاع‌خوانندهٔ عزیز نقل‌میکنیم :

(الف) انفال‌که درزمان غیبت امام علیه‌السلام مباح وصالح برای استفادهٔ عموم‌است و آن عبارت است از :

۱ ـ معادن برونی ودرونی بتفصیلی که در کتب فقه بیان شده است .

۲ ـ مزارع ومراتع وشهرها ودهکده هائی که سکنه اش آنرا واگذاشته و هجرت کرده اند .

۳ ـ مزارع‌ومراتع‌وشهرهاودهکده‌هائی که‌سکنه اش آنرابدون جنك بمسلمین واگذارده اند .

٤ ـ مزارع ومراتع و شهر ها ودهکده هائی که سکنه‌اش منقرض‌شده اند .

٥ ـ مطلق اراضی مواتی که مالك معلومی ندارد .

٦ ـ جنگلها و نیزارها بتفصیلی که در کتب‌فقه بیان شده‌است .

۷ ـ رؤس جبال باکلّیهٔ اشجار ومعادن آنها .

۸ ـ درون رودخانه ها واشجار ومتعلّقات آنها .

۹ ـ أشیاء ونفائس اختصاصی ملوك که درجنك بدست مسلمین افتاده است .

۱۰ ـ ثروت اشخاصی که بدون وارث درگذشته اند .

۱۱ ـ غنائمی که بدون اجازه تصرف شده است .

(ب) طرق وشوارع وملحقات آنها .

(ج) اراضی‌مفتوحة العنوه و آن عبارت از اراضئی‌است که لشکر اسلام آنرا بوسیلهٔ جنك مسخر کرده واینگونه اراضی پس ازاخراج خمس متعلّق بعموم مسلمین است ودرآمد آن درراه مصالح ملّی ومنافع عمومی مسلمانان صرف میشود .

(د) آب دریاها و رودخانه‌های بزرك‌وکلیهٔ منافع وثروتهای حاصلهٔ از آن .

(ه) موقوفات عامّه که خود قلم عظیمی ازثروت عمومی را تشکیل میدهد و شك نیست که هرگاه این موقوفات درراه صحیح خود مورد استفاده واقع میشد واز حیف ومیل آنها جلوگیری بعمل‌میآمد ، وضع مالکیت درممالك‌اسلامی کاملا باوضع

شرکتی بزرك منتهی میشود و این روش مسلماً منتهی باحتکار میشود واحتکار نیزدر اسلام حرام است .

باتوجّه باینعدو اصل هرگاه سرمایه داری در اجتماع اسلامی بوجود میآمد ، ممکن نبود که باینصورت زشت وزننده که امروز در آمده در آید ووسیلهٔ ظلم و بیداد واستعمار وجنك شود .

اکنون باید دیدهرگاه سرمایه داری دراجتماع اسلام پدید میآمد وضع اقتصاد وصنایع چگونه جریان می‌یافت؟ آیا درهمان حدصناعتهای ساده‌ای که‌فقه‌اسلامی امور وتکالیف آنرا تنظیم کرده متوقف میماند؟ یابراهی دیگرکه متضمن خیر ونفع بشر و مأمون ازهرگونه فساد وشرباشد ، پیش میرفت؟

اما توقّف صنایع بدون‌شك امری غیرعملی وفرضی محال‌است واختراع ، خواه ناخواه راه ترقی وتکامل را طی میکند وبطور قطع دروسائل انتاج و تحصیل ثروت مؤثر میافتدوسر انجام‌باانتاج بزرك - منتهی میشود .

واما پیشرفت اقتصاد وتطوروسائل وروابط انتاج بصورتی غیر ازآنچه دراروپا درطی قرن نوزدهم وبیستم جریان یافته ، این‌امری است که ممکن بود واقع شود .

ماوقتی خلاصهٔ تاریخ این‌تطورات راملاحظه میکنیم می بینیم که ملل‌اروپائی -بعد ازرقابتها وزدوخوردهای طبقاتی واختلال موازین اقتصادی - وسیله وراهی بهتر ازملّی کردن صنایع بزرك ومعدن ومنابع ثروت عمومی نیافته اند ، وخواسته اند باینوسیله زمینه را برای « اقتصاد دولت » فراهم کنند .

پس از توجّه باینموضوع متذکر میشویم که هرگاه صناعت ماشینی از آغاز در عالم اسلامی پدید آمده بود ، همین روش اخیر را ازهمان ابتدای امر اتّخاذ می کرد .

البته این اظهار ما از روی حدس وبر اساس تخمین نیست ، بلکه با استناد بحقایق بارزی ازتشریعات اسلامی است که زمینه را برای وصول باین نتیجه آماده ساخته‌است، زیرا موضوع‌ملّی کردن موارد عمومی ثروت ، خودیك مبدأصریح‌اسلامی

باین ترتیب ، اسلام مردم را دریك وقت و بایك وسیله ازدوخطر بزرك رهائی میدهد ، یکی توسّل برباواحتکار که هردو دراسلام حرام است ودیگری ظلم فاحشی که ازطرف کارفرمایان نسبت بکارگران سرمیزند .

ممکن است کسی تصور کند که ممکن نبود اسلام بدون طی کردن راهها و اندوختن تجربه های سخت وتلخ وقبل ازمبارزات طبقاتی وفشاراقتصادی ـ که موجب تعدیل تشریع است ـ بطورطفره باین نتیجه برسد ، ولی جواب این تصوّر اینست که ما درطی مباحث و فصول سابق ثابت و مدلل ساختیم که اسلام درموضوع برده‌فروشی وتیول وسرمایه داری ساده بدون هیچگونه فشار وضرورتی ، بلکه از نظر رأفت و شفقت بنوع بشر وبقصد رعایت حق وعدالت ازلی ـ که فردریك انگلس و کمونیستهای دیگر آنرا استهزاء میکنند ـ قبل ازتطوّرات اقتصادی اقدامات لازمهٔ اصلاحی را انجام داده وبعلاوه بهترین دلیل براینکه طی کلّیهٔ ادوار اقتصادی برای اینگونه اصلاحات ضروری نیست اینست که کشور روسیه بطور طفره وجهش از سیستم تیول بسیستم کمونیزم انتقال یافته ودورهٔ سرمایه داری را طی نکرده وبنا براین دولت روسیه ـ که آراء کارل مارکس را پذیرفته ـ خود عملا بزرگترین مکذّب وقوی ترین دلیل بر بطلان نظریهٔ مارکس درتعیین مراحل تطوّری است که بعقیدهٔ اومیبایـد بشریّت درراه تقدّم خود آنهارا طی کند !!

امّا موضوع استعمار وجنگهای ناشی از آن و استعباد واستثمار ملل و سایر شروری که ازسیستم سرمایه داری ناشی میشوداساساً وبالطبع ازحساب اسلام خارج است ، زیرا اسلام با استعمار وهجوم برمردم بقصد استثمار مخالفست وتنهاجنگی را که روا می دارد ، جنك برای رفع تعدّی یابرای نشر دعوتست ، آنهم درموقعی که نیروی مسلّحی درراه پیشرفت دعوت اسلامی مقاومت کند .

در اینجا میباید متذکّر بودکه اسلام ، مقالهٔ کمونیستها را دائر بر اینکه : استعمار یکی ازمراحل حتمی در حیات بشریّت بوده واصول ومبادی اخلاقی قدرت مقاومت دربرابر آنرا ندارند صحیح نمیداندوهمچنین استدلال ایشان براینکه موضوع

کنونی تفاوت داشت ومیتوان با استناد بأدلّهٔ قوی ومحکم ثابت کرد که هر گاه این موقوفات دستخوش اغراض ومطامع ارباب نفوذ نشده بود ومردم بی عقیده و طماع آنهارا بعنوان ملك شخصی تصاحب نکرده بودند ، امروز قسمت اعظم بلکه کلیّهٔ اراضی واملاك درحوزهٔ موقوفات عمومی بود وزمین خواران نمیتوانستند آنهمه املاك واراضی را تحت حیازت وملکیّت خود در آورند .

باتوجّه باینحقائق ثابت ومسلّم میشود که ملاك ومیزان فقه اسلامی دراین باره اینستکه مردم در کلیهٔ احتیاجات اساسی بنسبت واقتضای هرعصر شریك باشند واین موارد تحت تصرف وتسلّط افراد واقع نشود .و بیان پیغمبر که فرمود : « الناس شركاء في ثلاث : الماء والكلاء والنار » یك اصل اساسی برای ملّی کردن موارد عمومی ثروت ویك سرمشق روشن برای شرکت دادن همگی مردم دراصول احتیاجات زندگی است .

واما موضوع ملّی کردن صنایع بزرك اگر منظور از آن این باشد که حکومت باتوسّل بزور کارخانه های صنعتی بزرگی را که مردم با تحمل زحمات و مشقات تأسیس کرده اند ، ازدست مؤسسین آنها انتزاع کند ، البته اینعمل از نظر اسلام روا نیست ، زیرا اوّلا بالامنیّت اجتماعی واحترام حقوق افراد مخالف ومباین است وثانیا روح ابتکار ونشاط در کاررا ازمیان می برد . وامّا اگرمنظور این باشد که حکومت ازنظر رعایت منافع ملّي ومصالح اقتصادی وتحکیم مبانی عدالت اجتماعی ، تأسیس کارخانه ها وادارهٔ صنایع بزرك را ، خود برعهده گیرد ، مسلماً اینکار باهیچیك از اصول فقهی ومقرّرات حقوقی اسلام مخالفتی ندارد .

علاوه براین ، هر گاه مقصود از ملّی کردن این صنایع جلو گیری از اختلال در توازن زندگی طبقات وممانعت ازتجمّع ثروت باشد ، اسلام اینمقصودرا ازطرق دیگر تأمین کرده چنانکه مقرّر داشته که یك پنجم مواد خام معدنی از طرفي و یك پنجم درآمد ازطرف دیگر باید بحکومت پرداخته شود وهمچنین فقه اسلامی - در مبحث جعاله - بکارگران حق داده است که دستمزد خودرا آنقدر بالا برند واز ساعات کار آنقدر بکاهند که از تجمّع سرمایه جلو گیری شود (۱)

(۱) اسلام چندین قرن پیش ازپدیدآمدن سیستم اقتصادی جدید اوقات شبانه روزرا بسه قسمت تقسیم کرده وهشت ساعت‌را برای‌خواب واستراحت وهشت‌ساعت را برای‌عبادت‌وهشت‌ساعت‌دیگررا برای کار تعیین نموده است .

است که ثروت پیش یك عده از ثروتمندان شما متمرکز نشود .

بعلاوه اساس وفلسفهٔ قیام حکومت اسلامی بیشتر برای نشر عدالت وتوزیع عادلانهٔ مال، وجلوگیری ازافراط وتفریط دراینموضوع است . چنانکه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در این باره میفرماید : « اما والذی فلق الحبة وبرأ النسمة ، لولا حضور الحاضر وقیام الحجّة بوجود الناصر وماأخذ الله علی العلماء ان لایقارّوا علی کظة ظالم ولاسغب مظلوم لألقیت حبلها علی غاربها ولسقیتُ آخرها بکأس أولها و لألفیتم دنیاکم هذه ازهد عندی من عفطة عنز » .

یعنی قسم بآنکس که دانه را دردل خاك بشکافت وروان آدمی را بیافرید که هرگاه حضور مهاجرین وانصار وقیام حجّت بوسیلهٔ وجود یاران وپیمان الهی دائر بر عدم موافقت، وسکوت دربرابر پرخوری وتخمهٔ ستمکار وگرسنگی ستمزده نمی بود هرآینه عنان توسن خلافت را برپشتش میافکندم وپایان آنرا نیز باهمان جام آغاز سیراب می کردم والبته میدیدید که دنیای شما درنظر من از آن آب که هنگام عطسه از بینی بزی پراگنده شود بی ارزش تر است .

بطوری که دراین بیان ملاحظه میشود ، ولیّ امر وحاکم اسلامی موظفست که از آثار سوء سرمایه داری جلوگیری کند وازتمرکز ثروت دریك طرف و محرومیّت درطرف دیگر مانع شود واین وظیفه را بهر نحو که در صلاح اجتماع اسلامی بداند باید انجام دهد ، خواه بوسیلهٔ ملّی کردن صنایع بزرك ومنابع ثروت باشد وخواه بوسیلهٔ شریك ساختن کارگر باکارفرما باشد وخواه بوسیلهٔ گرفتن مازاد اموال اغنیا وانفاق بفقراء یاهروسیلهٔ دیگر .

علاوه براینها پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم کلیهٔ مطالب واحتیاجات اساسی را در بارهٔ کارمندان دولت ضمانت کرده ودربیان موجزورسای خود فرموده است : « من ولی لنا عملا ولیس له منزل فلیتّخذ منزلا او لیست له زوجة فلیتّخذ زوجة ، أولیس له خادم فلیتّخذ خادماً أولیست له دابة فلیتّخذ دابة » .

یعنی هرکس که برای ما مباشر ومأمورکاری شود ومنزل نداشته باشد باید

استعمار یك موضوع اقتصادی و ناشی از انباشتگی ورکود کالاها در ممالك ضنعتی واحتیاج ببازار خارجی است ، این مقاله و این استدلال از نظر اسلام هیچگونه ارزشی ندارد ، زیرا خود کمونیستها میگویند - یامی پندارند - که روسیه این مشکله را ازراه دیگر حل خواهد کرد و آن راه عبارت ازافزایش بهرهٔ کارگران از کالاها ویاتقلیل ساعات کاراست ، بطوریکه کالائی زائد ازمصرف باقی نماند که برای مصرف آن کار باستعمار کشد.

البته این راه که کمونیستها برای حلّ این مشکله ذکرمیکنند اختصاص بایشان ندارد ودیگران نیز اگر بخواهند میتوانند از آن استفاده کنند .

بعلاوه تاریخ جهان گواهی میدهد که موضوع استعمار یك موضوع قدیمی است که قرن ها قبل ازپدید آمدن سیستم سرمایه داری ، درجهان سابقه داشته و تنهااثری که سرمایه داری دراستعمار گذاشته اینست که با استفاده ازوسائل واسلحهٔ مخرّب و موحش خود برشدّت آن افزوده‌است ، ولی باوجوداین ، استعماری که درعهدامپراتوری روم جریان داشته در شدت و سختی و وحشیگری و قساوت پای کمی از استعمار عصرحاضر نداشته و همچنین تاریخ گواهی میدهـد که پاکیزه ترین نظامات ازحیث رفتار دربارهٔ مغلوبین همان نظام اسلامی است زیراجنگهای اسلامی - جز در پاره ای ازموارد که آنهم مربوط بطبیعت اسلام نیست - از آلودگی باستثمار واستعباد خلق پیراسته بوده وبنا براین نظام اسلامی بهترین وشایسته ترین نظامی است که - هر گاه صنایع بزرك در آن بوجود میآمـد - میتوانست مشکلهٔ کالا های زائد از مصرف مولدین را بدون استعمار وجنك حل کند .

این ازیك طرف واما ازطرف دیگر ، شك نیست که زمام دار وحاکم درممالك اسلامی در برابر مشکلهٔ تمرکز ثروت در دست یکعدّهٔ انگشت شمار دست بسته نمی ایستد ودرمقابل گرسنگی ومحرومیت اکثریّت مردم سکوت نمی کند زیرا این وضع بامبادی واصول صریح ومسلم اسلام که از آنجمله توزیع حتمی ثروت میان مردم است مباینت دارد وقرآن کریم دراین باره میگوید : « کیلا یکون دولة بین الاغنیاء منکم (۱) » یعنی این نظامات که برای توزیع و تقسیم مال برقرار کرده ایم برای این

(۱) سوره حشر : آیهٔ ۷ .

مواردصرفاً بقانون گزاری اکتفاءنکرده ، بلکه‌دعوت اخلاقی‌وتهذیب‌واصلاح روحی‌را نیز دراین باره منظور داشته است .

هرچند ایندعوت وتهذیب دراروپا - ازنظر آنکه پایه ومایهٔ عملی نداردو کاملا بادرهواست - ازطرف کمونیستهابامسخره واستهزاءتلقی‌میشود ، ولی‌حساب این‌دعوت و تهذیب در اسلام حساب جداگانه‌ای‌اشت‌زیرا نظام متقن و عجیب اسلامی هیچگاه یك دعوت روحی و اخلاقی را جدا و منفصل از یك تنظیم و ترتیب متقن اقتصادی نمیگذارد ، بلکـه با اسلوب مخصوص خود ، تهذیب روح و تنظیم اجتماع را با هم میآمیزد و میان آندو هماهنگی کامل بوجود می آورد وشخص‌را درمیان مقتضیات اخلاق واحتیاجات زندگی‌سرگشته وبلاتکلیف نمیگذارد .

بعبارت دیگر ، اسلام قانون را برپایه اخلاق وضع میکند ، ودر عین حـال ، دعوت اخلاقی را نیز باقانون هماهنك میسازد وهردورا دریك مجرای صحیح در راه تأمین سعادت ورفاه فرد واجتماع جریان میدهد ، بطوری که قانونگزاری و دعوت اخلاقی - مانند رویه وآستر لباس - هریك مکمل دیگری باشد و هیچگاه تعارض و اختلافی میان آندو پدید نیاید .

مثلا دعوت اخلاقی‌اسلام در این باره باتجمل وعیاشی واسراف وتبذیر مبارزه می کند . اکنون به‌بینیم آیا تجمل وعیاشی واسراف وتبذیر جز دراثر تجمع وتمرکز ثروت دردست عدهٔ قلیلی‌ازمردم بوجود میآید ؟

دعوت اخلاقی اسلام ستمکاری دربارهٔ اجیر وکم گذاشتن حق اورا تحریم می کند . اکنون به بینیم آیا تمرکز وتجمـع ثروت جز دراثر ظلم دربارهٔ اجیرو کارگر بوجود میآید ؟

دعوت اخلاقی اسلام توانگران را بانفاق مال درراه خدا میخواند . اکنون به بینیم آیانه‌اینست که فقر عمومی دراثرخود خواهی وخود خوری وبخل وامساك اغنیاء

برائی خود منزلی بگیرد واگر همسری ندارد باید همسری بگیرد و اگر خدمتکاری ندارد باید خدمتکاری بگیرد و اگر مرکبی ندارد باید مرکبی بگیرد.

این مطالب البته مخصوص بکارمندان دولت نیست بلکه حوائج اساسئی است که هرکس بآن نیازمند است و میباید در برابر کاری که انجام میدهد از آن استفاده کند، خواه آنکار مستقیماً مربوط بدولت باشد یاکاری باشد که بالمآل نفع آن به اجتماع عاید شود ودلیل ما براین مدعی اینست که دراجتماع اسلامی تأمین زندگانی کسانیکه بعلتی ازعلل - ازقبیل پیری وخردسالی وبیماری وامثال آن - از کار عاجز باشند، برعهدهٔ بیت المال است وهمچنین جبران کم بود زندگی کسانیکه از درآمد شخصی قادر برتأمین همگی حوائج خود نیستند برعهدهٔ همان صندوق است.

مجموع این قوانین واحکام نشان میدهد که دولت مسئولست که احتیاجات اساسی کارگران را که پیغمبر درحدیث سابق بیان فرموده، برآورد. خواه ازطریق وضع مالیات برسرمایه داران باشد یاازطریق شرکت دادن کارگران درمنافع کارخانه یاملّی کردن‌صنایع بزرگ، زیرا موضوع مهم، تأمین اینمنظوراست بهروسیله که‌حاکم صلاح بداند تادرنتیجه ازافراط وتفریط جلوگیری شود وهیچ حقی از کسی ضایع نگردد وعدالت اجتماعی جاری ونافذ باشد.

بهرحال این‌حقیقت مسلم‌است که هرگاه ادارهٔ امورسرمایه داری برعهدهٔ‌اسلام میبود هرگز اجازه نمیدادکه سرمایه داری باین صورت زشت وزننده ای که امروز دردنیای متمدّن غرب در آمده درآید وتشریعات اسلامی - اعم ازاصول وقوانینی که درمتن شریعت موجود است یاقوانینی که بمناسبت پیش آمدها واحتیاجات عصروضع میشد - ازتجاوز وتعدی وشرور سرمایه داری جلوگیری میکرد واجازه نمیداد که سرمایه داران ازعرق وخون رنجبران استفاده‌کنند واستعمار وجنگ وبردگی را در راه اشباع حرص وآز خود ترویج کنند.

اگرچه تشریعات اسلامی - چنانکه بیان شد - ازنظرقانونی وسائل جلوگیری ازتجاوزات وشرور سرمایه داری را تأمین کرده، ولی در اینمورد نیز مانند سایر

مالکیت فردی از نظر اسلام

آیا مالکیّت فردی یکخاصیت فطری است ؟

کمونیستها اصرار میورزند بر اینکه مالکیّت فردی یك خاصیت فطری ویك امر غریزی نیست و میگویند : دراجتماعات اولی بشری که کمونیزم نخستین کارفرما بوده مالکیّت خصوصی وجود نداشته است ، بلکه همه چیز مالك همه کس بوده است و همگی افراد در سایهٔ محبّت و تعاون و برادری زندگی می کرده اند ولی این دورهٔ طلائی متأسفانه چندان دوام نیافته و پس از اکتشاف زراعت ، برسر زمینهای مزروعی و تصاحب آنها وهمچنین برسر آلات وابزار زراعت ، اختلاف و نزاع میان زارعین پدید آمده ، واز همین رهگذر جنگها بپا خاسته است . . وتدریجاً کار مالکیّت فردی وعلاقهٔ مردم باینموضوع باین شدّت وقوّت - که دردنیای امروز مشاهده میشود - پیوسته است و برای رهائی مردم از این شرّ عظیم چاره ای جز این نیست که همگی اقوام وملل جهان بحالت اولیهٔ خود بر گردند ومالکیّت فردی را الغاء کنند ومحصول عمومی را ملك عموم قرار دهند تا باردیگر ، صفا ومحبت درمحیط زندگی بشر پرتو افشان شود !

☆ ☆ ☆

ما اکنون کمونیستها را بحال خود میگذاریم و بسراغ روانشناسان وجامعه شناسان میرویم :

دانشمندان روانشناسی و جامعه شناسی دربارهٔ تحدید وتعیین آن قسمت از سلوك ومشاعر وافکار انسان که مربوط بفطرت وطبیعتست با آنقسمت که مربوط باکتساب وتربیتست ، اختلاف شدید دارند ، وروی همین اختلاف ، طبعاً در خصوص مالکیّت فردی نیز نظریاتشان مختلفست :

بعضی ازایشان عقیده دارند که اینموضوع یك خاصیت فطری وغریزی است که

وعدم انفاق مال در راه خدا بوجود میآید؟[۱].

اثر غیرقابل انکار اینگونه دعوت روحی اینست که انسان را باخدا ارتباط میدهد وتمتعات ولذات دنیارا دربرابر توقع رضای خـدا واجر اخروی بنظر او بی ارزش و حقیر نشان میدهد و جای تردید نیست که تکالب مردم برسرجمع آوری واندوختن مال وارتکاب انواع ظلم وتعدی دراین راه دراثر آنست که خلق روابط خودرا ازخدا گسیخته اند وروز رستخیز ونعمتها وعذابهای آنرا باور نمیدارند.

دقت ومطالعه دراطراف این دعوت عالی اخلاقی مارا بیك حکمت بزرگ وسر مهمی آشنا میسازد وخلاصهٔ آن حکمت وسر اینست کـه این دعوت روحی و اخلاقی راه را برای پیشرفت قوانین اقتصادی آماده می‌کند تا درنتیجه وجدان وضمیر مردم درقبول آن قوانین شاد وخشنود باشد وخود مردم ازصمیم قلب وباکمال طوع ورغبت مجری و حافظ آن باشند، نه آنکه از ترس دولت واز روی اکراه و زور آنهارا بپذیرند.

این خلاصهٔ نظر اسلام دربارهٔ سیستم سرمایه داری بود که باندازهٔ گنجایش مقام دربارهٔ آن بحث کردیم واما آن سرمایه داری که اکنون در دنیای اسلامی با کمال زشتی وزنندگی حکومت دارد، از جهت بیگانگی وعدم آشنائی بااسلام است وپای کمی از سایر مظالمی که بنام اسلام اجراء میشود ندارد!

درپایان اینفصل تذکر این نکته لازم است که اسلام برای کسب مال حلال آنقدر شرط وقید مقرر کرده که بارعایت آن شروط و قیود کمتر اتفاق میافتد کـه ثروت سرشاری نزد کسی ذخیره گردد چنانکه حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: خدا سی هزار درهم بکسی نمیدهد که خیر اورا بخواهد وهرگز کسی ده هزار درهم از مال حلال جمع نکرده است.

---

(۱) مقصود این نیست که کارفرمایان صدقه بکارگران بدهند، زیرا اکتفاء ایشان بسود مختصر خود انفاق درراه خداست وهمچنین تاسیس مدارس وبیمارستانها ونظایر این مؤسسات خیریه انفاق دراینراه است.

اگرچه بازهم دراطراف این مثال میتوان مناقشه کرد، زیرا بارها دیده شده است که بودن ده توپ برای ده کودك نیز نزاع واختلاف را ازمیان نبرده، بلکه چند تن از آن کودکان درمقام بر آمده اند که هریك چند توپ را بخود تخصیص دهند و دیگرانرا ازداشتن آن محروم سازند! واگرمانعی ازخارج پدید نیامده ارادهٔ خودرا عملی کرده اند!

۳ - نکتهٔ سوم اینست که عصر طلائی وفطرت فرشتگی که کمونیستها وجود آنرا دراجتماع أولی بشر فرض میکنند (و هیچگونه دلیلی بر اثبات آن ندارند) وسائل کارو ابزار تولید در آن وجود نداشته، ودراینصورت موضوعی برای مالکیت فردی ونزاع وجدال موجود نبوده است. زیرا اشجار جنگلی بدون زحمت غذای ایشان را تأمین میکرده وبرای شکار نیز ناچار بوده اند که باهم تعاون کنند تا از خطر جانوران درنده محفوظ بمانند (وبا وجود این، ما نمیتوانیم یقین حاصل کنیم که افراد دلیری نبوده اند که برای اثبات شجاعت خود وبقصد کسب امتیاز تنهابشکار میرفته وشکار خودرا مخصوص بخود میداشته اند، و این، خود یك موضوع مهمی است که ما باردیگر دربارهٔ آن بحث خواهیم کرد) وممکن نبوده است که گوشت شکاررا ذخیره کنند زیرا تصرف هوا و گرما آنرا فاسد میکرده است واز اینجهت ناچار میباید درهمان موقع که بچنك میآمده مصرف شود وبنابراین، نبودن اختلاف ونزاع در این باره دلالت برنبودن غریزهٔ مالکیت فردی ندارد وممکن است که این عدم‌نزاع واختلاف مربوط به‌نبودن موضوع نزاع باشد، وبهمین جهت، وقتی زندگی زراعتی آغازشده نزاع وجدال نیزهمراه آن پدیده آمده است، یعنی خاصیت فطری وغریزهٔ طبیعی مالکیت فردی - که پیش‌ازآن فرصت مناسبی برای فعالیت خودنمی یافته - بفعالیت پرداخته است.

۴ - نکتهٔ چهارم اینست که هیچ دلیلی موجود نیست که ثابت کندکه در آن دوره، مردان قبیله برای تملك زنی زیبا باهم نزاع نمیکرده اند. وبا وجودآنکه - بعقیدهٔ کمونیستها - استفادهٔ اززنان درآن دوره مباح وعمومی بوده، مسلماً جوانان

همراه پیدایش انسان پدید می آید وهیچگونه ارتباطی بمحیط و ظروف زندگی او ندارد .

در برابر این عدّه ، جمعی دیگر موضوع مالکیّت فردی را مربوط بمحیط وامری اکتسابی میدانند ومیگویند : اینکه دیده میشود که کودك اسباب بازي خودرا مخصوص بخود میسازد ازجهت اینست که اسباب بازی برای او وسایر کودکان کافي نیست وچون کودکان دیگر میخواهند آنرا ازاوبگیرندازاینجهت درحفظ وحراست آن میکوشد ومورد علاقهٔ خود قرار میدهد وبهمین جهت وقتی ده کودك یك توپ بازی داشته باشند ناچار میان ایشان نزاع درمیگیرد ، ولی وقتی برای هریك از آن ده کودك توپی وجود داشته باشداین نزاع ازمیان میرود وهریك بایکی از آن توپها ببازی می پردازد .

این خلاصهٔ نظر وعقیدهٔ این دودسته بود ولی دراینجاتذکر چند نکته لازم است :

۱ ـ نکتهٔ أول اینست که هیچیك ازاین دانشمندان نتوانسته است بطور قطع ثابت کند که مالکیّت فردی امری غریزی وفطری نیست بلکه منتهای سخن دست چپی‌های ایشان اینستکه‌فطری بودن مالکیّت‌فردی دلیلی‌قطعی‌ندارد . البته تشکیك درفطری بودن اینموضوع بانفی قطعی‌تفاوت بسیار دارد وهر گاه این عدّه دلیلی‌برای فطری نبودن آن میداشتند ، ازابراز آن خودداری نمیکردند ، زیرا ایشان روحاً و ذوقاً ازاینگونه مالکیّت تنفّر شدید دارند .

۲ ـ نکتهٔ دوّم مربوط بمثلی است که درخصوص اسباب بازی کودکان میزنند باید متوجّه بود که این مثل وافی بمقصود ایشان نیست ، زیرا درآنجا که ده کودك وده توپ موجود باشد ودراثر بودن آن ده توپ نزاعی درنگیرد ، این امر دلالت برفطری نبودن مالکیّت ندارد ، بلکه تنهابراین دلالت دارد که این خاصیت فطری ممکنست دراثر پدیدآمدن مساوات مطلق در میان کلیهٔ افراد ، راضی وآرام بماند ، ولی پیداست که این رضایت وآرامش دلیل موجود نبودن آن نیست .

کمونیستها میگویند: مالکیّت فردی در تمام ادوار تاریخ توأم با ظلم و تعدّی بوده، و از اینرو برای نجات از این ظلم و بیداد میباید آنرا بکلی لغو کرد.

باصرف نظر از اینکه کمونیستها آثار بارز و مهم غرائز و میول فردی را در تقدّم بشریّت نادیده میانگارند و باصرف نظر از اینکه ایشان بروی خود نمیآورند که بشریّت در دورهٔ کمونیسم اوّلی، یعنی در مدّت وحشیگری و همجیّت بشر هیچ گونه پیشرفتی نکرده و ترقّیات از آغاز دورهٔ نزاع برسر مالکیّت شروع شده، و همچنین بروی خود نمیآورند که این مبارزات و نزاعها شرّ خالص نبوده و وجود آن - در حدود معقول[1] - یك ضرورت پسیکولوژی و اجتماعی و اقتصادی است..

آری باصرف نظر از همهٔ این امور، اسلام قبول ندارد که مالکیّت فردی از نظر ذات و طبیعت خود منشأ ظلم و علّت رواج ستمگری بوده باشد. بلکه علّت انضمام ظلم با مالکیّت فردی در اروپا یا در غیر عالم اسلامی اینست که اختیار قانونگزاری در آنجا بدست طبقهٔ مالکه است و بدیهی است که در اینصورت کلیهٔ قوانین بنفع این طبقه خواهد بود و همگی تشریعات برمحور مصالح او دور خواهد زد و مصلحت و منفعت دیگران را منظور و ملحوظ نخواهد داشت.

امّا در اسلام طبقهٔ حاکمه‌ای باین معنی وجود ندارد و قانون از طرف طبقهٔ معینی از طبقات مردم وضع نمیشود بلکه قانونگزار اسلام خداست که خالق جمیع است و بدیهی است که خدا حق کسی را بحساب دیگری نمیگذارد و طبقه‌ای را برتر از طبقهٔ دیگر قرار نمیدهد و حاکم در اسلام وظیفه‌اش اجراء و تنفیذ شریعتست و حق ندارد که مزیتی برای خود تشریع کند و بهمین جهت حق ندارد که طبقه ای را بر طبقهٔ دیگر برتری دهد و یا تحت نفوذ سیاسی مالکین قرار گیرد و قوانینی بنفع ایشان وضع کند. البتّه منظور ما در این بحث نظام حقیقی و حکومت واقعی اسلام است و بنا براین، مفاسد

---

(۱) نظر اسلام این استکه رقابت و منافست از نظر طبیعت و ذات، شر نیست بلکه درموقعی شر است که درراه شر بکار رود ولی هرگاه درراه خیر باشد قرآن دربارهٔ آن میگوید: «وفی هذا فلیتنافس المتنافسون» یعنی دراینگونه امور میباید رقابت‌گران رقابت کنند.

نیرومندوزیبا فرصت استفادهٔ کافی دراختیار جوانان ضعیف وکریه المنظر قرار نمیداده‌اند وناچار برای حیازت وتملّك زنان زیبا میان جوانان جنگ و نزاع درمیگرفته واز اینجا معلوم میشود که هروقت ودرهرجاکه همه‌چیز متشابه ومساوی باشد، ممکن است نزاع وجدال ازمیان برود، ولی هروقت ودر هرجاکه ارزش وخاصیت اشیاء در نظر مردم مختلف ومتفاوت باشد، مسلّماجنك وجدال واختلاف ونزاع درخواهد گرفت، حتّی در اجتماع ایده آلی و بهشت موعودی که کمونیستها درعالم خیال تصویر میکنند و کاخ احلام وآرزو های آیندهٔ خودرا برپایه‌های آن بنا می نهند.

۵ - نکتهٔ پنجم اینستکه هیچکس نمیتواند حبّ امتیاز و برتری را دراجتماع اولی بشر انکار کند. اعم ازآنکه این امتیاز و برتری از جهت شجاعت یا نیرومندی یاصبر دربرابر شدائد یا بهرعنوان دیگر باشد.

زیرا افراد همین قبائل که هنوز بحال اجتماع أولی بسر می برند و کمونیستها زندگانی اوّلی بشررا بزندگی ایشان قیاس میکنند، دختران خودرا بکسی شوهر می دهند که طاقت تحمل صد ضربه تازیانه داشته باشد وهنگام تحمل آن ضربات حتّی ناله واظهار تأثری نکند. بنا بر این باید دید علّت اینکه جوانان خودرا برای چنین امتحان ناگواری آماده میکنند چیست؟ وتأمین این امتیاز بچه منظوراست؟ درصورتی که همه چیز براساس مساوات پایه گذاری شده، پس کدام علّت موجب آن میشود که یکفرد ازافراد بگوید: من بادیگران مساوی نیستم، بلکه ازایشان برترم.

این یکموضوع ومسئله مهمّی است کـه میباید مورد بحث واقع شود، زیرا بفرض آنکه مالکیّت فردی هم بالذات فطری وغریزی نباشد، مسلّما باخاصیت فطری دیگری که حبّ امتیاز نامیده میشود ارتباط دارد واین ارتباط بقدری نیرومند است که هیچگاه ودرهیچیك ازادوار زندگی بشری، سست و گسیخته نشده است.

☆ ☆ ☆

اکنون گفتگو دربارهٔ این مباحث نظری‌را میگذاریم ودربارهٔ مالکیّت فردی از نظر اسلام گفتگو میکنیم:

فردی وجودداشت ولی هیچگونه تعدّی و تجاوزی ضمیمهٔ آن نبود. زیرا اسلام مالکیّت را آزاد وخود سر نگذاشته ز تصریح کرده است که ما یحتاج عمومی، ملك مشترك عموم است وهرزمان که عدالت مقتضی تحریم مالکیت فردی شود آنرا حرام خواهد کرد وتنها درمواقعی آنرا مباح خواهد ساخت که خطرظلم واستبدادوتجاوز بشری بر بشر دیگر درمیان نباشد.

برای آنکه مدلل شود که مالکیّت فردی ناگزیر توأم باظلم و تعدّی نیست حتی ممکن است مثلی از غیرعالم اسلامی بیاوریم و آن مثل، نظام اجتماعی واقتصادی دولتهای شمال اروپا است، زیرا انگلیس ها وفرانسویها و امریکائیها ـ که بیش از همهٔ ملل بمزایای نژادی وملّی خود افتخار می کنند ـ تصدیق دارند که این دول راقی‌ترین دولتهای روی زمینندوازحیث توازن طبقات واز نظر محبّت وصمیمّت افراد دردرجهٔاول قراردارند، ولی باوجود این، عنوان مالکیّت فردی رانیز الغاء نکرده‌اند وتنها کاری که برای تأمین آسایش و آرامش وحفظ رضای عمومی انجام داده اندتوزیع عادلانه ثروتست بطوری که فاصلهٔ طبقاتی بسیار کم ومحدود باشد ومیزان کارومزد توازن وتعادل داشته باشد و باتوجّه دقیق ملاحظه میشود که این دول بیش از کلیّهٔ دول عالم، فکر ونظام اسلامی را اجراء کرده اند.

موضوع مهمّی که دراین بحث باید مورد توجّه باشد این است که برای آشنا شدن باندازهٔ قدرت ودقت هر نظام اقتصادی نخست میبایدمبادی فکری واجتماعئی را که پشت سر اقتصاد قرار گرفته، منظورداشت وروی همین قاعده وقتی سه نظام: سرمایه داری و کمونیسم واسلام را ـ که دردنیای امروز بنام آنها دعوت میشود ـ مورددقت قراردهیم خواهیم دید که نظامات اقتصادی وفکر مالکیّت در آنها ارتباط وثیقی بافکر اجتماعی آنها دارد. باینمعنی که سرمایه داری ـ چنانکه قبلا گفتیم ـ متّکی بر این اساس است که: فرد، موجودی مقدّس است که اجتماع حق ندارد حریّت اورا محدود کند وبنا برهمین فلسفه است که درکشورهای سرمایه داری، مالکیّت فردی بدون حدّ وقید حکومت دارد.

ومظالمی که بنام‌اسلام بآن پیوسته ازمحل بحث ما خارج است . زیرا آنچه اکنون بنام اسلام خوانده میشود هیچگونه ارتباطی با حقیقت اسلام ندارد .

بنا بر آنچه گذشت درنظام اسلامی مالکین بنفع خود قانونگزاری نمی کنند ، بلکه ایشان نیز همانند سایرین تابع و خاضع یك قانون عمومی هستند که همگی افراد وطبقات را درحقوق انسانی وآبروی بشری برابر میدارد و اما هرگاه درتفسیر مادّه‌ای ازمواد قانون اختلافی رخ دهد برای حلّ آن ، میباید ازرای و نظر فقهاء استفاده کردوتاریخ‌اسلام بهترین گواه‌براینستکه فقهاء بزرك‌هیچگاه‌قانونی بنفع طبقهٔ مالك وضرر طبقهٔ رنجبر ، وضع نکرده اند ، بلکه ـ برعکس ـ همیشه‌کوشش ایشان مصروف استیفاء حق رنجبران بوده است .

دراینجا باید متوجّه بود که اسلام تا آن درجه نسبت بطبیعت بشری بدبین وبدگمان‌نیست که مالکیّت‌را دائماً توأم باظلم واستبدادبداند ، بلکه درمقام‌تربیت نفوس بشری‌کاررا بجائی رسانده که بسیاری از مالکین مسلمان ، نیازمندان را در رفع احتیاجات حتی بروجود خود مقدّم داشته اند وتاریخ ایثار در اسلام و اخلاق اسلامی ، خود بهترین گواه براین مدعی است .

اگرچه نمونه های ایثار نسبت بمظاهر خود خواهی و بخل وامساك ، کم و محدود است ، ولی باوجود کمی نمیتوان آنرا بحساب نیاورد ، زیرا این نمونه ها خود پرتوی و بارقه‌ای‌است که‌ازآینده‌ای روشن‌وتابناك نوید میدهد ، ومدلل میدارد که انسانیّت درروزی ازروزها میتواند بچنین مرتبه ای عالی وبهشتی مصفی درآید اگرچه اسلام ـ باوجود این ـ عنان اموراجتماع را تسلیم ایدآلها وتخیّلات نمی کند ومصالح مردم را بدست حسن نیّت ـ که ممکن است‌گاهی باشد وگاهی نباشد ـ نمیسپارد ، بلکه باوجود سعی بلیغ وکوشش فراوانی که در راه تهذیب نفوس بکار میبرد مرحلهٔ واقع وزندگانی عملی را نیز منظور میدارد وبرای تأمین توزیع عادلانهٔ ثروت قوانین متقن ومتین وضع می‌کند وکاراجتماع‌را هم ازجنبهٔ روحی وهم ازجنبهٔ قانونی مینگرد وبهمین جهت درآن‌زمان‌که قوانین اسلام‌مجری ونافذ بود ، مالکیت

روی این اصل ممکن است یك فرد درغیر موارد مشترك المنافع - بطور نامحدود دامنهٔ مالکیت خودرا توسعه دهد ولی هر گاه برحاکم شرع مسلّم شد که این مالکیت موجب ضرر افراد دیگر میشود ، دراینصورت حاکم میتواند حق مالکیت را - کلا یابعضاً - سلب کند ، بلکه حاکم شرع مکلفست که حقوق و مصالح اجتماع را درهر صورت و بهرعنوان بموجب اصول کلی مقرّر در دین اسلام حفظ کند .

دراینصورت بادر نظر گرفتن اینکه حاکم شرع مختاراست که مالکیّت فردی را هر وقت که مصلحت اقتضاء کند تعطیل یاتعدیل کند و موظفست که باهمهٔ وسائل از زیانهای آن جلوگیری بعمل آورد ، حق مالکیّت فردی هیچگاه زحمتی برای اجتماع اسلامی فراهم نخواهد کرد وجای تردید نیست که ابقاء این حق از نظر اصولی ، با احراز تسلّط حاکم بر آن حق ، بهتر از اینست که آنرا بطورکلی الغاء کنند و فطری بودن آنرا ازروی عناد ولجاج منکر شوند . زیرا این امر برخلاف سنّت حیات ومنافی با حکم غریزه وفطرت است و بهمین جهت مشاهده میشود که حتی دولت شوروی اخیراً مجبورشده است که مالکیّت فردی‌را تاحدود معینی تنفیذ وتجویز کند . واین ، خود بهترین دلیل بر آنستکه صلاح وخیر فرد واجتماع در استجابت ندای فطرت وخضوع دربرابر سنن طبیعتست .

☆ ☆ ☆

اگرچه ازمباحثی که تاکنون بمیان آمد فطری وضروری بودن حق مالکیّت فردی محرز ومسلّم شد ، ولی برای آنکه هیچگونه ابهامی در این بحث باقی نماند فصلی دیگر بر آن میافزائیم وازمخالفین این‌حق می پرسیم : چرا وبرای رعایت چه مصلحتی مالکیت فردی را الغاء کنیم ؟ وبچه مجوزی ابطال آنرا ازاسلام بخواهیم ؟

کمونیستها درجواب این سؤال میگویند : الغاء وابطال مالکیت فردی تنهاراه اجراء مساوات میان افراد بشر است ، ولی ما میپرسیم که آیادولت روسیّه - باآنکه مالکیّت وسائل انتاج را الغاءکرده - بهدف مطلوب خود رسیده است ؟

آیا روسیّهٔ مجبورنشد که بتوسط استالین بکارگر حق بدهد که هر گاه‌بخواهد

امّا کمونیسم متّکی براین اساس است که اصل وموضوع مقدّس ، اجتماعست وفرد بتنهائی حیثیّت وارزشی نداردو بنابرهمین فلسفه است که درکشورهای کمونیست مالکیّت در دست دولتست کـه خود را نمایندهٔ اجتماع میداند وافراد از این حق محرومند .

امّااسلام فکر وفلسفهٔ دیگری‌دارد وروی همین‌اصل اقتصاداسلام نیزاقتصادی دیگر وموضوعی مستقل ومباین با اقتصاد سرمایه داری واقتصادکمونیسم است .

فکر وفلسفهٔ اسلام‌درخصوص‌فرد اینست که : فردموجودی‌است‌دارای‌دوجنبه: یکی‌جنبهٔ استقلالی‌ودیگری جنبهٔ عضویت دراجتماع وبحکم این دوجنبه گاهی‌ناچار است خواهشهای فردی خودرا اجابت کنـد و گاهی هم در مقام اجابت خواهشهای اجتماعی خود باشد .

امّا فکر وفلسفهٔ اجتماعی‌اسلام که ازفکروفلسفهٔ آن دربارهٔ فرد مایه میگیرد هیچگاه میان فرد واجتماع فاصله وجـدائی نمی افکند وآندورا بعنوان دو دشمن متخاصم‌روبروی هم قرارنمیدهد وبحکم آنکه یکفرد را ازجهتی مستقل واز جهتی عضو اجتماع میداند ، مطلوب ازدستگاه تشریع وقانونگزاری اسلام اینست که‌میان خواهشهای فردی و خواهشهای اجتماعی توازن‌کامل بوجود آورد و مصلحت هریك از افرادرا با سایرافراد اجتماع بطوری هم آهنك سازد که هیچیك از دوجنبهٔ فردی واجتماعی پایمال جنبهٔدیگر نشود . و بعبارت دیگر نه فرد فدای اجتماع شود ونه اجتماع در راه منافع فردیا افرادی متلاشی و متزلزل گردد .

بحکم این مقدّمات ، اقتصادیات اسلام مظهرومصداق این نظریّهٔ متوازن‌است که در حد وسط سرمایه داری وکمونیسم قرار دارد ودر عین اجتناب ازانحرافات‌این دو نظریه همگی مزایا وفوائد آندورا واجد وحایز است . وبهمین جهت ازنظراصولی مالکیّت فردی‌را مباح میسازد ولی برای‌جلوگیری ازمضرّات‌وتعدّیات آن ، حدود وقیودی بر آن میگمارد وبحاکم شرع‌حق میدهد که هرگاه یك مصلحت مهم‌اجتماعی مستلزم تعطیل مالکیّت فردی باشد ، برای رعایت اجتماع آنرا تعطیل کند .

اسلام برعهده گرفته است که فاصلهٔ میان طبقات ومیان افرادرا محدود کند واز تجمّل و کامرانی یك عدّه ومحرومیت وناکامی عدّهٔ دیگر مانع شود ، با این تفاوت که اسلام برای تأمین این منظور صرفا بتشریع قوانین اکتفاء نکردهٔ، بلکه ازتهذیب وتزکیهٔ نفوس مردم واز توجّه دادن ایشان بخدا وخیر ومحبّت نیز استفاده کرده است .

- پس از انجام ساعات کار اجباری - در برابر دریافت حقوق اضافی کار اضافی انجام دهد ؟ و آیا همین موضوع موجب آن نخواهد شد که حتی خود کارگران از نظر مزد باهم تفاوت داشته باشند ؟ بعلاوه ، آیا حقوق همهٔ مردم در اتحاد شوروی مساوی است ؟

آیا مزد یك مهندس با مزد یك کارگر ساده برابر است ؟

آیا یك پرستار همان مزدرا دریافت می کند که برای یك طبیب تعیین شده ؟

مبلّغین کمونیسم،خودشان اعلام میدارند که بالاترین مزد درروسیّه ، مزد مهندس است وهنرمندان بیش ازهمهٔ مردم استفاده دارند ، وبا این بیان اعتراف می کنند که علاوه بر تفاوت مزد میان افراد کارگر ، در میان طبقات اجتماع روسی، نیز مزدها مساوی نیست .

گذشته ازاین ، سؤال می کنیم که آیا غریزهٔحب ّتسلّط و طلب امتیاز از جامعهٔ شوروی رخت بر بسته است ؟

ودراین صورت رؤساء کارگران و کارخانه ها وادارات و کمیسارياها برچه اصل ومطابق کدام ملاك ومیزان انتخاب میشوند ؟

آیاباصرف نظرازطبیعی بودن حق مالکیّت فردی غریزهٔ حب ّسیطره و استیلاء و کسب امتیاز از فطریّات وجبلّیات بشر نیست ؟

وبنا براین ، وقتی که الغاء مالکیت فردی ، بشریّت‌را از آنچه کمونیستها آنرا شر دائم مینامند ، نجات نبخشد پس کدام مصلحت وعلّت ایجاب میکند که بافطرت و غریزه مخالفت کنند وبرای تأمین یك منظور غیر عملی باسنن طبیعی درافتند ؟

ممکن است بگویند : درجماهیر شوروی تفاوت طبقاتی وفردی محدود بحدود وشرائطی است که ازافراط و تفریط جلوگیری میکند و نمیگذارد که یك طرف در آغوش ناز ونعمت باشد وطرف دیگر بکام محرومیّت درافتد .

دراینصورت میگوئیم : ما این فلسفه را قبول داریم واضافه میکنیم که این از ابتکارات نظام کمونیسم نیست بلکه هزاروسیصدسال‌قبل‌ازپدید آمدن تئوری کمونیسم

این طبقه عنوان موهومی اشرافیّت را نسل بنسل بارث میبردند ودر دورهٔ اجتماع اقطاعی[1] تسلّط بی حدی برسایر طبقات ملّت داشتند بااینمعنی که هریك از اشراف برمردمی که درقسمت تیول اوزندگی میکردند حکومت مطلقه داشت وقوای سه گانهٔ قانونگزاری و قضائی واجرائی در دست اشراف بود . هرهوی وهوسی که از ایشان سرمیزد برای مردم در حکم قانون لازم الاجراء بود و مجلس شوری و قانون گزاری از این افراد تشکیل میشد وجای تردید نیست که کلیهٔ قوانین ومصوبات چنین مجلسی درحدود منافع ومصالح این طبقه تنظیم وتدوین میشد وامتیازات واحترامات ایشان را پا برجا واستوار میساخت .

اما سایر طبقات ملّت ، موجودات بی ارج وبی اهمیّتی بودند که هیچگونه حقوق وامتیازاتی نداشتند وسهم ایشان منحصر بتکالیف و وظائفی بود که میبایدد در مقام ارباب خود ایفاء کنند .

مردم درچنین اجتماعی ذلت وفقر وبندگی وبردگی را نسل بنسل بارث میبردند .

روزگاری دراز وضع براینمنوال جریان داشت تابطور تدریج ودر اثر پدید آمدن تطورات اقتصادی مهمی که دراروپا روی داد طبقهٔ تازه ای بوجود آمد که در کسب امتیازات و شئون اجتماعی باطبقهٔ اشراف مبارزه و نزاع را آغاز کرد و این طبقه بنام بورژوازی خوانده شد وانقلاب کبیر فرانسه براهنمائی وفعالیت این طبقه و بهمّت وکوشش طبقات خلق پدید آمد وبرحسب ظاهر نظام طبقاتی را برهم زد وتئوری : آزادی ، برادری ومساوات را اعلان کرد .

پس ازپدید آمدن این تحوّل ، این طبقهٔ سرمایه دار بجای طبقهٔ اشراف قدیم مستقرّ شد ، ولی این امر با بعضی از تعدیلها که مقتضای تطور اقتصادی بود توأماً جریان یافت ودرهر حال حقیقت وجوهر امر تغییری نکرد زیرا طبقهٔ سرمایه دار ،

---

(۱) اجتماع اقطاعی یانظام تیول عبارت ازاجتماع و نظامی است که مملکت را بچندین بخش تقسیم میکند وهربخش را در اختیار شخص متنفذی قرار میدهد که هرطور اراده کند درآن بخش فرمانروائی کند ودر هرگونه تصرفی نسبت بجان ومال وناموس اهالی آزاد باشد ودر برابر این حکومت ، سالیانه مبلغی بپادشاه بپردازد.

اسلام و نظام طبقاتی

کمونیستها درحملات خود باسلام ومسلمین میگویند : شماچگونه می پندارید که اسلام نظام طبقات را قبول ندارد در صورتیکه قرآن‌دراین باره میگوید : «والله فضّل بعضکم علی بعض في الرّزق» ودرجای دیگر میگوید : «ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات» . ودراین دو آیه صریحا بنظام طبقات و ترجیح بعضی بر بعض دیگر تصریح شده است ؟

برای جواب باین اشکال ودفع این شبهه ، اولا میباید روشن شود که نظام طبقات چیست تادرنتیجه ، معلوم گردد که اسلام آنرا روامیدارد یانه .

وقتی بتاریخ مراجعه میکنیم و اوضاع اجتماعی اروپای قرون وسطی را مثلا ازنظر میگذرانیم ، می بینیم که طبقات اشراف ورجال دین وسایرین بطبقات متمایز و متباینی قسمت شده اند بطوری که بایك نظر سطحی میتوان هرطبقه را شناخت واز سایر طبقات جدا ساخت .

می بینیم که رجال دین در این دوره لباس مخصوص وممتاز دارند واز سطوت وقدرت سرشاری استفاده میکنند وپاپ که دررأس دستگاه دینی قرار دارد ، ازحیث قدرت ونفوذ باپادشاهان رقابت میکند ومیخواهد برایشان ثابت کند که سلطنت و ریاست ایشان موهبتی است که ازطرف اوبایشان اعطا شده است . و در مقابل پاپ پادشاهان‌نیز میکوشند که خودراازتحت سلطه‌واستیلای او بیرون آورندودرحکومت خود مستقل شوند .

دستگاه دینی‌ازاموال سرشارواملاك بیشماری که متدینین برکلیساوقف کرده‌اند وهمچنین ازمالیاتهائی که برمردم وضع میکند برخوردار میشود ، بلکه در بعضی اوقات‌کلیسا نیروی نظامی مهمی نیز برای اجراء مقاصد خود ترتیب میدهد .

از این طبقه‌که بگذریم نوبت بطبقهٔ اشراف میرسد .

ثابت کردیم که موضوع بردگی ، یك نظام موقتی بود که اوضاع اجتماعی آن عصر آنرا ایجاب میکرد وریشه کن ساختن آن برای اسلام در آن روز میسر نبود وبنا براین ، موضوع بردگی از اصول اجتماع اسلامی نیست ، بلکه یك امر اجتناب ناپذیر موقتست که اسلام وسائل ریشه کن ساختن تدریجی آنرا فراهم ساخته است .

باوجود این ، طرزمعاملهٔ اسلام بابردگان ، خودموضوعی شایان دقت وجالب توجّه است که ما آنرا درفصل مخصوص ببردگی بتفصیل بیان کردیم ودراینجا نیازی بتکرار آن نیست ولی بی مناسبت نیست که یك حادثهٔ تاریخی را که ارتباط بانظام طبقات دارد دراینجا متذکّر شویم :

درزمان خلیفهٔ دوّم ، جبلة بن الایهم غسّانی که ازملوك نصرانی نواحی شامات وتازه باسلام گرویده بود باکبروغروری مخصوص برای انجام حج بمکّه وارد شد ، اتفاقاً دراثناء طواف یکی از بردگان ازروی سهو پای خودرا بروی جامهٔ احرام او نهاد پادشاه غسّانی که ازحقیقت اسلام بهره ای نداشت وهنوز دماغش از نخوت و تکبّر جاهلیّت انباشته بود ، از این ماجری سخت برآشفت وسیلی سخت بر او بنواخت ، غلام چون این تعدی ازاو بدیدشکایت بخلیفه برد ، والبته هرگاه این جریان درکشوری غیراسلامی اتفاق افتاده بود بصورت یك امر ساده وعادی تلقی میشد ، زیراخلاصهٔ این جریان این بود که شریفی سیلئی بر گونهٔ غلامی نواخته است وفردشریف حقوقی دارد که سایر افراد از آن محرومند زیراطبقهٔ او بالاتر ازسایر طبقاتست وبنابراین میبایددر برابر این پیشآمد، خلیفه بیدرنك قانونی برای جلوگیری ازپایمال شدن لباس اشراف وتنبیه غلامانی که بچنین کار مبادرت کنند وضع کند !

ولی البته اسلام نظام طبقاتی نمیشناسد ودرمقام اجراء قانون میان شاه وغلام تفاوتی نمیگذارد ، وبهمین مناسبت بمجرد آنکه شکایت غلام بعرض خلیفه رسید بیدرنك فرمان داد تا اورا احضار کنند وبکیفر برسانند وپادشاه غسانی چون بهیچ وسیله وتشبّث نتوانست خویش را ازکیفر برهاند بناچار راه فرار پیش گرفت وسر انجام ازاسلام مرتد شد !!

واقع ندارند: همان امری که در تمدن اسلام و درسایر تمدنهای جهان واقع و مسلم است، و آن امر عبارت از اینست که: مردم از نظر مراتب واز جهت ارزاق متفاوتند ومابرای آنکه این حقیقت بخوبی روشن ومبرهن شود، خود روسیه را مورد مثل وبحث قرار میدهیم ومیپرسیم:

آیا همگی مردم روسیه بیك نسبت مزد وحقوق میگیرند؟ یابعضی از افراد ایشان ازجهت رزق ازبعضی دیگر برترند؟

آیاهمگی افراد در آن کشور رئیسند؟ و آیا همگی مرؤسند؟

آیا افرادارتش روسیه همگی افسرند؟ یاهمگی سربازساده و بی درجه اند؟ ویا برعکس بعضی رئیس وبعضی مرؤس وجمعی افسر وگروهی سرباز ساده اند؟

بدیهی است که این سؤالات را بهر کمونیست متعصبی هم که متوجه سازید ناچار است که اختلاف مردم شوروی را ازجهت رزق واز نظر مرتبه ومقام اعتراف کند زیرا این، حقیقتی است که درکلیهٔ نظامات وجوامع بشری نافذ و مجری است وبدون رعایت آن، اجتماعی وجود نخواهد داشت. واین همان حقیقت مسلم است که دراین دو آیه بآن اشاره شده زیرا این دو آیه در مقام قانونگزاری نیست بلکه درمقام اشاره بامری است که درهمه جا وهمه وقت چه درعالم اسلامی وچه درغیر آن جاری و نافذ بوده وخواهد بود. منتهی چون ازنظرقرآن هیچ امری بدون ارادهٔ خدا درجهان واقع نمیشود، قرآن این اختلاف را نیز بارادهٔ خدا نسبت داده نه آنکه منظور این باشدکه اسلام مردم را ازنظر رزق ومرتبه ومقام بطبقات مختلف قسمت کرده است،زیرا اسلام ارادهٔ خدارامخصوص بعالم اسلامی ومحدود بزمان ومکانی نمیداند.

بعلاوه بهترین دلیل مخالفت اسلام بانظام طبقاتی، موضوع حج و نماز جماعت و روزه وتساوی فقیر وغنی ورعیت وشاه دربرابر تکالیف شرعی است.

☆☆☆

تنها نمونه‌ای که‌ازنظام طبقات ـبتصریح قرآن ـدراسلام‌وجودداشته همان طبقهٔ بردگان است ولی مادرفصل مخصوص ببردگی بقدر کافی در این باب سخن گفتیم.

اسلام و صدقات

کمونیستها و اذنابشان درمقام طعن و تعرّض باسلام میگویند : آیا این عدالت اجتماعی است که مردم بامید صدقاتی که ازطرف ثروتمندان نیکوکار تأدیه شود زندگی کنند و آیا چنین خواری برای مردم آبرومند قابل تحمّل است ؟

این خلاصهٔ اعتراض کمونیستها و بعضی از بیخردانی است که استعمار روح و فکرشان را مسخّر ومفتون خود ساخته و نفهمیده و نسنجیده زبانهاشان را بحرکت در آورده است .

مهمترین خطای این قوم اینستکه گمان میکنند زکات صدقه ای است که اغنیاء بعنوان تفضل بفقراء میپردازند . در صورتیکه هیچ انسان عاقلی و هیچ شخص واقع بینی این موضوع را براین گونه که ایشان پنداشته اند نمی فهمد زیرا مختصر بهره ای ازمنطق کافیست که هر شخص منصفی را قانع کند براینکه احسان و صدقه موضوعی وجدانی است که ازروی تبرّع وتطوّع انجام میگیرد و حکومت وقانون هیچگونه دخالتی در آن ندارد ، ولی زکات یك فریضه مهمّی است که قانون آنرا مقرّر میسازد وقرآن کریم دراین باره میگوید : « خذ من اموالهم صدقة الخ » یعنی زکات را از اموال ایشان بگیر : وبهمین جهت دولت اسلامی با کسانیکه از پرداخت آن سرباز زنند بجنك و پیکار برمیخیزد وایشان را مرتد ازدین میشمارد ، وبنا براین آیا ممکن است چنین موضوعی را ازمقولهٔ احسان وازامور مربوط بضمیر وجدان شمرد ؟!

زکات نخستین ضریبه ومالیات قانونئی است که درتاریخ اقتصاد جهان مقرّر شده، زیرا مالیاتها قبل ازتشریع زکات بنابرمیل وهوای نفس حکام وبنسبت مبلغی که برای اجراء مقاصد شخصی خود لازم داشتند ، وضع میشد وهمگی سنگینی این بار یاقسمت اعظم آن بردوش فقراء بود .

☆☆☆

این قوانین و نظامات اسلامی است که هیچگونه طبقات و مزایای قانونی طبقاتی نمی شناسد .

واما موضوع ثروت واختلاف مردم ازحیث مال ، موضوع دیگری است که نمی باید درذهن ما باموضوع طبقـات خلط شود زیرا این اختلاف در صورتیکه حقوق تشریعی وقضائی برای طبقه ای بوجود نیاورد وقانون ازروی واقع درمیان کلیهٔ طبقات یکسان اجراء شود ، طبقات مختلف ومتمایزی بوجود نخواهد آورد. چنانکه درتاریخ اسلام هیچگاه صاحبان مزارع نمیتوانستند دیگران را در بند بندگی خود در آورند وجای تردید نیست که هرگاه سرمایه داری ماشینی نیز در اسلام بوجود میآمد ، هیچگاه نمیتوانست تعدّی وتجاوزی روا دارد .

بعلاوه ، مادر این فصل ثابت کردیم که در هیچ اجتماعی ممکن نیست که ثروت بطور مساوی میان همهٔ اهالی قسمت شود وحتی در کشورهای کمونیست که بنا باظهار خودشان نظام طبقات را ازمیان برده وطبقهٔ واحدی را بافناء سایر طبقات واداشته‌اند، باز ثروت بطور مساوی توزیع نمیشود .

خدمات اجتماعی انجام گیرد بلکه یکی ازموارد هشتگانه مصرف زکات همین مورد است وشرح آنموارد چنین است :

۱ ـ انفاق دربارهٔ فقراء .
۲ ـ « « مساکین .
۳ ـ « « عاملین .
٤ ـ « « جماعتی از کفار بقصد تحبیب وجلب عواطف ایشان باسلام .
٥ ـ « « بندگانی که درخدمت آقای خود مشقت وآزار میکشند .
٦ ـ « « جماعتی که قرض برآورده وازاداء آن عاجز باشند .
۷ ـ « درراه خداازقبیل‌ساختن پل ومسجد ومدرسه وبیمارستان‌وسایر مؤسسات عام المنفعه .
۸ ـ انفاق دربارهٔ ابن السبیل یعنی کسیکه درشهر خود مالدار وغنی باشداما بغربت افتاده وپریشان شده باشد .

چهارمین‌حقیقت دراین باره اینست که درشریعت اسلام هیچگونه اصلی وجود ندارد که بمقتضای آن باید فقیرانی دراجتماع اسلامی‌وجودداشته باشند که ازرهگذر دریافت زکات ارتزاق کنند ، بلکه برعکس ، نظامات‌اقتصادی واجتماعی اسلام چنان حکیمانه ودقیق تنظیم شده که هرگاه بآن عمل شود ، فقیری درسراسر کشور اسلامی وجود نخواهد داشت ، چنانکه درروزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز وقتی یحیی بن سعید عامل زکات افریقا اموال زکاترا جمع‌آوری کرد ، حتی یك فقیر مستحق زکات در آن سرزمین نیافت واز اینرو اموال فراهم شده را در راه آزاد ساختن بردگان صرف کرد .

باتوجه باین حقیقت مسلم ومبرهنست که اسلام ارتزاق کسی را در گرواموال زکات قرار نداده ، ولی ازآنجا که فقر واحتیاج از عوارضی است که بر هر اجتماعی عارض میشود ، قانونگزار بناچار میباید برای مواجهه باچنین عارضه ای پیش بینی لازم را منظورداردو اقدامات احتیاطی‌را فرونگذارد ، خاصه آنکه مملکت اسلامی

اسلام طرز وصول ومقدار مالیات را منظم ساخت ونسبت معینی برای آن قرار داد که دراوضاع واحوال عادی از آن نسبت ومقدار تجاوز نکنند وسنگینی آنرا بر دوش اغنیاء ومتوسطین گذاشت وفقراء را از پرداخت آن معاف کرد.

این، نخستین حقیقتی است که میباید درخصوص زکات درنظر داشته باشیم و این حقیقت بقدری روشن است که احتیاج بهیچگونه جدل وبرهانی ندارد.

دوّمین حقیقتی که دراین باب میباید منظور گردد اینست که مأمور توزیع اموال زکات بمستحقّین، دستگاه دولتی است، نه خود اغنیاء. باینمعنی که هم جمع آوری زکات بادولتست وهم توزیع آن ودرصورتیکه دولت، جمعی از محتاجان را بسبب عجز از کسب یاعدم کفایت درآمدشان تحت کفالت خود قراردهد، البته نام اینکاررا تفضل واحسان نمیتوان گذاشت واین عمل هیچگونه برخوردی با آبرو وحیثیّت دریافت کنندگان کمك نخواهد داشت. زیرا دریافت این وجه ازطرف نیازمندان، درست مانند دریافت حقوق ماهانه ازطرف کارمندان یادستمزد روزانه ازطرف کارگرانست.

شك نیست که اصل اساسی کفالت دولت نسبت بعجزه ومستضعفین، یکی از مهمترین اصولی است که بشریّت پس ازتجربه های فراوان ودست وپا زدن بسیاردر ظلم اجتماعی، بآن راه یافته است واین خود ازبزرگترین مفاخر اسلام است که این اصل را در زمانی تثبیت کرده که اروپادرشب دیجور جهل وظلم دست وپا میزده است ولی متأسفانه دراجتماع افرادی وجود دارند که دراثر ضعف روح ورعب و شیفتگی دربرابر تمدّن مادّی اروپا، هرقاعده ونظامی راکه ازآنجا وارد شود زیبا و دلپذیر می بینند، امّاهرقاعده ونظامی که مربوط ومستند باسلام باشد، درنظر ایشان بصورت ارتجاع وانحطاط مینماید.

سوّمین حقیقتی که دراین باب شایان توجّه است، اینستکه هرچند زندگانی مردم درصدر اسلام اقتضاء میکرده که فقراء، زکات رابصورت عین ونقد دریافت کنند، ولی هیچ مانع شرعی در کار نیست که توزیع زکات بصورت تأسیس مدارس مجانی برای تربیت وتعلیم کودکان وبیمارستانهای رایگان برای معالجهٔ بیماران و کارخانه ها و بنگاههای تولیدی برای ارتزاق مستحقین وهمچنین بصورت تأمین هریك از وسائل

بصورت هدیه وهبه بجمعیتهای خیریه ومؤسسات خدمات اجتماعی تقدیم کرد وهمچنین ممکن است آنرا بعنوان کمك دراجراء برنامه های عمرانی وعام المنفعـه در اختیار حکومت اسلامی قرارداد .

موضوع صدقات ازجهت دیگری نیز بازکات شباهت دارد و آن جهت اینست که تا هرزمان که فقراء در اجتماع اسلامی وجودداشته باشند میباید باینوسیله ایشانرا کمك داد ، ولی چنانکه تذکر داده شد ، وجود فقراء ازلوازم اجتماع نیست وهروقت که براثر اجراء نظامات اقتصادی واجتماعی اسلام ، فقر ازجامعهٔ مسلمین ، رخت بربست ازصدقات نیز بی نیاز خواهد شد ودرآنوقت صدقات در راههای عام المنفعه صرف خواهد شد .

☆☆☆

اما مهمترین حقیقتی که دراینجا می باید تذکر داد ، اینست که اسلام هرگز زندگی مسلمین را برپایهٔ احسان محسنین ، متکی واستوار نساخته . وما پیش ازاین بیان کردیم که این شریعت ، دولت را کفیل زندگی عجزه ساخته و اینگونه کفالت هیچگاه بذلت پذیرفتن تفضل واحسان آلوده نیست .

بعلاوه اسلام دولت را مکلف ساختـه است که برای کسانی کـه توانائی کار دارند کار بوجود آورد . و پیش از همه ، شخص پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم این اصل را عملی ساخته است :

روزی شخصی به پیغبر صلی الله علیه وآله وسلم مراجعه کردو برای اعاشهٔ خود کمکی ازآنحضرت طلب نمود ، پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون اورا قادر برکاریافت تبر وریسمانی باوداد و فرمود تا با آن تبر هیزم بکند وبا آن ریسمان ببندد ودر بازار بفروشد ومعیشت خود را ازآن راه با آبرومندی تأمین کند ونتیجهٔ عمل خودرا بآنحضرت گزارش دهد .

ممکنست بعضی تصوّر کنند که این عمل یك موضوع فردی و خصوصی است وازاینجهت نمیتواند میزان وملاك کار باشد ، خاصه آنکه مورد اینحکم یك تبر و یك ریسمان ویك مرد بیش نبوده ، درصورتیکه امروز ودردنیای قرن بیستم ، امور

بطور دائم ومستمرّ ، اجتماعات تازه ای را ضمیمهٔ خود میساخته که از نظر ثروت و اوضاع اقتصادی توازن وهم آهنگی نداشته است واز اینجهت ناچار بوده است که این قانون را تشریع کند تا آن اجتماعات‌را تدریجاً بوضع رضایت بخشی -از آنگونه که درزمان عمر بن عبدالعزیز رسیده بود- برساند.

☆ ☆ ☆

این خلاصهٔ سخن در باب زکات بود وامّادرخصوص صدقات بآن معنی که امروز ازاین کلمه مفهوم میشود یعنی اموالیکه اغنیاء بعنوان تبرّع واحسان انفاق میکنند، البتّه اسلام اینگونه انفاق را تقریر کرده واغنیاءرا باداءه وافزایش آن ترغیب وتحریض نموده ودرتنوّع آن افزوده ودربارهٔ همگی اقسام وأنواع آن، ازانفاق دربارهٔ والدین وخویشان گرفته تا احسان نسبت بعموم محتاجان سفارش اکید وبلیغ کرده و برای آنکه حتی تهی دستان نیز ازاین فضیلت بی بهره نمانند هرگونه کارنیك وسخن نیك وحتی مجرّد سکوت ازشرّ را بعنوان صدقه پذیرفته ودربرابر آن، اجر قائل شده است!

ممکنست بعضی تصوّر کنند که احسان در بارهٔ خویشان موجب کدورت احساسات وتحقیر ایشان خواهد شد ولی این تصور بی مورد ونارواست، زیرا بسیار روشن است که احسان همیشه موجب جلب عواطف وتألیف قلوب وتولید وتکثیر محبّت است وهر زمان که شخص برای برادر یادوست خود هدیه‌ای بفرستد یاخویشان خودرا بمیهمانی بخواند ودرتکریم وپذیرائیشان قیام کند، نه تنها موجب خشم وکینهٔ ایشان نخواهد شد، بلکه خویش را دردل ایشان وایشان را در دل خویش محبوب خواهد ساخت واین رفتار کریمانه، هیچگاه موجب کدورت احساسات وتحقیر ایشان نخواهد شد.

امّا احسان، بصورت تقدیم عین ونقد، درست مانندزکات درصدر اسلام است که وضع اجتماعی آنروز آنرا بصورت یك عمل آبرومند وتوأم باتکریم می پذیرفته، ولی راه منحصر قیام بوظیفهٔ احسان تقدیم عین ونقد نیست بلکه اینکار طرق متعدّد دارد وبرای رعایت منتهای دقت درحفظ آبروحرمت نیازمندان، ممکنست آنرا

زن در اسلام

درسراسر کشورهای شرق درحال حاضر هیجان وغوغائی بنام حقوق زن و بعنوان مطالبهٔ مساوات کامل میان زن ومرد وجود دارد ؛ ودرمیان این هیجان که از جهتی شبیه بتب است ، ازطرف مردان و زنان مبتلا باین تب ، هذیانی راجع باسلام بگوش میرسد .

بعضی از این هذیان بافها برای گمراه کردن اذهان میگویند : اسلام زن را درهمه چیز برابر بامرد قرار داده وبعضی دیگر ازسرجهل وغفلت میگویند . اسلام دشمن زن است وآبرو وحیثیت اورا فروکاسته است واورا درمرحله ای نزدیك بحیوانات قرارداده است وبعبارت دیگر ، زن را بصورت یك بازیچه ووسیله کامرانی وماشین توالد وتناسل دراختیار مرد گذارده است ومردرا براومسلط ساخته ودرهر مرحله ومقام برزن ترجیح وتفضیل بخشیده است .

شك نیست که این دو دسته از هذیان گران ، هیچکدام حقیقت اسلام را نشناخته‌اندواگرهم شناخته باشندازروی‌سوء نیت‌وبقصدبرانگیختن فتنه وفساد ، حق راکتمان کرده ودرپس‌پردهٔ باطل نهان ساخته اند تا باینوسیله آب گل آلودی فراهم کنند وازآن آب گل آلود ماهئی بنفع خود بگیرند .

ما اکنون ، پیش‌ازآنکه حقیقت وضع زن را دراسلام روشن سازیم بهتراست که تاریخ قضیهٔ زن دراروپارا بطور اجمال از نظر بگذرانیم زیرا که همین موضوع است که ازطریق تقلید بشرق نفوذ کرده واین فتنه را بوجود آورده است .

زندگی بر اساس کارخانه های عظیم و ملیونها کارگر استوار است بلکه میلیونها کارگر بیکار در دنیای کنونی سرگردانند.

ولی بدیهی است که این شبهه بسیار واهی و بی اساس است، زیرا وظیفهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در این باره این نبوده که از کارخانه ها بحث کند و هزار و سیصد سال قبل از پدید آمدن آن، قوانین و نظامات برای آن تدوین و تنظیم نماید و هرگاه چنین کاری می کرد، احدی معنی و مفهوم آنرا نمیفهمید. بلکه تنها کاری که درخور وظیفه او بوده اینستکه پایه‌های اساسی تشریعی را در این موضوع تأسیس کند و دانشمندان هر عصر و زمان را برای استنباط تطبیقات مناسب و موافق با عصر - در حدود آن پایه های اساسی - مختار و آزاد بگذارد. و این وظیفه همانست که در طی داستان آنمرد و تبر و ریسمان او، مقرّر شده است. و بنا باقتضای عصر و محیط برای شخص بیکاری کار بوجود آورده و مخصوصاً ازاو خواسته است که بار دیگر باز آید و نتیجهٔ عمل خودرا گزارش دهد تا مسئولیتی که پیغمبر در برابر آن شخص داشته کاملا رعایت شده باشد. و این مسؤلیّت، همان موضوع مهمّی است که تازه ترین نظریات سیاسی و اجتماعی بآن پی برده است.

این درموردی است که حکومت بتواند برای بیکاران، کار بوجود آورد و امّا درمواردی که قادر بر ایجاد کار نباشد یا اشخاصی باشند که قدرت برانجام کار نداشته باشند، بیت المال موظفست که با رعایت حرمت و آبروی ایشان حوائجشان را بر آورد و زندگیشان را منظم و مرفّه سازد.

شود ، خاصه آنکه زن دراین ادوار بکارهای خانه داری وصنایع ساده و ملایم با زندگانی کشاورزی اشتغال داشت ومزد کفالت مردرا از این رهگذر میپرداخت؛ ولی انقلاب صنعتی اوضاع زندگی دهوشهررا بکلّی واژگون کرد واساس خانواده را درهم شکست وپیوند زندگانی عائلی را دراثر اشتغال زنان وکودکان درکارخانه‌ها ازهم بگسیخت ، خاصّه آنکه زندگانی صنعتی ایجاب میکرد که کارگران ازدهکده بشهرها مهاجرت کنند واز زندگانی، دردهکده که لازمهٔ آن تعاون وتضامن است به زندگانی شهری که درآن زندگانی هیچکس کسی را نمیشناسد وکفالت دیگری را برعهده نمیگیرددرآیند والبته محتاج بتوضیح نیست که دراینگونه‌زندگی هریك از افراد درکاروکامرانی مستقل است واستفاده از شهوات جنسی ازراه حرام ، بسیار ساده وآسان است ولازمهٔ این نوع استقلال وفراهم بودن لذت جنسی از راه حرام اینست که افرادنسبت بزناشوئی بی‌علاقه میشوند وزیربارمشکلات زندگی‌خانوادگی نمیروند وازاینجهت افراد یادرحال عزوبت باقی میمانند ویافقط دراواخر عمرهمسر میگیرند(۱) .

دراینجا منظور ما آن نیست که تاریخ اروپارا برخوانندهٔ محترم عرضه کنیم بلکه منظور ماتنها تذکر عواملی است که درزندگی زنان مؤثر بوده است .

گفتیم که انقلاب صنعتی ، زنان وکودکان را درکارخانه هابکار واداشت ودر نتیجه ، روابط خانوادگی‌رابگسیخت‌واساس زندگی عائلی‌را برهم زد ، ولی غرامت وزیان این تحول وانقلاب متوجّه زنان شد زیرا ازطرفی زن ناچار شد،که برای

---

(۱) بهمین مناسبت مبلغین افکار مادی و طرفداران تفسیر اقتصادی تاریخ ، میگویند : علت پیدایش وتحول‌اوضاع اجتماعی‌وتعیین کنندهٔ‌حدودروابط ومناسبات درمیان بشر ، اوضاع مادی و اقتصادی است. البته باید درنظرداشت که هیچکس‌منکر قدرت عامل اقتصادی‌درحیات بشر نیست، ولی چیزی که جداً مورد انکار ما است قول کسانی است که آنرا تنها عامل مؤثر در تحولات میدانند وحتی افکار ومشاعر واخلاق‌وسلوك انسان را مقهور ومسخر آن میشمارند .

البته رواج این عقیده درمیان مادیون ازآن‌جهت است که زندگی اروپائی ازیك عقیدهٔ عالی وروحانیت‌قوی که باعث بالا بردن سطح‌احساسات وموجب تنظیف‌قلوب وتنظیم علائق وروابط اقتصادی بر اساس وشالودهٔ انسانی باشد ، خالی بوده وشك نیست که هرگاه چنین عقیده‌ای - چنانکه درعالم اسلامی موجود بود - دراروپا یافت میشد اقلا میتوانست فشار وقسوت ضرورتهای اقتصادی را تلطیف کند ومردم را از اسارت آن ازاد سازد .

☆☆☆

شك نيست كه زن دراروپا ودرساير نقاط جهان موجودى بى ارج وبها بود و هيچگاه ودرهيچ اجتماعى اورا بحساب نميآورند ، بلكه علماء وفلاسفه دربارهٔ او مجادله ونزاع داشتند كه آيازن اساساًروح دارد يابكلى فاقد روح است ! ودرصورتى كه روح داشته باشد ، آيا روحش روح انسانى است ياحيوانى ! و برفرض داشتن روح انسانى ، آياوضع اجتماعى وانسانى او نسبت بمرد ، وضع بردگى است ، ياكمى بالاتر از آن !

اين ، نظر عمومى جهان دربارهٔ زنان بود ، وحتى درفرصتهاى كوتاهى هم كه زن مقام اجتماعى آبرومندى پيدا ميكرد ، ـ چه در يونان وچه درامپراتورى روم ـ احراز اين مقام مربوط بجنس زن نبود بلكه اين مزيّت و مقام مربوط بچند نفر زن و آنهم ازجهت خصائص و صفات شخص ايشان بود و گاهى هم مربوط بزنان پايتخت وازجهت آن بود كه اين زنان زيب و آرايش مجالس ووسيله اى از وسائل كامرانى وتجمّل اغنياء بودند ، ولى بهرحال ، هيچگاه زن بعنوان يك انسان داراى آبرو وحيثيّت وحقوق وشخصيّت مورد احترام وتكريم اجتماع نبود .

اين وضع دردوره هاى برده فروشى وتيول دراروپا همچنان ادامه داشت وزن دربحبوحهٔ جهل وبيخبرى خود گاهى وسيلهٔ شهوترانى وگاهى مانند چهارپايان در كار اكل وشرب وحمل وزايمان وامثال آن بود ، تا آنگاه كه انقلاب صنعتى پديد آمد وزن در يك زندگانى طوفانئى در افتاد كه در تاريخ طولانى حياتش سابقه و نظير نداشت .

طبيعت اروپائى دركليّهٔ ادوار باسختى وخودخواهى توأم بود وهيچگاه بمرد اروپائى اجازه نميداد كه ازروى طوع ورغبت وبپيروى ازمروّت وفضيلت بوظيفهٔ كفالت ونگهدارى زن دروضعى آبرومند قيام كند ، ولى اوضاع اقتصادى دردورههاى برده فروشى وتيول وهمچنين تجمّع وهمكارئى كه لازمهٔ زندگانى ومحيط كشاورزى بود بطور طبيعى ايجاب ميكرد كه مرد زندگانى زن وامور معيشت اورا عهده دار

مخالفت ومبارزه کنند وازتحمیل کارهای فوق‌طاقت برایشان مانع شوند وقلّت دستمزد کودکان وعدم تناسب میان کار ومزد ایشان را مورد انتقاد شدید قرار دهند .

البته این حملات پیاپی بی تأثیر نماند وسرانجام سنّ اشتغال بکاررا بالا برد و ازساعات کار فرو کاست وبر مقدار مزد بیفزود .

این اقدامات مؤثر چنانکه اشاره شد ، تنها دربارهٔ کودکان انجام شد ، ولی زن ، همچنان ستمزده وبی یار ومددگار باقی ماند ، زیرایاری وطرفداری زن محتاج بمقداربیشتری ازعواطف واحساسات بود که متأسفانه دراروپا وجود نداشت ! وبهمین جهت وضع زنان بآن صورت‌رقت‌باروخسته کننده باقی‌ماند وکارطاقت فرسا ومزدکم همچنان اعصاب‌اورا میفشرد واستخوانهایش‌را خردمیکرد تا آنگاه که جنگ‌بین‌الملل اول زبانه کشید وملیونها ازجوانان اروپائی وامریکائی را طعمهٔ خود ساخت وبارهای کمر شکن و جانکاه دیگری بربار مشکلات زنان بیفزود . زیرا ملیونهـا زن بی سرپرست برجامعهٔ زنان بینوا افزوده شد: جماعتی‌از آن‌بینوایان شوهرخودرادرجنگ ازدست دادند وجماعتی‌دیگر درکنارشوهرانی قرار گرفتند که اعضایشان ناقص شده بودویا دراثر ترس ووحشت وغریوتوپهاوطیاره ها ویا دراثرفشار گازهای زهر آگین وخفه کننده ، نیروی اعصاب‌وتوازن مشاعرخودرا ازدست داده بودند ویابعلّت‌تحمّل چندین سال حبس و شکنجـه ، بآسایش و استراحت طولانی محتاج بودند وطاقت تحمّل بارمشکلات خانه وخانواده را نداشتند .

ازطرف دیگر، دراثر کم بود عدّهٔ مردها ، کارخانه هابقدرکافی کارگر نداشتند وعدهٔمردان کارگری که‌ازجنگ جان بسلامت برده بودند برای ترمیم خرابیهای جنگ واداره وبکار انداختن کارخانه‌ها کافی‌نبودو بهمین جهت ، زن مجبوربود که بجای‌مرد کار کنـد زیرا درغیر اینصورت خودش وشوهر علیل وکودکانش گرسـنه میماندند . بعلاوه مجبور بود که‌عفّت وفضیلت‌را نیز زیرپابگذارد زیرا رعایت عفّت وفضیلت ، اورا از تحصیل روزی و بدست آوردن نان باز میداشت !

صاحبان کارخانه هاوکارمندان آن تنها بکار کردن زن اکتفاء نمیکردند بلکه

تأمین معاش خوددر کارخانه ها بامرد وارد عرصهٔ مبارزه ورقابت شود وازطرفی مجبور شدکه آبرو وحوائج روحی ومادّی خودرا برسر اینکار نهد. زیرا دیگر مرد ازاو نگهداری نمیکرد وکارخانه‌ها نیز ضعف وبیچارگی واحتیاج اورا مورد سوء استفاده قرار دادند وبا آنکه ساعات کارش کمتر ازمرد نبود دستمزدی بسیار کمتر ازدستمزد مرد برای اوتعیین کردند.

شاید مطالعهٔ این فصل ازمظالم وتعدّیات دربارهٔ زن درنظر اولی موجب تعجب باشد ولی وقتی بدانیم که این مظالم از مرد اروپائی سرمیزده، تعجّب مارفع خواهد شد، زیرا مرد اروپائی سنگین دل وخودخواه ومنفعت پرست است ودربرابر لذت و منفعت خود نه تنها برای حق و کرامت بشریّت، بلکه برای هیچ امر مقدّسی ارزش قائل نیست وتا آنجا که قدرت بر ارتکاب شر داشته باشد، دست بعمل خیر نخواهد گشود.

این طبیعت وخوی همیشگی اروپائیست که در گذشته واکنون و آینده با او توأم بوده وخواهد بود، مگر آنکه خدای مقلّب القلوب درروح ودل او تصرف کند وخوی اورا دگرگونه سازد.

روی این قاعده، یعنی قاعدهٔ خودخواهی و ضعیف آزاری اروپائی، چه جای تعجب است که مرداروپائی، ضعف وبیچارگی زنان و کودکان را تاحد نهائی مورد سوء استفادهٔ خود قراردهد؟

تنها چیزی که قوی را از آزردن ضعیف بازمیدارد، وجدان زنده وقلب حساس است ولی اروپا وجدان زنده وقلب حساس چه میشناسد؟!

باوجود اینهمه سنگین دلی وخودخواهی که درسراسر اروپا رواج داشته ودارد، بازگاه وبیگاه دلهائی زنده ودارای فروغ انسانیّت یافت میشده وباشدّت و حرارت درمقام دفاع از کودکان بینوا بپا میخاسته است، ولی البته این دفاع نیز مخصوص بکودکان بوده وزنان از آن بهره ای نداشته اند!

حال رقت بار کودکان بینوا درزیر بار کمرشکن کار طوری بود که مصلحین اجتماعی را بابشان متوجّه ساخت و آنانرا بر آن داشت که با اشتغال کودکان خردسال

مرد استفاده کند ؟!

البته مرد اروپائی کسی نبود که بآسانی وسادگی ازخست وخود خواهی فطری خود باز آیدواز منافع ومطامع خود دست بردارد وبنا براین ، زن ناچار شد که برای احقاق حق خود وارد میدان مبارزه شود وکلیهٔ سلاحهای مؤثررا بکار برد .

مبارزه آغاز شد وزنان اعتصاب عمومی اعلام کردند وبعد از آن در مراکز حساس اجتماعی دست بتظاهرهای دامنه دار زدند ودرمجامع ، سخنرانیهای مؤثرایراد کردند وآنگاه سلاح مهم ومؤثر روزنامه نگاری را مورد استفاده قرار دادند وپس از آن متوجه شدند که برای رهائی ازظلم وبیداد میباید ریشهٔ آنرا برکنند وبهترین راه برای تأمین این منظور آن بود که زنان درمجامع ، تشریعی ومرکز قانونگزاری شرکت داشته باشند ازاینرو درمرحلهٔ اول حق رأی دادن را مطالبه کردند وپس از احراز این حق بمطالبهٔ حق نمایندگی برخواستند وپس از آن در مراحل فرهنگی وارد شدند و مانند مردان گواهی نامه های تحصیلی بدست آوردند و دوش بدوش مردان در مشاغل اداری ووظائف دولتی شرکت جستند .

این خلاصه ای ازمبارزات زن اروپائی است که برای دست یافتن بحقوق خود انجام داده وبطوریکه ملاحظه میفرمائید ، مراحل این مبارزه بعلت وجود علل طبیعی وموجبات اجتماعی مانند دانه های زنجیر یکی پس از دیگری بهم پیوسته است وهر یك ازاین مراحل مانند یك نتیجهٔ منطقی بر مرحلهٔ قبل ازخود مترتب است واین امور بطوری قطعی جریان یافته که رضایت وارادهٔ مرد وحتی ارادهٔ زن نیز در آن دخالت نداشته است [۱] .

نکته ای که ازهمه جالبتر است اینست که انگلستان - پدر دمکراسی جهان -

(۱) دراینجا نیزمبلغین مذهب مادی میگویند : کلیهٔ اموروتحولات زندگی مرهون عامل اقتصادی است وتنها همین عامل است که این تحولاترا درحیات زن بوجود آورده است . ما بار دیگر یاد آور میشویم که غرض ما این نیست که ارزش واثر عامل اقتصادی را درزندگی بشر انکار کنیم ولی سخن ما اینست که هرگاه عقیده و نظامی مانند اسلام در اروپا وجود می داشت وکفالت زن را درهمه حال برعهدهٔ مرد میگذاشت ودستمزد زنان را نمی کاست ودرمواقع بحرانی تعدد زوجات را بکار می بست ، مسلماً جریان امور ومسیر حوادث غیر ازاین بود که واقع شده.

ازاین فرصت که مرغها با بال و پای خودازشدت گرسنگی بدام میافتادند، حداکثر استفاده را منظور میداشتند ولحظه ای از شکار غفلت نمیکردند ومادام که زنانی حاضر بودند که علاوه بر کار، کام ایشانرا نیز بر آورند، مسلما بزنانی که تنها بانجام کار اکتفاء میکردند، فرصت نمیرسید.

بعلاوه، گرسنگی زنان نیز تنها گرسنگی واحتیاج بنان نبود. زیرا احتیاج بمرد برای زن یك امر غریزی ویك سنت طبیعی‌است‌وازطرفی درصورتی که همگی جوانان وبازماندگان جنك نیز بازدواج تن درمیدادند، بازعدهٔ ایشان نسبت بعدهٔ دختران وزنان جوان بی شوهر تکافؤ نمیکرد. زیرا آتش جنك قسمت عظیمی از جوانان را طعمهٔ خود ساخته بود وازطرفی عقائد اروپائی نیز راه حلّی را که اسلام برای چنین مواقع پیش بینی کرده نمی پذیرفت وباقانون‌تعدد زوجات موافقت‌نداشت وبهمین جهت، زن خواه ناخواه دربی عفتی و آلودگی سقوط میکرد و آبرو وعفت خودرا درراه حاجت طعام وحاجت غریزهٔ جنسی وسایر حوائج ازدست میداد.

زن بحکم ضرورت در آن راه که برایش تعیین شده بود روان شد: خودرادر اختیار مردان شهوتران قرارداد ودرکارخانه ها ونجارتخانه‌ها بخدمت وکاربرداخت وحوائج خودرا ازاین راه تأمین کرد، ولی باز مشکل تازه ای درزندگیش پدید آمد زیرا کارخانه احتیاج‌زن راوسیلهٔ سوء استفاده قرارداد وهمچنان ظلم وبیدادوتعدی‌را دربارهٔاوروا داشت ومقداری ازمزدش را کم کرد وباین ترتیب مشکلات زندگی زن همچنان روبفزونی میرفت وازحد تحمل میگذشت ودیگر چاره ای جز یك انقلاب سخت ویك رستاخیز بزرك نبود، انقلابی که قیدو بندهای اعصار وقرون را بگسلد و رستاخیزی که زنجیرهای محکم بردگی دیرینه را پاره کند:

دیگر برای زن چه باقی مانده بود؟ جان و آبرو وعفت وشرف خودرا که از دست داده بود. ازاحتیاجات طبیعی‌خود ازقبیل خانواده و اولاد که محروم شده بود ازجمال عائله وخانهٔ آباد بارونق که نصیبی نداشت. آیا دربرابر اینهمه محرومیت جانداشت که اقلا ازطبیعی ترین واولی ترین حق خود یعنی حق تساوی دستمزد با

وتشریعات‌دراین باره عمومی است وقرآن درمقام تصریح باین امر میگوید : « یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم عسی أن یکونوا خیراً منهم ولا نساء من نساء عسی أن یکنّ خیراً منهنّ ولا تلمزوا أنفسکم ولا تنابزوا بالألقاب[1] » . . « ولا تجسّسوا ولا یغتب بعضکم بعضاً[2] » . . . « یا أیّها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستأنسوا وتسلموا علی أهلها[3] » .

همچنین پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در این باره میفرماید : « کل المسلم علی المسلم حرام ، دمه وعرضه وماله[4] » یعنی کلیهٔ حدود وحیثیّات شخص‌مسلمان محترم است وبرای هیچ شخص مسلمان روا نیست که نسبت بجان و آبرو و ناموس و خانوادهٔ او تجاوز وتعدّی کند .

بعلاوه کیفر وپاداش اخروی برای مرد وزن یکسانست وقرآن در این باره میگوید : « فاستجاب لهم ربّهم انّی لااضیع عمل‌عامل منکم من ذکر اوانثی بعضکم من بعض[5] » .

و همچنین شخصیّت حقوقی زن ومردبرابر است وزن نیز مانند مرد حقّ مالکیّت وهمه گونه تصرّف دراملاك خود دارد ومیتواند بفروشد وبخرد وبگرو و اجاره بدهد یاوقف کند یابصلح وهبه وامثال آن واگذار کند وقرآن دراین باره می گوید : «للرّجال‌نصیب ممّاترك‌الوالدان والأقربون وللنساء نصیب مماترك الوالدان

(۱) ای کسانیکه ایمان آورده اید برحذر باشیدکه مردانی از شما مردان دیگررا استهزاء نکنند زیرا چه بسا که آنان بهتر ازمسخره کنندگان باشند و همچنین زنانی ازشما زنان دیگر را استهزاء نکنند زیرا چه بسا کــه آن زنان بهتر ازمسخره کنندگان باشند وسخن زننده با یکدیگر مگوئید ولقبهای زشت بیکدیگر مگذارید (سورهٔ حجرات : آیهٔ ۱۱)

(۲) ودر کارهم تجسس مکنید وبعضی ازشما بعضی دیگر را غیبت مکند . (سورهٔ حجرات : آیهٔ : ۱۱)

(۳) ای کسانیکه ایمان‌آورده اید بخانه ای جزخانهٔ خود وارد مشوید مگرآنکه ازورودخود اعلام کنید وبراهل خانه سلام گوئید (سورهٔ نور : آیهٔ ۲۷)

(٤) بروایت بخاری ومسلم

(٥) پس پروردگارشان درمقام اجابت دعاشان‌فرمود:هراینه من عمل هیچ عاملی ازشماراچه زن باشد وچه مرد ضایع وبیهوده نمیگذارم (سورهٔ آل عمران : آیه ۱۹٥)

حتی درعصر حاضر حقوق زنان کارمندرا کمتر ازحقوق مردان کارمند می پردازد در صورتیکه زنان آنکشور هم درمجلس عوام چندین نماینده دارند !!

☆ ☆ ☆

اکنون ، پس از مشاهدهٔ دورنمائی ازوضع زنان در اروپا واطلاع اجمالی از تاریخ پرحوادث ومبارزات دامنه دار ایشان درراه احقاق حق خویش ، نظری بوضع زن درعالم اسلام میافکنیم تابه بینیم آیاظروف ومناسبات تاریخی وجغرافیائی واقتصادی ودینی وتشریعی مابرای زنان مسلمان ، مشکله ای بوجود میآورد که مانند زنان غربی ناچار باشند که برای حلّ وفصل آن بمبارزه برخیزند ، یاتنهاشهوت تقلید و بردگی نهانی غربست که مارا ازدیدن اشیاء بچشم خویش وازدرک حقایق امور بازمیدارد وزنان مارا بیجهت واداربجاروجنجال وغوغا وشغب میکندو بدون موجب وعلّت کنگره های زنان وروزنامه های بانوان را بوجودمیآورد ؟!

یکی از بدیهیّات اسلامی که هیچگونه حاجت بتکرار و تذکر ندارد اینست که زن درعرف اسلام ، دارای روح انسانی ازهمان نوع روح مرد است وقرآن کریم دراین باره میگوید . « یا أیّها الناس اتّقوا ربّکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها وبثّ منهما رجالاً کثیراً و نساء(۱) » یعنی الا ای مردم جهان از آن خدای خویش بپرهیزید که شمارا ازیك نفس ویك شخص بیافرید و همسرش را نیز ازهمان نوع بیافرید ومردان وزنان بسیاری را از آندو بپراکند .

چنانکه دراین آیه مشاهده میشود قرآن برای زن ومرد دراصل ومنشأ ودر کیان وشخصیت بشری مساوات کامل قائل شده وبهمین مناسبت همگی حقوقی راهم که ازاین اصل سرچشمه میگیردمیان زن ومرد برابر قرارداده وجان ومال وآبروی زنرا مانند مردمصون ومحفوظ داشته واجازه نداده که کسی اورا بزخم زبان بیازارد یا ازاوغیبت کند یادر اسرار زندگیش کاوش وتجسس کند یا بدون اجازه بخانه اش وارد شود. اینهانمونه ای ازحقوق مشترکی است که زن ومرد درآن برابرند واوامر

---

(۱) آیهٔ اول ازسورهٔ نساء.

.آور میشویم که یکی از مهمترین مفاخر اسلام اینست که در چهارده قرن پیش استقلال اقتصادی زن را تأمین کرده وحق مالکیّت وانواع تصرّفات مالکانه را باو بخشیده است وتصرّف اورا دراموالش مشروط بوکالت یاقیمومت یانظارت مرد قرار نداده است.

اسلام شخصیّت زنرا نه تنها درمورد مالکیّت محقق وپا برجا ساخته ، بلکه درحساسترین ومهمترین مسائل مربوط بزندگی او نیز - که مسئلهٔ ازدواج باشد - شخصیّت زنرا تثبیت وتأیید کرده وبهمین جهت اذن اورا در ازدواج شرط دانسته و اجازه نداده است که اورا بدون اجازه اش بحبالهٔ نکاح مردی در آورند . و هرگاه عقد نکاحی منعقد شود وپس ازعقد ، زن عدم رضا وموافقت خودرا نسبت بآن عقد اعلام کند عقد باطل خواهد بود .

درنظامات واجتماعات غیر اسلامی برای آنکه زنی ازازدواج باشخص نامطلوب خودفرار کند ، مشکلات بسیاری وجود داشت ، زیرا زن نه شرعاونه عرفا نمیتوانست همسری را که اولیاء او بر گزیده اند رد کند ، ولی اسلام این حق را بطور مطلق در اختیار او نهاد تاهر زمان که بخواهد از آن استفاده کند . بلکه اسلام بزن حق داده است که مرد منظور خودرا برای خود خواستگاری کند ، واین آخرین و مهمترین حقی است که زن اروپائی درقرن بیستم میلادی بآندست یافته است وآنرا بعنوان پیروزی و فتح عظیمی در برابر سد محکم خرافات و عادات پوسیدهٔ قدیم پنداشته است ! !

یکی از بزرگترین مزایا وافتخارات اسلام اینست که - درروزگاری که جهل وتاریکی سراسر جهانرا فرا گرفته بود - آموختن وفرا گرفتن علم را در ردیف ضروریات حیات بشر منظور کرد و کلّیهٔ افراد وطوائف رابدون استثناء از نعمت دانش برخوردار ساخت بلکه تعلیم وتعلّم را واجب شمرد وآنرا رکنی ازارکان ایمان قرار داد و همچنین ازمفاخر جاویدان اسلام اینست که این دیانت ، نخستین آئین و نظامی است که زنرا نیز دراستفادهٔ از این حق بامرد برابر نهاد و آموختن دانش را فرض ذمهٔ او ساخت .

والأقربون[۱]» . « للرّجال نصیب ممّا اکتسبوا و للنساء نصیب ممّا اکتسبن[۲]» .

در اینجا لازمست دو نکتهٔ مهم را - درخصوص حق مالکیّت وتصرّف وبهره برداری - مورد توجّه ودقت قرار داد ، زیرا قوانین اروپای « متمدّن » تاچندی پیش زن رااز کلّیهٔ این حقوق محروم میداشت واستفادهٔ اوراز این حقوق تنها بتوسط مرد رسمیّت میداد ، خواه آنمرد شوهر باشد ، یاپدر یاقیّم : باین معنی که زن اروپائی بیش ازدوازده قرن پس از اسلام ازحقوقی که اسلام بزن بخشیده محروم بوده است وتازه بعد از این مدّت محرومیّت هم آن حقوق را آسان بدست نیاورده ، بلکه مجبور شده که عِرض وناموس واخلاق خودرا درگرواینکار بگذارد وسیلابهای عرق وخون واشك در این راه روان سازد تامقداری ازآنچه را که اسلام بآسانی بجامعهٔ زن بخشیده بدست آورد . درصورتیکه اسلام درجهٔ کاملتر این حقوق را از روی طوع ورغبت و بدون وجود فشارهای اقتصادی ومبارزات طبقاتی دردسترس زن قرار داده و جز رعایت حقّ و عدالت ازلی هیچگونه داعی و منظوری در این کار نداشته است .

این یك نکته واما نکتهٔ دوّم اینست که کمونیستها خصوصا و غربیها عموماً أساساً شخصیّت وحیثیّت بشررا وابستهٔ شئون اقتصادی میدانند وصریحاًاعتراف می کنند که تازمانیکه زن حقّ مالکیّت یاتصرّف درملك نداشته حیثیّت وشخصیّتی هم نداشته وتنها ازوقتیکه استقلال اقتصادی خودرا بدست آورده و دارای ملك مستقلی شده وتوانسته است با استفادهٔ از آن معاش خودرا تأمین کند ، بعنوان یك شخصیّت بشری پذیرفته وشناخته شده است .

ما اگرچه شخصیّت وآبروی بشری را درچنین افق تنگنائی محدود نمیدانیم ونمیتوانیم بپذیریم که بشر وزندگانی بشری منحصراً یك عارضه و بازیچهٔ اقتصادی باشد ولی درعین حال نمیتوانیم منکر شویم که استقلال اقتصادی در تأسیس افکار و تربیت عواطف وحسّ اعتماد بنفس اثری مهمّ ومحسوس دارد . وبهمین مناسبت یاد

---

(۱) برای مردان ازترکهٔ پدر ومادر وخویشان بهره ای است وهمچنین برای زنان از ترکه پدر ومادروخویشان بهره‌ای است . (سورهٔ نساء : آیهٔ ۷)

(۲) برای مردان ازآنچه کسب کرده‌اند نصیبی و برای زنان ازآنچه کسب کرده‌اند نصیبی است . سورهٔ نساء : آیهٔ ۳۲)

جان کلام دراین باره اینست که : آیا مرد وزن از یك جنسند ؟ و آیا وظیفهٔ ایشان یکیست یا نه ؟ هرگاه زنان انجمن سازو کنگره پرداز و نویسندگان ومصلحین ودوستان این زنان بخواهند مدعی شوند کـه میان زن ومرد ، از نظر سازمان بدن ووجدان ووظائف بیولوژی زندگی تفاوتی نیست ، دراینصورت پیداست که جزسکوت جوابی برای این مدعیان باقی نمیماند ، ولی هرگاه بوجوداین اختلافات اعتراف کنند دراینصورت موضوع مناقشه ومحل نزاع مشخص وروشن میشود ، زیرا باتوجّه واعتراف بوجود این اختلافات معلوم نیست هذیان بافی مدعیان تساوی زن ومرد چـه معنی وچه ارزش خواهد داشت ؟!

البته تساوی دراصل بشریّت وحقوق مربوط باین اصل ، امری طبیعی ومطلبی معقولست ، زیرا زن ومرد بمنزلهٔ زیروبم دستگاه موسیقی مکمّل یکدیگرند ، ولی تساوی دروظائف حیات وطرق آن امریست کـه جز درعالم خیال صورت وقوع پیدا نخواهد کرد ، هرچند همگی زنان جهان طرفدار آن باشند و برای عملی ساختن آن ، کنگره ها و کنفرانسها تشکیل دهند وقطعنامه ها صادر کنند .

آیا کنگره ها وقطعنامه ها میتوانند طبیعت اشیاء وذات وماهیت آنهارا عوض کنند ودر نتیجه مردرا درحمل وولادت ورضاع شریك ومساوی بازن سازند ؟!

آیا ممکن است که یك وظیفهٔ بیولوژی وجود داشته باشد بدون آنکه اثری مخصوص وکیفیتی جداگانه درروح وبدن بوجود آورد ؟

آیا میتوان قبول کرد که آبستنی وشیر دادن مخصوص بزن باشد ولی نوع احساسات وعواطف وافکارش بنحوی مخصوص اورا برای استقبال این وظائف خطیر و تهیهٔ وسائل ولوازم آن آماده نسازد ؟!

مسلّما خصیصهٔ مادری باتمام عواطف عالیه ووظائف مهم وصبر دربرابر شداید وزحمات پیاپی که ازلوازم آنست ، یکنوع کیفیّت عاطفی وعصبی وفکری خاصی در روح بوجود میآورد که درموازات کیفیّت وقابلیّت جسمانی قرار دارد باینمعنی که همانطور که اینوظیفه برای انجام حمل وولادت ورضاع ازنظرجسمانی،اعضاء مخصوصی لازم دارد ، همچنین ازنظر روحی وعقلی نیز خصوصیات واستعدادات مخصوصی لازم

و البته جای تردید نیست که این تساوی که اسلام از نظر کسب دانش میان زن و مرد برقرار کرده مهمترین وسیله برای تأسیس شخصیّت زن و احراز موجودیّت واستقلال اواست . زیرا زن از این رهگذر میتواند سطح زندگی خودرا بالابرد واز قید رقیّت وتبعیّت برهدو بآزادی نائل شود .

مهمتر از همه اینست که اسلام این حق بزرگ را در چهارده قرن قبل بدون وجود هیچگونه فشاروضرورتی بجامعهٔ زن بخشیده‌است درصورتیکه اروپای متمدن تاچندی پیش اورا از این حق محروم داشته بود وسر انجام نیز بحکم ضرورت ودر اثر فشار شدید عوامل اقتصادی آنرا پذیرفت .

⁂

اسلام تا این درجه درتکریم وتجلیل زن کوشیده است و باتوجّه باین حقیقت بزرگ هیچکس - بهرپایه ازوقاحت وعناد هم که باشد - نخواهد توانست مدعی شود که اسلام زنرا موجودی تبعی وطفیلی قرار داده یا ازقدر ومنزلتش فرو کاسته‌است ، زیرا اگر چنین ادعائی درست بود ، مسلما اسلام با این حدّ در تعلیم زن نمیکوشید واورا درمقام احقاق حق خود بچنین سلاحی برّان وقوی مسلّح و مجهّز نمیساخت ولی اسلام بعد از همهٔ این مراتب - بعد از تقریرمساوات کامل درانسانیّت ومساوات در جمیع حقوق مربوط بشخصیّت - میان زن ومرد تفاوت وفرق قائل شده وهمین تفاوت وفرق، شیون وغوغای بعضی از زنانرا بلند کرده وبعضی ازنویسندگان و « مصلحین ! » وجوانانرا نیز با ایشان همصدا وهمدرد ساخته ، درصورتیکه خدا دانا است که اقدام ودعوت این مُصلحین چه مقدارش بمنظور اصلاح است وچه مقدارش برای آنست که زن دراجتماعات و کوچه و بازارها آسان و بی دردسر دردسترس شهوترانی ایشان قرار گیرد !

قبل ازورود بتفصیل موضوعاتی که اسلام درآنها میان زن ومرد فرق گذاشته لازمست اولا این موضوعاترا باصول فیزیولوژی و بیولوژی و پسیکولوژی (۱) آن برگردانیم و پس از آن رأی اسلام را در بارهٔ آن مورد توجّه و بحث قراردهیم .

---

(۱) کلمهٔ پسیکولوژی Psychologie در بعضی ازصفحات سابق اشتباهاً پیسیکولوژی چاپ شده

سایکولوژی

البته اینگونه تحوّل وتبدّل سریع برای قیام بوظیفهٔ مادری لازم و باخواهشهای متحوّل و متبدّل کودك متناسب وملایم است ، ولی برای انجام اموری که اجراء آن محتاج بنقشهٔ قبلی و پایداری طولانی است ، تناسب ندارد ، بلکه برای اینگونه موارد فکر لازم است . زیرا خاصیت فکر عاقبت اندیشی ومثال بینی وسنجش مقدمات بانتایج وصبر طولانی واستفاده ازفرصتها است .

بدیهی است که فکر ، وظیفهٔ خود را کندتر و دیرتر از عاطفه انجام میدهد ، ولی مطلوب از فکر ، سرعت و شتاب نیست بلـکه مطلوب اساسی از فکر ، رعایت حزم واحتیـاط وبر آورد جوانب و عواقب کار و تهیهٔ بهترین اسباب و وسائل برای رسیدن بهدف مطلوب است واعمّ ازاینکه مقصود و مطلوب ، بدست آوردن شکار باشد یا اختراع ماشین یاطرح نقشهٔ اقتصادی یا ادارهٔ حکومت یافرماندهی جنك یا عقد پیمان صلح یا امثال این امور باشد ، همگی این امور محتاج باعمال فکر است ودخالت عاطفه موجب فساد وعقیم ماندن آن خواهد شد . وبهمین جهت ، مرد ، وقتی درمقام ووضع صحیح خود قرار میگیرد که وظیفهٔ صحیح خودرا ایفاء کند .

توجّه باینحقایق ودردست داشتن این میزان بسیاری از موارد اختلاف میان زن ومردرا تفسیر وتعلیل میکند وپرده از روی بسیاری ازمشکلات ومعضلات برمی دارد . مثلا نشان میدهد که چرا مرد در قیام باعمال ووظائفی که مربوط باو است پایداری ومجاهدهٔ دامنه دار میکند ولی در موضوعات عاطفی مانند کودکان غالباً دستخوش تحوّل وتبدّل میشود . درعین حال که زن در موضوعات عاطفی بسیار نیرومند وپایدار است ولی در کارهائی که محتاج باعمال فکر است استقرار و پایداری ندارد مگر آنکه آن کار هم ازجهتی ارتباط باعواطف او داشته باشد ومانند پرستاری یا تدریس یاسرپرستی اطفال باروح زنانگی اوملایم وموافق باشدودرصورتی هم که اوضاع زندگی اورا ازاین دایره بیرون بردودر کارخانه یا اداره بکار گمارد، باز بوظیفهٔ عاطفی خود عمل خواهد کرد : درهمان کارخانه یا اداره در جستجوی شوهر وبفکر تأسیس خانه وخانواده خواهد بود وبمجرّد آنکه باینمنظور توفیق یافت کارخانه واداره را ترك خواهد کرد ودرپی انجام وظیفهٔ طبیعی خود روان خواهد شد ، مگر آنکه علّتی

دارد وهریك ازاین دوجنبهٔ روحی وجسمانی مکمّل آندیگر وهماهنك با آندیگر است بطوری که وجود یکی از آندو باعدم آندیگر یکنوع نقص وشذوذ محسوب میشود . واین رقت ولطف در عاطفه وتأثّر سریع در وجدان وهیجان شدید در احساسات که جنبهٔ عاطفی را پیوسته درحال‌جوشش وفیضان قرار میدهد ، ودراولین تماس آنرا بغلیان درمیاورد ، همگی ازلوازم‌مادری است ، زیرا تأمین مطالب کودك احتیاج‌بفکر - که گاهی سریع و گاهی بطیء وزمانی مشتعل وزمانی افسرده است - ندارد ، بلکه محتاج بعاطفهٔ افروخته ای است که بیدرنك وبدون فکر واندیشه ، خواهشهای اورا اجابت کند و نداهایش را لبیك گوید .

این ، مقام متناسب و وضع صحیحی است که هرگاه زن بخواهد وظیفهٔ مادری را - که وظیفهٔ اصلی او است - رعایت کند میباید در این مقام ودر این وضع قرار گیرد .

در برابر این وظیفه ومسئولیت زن ، مرد نیز وظیفه ای دارد که باید درانجام ورعایت آن بکوشد ، زیرا نظام خلقت اورا برای انجام آن وظیفه آماده و مجهّز ساخته است .

وظیفهٔ مرد آنست که در خارج ازخانه درمبارزهٔ زندگی شرکت کند . خواه این مبارزه بصورت مقاومت در برابر درندگان جنگل یا قوای طبیعت باشد و خواه بصورت جهاد در راه تأسیس نظام حکومت و شئون اقتصاد و سیاست انجام گیرد . زیرا نتیجهٔ همه آنها یکی است و آن ، عبارت از تحصیل قوت وحمایت زن و فرزند ازتجاوزها وتعدّیها است .

البتّه انجام اینوظیفه احتیاج بعاطفهٔمشتعل واحساسات افروخته‌ندارد ، بلکه دربسیاری مواردابنگونه احساس وعاطفه مایهٔ زیان وموجب ضرر است . زیرا عاطفه واحساس ، مانند هوای‌بهار درتحوّل وتبدّل دائم است وثبات وقرار ندارد : درچشم برهم زدنی گریه مبدّل بخنده وخنده مبدّل بگریه میشود وغم جای شادی و شادی جای غم را میگیرد .

راه زندگی فرزندان وسایر افراد خانواده صرف کند. اکنون به بینیم از نظر انصاف وبمنطق حساب وارقام، بهرهٔ کدام یك بیشتر است؟

ضمناً این نکته را هم باید درنظر داشت که این انفاق ازطرف مرد یك موضوع اختیاری وتطوعی نیست بلکه یك تکلیف حتمی ویك وظیفهٔ قطعی است وزن بهر اندازه هم که ثروتمند باشد واجب النفقهٔ مرد است ودرصورتیکه مرد از پرداخت نفقه خودداری کند، حق دارد که بحاکم شرع شکایت کند ودراین صورت، حاکم شوهررا میان انفاق وطلاق مخیر میسازد.

نکتهٔ دیگری که دراین باره باید در نظر داشت اینست که این نسبت ثلث و ثلثین تنها درمال موروث است که بدون رنج و کوشش بدست میآید وبهمین جهت این قسم مال موافق باعادلترین قوانینی که بشریت درعصر حاضر بآن دست یافته یعنی موافق باقانون: «هر کس بقدر حاجتش» تقسیم میشود وجای تردیدنیست که مقیاس حاجت، تکالیف ووظائفی است که برعهدهٔ شخص تعلق میگیرد.

اما دربارهٔ مالیکه ازطریق اکتساب وبا تحمل رنج و کوشش بدست آید، اسلام هیچگونه فرقی میان زن ومرد قائل نشده، چه درمزد کاروچه درسود تجارت وچه درحاصل زراعت ...

زیرا استفاده از این قسم ازمال تابع قانون دیگری است وآن قانون عبارت از تناسب میان کار و مزد است.

با توجه باین حقایق، روشن ومبرهن میشود که دراین مورد هیچگونه ظلم یا شبههٔ ظلمی وجود نداردومنظور آن نیست که ارزش زن باندازهٔ نصف مرد تعیین شود زیرا ماباحساب وارقام ثابت کردیم که این پندار، غلط ومغرضانه است واصل واساس آن، یاجهل وبیخبری ازروح تشریعات اسلامی است ویا عناد و دشمنی نسبت باین شریعتست.

ممکن است کسانی پیش خود فکر کنند که هرگاه اسلام ارزش زن را برابر بانصف ارزش مرد قرار نداده، پس چرا شهادت دو زن را برابر با شهادت یکمرد

درکار باشد ومثلا فقر واحتیاج بحقوق اورا بادامهٔ کار درخارج خانه وادار کند

اکنون که حقیقت اختلاف میان طبیعت زن ومرد معلوم ومبرهن شد ، موقع آن رسیده است که نظر اسلام را دراین باره جویاشویم وبه بینیم این شریعت درچه مواردی میان زن ومرد تفاوت قائل شده است .

مهمترین مزیت اسلام اینست که قوانین و نظامات آن ، عملی و موافق با واقع است و این شریعت در قانونگزاری خود همیشه فطرت بشر واحتیاجات طبیعی اورا ملحوظ ومنظور میدارد وهیچگاه بافطرت وطبیعت بشری مخالفت ومقاومت نمیکند و همگی اصلاحات اساسی خود را بوسیلهٔ اصلاح و تهذیب و بالا بردن سطح طبایع بشری انجام میدهد وعقیده دارد که تنهابااینوسیله ممکن است انسان بعالیترین مراتب خیر وسعادت نائل گردد .

ازجمله مواردی که این مزیت کاملا مشهود ومحسوس است ، مورد زن ومرد و قوانینی است که اسلام در بارهٔ آندو تشریع کرده است. روی همین اصل ، اسلام درمواردی که تساوی میان زن ومرد منطبق بافطرت و طبیعت باشد آندورا مساوی قرار داده وهمچنین درمواردی که تفاوت وتفرقه میان آندو ملایم ومنطبق فطرت و طبیعت باشد میان ایشان تفاوت وفرق گذاشته است .

مثلا در موضوع ارث ، اسلام بهرهٔ مردرا دو برابر بهرهٔ زن قرار داده ولی در برابر این فزونی بهره ، مردرا موظف ومکلّف بانفاق کرده وزن را ازانفاق مال جز برای خودش معاف داشته است . وبا این ترتیب ملاحظه میفرمائید که غوغا وفریاد طرفداران تساوی مطلق میان زن ومرد ـ دائر بر اینکه اسلام دراین باره نسبت بزن ظلم کرده ـ بیجا ومغرضانه است .

برای توضیح بیشتری فرض میکنیم پدری وفات یافته ویك پسر ویکدختر و مقداری مال ازخود باقی گذاشته ، دراینصورت قانون ارث اسلام مقرّر میدارد که ثلث ترکهٔ پدر بدختر داده شود تابرای تأمین حوائج شخصی خود صرف کند ودوثلث دیگر بپسر داده شود تا اولا برای پرداخت مهر وتأمین حوائج همسر خود وثانیاً در

همچنین ادارهٔ شئون فرزندان و تکالیف دیگری که بر این شرکت مترتّب میشود، بر عهدهٔ او باشد. زیرا همه کس میداند که درهر شرکتی هرگاه مقام مسئولی وجود نداشته باشد سر انجام، کار آنشرکت بهرج ومرج و پریشانی منتهی خواهد شد.

پس از آنکه مسلم شد که هرشرکت وسازمانی محتاج بسرپرست وقیّمی است وخانه وخانواده نیزشرکت وسازمانی است، درخصوص سرپرستی وقوامت خانواده سه شق میتوان فرض کرد: زیرا یا باید مرد قیّم باشد، یازن، یاهردو.

امّا شقّ سوم فسادوسخافتش مسلم و بی نیازازشرح وتوضیح است زیراتجربه ثابت کرده است که وجوددورئیس برای یك مؤسّسه از نداشتن رئیس زیانبار تراست ودرروانشناسی ثابت‌شده که هرگاه درخانه‌ای میان‌مرد وزن بر سر ریاست وسیاست خانه نزاع باشد، مسلّماکودکانی که درآنخانه پرورش می یابندازنظر عواطف دچار اختلال‌میشوند وعقده‌های روحی‌وپریشانیهای عصبی‌زندگانی‌ایشانرا مکدّر میسازد.

بنا براین دوشق دیگر باقی میماند ولی ما، پیش ازبحث دربارهٔ این دو شقّ می پرسیم که آیا درصورت دوران امر میان فکر و عاطفه کدام یك از آندو برای قیام بوظیفهٔ قوامت سزاوار تر و برای تحمّل تبعات وقبول مسئولیتها آماده تراست؟

بدیهی است هیچکس نمیتواند منکر شود که جواب این سؤال بنفع فکر است، زیرا تنها این نیرواست که میتواند با استقامت وقدرت تمام بار مسئولیت را بمنزل برساند وازخطر پریشانی واضطراب در امان بماند.

در اینصورت پیدا است که موضوع مشاجره واختلاف بطور خودکار ازمیان خواهد رفت زیرا جنبهٔ فکر در وجود مرد از جنبهٔ عاطفه قوی تر و اعصاب او برای پیکار ومبارزه درعرصهٔ زندگانی تواناتراست وبهمین مناسبت مرد برای قوامت وریاست خانواده شایسته تر وسزاوارتر است، وبهترین گواه بر صحّت این مدّعی اینست که زن نسبت بمردی که دربرابر اوخضوع کند وتحت امر اوقرارگیرد، هیچ گونه احترامی قائل نیست واورا خوارو بیمقدار میشمارد.

ممکن است بعضی چنین بیندیشند که این خصوصیت در اخلاق زن مربوط

شناخته است . ولی میبایددرنظر داشت که این قانون نه ازنظرتحقیر شأن زن بلکه ازجهت رعایت احتیاط کامل درحقوق مردم تشریع شده است ، اعم از آنکه شهادت بنفع متهم باشد یابضرر او . زیرا زن موجودی عاطفی است وطبیعت او مقتضی تأثر سریع است وبهمین جهت غالبا در معرض ایست که در مورد شهـادت نیز تحت تأثیر شدید احساسات وعواطف واقع شودودرنتیجه ، ازحقیقت منحرف گردد .

باینجهت اسلام مقرر داشته است که زنی دیگر نیز درشهادت باو منضم شود تا احتمال این خطر وامکان این تضییع حقوق ازمیان برود .

قرآن در این باره میگوید . « أن تضل احداهما فتذكر احداهما الاخرى » وبطوریکه دراین بیان الهی ملاحظه میشود منظور از انضمام دوزن درشهادت اینست که هرگاه یکی ازآندو در اثر غلبهٔ عواطف ، حق وواقع قضیـه را از یاد ببرد آن دیگر اورا متذکر سازد .

جای تردید نیست که تشریع این قانون درامور قضاء وشهادات یکی ازشواهد قوی وبارز برحکمت ودقت قانونگزاری اسلام است ، زیرا بسیار اتفاق می افتد که شهادت دربارهٔ زنی زیبا انجام گیرد وزیبائی ودلربائی آن زن غیرت و رشات شاهد را برانگیزد یا آنکه شهادت در بارهٔ مردی زیبا ودلفریب باشد که عقل شاهدرا تحت تأثیر شدید عواطف قرار دهد ودر نتیجه - باتوجـه یا بدون توجـه - حق وعدالت پایمالهوی وهوس گردد ، ولی وقتی که شهادت بوسیلهٔ دوزن انجام گیرد دراثررقابت کمترممکناست که هردو ازحق وعدالت منحرف شوند ویکی ازآندو راز نهان آن دیگری را فاش نسازد وحقیقت امررا ازپرده بدر نیفکند .

بعلاوه این نکته را نیز نمی باید ازنظر دور داشت کـه اسلام در موضوعات اختصاصی زنان ، شهادت یکزن را معتبر شناخته است .

اما درموضوع قوامت و سرپرستی مرد از زن ، اولا باید این حقیقت را در مد نظر داشت کـه درشرکتی کـه میان زندگی زن ومرد تأسیس میشود ناچار میبـاید سرپرست وقیمی وجود داشته باشد که ادارهٔ عمومی و مسئولیتهای مهم آنشرکت و

بطوری که ملاحظه میفرمائید ، پیغمبر محترم صلی الله علیه و آله حسن سلوك وخوبی معاشرت بازن را میزان سنجش خوبی مرد قرار میدهد و شك نیست که این ، بهترین میزان وحساس ترین مقیاس برای سنجش اخلاق مرد است زیرا هرگاه روح شخص پلید نباشد باهمسر وشریك زندگی خود بدرفتاری نخواهد کرد .

در اینجا باید متذکر بود که روابط « رسمی » درداخلهٔ خانواده محل شبهات بسیاری است که محتاج بشرح وبیانست :

قسمتی ازاین شبهات مربوط بالتزامات وتکالیف زن نسبت بمرد وقسمتی از آن مربوط بموضوع طلاق وقسمتی هم مربوط بتعدّد زوجاتست .

بعقیدهٔ ما موضوع زناشوئی مسئله ای است که میتوان گفت تا اندازهٔ زیادی مربوط بجهات شخصی است وبهمین مناسبت اینموضوع نیز مانند کلیهٔ معاملاتی که میان دونفر انجام میگیرد ، قبل ازهرچیز متکی به ممیزات شخصی وخصائص روحی وعقلی وجسمی هریك ازطرفین معامله است . بطوری که بسیار مشکل است که یك قانون عمومی دربارهٔ آن حکومت کند .

باین مناسبت هرگاه به بینیم کـه دربعضی از موارد میان طرفین این معامله توافق کامل وجود دارد لازم نیست که حتما این توافق را در اثر آن بدانیم که زن وشوهر اصول ومقرّرات زناشوئی را کاملاً وصحیحا نسبت بیکدیگر رعایت میکنند بلکه برعکس ، بسیاری ازاوقات ودربسیاری ازموارد اتفاق میافتد که زن وشوهری دراثر رعایت مقرّرات واصول باهم نمیجوشند ولی وقتی کارشان بمشاجره ونزاع و ضرب وشتم میکشد ، التیام ومحبّت میان ایشان پدید میآید !

بنابراین هرگاه دیدیم که زن وشوهری باهم اختلاف وناسازگاری دارند نمی باید این اختلاف وناسازگاری را حتما وقطعا معلول تندی ودرشتخوئی مرد یانافرمانی وتمرّد زن بدانیم . زیرا چه بسیار دیده وشنیده ایم که زن وشوهری درعین حال که هریك بتنهائی وازجهت اخلاق خصوصی نمونه ای ازفضیلت وکمال بوده اند ، ولی طبع ومزاج ایشان باهم موافق نبوده وچه بسا که هردو متأثر وگریان بوده اند که

بفطرت وطبیعت او نیست بلکه از آثار تربیت عهد قدیم است که همچنان در هوش نهان زن باقی مانده، ولی بهترین دلیل برابطال این مدّعی وجود زنان امریکائیست زیرا زنان امریکا باوجود آنکه بامرد مساوات کامل دارند وازهرجهت استقلال خودرا بدست آورده اند مع الوصف در برابر مرد ازروی طوع و رغبت خضوع و خشوع میکنند ودرجلب رضا وخشنودی خاطر او میکوشند و برای همسری خود بجستجوی مردان نیرومند وقهرمان میپردازند وازسنجش ضعف خود باقدرت و نیروی ایشان لذت میبرند!

بعلاوه بفرض آنکه زن درابتدای ازدواج ودرموقعی که هنوز اولاد نیاورده واعصابش فرسوده نشده وخیالی آسوده ودلی فارغ دارد، مایل وراغب بریاست وسیادت باشد، اینوضع دوام نخواهد داشت وطولی نخواهد کشید که دراثر گرفتاری بمشاغل ومشاکل زندگی - که طبعا پیش خواهد آمد - از آن خیال منصرف خواهد شد و فکر واعصابش طاقت تحمّل مسئولیتهای خارج ازخانه را نخواهد داشت.

البتّه مقصود ما ازاین بیان این نیست که مرد استبداد خودرا برزن وخانه بسط دهد ودر ادارهٔ امور خانواده دیکتاتوری وخودسری پیش گیرد، زیرا ریاستی که مسئولیتی درپی خواهد داشت منافات بامشورت و تعاون ندارد بلکه ریاست صحیح آنست که توأم بامشورت وتعاون باشد ودرپرتو تفاهم کامل ادامه یابد و بهمین جهت همگی ارشادها وراهنمائیهای اسلام برای ایجاد همین منظور وپرورش همین روح در محیط خانه وخانواده و برای توسعهٔ محبّت وتفاهم ومحو نزاع و شقاق است.

قرآن کریم دراین باره میگوید: «و عاشروهنّ بالمعروف[۱]». یعنی با زنان چنان معاشرت کنید که پسند عقل وشرع باشد. وهمچنین پیغمبر اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم درین مقام فرموده است: «خیرکم خیرکم لأهله[۲]». یعنی بهترین فرد شما کسی است که باخانوادهٔ خود رفتاری بهتر داشته باشد.

(۱) آیهٔ ۱۹: ازسورهٔ نساء.
(۲) بنا بروایت ترمذی.

۳ - سوّم آنکه آیا این التزامات و تکالیف، ابدی و دائمی است و برای زن میسر نیست که هر وقت بخواهد ازقید وبند آن آزاد گردد؟

☆☆☆

زن درزندگانی زناشوئی سه التزام مهم دارد باین تفصیل :

۱ - أوّل آنکه در خصوص مضاجعت و مسائل مربوط به «فراش» در برابر شوهر تمکین داشته باشد وهر زمان که مرد ازاومطالبهٔ کام کند اورا کامروا سازد.

۲ - دوّم آنکه کسی را بدون رضای شوهر بخوابگاه اوراه ندهد.

۳ - سوّم آنکه در غیاب شوهر، مال و آبرو و حقوق و حیثیّات اورامحفوظ بدارد.

امّا موضوع اول بعبارت صریح باید گفت که حکمتش واضح است، زیرامرد از نظر طبیعت جسمانی خود، مجبور ومحتاجست که هروقت مادهٔ منوی او انباشته وپر شد، آنرا خالی کند تا بتواند باخیال فارغ بتکالیف ووظائف خود بپردازد و با اعصابی آرام دربی کار وانتاج ومواجههٔ با مشکلات زندگی روان شود.

اگرچه ازنظر کلّی وعمومی اجابت زن در برابر ندای غریزهٔ جنسی شدیدتر از مرد است وموضوع جنس نه درقسمت جسمانی تنها، بلکه بمعنای عمومی ووسیعش بر سراسرحیات روحی وفکری وجسمی زن سایه افکن است، ولی گاهی - مخصوصاً دردورهٔ جوانی - اتفاق می افتد که مرد ازنظر دفعات عمل، خواهشی بیشترازخواهش زن دارد

واین مطلب، طبیعی ومسلم است که در زندگی زناشوئی، اجابت خواهش جنسی از مسائل اساسی است که درموازات معانی روحی واجتماعی واقتصادی قرار دارد ودراین صورت وقتی شوهر دریافت که زن ندای جنسی اورا اجابت نمیکند واورا درتنگنای فشار غریزه ودرحال اشتعال خون وهیجان اعصاب باقی میگذارد، جای تردید نیست که برای رفع حاجت خود راهی درخارج ازخانه جستجو میکند وبوسیلهٔ نامشروع متوسّل میشود واین وضع ناپسندی است که نه اجتماع صالح آنرا

چرا نتوانسته اند باهم تفاهم کنند وبا آنکه کمال علاقه را بتفاهم داشته اند قدرت تحصیل آنرا نداشته اند.

این مطلب چه ازنظر علمی وچه ازنظر تجربی مسلم وغیر قابل انکار است ، ولی باوجود این ، موضوع زناشوئی وروابط زن وشوهر ازیك قانون عمومی بی نیاز نیست. زیرا این مطلب قابل قبول نیست که یك نظام و قانون مدعی آن باشد که همگی جوانب وجهات زندگی بشررا درمقام تشریع ملحوظ ومنظور داشته ولی در عین حال برای چنین موضوع حساس ومهمی قانونگزاری نکرده وحدودی برای آن ترسیم ننموده وصرفاً آنرا بنحوهٔ مزاج واخلاق شخصی وخصوصی زن ومرد موکول ومحول کرده باشد.

بدیهی است که زن وشوهر درصورت موافقت وصمیمیت مراجعهٔ بقانون نمی کنند. ولی درمواقع بروز اختلاف می باید قانونی وجود داشته باشد که میان متخاصمین حکومت کند ومطلوب ازقانون اینست که عدالت را رعایت کند و جانب یکی ازطرفین دعوی را برجانب دیگری ترجیح ندهد وتا آنجا که ممکن باشد بر حالات وموارد اختلاف احاطه داشته باشد ، هرچند ناچاریم بار دیگر یادآور شویم که اساسا هیچ قانونی نمیتواند محیط برکلیهٔ حالات بوده باشد

اکنون موقع آن فرارسیده‌است که قانون اسلامی را ازنظر التزامات وتکالیف زن موردبحث ونظرقراردهیم ، زیراهمین‌التزامات وتکالیفست که شکایت محافل زنان وطرفداران ایشانرا برانگیخته وشبهاتی پدید آورده است.

برای آنکه این موضوع کاملاً روشن شود لازم است سه امر را مورد بحث قرار دهیم :

۱ ـ أوّل آنکه آیا این التزامات وتکالیف در حدّ ذات خود سخت وظالمانه است ؟

۲ ـ دوّم آنکه آیا این التزامات وتکالیف یك طرفی‌است ومرد دربرابر آن ، تکالیف والتزاماتی ندارد ؟

ولی باوجود این ، درصورتیکه زن خودرا قادر برتحمّل اینوضع نبیند و در اثر این پیش آمد مهرش نسبت بشوهر سرد شده وجای خود را بکین داده باشد در اینصورت قانون شرع اورا ملزم بپذیرفتن اینوضع نمیسازد ، بلکه بعلّت بی‌رغبتی و کراهت ، کار بانفصال ومتارکه پایان می پذیرد .

امّا حالت سوّم یك حالت موقّت وزود گذر وسهل العلاج است . زیرا این گونه تنفر وبی میلی نسبت بعملیهٔ جنسی گاهی ازخستگی یاناراحتی روحی پدیدمی آید ولی فراهم ساختن اندکی ازمقدّمات و مهیجات جسمی وروحی آنرا برطرف میسازد وبرای‌رعایت همین‌حکمت است که پیغمبراکرم ﷺ نظرمردرا بشوخیهای لطیف و ملاعبه و معانقه قبل از عمل توجّه داده تا باینوسیله ، اوّلاً عملیّهٔ جنسی ازصورت یك لذت بهیمی وبدنی خالص بیرون آید وانس والفت دل وقرب و امتزاج روح نیز بآن ضمیمه شود وثانیا ازبروز اینگونه عوارض بی میلی که گاهی منتهی بتنفر میشود جلو گیری کند .

وامّا درمورديکه رغبت وتقاضا ازطرف زن باشد وشوهر بعلّتی ازعلل از اینکار انصراف داشته باشد ، اگرچه وقوع چنین فرضی ، خاصه دردورهٔ جوانی‌شوهر کم نظیر است ، ولی با وجود این ، قانون شرع زن را در اینمورد نیز دست بسته و بلاتکلیف نگذاشته . . . ولی دراینجا یادآور میشویم که قانونی که زن را بپیروی شوهرش فراخوانده میول و رغبات او را با نظر اهتمام نگریسته و او را در مقام شایستهٔ خود قرار داده وشوهر را در برابر تقاضای زن بانجام « وظیفهٔ شوهری » ملزم ساخته است وروی این‌اصل هر گاه شوهر از انجام‌اینوظیفه فروماند میان‌ایشان تفکیك میشود وباین ترتیب ملاحظه میشود که درقانون‌اسلام التزامات زن وشوهر طرفینی‌است وهیچگونه فشاروستمی دربارهٔ زن انجام نشده ودرهیچ مورد شخصیّت وحیثیت او مورد تعدّی وبی احترامی قرار نگرفته است .

دوّم ازالتزامات زن اینستکه کسی را بدون رضای شوهر بخوابگاه ومنزل او نپذیرد .

روا میدارد و نه خود زن راضی میشود که شوهرش دل یا بدن خودرا دراختیار زنی دیگر که رقیب او است قرار دهد.

در اینجا برای توضیح بیشتری متذکر میشویم که وقتی مرد زن خود را بدون میل و رغبت او بعمل جنسی بخواند در اینصورت وضع زن از سه حال خارج نیست: زیرا یا اینستکه زن از شوهر خود متنفر است وطاقت نزدیکی باشوهر خود را ندارد. و یا اینستکه شوهر خود را دوست دارد ولی بطور کلی از عملیهٔ جنسی متنفر و گریزان است. و یا آنکه هم شوهر خود را دوست دارد و هم از عملیهٔ جنسی گریزان نیست ولی در آنموقع که شوهر از او کام میطلبد بی رغبت است.

حالت اول یك حالت دائم است ومربوط بوقت معین وعمل معین نیست ودراین حالت حفظ رابطهٔ زناشوئی غیر ممکنست و بهتر آنست که کار جریان طبیعی خودرا طی کند تا بانفصال منتهی شود وزن میتواند ازچند طریق - که بهمین زودی بیان خواهد شد- منظور خودرا عملی سازد.

همچنین حالت دوّم نیز حالتی دائمی است ومربوط باصرار شوهر در تقاضای کام نیست ودر اینصورت علاج کار بوسیلهٔ یك قرار داد کلّی وصریح ممکنست، باین معنی که یاشوهر باید بتحمّل محرومیّت وفشاری که در اثر امتناع زن باورخ میدهد تسلیم شود ویازن درراه محبّت شوهر «ترك رضای خویش کند در رضای یار» ویا آنکه بوسیلهٔ انفصال ومتارکه کاررا فیصل بخشند.

اما ازنظر قانونی، زن ملزم است که هر گاه شوهر بر تقاضای خود اصرار کند، دربرابر او تسلیم شود واین حکم نه ازروی جبر وزورگوئیست بلکه از نظر آنست که موضوع زناشوئی بالطبع متضمّن این حق نیزهست و بعلاوه، امتناع زن - چنانکه قبلا بیان شد - موجب فساد مرد وعلّت ارتکاب جریمهٔ اخلاقی خواهد شد. ویاباعث خواهد شد که مردهمسری دیگر بگیرد والبته اینموضوع نیزمورد رضای خاطر همسر او نخواهد بود.

زناشوئی و تخریب زندگی خانوادگی بآن خانه آمدو شد کنند، ولی باید در نظر داشت که قانونگزار میباید امور را از نظر اکثر واغلب مورد دقت قرار دهد و باسنّت فطرت هماهنگی کند و این موضوع بثبوت پیوسته است که مرد از نظر فطرت بیشتر تابع عقل است وزن بیشتر تابع انفعالات عاطفی است.

امّا محافظت زن برعرض ومال شوهر درغیاب او پیداست که التزامی طبیعی ومنطقی است وتصور نمیرود که هیچکس در این باره جدال ونزاعی داشته باشد و این التزام اختصاص بزن ندارد بلکه مرد نیز ملزم است که آنرا رعایت کند.

☆☆☆

اکنون بمناسبت بحث دربارهٔ حقوق والتزامات زن ومرد فصلی در بارهٔ نشوز زن باشوهر گفتگو میکنیم:

یکی از حقوقیکه برقوامت مرد نسبت بزن مترتب میشود، حق شوهر در تأدیب زن ناشزهٔ خویش است، و آن، حقی است که قرآن کریم دربارهٔ آن میگوید «واللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن فی المضاجع واضربوهن فان اطعنکم فلاتبغوا علیهن سبیلا[(۱)]» بطوریکه ملاحظه میشوددراین آیه برای تأدیب زن نافرمان سه درجه تعیین کرده که هریك پس ازدیگری واقع است وضرب بدون شدّت وشکنجه را درمرتبهٔ سوّم قرار داده.

البتّه سخن ما اینجا دربارهٔ حالات ومواردی نیست که ازاین حق سوء استفاده میشود زیرا اینگونه رفتار اختصاص باین مورد ندارد، بلکه هرحقّی در دنیا ممکن است مورد سوء استفاده واقع شود وبرای جلوگیری از آن جز تهذیب روح وبالا بردن سطح اخلاق چاره ای نیست والبته اسلام این موضوع را ازنظر دور نداشته ودرتوجه دادن مردم بفضیلت منتهای کوشش را بذل کرده است، ولی سخن ما اینجا دربارهٔ قانونی بودن این حق وضرورت آن درحفظ اساس خانواده و جلوگیری ازانحلال و پاشیده شدن آنست.

هرقانون یا نظامی دردنیا قدرت وتسلّطی لازم داردکه متمردین ازآنرا تأدیب

(۱) سورهٔ نساء: آیهٔ ۳۸.

حکمت این حکم واین التزام اینستکه بسیاری اوقات در اثر سعـایت ودو بهمزنی بعضی افراد فتنه جونزاع وجدال میان زن وشوهر درمیگیرد ، وروی این اصل وقتی شوهر برای جلوگیری ازاینگونه فساد ، زن را ازپذیرفتن شخص معینی بخانهٔ خود منع کند وزن این خواهش را نپذیرد ، بدون تردید مادّهٔ فساد وریشهٔ اختلاف بتدریج قوت وشدّت خواهد گرفت وسرانجام ، کار اختلاف بجائی خواهد کشید که ازدسترس علاج بیرون باشد .

وبنا براین ، پیداست که این التزام ازطرف زن بصلاح شرکتی است که میـان زن وشوهر قائم است وهمچنین بنفع کودکانی است که محتاج برعایت وسرپرستی و نیازمند بمحیطی پرازمحبّت ومودّت ودورازمشاجره واختلاف هستند ، تابوسیلهٔ تأمین چنین محیطی ، کودکان از انحراف فکر واضطراب روح درامان بمانند .

ممکنست بخاطر بعضی خطور کند که چرا این التزام فقط دربارهٔ زن تشریع شده وچرا قانون شوهررا نیز بآن ملتزم نساخته ؟ لذا لازمست تذکر داده شود که حبّ وبغض وخوشایند وناخوشایند زن دربیشتر اوقات غیر منطقی است و گاه میشود که عامل غیرت وخصومت خصوصی ـ نه مصلحت زندگی خانوادگی ـ زن را ازمادر شوهر یا خواهر شوهر یایکی دیگر ازدوستان اومتنفر میسازد ، و بنا براین ، الزام شوهر باطاعت زن درخصوص دورساختن کسانیکه مورد بغض و کراهت زن باشند الزامی است که مربوط بمصلحت خانواده نیست . وازطرفی چون علّت این تنفر عاطفه است وعاطفه دائما درمعرض تحول وتبدّل است باینجهت دیری نخواهد گذشت که آنعلّت منتفی خواهد شد .

البتّه مقصود ما ازاین بیان آن نیست که شوهر همیشه درتصرّفات خود محق است زیرا اونیز دربسیاری اوقات مبدّل بکودکی میشود و اعمالی سخیف ونا شایسته ازاوسرمیزند ، همچنین مقصود ما آن نیست کـه زن همیشه درتصرفات خود خطا کار است زیرا بسیار اتفاق میافتد کـه اظهار تنفر اواز شخصی یا اشخاصی براساس منطقی وصحیح باشد وچه بساکه آن شخص یا آن اشخاص بقصد برهمزدن روابط

شروع کند، پس هرگاه این رویه مثمر ومؤثر نیفتاد بوسیلهٔ دوم یعنی جدا کردن بستر - که تاحدی ازوسیلهٔ اول شدیدتر است - متوسل شود .

البته این تدبیر مشتمل بریك نکتهٔ دقیق روانشناسی است که اسلام آنرا در طبیعت زن مورد استفاده قرار داده است زیرا مهمترین سرمایهٔ ناز ونخوت زن که گاهی دراثر مغرور شدن بآن کارش بنافرمانی و نشوز میکشد ، همان زیبائی و ودلربائی‌اواست واعراض و بی‌اعتنائی درخوابگاه نسبت بزن‌معنایش بی اعتنائی نسبت باینموضوع مهم وحیاتی است واین رفتار موجب آن خواهد شد که کبر و غرور زن درهم شکسته شودو بار دیگر براه صواب وجادهٔ اعتدال وفرمانبرداری بر گردد ، ولی درصورتیکه این وسیله نیز مؤثر نیفتاد پیداست که شوهر دربرابر سرکشی و تمرد شدیدی‌قرار گرفته واصلاح آن‌جز بایك اقدام ومعارضهٔ شدید ممکن نیست واین‌اقدام شدید ، همان ضرب بدون قصد آزار وشکنجه است که صرفاً بمنظور تأدیب باشد .

دراینجا ممکن است این شبهه پیش آید که اینگونه رفتار در بارهٔ زن ، عملی وحشیانه وموجب توهین بحیثیت و شخصیت اواست ولی باید متذکر بود که این سلاح وحربهٔ احتیاطی تنها درموقعی استعمال میشود که هیچیك ازوسائل صلح وسلم مؤثر نیفتاده باشدوازطرف دیگر باید متوجه بود که بعضی‌حالات روحی وجود دارد که برای مواجهه با آن حالات جز این وسیله هیچ وسیله ای مؤثر ومفید نیست ودر روان شناسی ثابت شده که بی ثمر ماندن اقدامات ملایم ومهرآمیز - غالباً - دلیل آنستکه زن گرفتار یك عارضهٔ انحراف جنسی و روحی شده که نام آن عارضه در اصطلاح روانشناسی « ماسوشیزم » است و در موقع پدید آمدن چنین عارضه جز معاملهٔ شدید وتوأم باخشونت حسی ومعنوی فائده ندارد . این حالت بطور اغلب واکثر عارض زنان میشود ودر مقابل آن ، حالت انحراف دیگری بنام « سادیزم » هست‌که بیشتر بمرد رخ میدهد ودرموقع بروزاین حالت ، مرد از آزردن وشکنجه کردن دیگران لذت میبرد .

دراینصورت - یعنی‌درصورتیکه زن ، مبتلابه عارضهٔ ماسوشیزم باشد ، علاجی جزضرب نداردو تنها باینوسیله خواهش روحیش برآورده میشودو پس از آن مزاجش

کند ودر غیر اینصورت جز مرکبی برصفحهٔ کاغذ نخواهد بود وفائدهٔ مطلوبه ازوجود آن عاید نخواهدشد وشك نیست که زناشوئی نیز نظامی است که برنفع وصلاح اجتماع وزن وشوهر قائم است ومفروض اینست که منتهای مصالح ومنافع ممکنه ازاین نظام برای هریك اززن وشوهر واجتماع حاصل شود وجای تردید نیست که هرگاه موافقت والفت کامل درخانواده حکومت داشته باشد همگی مصالح ومنافع ، بدون دخالت قانون تأمین خواهد شد ، ولی زمانی که شقاق واختلاف پدید آیدضررهائی برخواهد خاست که منحصر بزن وشوهر نخواهد بود بلکه کودکان نیزاز آن متضرر خواهند شد و کودکان بذروهستهٔ اجتماع آیندهٔ هستند که میباید بابهترین ودقیقترین وسائل ممکنه درتهذیب وتربیت ایشان کوشید .

بنا براین درصورتیکه زن مسبب این ضررها باشد چه کسی مسئول وموظف باصلاح وتعدیل اوخواهد بود ؟

شك نیست کـه مداخلهٔ دادگاه در روابط خصوصی میـان زن و شوهر دائرهٔ اختلاف را وسیعتر خواهد ساخت وتیرگی و آشفتگی مناسبات را افزون خواهد کرد زیرا این مداخله ممکنست برای حیثیت یکی ازطرفین برخورد داشته باشد وحس خود خواهی اورا تحریك کند وموجب لجاج وعنـاد وی شود . زیرا وظیفـهٔ دادگاه اینست که درامور مهم ومسائل بزرگی مداخله کند که اقدامات اصلاحی و مداخلات مصلحین در آن مفید نیفتاده باشد . بعلاوه این وظیفهٔ دادگاه نیست که درحوادث بی اهمیت زندگی روزانهٔ اشخاص که هرروز هزارها از آن قبیل اتفاق می افتد . وارد شود زیرا دراینصورت لازم است که درهرخانه ای دادگاهی وجود داشته باشد که شبانه روز باختلافات واهی وبی اهمیت خانوادگی رسیدگی کند !

بنابراین، ناچارمیباید یك قدرت وسلطهٔ محلی وجودداشته باشد که اینوظیفه را برعهده گیرد و آن ، همان قدرت وسلطهٔ مرداست که بالاخره کلیهٔ تبعات ومسئولیتهای خانه وخانواده متوجـه اواست . ووظیفهٔ این مقام مسئول آنستکه اولاً اقدام اصلاحی خودرا باپند ملایم و لسان لینی که موجب تنبهوارشاد و مجتنب ازبی احترامی باشد

که پایه واساس صحیح وعقلائی ندارد. زیرا کدام زن صحیح المشاعر را در جهان میتوان یافت که شوهر خودرا بزند و باوجود این درقلب خود نسبت باو آبرو واحترامی قائل باشد و برای ادامهٔ زندگی با او حاضر باشد ؟! ودر کدام یك از ممالك اروپای « متمدن » وشرق متأخر ، زنان حق زدن شوهر خودرامطالبه کرده اند ؟!

نکتهٔ مهم دراینموضوع اینستکه قانون اسلامی زنرا ملزم ومجبور بقبول ترفع وبی اعتنائی شوهر نساخته ودرصورت عدم قدرت بر تحمّل نشوز وترفع شوهر باو حق داده است که تقاضای طلاق وقطع رابطهٔ زناشوئی کند.

☆☆☆

درکلیهٔ موارد وحالات مذکوره چند حقیقت ، بارز وروشن است :

اولاً : التزامات زن نسبت بشوهر براساس تحکم وزور نیست بلکه منظور از آن التزامات رعایت مصلحت عمومی است که بطورمستقیم یاغیرمستقیم ، زن نیز از آن استفاده میکند.

ثانیا : مرد نیزدر برابرقسمت مهمی ازالتزامات زن التزاماتی متقابل دارد واما در موارد معدودی که مرد بنوعی ازسلطه واقتدارامتیازیافته ، این امتیاز بنابرعایت فطرت مرد وفطرت زن تشریع شده ومنظور از آن ، اهانت وتحقیر دربارهٔ زن نبوده.

ثالثا : درمقابل هرقسم سلطه واقتداری که بمرد داده شده ، بزن نیز اختیار داده شده که هرگاه نتواند آنرابپذیرد یاپذیرفتن آنرا برای خودیکنوع اهانت وظلم بداند ، زیر بار آن نرود

امّا موضوع انفصال که تاکنون چند باربآن اشاره شد وتذکر داده شد که زن میتواند برای فرار ازالتزامات وحفظ حقوق وحیثیّات خود از آن استفاده کند ، ازچند طریق ممکن ومیسّر است :

اوّل آنکه زن ضمن عقد ازدواج شرط کند که ابتکار طلاق بدست اوباشد.

دوّم آنکه دربرابر شوهر نسبت بامور جنسی تمکین نکند تاسرانجام شوهر ناچار بطلاق شود.

باعتدال میگراید ووضع اخلاقیش بروفق دلخواه استوار میگردد!

این، راجع بمواقعی است که زن بچنین عارضهٔ روحی دچار باشد و امّا در مواقع عادی که تشنّجات روحی بحدّ مرض نمیرسد، بدیهی است که احتیاجی بضرب نیست، زیرا ضرب چنانکه قبلا اشاره شد یك سلاح احتیاطی است که جز در مواقع بی اثر ماندن کلیهٔ وسائل بکار برده نمیشود وقرآن کریم در آیهٔ سابق الذکر، درجات تنبیه واصلاح را بترتیب بیان کرده وضرب را درمرحلهٔ آخرقرار داده است وپیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم ازاستعمال این حق، جز درمواقع اقتضای ضرورت وانحصار علاج، نهی کرده ودربارهٔ کسانیکه همسران خودرامیزنند فرموده است: «لایجلداحدکم امرأته جلد العبد ثم یجامعها في آخر النهار[1]» بطوری که ملاحظه میفرمائید پیغمبراکرم صلی الله علیه وآله وسلم دراین بیان برسم توبیخ فرموده است: کسی ازشما زن خودرا همچون برده نزند وآنگاه درپایان روز با اوهمبستر شود.

این درموضوع نشوز وترفّع زنست وامّا موضوع ترفّع ونشوز شوهر قانون وحکم دیگری دارد که قرآن کریم آنرا براینگونه بیان کرده است: «وان امرأة خافت من بعلها نشوزا اواعراضا فلاجناح علیهما ان یصلحا بینهما صلحا والصلح خیر[2]» یعنی هرگاه زنی بیم آن داشته باشد که شوهرش بجهتی ازجهات نسبت باو ترفّع و بی اعتنائی کند یا ازاوروی گردان شود پس مانعی برای ایشان نیست که بوسیلهٔ گذشت زن ازبعضی ازحقوق خود بایکدیگر مصالحه وتراضی کنند وصلح بوسیلهٔ گذشت از بعضی حقوق بهتر ازتفرقه وطلاقست.

ممکنست بعضی اشخاص کوته بین که قضایارا بانظر سطحی مینگرند پیش خود فکر کنند که چه مانعی داشت که درموضوع نشوز وترفّع نیز زن ومرد ازنظر حکم قانون یکسان باشند؛ ولی بایدباین اشخاص یادآوری کرد که بحث مادربارهٔ مسائل عملی وامور واقعی ودقائق فطرت بشری است نه دربارهٔ مسئلهٔ عدالت نظری وخیالی

(١) بنا بروایت بخاری.
(٢) سورهٔ نساء آیهٔ ١٢٨.

و بفکر افتاده که آنرا تجدید کند یامثلا اززن خود خواهشی کرده واو دراثرخستگی خواهش را رد کرده یا دیر بر آورده!

آیا هیچ وسیله ای برای درهم شکستن این سلاح خطرناك - که مرد دریك لحظهٔ بحرانی آنرا برای درهم شکستن یکزن بردبار صبور و برهم زدن یك خانوادهٔ آسوده ونباه ساختن آیندهٔ سعادتمند یکعده کودکان بیگناه بکار میبرد - در دست نیست؟

شك نیست که این مصائب و بلایا در اثر طلاق بوجود می آید ، ولی چاره چیست؟

آیا باید حق طلاق را لغو کرد؟ دراینصورت برای جلوگیری ازمصائب و بلایای دیگری که ازتحریم طلاق پدید میآید ، چه چاره ای باید اندیشید؟ و آن مصائب بزرگی را که دولتهای کاتولیکی دراثر تحریم طلاق بآن دچارند ، چگونه باید از میان برداشت؟

آیا میتوان خانه و خانواده ای را که زن یا شوهر یا هردو در آن خانه و خانوادهازهم تنفر دارند ، باجلوگیری ازطلاق مبدل بمهدسعادت و کانون خوشبختی ساخت؟

آیا این اقدام موجب بروز خودکشی وانواع جرائم وجنایات نخواهد شد؟

آیاراه حل این مشکل اینست که رابطهٔ ظاهری زناشوئی باقی باشد ولی ازطرفی مرد برای خودمعشوقه ای اختیار کند وزن نیزازطرفی بامرد بیگانه ای بعشق ورزی بپردازد؟

آیا کودکان درچنین محیطی تیره و آلوده باختلاف و نفاق وفسق و فجور نیك بخت خواهند شد؟

شك نیست که بهترین وضع برای کودك آنست که درپرتو حمایت پدر ومادر زندگی کند ، ولی کدام پدر ومادر؟ پدر ومادری که دائماً درحال مخاصمه ومشاجره وزدوخورد باشند؟

سوم آنکه بطریق خلع یامبارات رشتهٔ زناشوئی را بگسلند.

چهارم آنکه بحاکم شرع مراجعه کند وعدم قدرت خودرا بادامهٔ زندگی با شوهر ثابت کند.

وعلل عدم قدرت زن برادامـهٔ زناشوئی چنانکه در کتب فقه ذکر شده باین شرح است:

(الف) آنکه مرد درحین ازدواج عیوبی فاحش داشته وزن را از پی بردن بآن اغفال کرده باشد که دربعضی ازاینموارد زن مستقلا اختیار فسخ دارد ودربعض دیگر حاکم شرع مداخله میکند.

(ب) آنکه مرد باقدرت ازدادن نفقه امتناع کند.

(ج) آنکه مرد ازانجام امور جنسی خودداری کند.

(د) آنکه مرد زنرا متهم بزنا کند یافرزند زن خودرا انکار کند.

اینها سلاحهائی است که زن میتواند درمقابل سلطه واقتدار قانونی مرد از آن استفاده کند وهرگاه میان آندو مقایسه ای دقیق انجام شود معلوم خواهد شد که از نظر قدرت وقوت باهم تفاوتی ندارند

☆☆☆

بمناسبت ذکر طلاق بی مناسبت نیست که فصلی دراین باره گفتگو کنیم:

ازجمله داستانهائی که بسیارشنیده میشود، داستان دربدریهای زنان و کودکان ونزاعهای بی‌پایانیست که ازطلاق ناشی میشود.

زن بینوادرخانهٔ خودباخستگی وفرسودگی کودکی راشیرمیدهد ودرپرستاری ونگهداری کودکان دیگرمیکوشد و با اینهمه گرفتاری، برای تأمین وسائل آسایش شوهر جـد وجهـد فراوان میکند، ولی ناگهان وبدون هیچگونه سابقـه و اعلام واخباری خودرا دربرابر مأموری می بیند که طلاق نامه را باوتسلیم میکند.. چرا؟ برای آنکه یکهوس ناگهانی دردل شوهر جنبیده است: زنی دیگررا دیده وبنظرش آمده که اوازهمسرش زیباتراست ویا آنکه اززندگی یکنواخت خانوادگی خسته شده

حاکم شرع یکنفر از خویشان مرد و یکنفر از خویشان زن را میان ایشان حکم میسازد پس اگر حکمین بر یك طرح اصلاحی موافقت کنند، حکم ایشان نافذ(۱) است و اگر برافتراق میان آن دو موافقت کنند رأی ایشان درمورد طلاق بدون موافقت شوهر ودرمورد بخشیدن صداق و بقیهٔ حقوق بدون موافقت زن اجراء نمیشود.

خوانندهٔ عزیز، بطوری که ملاحظه میفرمائید، اسلام دراینمورد بیش از آنچه تصور شود برای حفظ رابطهٔ مقدس زناشوئی دقت ورعایت بکار برده ودیگر فرصت ومجالی برای اظهار نظر دایه های مهربان تر ازمادر باقی نگذاشته وبرای تأمین این منظور باینحد نیز اکتفاء نکرده بلکه دقتهای لطیف وحکیمانهٔ دیگری نیز معمول داشته که قسمتی از آنرا دراینجا یادآور میشویم:

۱ - درعدهٔ رجعیه اندك تمایلی از طرف شوهر موجب اعادهٔ وضع زناشوئی است.

۲ - دردوران گذراندن عدهٔ رجعیه زن باید درخانهٔ شوهر باشد.

۳ - ازنظر فقه شیعه اجراء سه طلاق دریك مجلس صحیح نیست بلکه باید بفواصل وطی شروطی باشد.

٤ - دروقت اجراء صیغهٔ طلاق باید زن ازحیض و نفاس پاك باشد ودرآن پاکی مرد با او مقاربت نکرده باشد.

٥ - هنگام اجراء طلاق بنا بمذهب شیعه باید دومرد عادل حاضر باشند وهردو بیکبار صیغهٔ طلاق را بشنوند وبنابراین شنیدن زنان نه بتنهائی و نه بامرد کافی نیست وهرگاه هنگام اجراء صیغه دومرد عادل حاضر نباشند یا هردو بیکبار نشنوند طلاق صحیح نیست.

باتوجه باینحقایق برای هرفرد منصف وحق پرست مسلم است که اسلام بیش ازهر آئین ونظامی دربارهٔ حفظ رابطهٔ زناشوئی دقت واهتمام مبذول داشته است وبرای مدعیان اصلاح نقیصه ای باقی نگذاشته است. واما اینکه چرا باوجود چنین قانونی

(۱) سورهٔ نساء: آیهٔ ۳۹.

بعضی پیش خود چنین تصور میکنند که این مشکل با محدود ساختن حق طلاق، حل خواهد شد.

مقصود این عدّه چیست؟

مقصود این عدّه اینستکه طلاق بصرف اجراء صیغهٔ طلاق واقع نشود بلکه وقوع آن مقید بحضور درمحکمه ومحکمه موظف باشد که حکمی از خانوادهٔ مرد وحکمی ازخانوادهٔ زن را احضار کند وبامشورت آندو دربارهٔ اختلاف موجود میان زن وشوهر گفتگو کند وآنگاه در وعظ واندرز مرد بکوشد ودر جستجوی راهی برای صلح وحل اختلاف بر آید تامگر باینوسیله، مردرا ازخشم وعناد باز آورد واز گسیختن رابطهٔ زناشوئی وپیوند خانواده جلوگیری کند ودرصورتی که هیچیك از آن اقدامات مثمر و مؤثر نیفتاد آنوقت بوسیلهٔ قاضی - نه بوسیلهٔ شوهر - صیغهٔ طلاق اجراء شود

اماجواب باین عدّه اینست که: هر گاه ایشان بافقه اسلام آشنا بودندمیدانستند که اسلام دراین باره دقت وحکمت وعلاقه ودلسوزی بیشتری بکار برده وما اکنون برای مزید اطلاع خوانندهٔ عزیز خلاصه ای از نصوص فقهی را در این باره یاد آور میشویم:

رنجشی که میان زن وشوهر بهمرسد اگر از طرف زن باشد شوهر باید اورا نصیحت کند واگر فائده نکرد دربستر پشت باو کند واگر آن نیز مفید نشد ازاو کناره جوید وجامهٔ خواب خودرا جدا کند واگر آن نیز فائده نکرد اورا بزند(۱) ولی مشروط بآنکه عضوی ازاعضاء اورا مجروح نسازد والّا ضامن است.

وامّا اگر سرکشی ازجانب مرد باشد باینمعنی که قسمتی ازحقوق زن را نپردازد، دراینصورت حاکم شرع شوهررا باداء آن حق وامیدارد واگرشوهر، زن را بدون گناه بزند حاکم شرع ازاو بازخواست میکند.

واما درصورتی که ناسازگاری ازهردوطرف باشد وبیم آن رود که بجدائی کشد،

(۱) سورهٔ نساء آیهٔ ۳٤.

این قانون بحکم ضرورت وضع شده وحتی اقوام وامم غیرمسلمان نیز درعصر حاضر بخوبی دریافته اند که هیچگونه چاره و گزیری ازپذیرفتن آن ندارند وتنها راه حل اساسی این اشکال تربیت صحیح وبالا بردن سطح فرهنگ واخلاق،وروحیـۀ مردم است ، بطوریکه روح حق پرستی ومحبّت برمردم وروابط ومناسبات ایشان حکومت کند ومرد عادت کند که رابطۀ زناشوئی رابعنوان یک علاقۀمقدّس بنگرد وباجنبش یک هوس آنرا ازهم نگسلد .

البته تربیت راهی دراز وپرپیچ وخم است وپیمودن آن احتیاج بکوشش وزحمت فراوان درخانه ومدرسه ورادیو وروزنامه وکتاب ومسجد ومنبر دارد ولی باوجود این ، راه منحصرواقدام مفید ومثمر همین است وبس .

اما قانون وتشریع ، برای اثبات عدالت آن کافیست که هردوطرف را ازحق خود برخوردار سازد ودربرابرحقوق مرد بزن نیز حق بدهد که هرگاه دریافت که زندگی او باشوهرش براساس محبّت وموافقت استوار نخواهدشد ، تقاضای انفصال کند وخودرا ازادامۀ زندگی درچنین محیط نامساعدی آزاد وآسوده سازد .

اگرچه باوجود همۀ این مطالب ، طلاق درنزدخدا مبغوض ترین وناپسندترین حلال است .

✿ ✿ ✿

امّا موضوع تعدّد زوجات ، باید درنظر داشت که این موضوع برای مواقع استثنائی وفوق العاده تشریع شده واصل درازدواج ازنظر اسلام تعدّد نیست ، ولی دراجتماع حالات ومواقعی پیش میآیدکه درآن مواقع وپیش آمدها اکتفاء بیک زن ظلم است وازعدالتی که ازطرف دین دربارۀ آن توصیه شده دوراست .

مهمترین حالتی که اجتماع درآن حالت بقانون تعـدّد زوجات نیازمند است حالات جنگها است که دراین حالات عدّۀ کثیری ازجوانان طعمۀ آتش جنگ میشوند ودر نتیجه ، میزان و نسبت زن ومرد اختلال پیدا میکند وشمارۀ زن برشمارۀ مرد میچربد .

جامع ودقیق ، بازتعداد طلاق روبفزونیست ، دوعلّت‌را میتوان نام برد : یکی آنکه درممالك اسلامی دراثر دخالت مستقیم وغیرمستقیم اجانب ، کارها ازمحور اصلی‌خود خارج شده و امُور ناموسی مسلمانان نیز - در بسیاری از موارد - بدست مردم نااهل وبی عقیده سپرده شده . ودیگر آنکه دراثر انحطاط اخلاق اجتماعی پیوند مقدّس زناشوئی بصورت یك رابطهٔ اقتصادی ویك موضوع‌مادّی در آمده و نظر اولی هریك‌ازطرفین‌متوجّه تحصیل مال‌واشباع مطامع‌شده وبهمین دلیل حتی‌در کشورهای مدّعی تمدّن نیزسطح طلاق بسیار بالا رفته‌وازآنجمله در کشور امریکا بنسبت چهل درصد روبفزونی نهاده واین نسبت بالاترین نسبتی است که درسراسر دنیای کنونی موجوداست .

امّا طبقهٔ افراطی میگویند : قاضی‌وقتی باید باحق طلاق موافقت کند که‌تقصیر وخطای زن ثابت شده باشد ومدلل گشته باشدکه ادامهٔ زندگانی شوهر با اومیسر نیست . ولی‌این‌طبقه فکر نمیکنندکه دراینصورت چه‌آبرو وحیثیّتی برای زن باقی خواهد ماند ؟! و زنی که مورد تنفّر و کراهت شوهر باشد و هر بامداد وشام بیمیلی وبی اعتنائی اورا نسبت بخود به بیندوبشنود ماندنش درخانهٔ شوهرچه معنی دارد ؟ آیا فقط برای آن میماند کـه با اولجبازی ومکابره کند ؟ وآیا چنین منظور زشت وناپسندی میتواند ازطرف شریعت مورد تأیید قرار گیرد ؟ و بعلاوه یکنفر زن که برخلاف میل ورغبت مرد در کمال ذلت وسرافکندگی درخانهٔ او باقی بماند چه قدرتی دارد که بتواند با او لجبازی وعناد کند ؟

ممکن است کسی پیش خود فکر کندکه ماندن زن درخانهٔ مرد برای تربیت اولاد است ، ولی‌جای تردید نیست که‌هرگاه اولاد درپناه مادرخود ودور ازآن‌محیط تیره وتار باشند ، بمراتب برای تربیت و حفظ آبروی ایشان بهتر از ماندن در آن محیط است .

بنابراین ، ملاحظه میفرمائیدکه نظراین طبقهٔ افراطی هیچگونه مبنای صحیح وعقلائی ندارد واین مشکل با تغییر دادن قانون وتشریع ، حل نخواهد شد ، زیرا

و بهترین دلیل این مدّعی همان پذیرفتن اینگونه زندگی ازطرف زن است، زیرا هرگاه اینوضع بهتر از تنهائی و بی شوهری نبود، آنرا قبول نمیکرد.

همچنین حالات واوضاعی دراجتماع پیش میآید که نظیر وشبیه حالات واوضاع حاصله ازجنگ است ودراین حالات بعلّتی ازعلل، توازن زندگی دستخوش اختلال میشود، زیرا مرد بیش اززن درمعرض حوادث کار وکارخانه وحوادث راه واقع می شود وامراض وبائی بیشتردروجود اومؤثّر میافتد وبطور کلّی مناعت ومقاومت طبیعی مرد دربرابرحوادث وامراض کمتر وضعیفتر اززن است، وامّا درمواقعی که عددمرد وزن برابر ومتوازن باشد، موضوع تعدّد زوجات بطور خودکار ازمیان میرود.

گذشته ازجنبه های عمومی حالات فردئی نیز وجود دارد که درفقه معنونست ودراینحالات تعدّد زوجات بصورت یك امرضروری درمیآید. واز آنجمله یکی نیروی فوق العادۀ جنسی است که نمیتواند بایکزن بسربرد ودراینصورت نیزمرد یاباید بطور مشروع زنی دیگراختیار کند ویا درنهانی وبطور نامشروع اززنان دیگر کام بستاند والبتّه پیداست که اجتماع صحیح اینقسم کامرانی را روا نمیدارد.

ازجملۀ این موارد، نازاد بودن زنست که مردرا ازداشتن نسل که یك حاجت بزرك طبیعی است محروم میسازد، واگرچه زن دراینمورد تقصیروگناهی ندارد ولی هیچ قانون عدلی مردرا مجبور نمیسازد که ازحقّ طبیعی و مشروع خود صرف نظر کند ودراینصورت هرگاه همسر اولی باشتراك بازنی دیگر راضی بود اشکالی درکار نخواهد ماند ولی هرگاه باینوضع راضی نبود قانون شرع اورابادامۀ آن وضع مجبور نمیسازد، بلکه طرق ووسائلی برای اصلاح حال اودر اختیارش میگذارد.

دیگر ازاینموارد، حالات مرض دائمی است که از عملیۀ جنسی مانع میشود.

ممکنست بعضی پیش خود فکر کنند که موضوع رغبت جنسی موضوعی پست است وروا نیست که آنرا وسیلۀ هدم سعادت زن قرارداد ولی این پندار، غلط و نارواست زیرا درنظراسلام کلیۀ غرائز و خواهشهای فطری که وظائفی حیاتی انجام میدهند، ازنظر ذات وگوهر، نظیف ومحترم وسزاوار رعایتند وتنها درصورتی مورد تنفر واقع

دراینموقع تعدّد زوجات یك امر ضروری است زیرا بوسیلهٔ این ضرر کوچك ازیك ضرر بزرك جلوگیری میشود وازانتشار مفاسد اخلاقی و هرج و مرج اجتماعی که خواه ناخواه ازوجود زنان بی شوهر حاصل میشود مانع میگردد .

ممکنست بعضی پیش خود فکر کنندکه برای علاج این مشکل ، میتوان زنانرا بجای مردها درکارخانه ها بکار گماشت وازاین طریق زندگی ایشان را تأمین کرد ، ولی باید درنظرداشت که حوائج زن منحصر باکل وشرب نیست وحاجت جنسی زن را که خود اهم حوائج اواست ، نمیتوان بوسیلهٔ کارخانه و کار بر آورد وهر گاه این احتیاج بر آورده نشود ، ناچار بپرتگاه بی عفتی وفساد سقوط خواهدکرد وباوجود این ، حاجت او بداشتن اولاد بر آورده نخواهد شد وشك نیست کـه احتیاج بداشتن نسل ، خود یکی ازمهمترین حوائج غریزی بشری است واگرچه زن ومرد هردو دراین احتیاج شریکند ، ولی این حاجت در وجود زن اصیل تر و عمیق تر است و اساسا حیات وشخصیّت زن بیش از هرچیز بستگی باینموضوع دارد و بدون آن لذتی از زندگی خود نمی برد .

با این ترتیب آیا راهی برای بر آوردن این حاجات زن وجـود دارد ؟ خاصّه آنکه ضرر وخسارت این موضوع تنها عاید زن نخواهد شد ، بلکه آلودگی زن ، اخلاق اجتماع را آلوده خواهد ساخت و آنرا مانند ملّت فرانسه وملل دیگر گرفتار هرج ومرج و پریشانی خواهدکرد وسرانجام موجب آن خواهـد شدکه آن اجتماع مقام وشأن تاریخی خودرااز کف بدهد وازردیف ملل واقوام زنده وسرفراز جهان بیرون رود .

آیادراینصورت ، جزبوسیلهٔ تعدّد زوجات و قانونی ساختن آن راهی برای حلّ این مشکل وجود دارد ؟

این ، قسمتی از منظور وهـدف اسلام از تشریع قانون تعدّد زوجات است وشك نیست که اشتراك زن بایك یاچند زن دیگر درخانهٔ یك مرد اورا سعادتمند و آسوده نمیسازد ولی اینقدرهست که زیان این زندگی اززیان زندگی بدون شوهر کمتراست

خانه بیرون رود مگر آنکه مصلحت اجتماع یا مصلحت زندگی زنی دیگر آنرا ایجاب کند مثلا تعلیم و تدریس دختران و پرستاری و پزشکی امراض زنانه و امثال اینها از اموری هستند که میباید زن بانجام آنها قیام کند وهمچنین نداشتن کفیل و سرپرست یاعدم قدرت او باداره زندگی از اموری است که بزن حق میدهد که بدنبال کار روان شود ، زیرا دراینصورت بیرون رفتن درپی کار بهتر از آنست که زن در خانه بنشیند وفقر و بی آبروئی براو وارد شوند .

ولی باید متذکر بود که دراینگونه موارد ، وجود ضرورت واضطرار موجب آن میشود که شریعت اسلام بشرط رعایت عفّت ، باخروج زن ازخانه واشتغال بکارهای خارج موافقت کند وإلّا ازنظر اصول ، اسلام با این معنی مخالفست وروش دول غربی و کمونیست را مشروع ومقبول نمیدارد ، زیرا این دول ، زن را ازوظیفهٔ اولی ومقام اصلیش خلع میکنند واین عمل یک سلسله مفاسد روحی و اجتماعی و اخلاقی مهمّی ببار میآورد که ضررش هزاران بار از نفعش افزون است .

هیچکس نمیتواند منکر شود که زن ازنظر ساختمان بدن وطرز فکر ووجدان برای وظیفهٔ مادری آفریده شده و در اینصورت هرگاه باینوظیفه طبیعی و خطیر خود قیام نکند مسلما نیروی عظیمی را که برای مقصود معینی ذخیره شده بهدرداده و آنرا ازمجرای صحیح وطبیعی خود منحرف ساخته است .

باتوجّه باین اصل ، تنها درموقعی جایز است که زن ازاین مرز طبیعی گام بیرون نهد که ضرورت مهمّی درکار باشد ولی در غیر اینصورت و بدون وجود هیچگونه ضرورتی هیچگاه روانیست که سنّتی مسلم ازسنن طبیعت وحیات درهم شکسته شود وعقل ومنطق درراه اجراء شهوات عده‌ای اززنان هوسباز وجمعی ازجوانان شهوتران که برای دستمالی قیصریّه را آتش میزنند ، پایمال و لگدکوب گردد . البته محتاج ببیان نیست که اسلام با اینگونه افراط کاریها وهوسرانی ها مخالفست واین مخالفت ازبزرگترین مزایای این شریعت است .

ممکنست بعضی تصوّر کنند که زن درعین انجام وظیفهٔ مادری میتواند وظیفهٔ

میشوند که منجر بارتکاب جریمه ای شوند .

بعلاوه مسئلهٔ مورد بحث مامربوط به پستی و بلندی و دناءت و ارتفاع نیست بلکه مربوط بیك امر ضروری است که چاره‌ای از رعایت آن نیست و بهمین مناسبت ، هر گاه مرد برای خاطر زن ازروی طوع ورغبت از آن صرف نظر کرد ، عمل او یکنوع فداکاری شایان تقدیر وتمجید است ، ولي خداهیچگاه بنده ای را بامری فوق وسع و طاقتش مأمور نمیسازد والبته این صراحت واعتراف بامرواقع بهتر از آنست که شخصي تظاهر بشرف و گذشت کند ودر نهان راه خیانت راپیش گیرد ، همانطور که در ممالکی که تعدد زوجات ممنوع است رواج دارد .

دیگرازاین موارد ، حالات تنفروانزجاری است که مقاومت در برابر آن ازحیز قدرت واختیار شخص خارج است .

نکتهٔ جالب‌توجه اینست که در کلیهٔ این‌موارد ، شوهر ، زن اول خودرا برای فرارازطلاق درخانهٔ خود نگاه میدارد وحق معاشرت طولانی با اورا منظور میسازد واینگونه‌رفتار هرچندنمیتواند زن راسعادتمند کند ، ولی‌درعین حال یکنوع احساس قابل تقدیر وتمجید است .

امّا درصورتیکه نگهداشتن زن نه از جهت رعایت فضیلت و اخلاق ، بلکه بمنظور آزردن وسوء استفاده اززن باشد ، این عمل ازنظر اسلام ودرپیشگاه خدا حرام است وزن میتواند بوسیلهٔ حاکم شرع با این تعدّی مبارزه کند .

☆ ☆ ☆

یکی ازموضوعات مربوط بزن که ازطرف زنان‌افراطی‌وطرفداران‌ایشان راجع بآن جنجال وشغبی بپا شده ، موضوع حق کار است :

شك نیست که حق کار یك حق مشروع وبلا مانعی است وزنان صدر اسلام نیز با استفاده ازاین حقّ درکلیهٔ کارهائی که در آن عصر معمول ورائج بوده شرکت داشته اند ولی باید درنظر داشت که محل بحث ومورد اختلاف ، نفس موضوع کار نیست بلکه گفتگو برسر نوع کار است . زیرا اسلام روا نمیدارد که زن برای کار از

ممکنست ملل آزمند غرب ظروف تاریخی و عوامل جغرافیائی و سیاسی و اقتصادی خود را بهانه و عذر اینگونه اقدام خویش قرار دهند، ولی ما مردمی که درشرق اسلامی بسر میبریم چه عذر وبهانه ای داریم؟

آیا ما همگی مردان بیکاررا بکار گماشته ایم وبا وجود این از کارگر زن بی نیاز نشده ایم؟

آیا مرد مسلمان ـ چه پدر باشد وچه برادر یاشوهر یاخویشاوند ـ از تکفّل و تعهّد زن سرباز زده و اورا مجبور ساخته که برای تأمین معاش خود بکارخانه‌ها متوسّل شود.

میگویند «کار» موجب آن میشود که زن، شخصیت اقتصادی مستقل بدست آورد و باینوسیله حیثیت ومقام خودرا احراز کند، ولی ما می‌پرسیم که آیا اسلام زن رااز استقلال اقتصادی محروم ساخته؟ نکته ای که دراینموضوع باید مورد توجه واقع شود اینست که اشکال کار ونقص زندگی درشرق اسلامی ناشی‌از اشکال ونقص قانون ونظام نیست، بلکه اشکال این منطقه مربوط بفقرعمومی است که زن ـ و همچنین مرد ـ را از داشتن یك زندگی آبرومند و توأم باحیثیت و شخصیت محروم داشته است، وبدیهی است که علاج این‌اشکال افزودن‌انتاج‌وتولید وبالابردن سطح درآمد است‌تاآنجا که همگی مردم ـ اعم از زن یامرد ـ ثروتمند شوند و فقیری در محیط ایشان یافت نشود، نه آنکه زن رقیب و مزاحم مرد شود ودر تهیهٔ وسائل زندگی بااو بنزاع ومخاصمه پردازد.

میگویند وجود دو درآمد برای تأسیس‌خانواده ورفاه آن مؤثرتر از یك درآمد است ممکنست این معنی دربعضی ازموارد، ازنظر فردی صحیح باشد، ولی باید متوجّه بود که هریك از افراد طبقهٔ زن که در محیطی خارج از حدود وظیفهٔ نوعی خود اشتغال پیداکرد موجب آن خواهد شد که یك نفر ازطبقهٔ مرد از کارخود بیکارشودودر نتیجه موجب آن‌خواهدشد که آنمرد نتواند یك‌خانوادهٔ‌جدیدی‌راتأسیس کند وهمین تعطیل خانواده موجب خواهد شد که عملیهٔ جنسی از راه صحیح ومفید

کارگری را نیز عهده‌دار شود ووجود پرورشگاهها و شیرخوارگاهها میتواند این مشکل را حل کند ، ولی اندکی تحقیق و بررسی ثابت میکند که این تصوّر ، کاملا واهی و بی اساس است ، زیرا برفرض آنکه این قبیل بنگاهها بتوانند طفل را از نظر جسمی وفکری وروحی بطور شایسته ای اداره کنند ، مسلما نخواهند توانست بزرگترین احتیاج ومهمترین عنصر حیاتی یعنی محبّت را برای طفل تأمین نمایند زیرا این عنصر اساسی و این چاشنی حیاتی منحصراً بوسیلهٔ مادر بوجود میآید و مانند نور و هوا روح وقلب طفل را پرورش می دهدو برای انجام این منظور ، هیچ زن دیگر نمیتواند جای مادررا بگیرد .

شك نیست که تمدّن مادی غربی و نظام احمقانهٔ کمونیزم هیچکدام قادر نیست که طبایع بشررا تغییر دهد ، زیرا طفل محتاج بمادر کامل و بلا منازعی است که اقلا دردوسالهٔ اول زندگی اورا درزیر بال و پرمهر ومحبّت خود پرورش دهد ودرغیر اینصورت ، کودك بانواع عقده های روحی گرفتار خواهد شد واین عقده ها زندگی آیندهٔ اورا پریشان و آشفته وتیره وتار خواهد ساخت

دراینصورت چگونه ممکنست یك پرورشگاه یاشیرخوارگاه این وظیفهٔ خطیر را انجام دهد وکجا دایه میتواند جای مادررا بگیرد ؟ خاصه آنکه دراین بنگاه ها یك مادر مصنوعی (پرستار) پرورش ونگهداری ده یابیست طفل‌را برعهده دارد وهمهٔ آن اطفال برای اشغال آغوش ودامن اوباهم نزاع وجدال دارند وازهمان کودکی بنزاع ومخاصمه عادت میکنند ودلهاشان سخت وسنگین میشود وهیچگاه گلهای محبّت وبرادری در آن نمیروید

شك نیست که وجود اینگونه بنگاه ها وهمچنین اشتغال زن بکارهای خارج ازخانه وغیرازوظیفهٔ مادری ، درپاره‌ای مواقع وموارد ضروری‌است ، ولی وجودچنین موارد ومواقعی هیچگاه ایجاب نمیکند که آنرا بعنوان یك اصل أساسی تلقّی کنیم وپایهٔ زندگی قراردهیم . زیرا هیچ عقل قویم وسلیقهٔ مستقیم تجویز نمیکند که بشریت برای‌افزودن انتاج مادّی خود ، انتاج بشری خویش‌را دستخوش تلف‌وخسران‌سازد .

آنرا ببهترین وجهی حلّ وفصل نکرده وحلّ آنرا بعهدهٔ زنان گذاشته تا ایشان ازراه مطالبهٔ حق انتخاب وحق نمایندگی درمجلس بانجام آن نائل شوند ؟

اگر منظور ازاین مجامع و کنگره ها مطالبهٔ تساوی زن ومرد دربرابر قانون است کـه اسلام قرنها پیش ، این زحمت را از دوش زنان برداشته واین منظور را تأمین کرده .

همچنین اگر منظور تحصیل استقلال اقتصادی و آزادی درداد وستد ومعاملات مستقیم با اجتماع است که اسلام نخستین شریعتی است که این حقوق را بزن بخشیده است .

اگر منظور حق تعلیم وتعلم است که اسلام نه تنها این حق را باو تفویض کرده بلکه آنرا فریضهٔ ذمهٔ او ساخته است

اگر منظور این است که ازدواجش بااذن ونظر خودش باشد که اسلام این حق را نیز باو داده وعلاوه براین باو حق داده که حتی برای خود خواستگاری کند !

هرگاه مقصود اینست که درزندگانی زناشوئی محترم باشد و آبرو وحیثیّتش مرعی ومنظور باشد که این حق را نیز از طرف اسلام دریافت کرده وحتی اسلام باو اختیارداده که هرگاه شوهرحیثیت و آبروی اورا رعایت نکند پیوند زناشوئی خودرا ازطریق قانونی قطع کند .

هرگاه مقصود حق استفاده ازکار باشد که این حقّ را نیز اسلام باوداده‌است .

اما اگر منظور زن از تشکیل این مجامع و کنگره ها ، آزادی در بی عفّتی وهوسبازی است ، البتّه نمیتوان انکار کرد که اسلام زن را از این آزادی خطرناك محروم داشته‌است ، ولی باید متذکر بود که حتی دراینموردنیز قانون اسلام مساوات زن ومرد را رعایت کرده ، و مردرا نیز از این حق و آزادی شوم بی بهره و محروم ساخته است .

بعلاوه تحصیل این آزادی احتیاج بعضویّت پارلمان ندارد ، بلکه برای نیل باین آزادی کافی است که در متزلزل ساختن روابط و آداب اجتماعی واخلاق وعادات

خود منحرف شود ودرراه گناه وفساد بکار افتد . دراینصورت انصاف دهید که کدام عقل اقتصادی یا اجتماعی یا اخلاقی این امررا رواخواهد داشت ؟

اسلام باتوجّه بفطرت وطبیعت بشری وهمچنین باتوجّه باحتیاجات اجتماعی، زن را بوظیفهٔ اساسی ومهمّی که برای آن آفریده شده وبرای انجام آن مجهّز بقدرت ونبوغ شده ، تخصیص داده وکفالت معاش او را فرض ذمّهٔ مرد قرار داده تا باینوسیله خیال زن ازجهت امور معاش ومشکلات تحصیل رزق آسوده باشد وبا تمام قوی دررعایت وحفظ وحراست انتاج وتولید بشری بکوشد . وهمچنین درمقام انجام این وظیفهٔ خطیر ومقدّس ، زن را مورد رعایت کامل واحترام شامل قرار داده وبا آنکه این موضوع یکی ازمهمترین مباحث اخلاقی وتربیتی اسلامی است ، ولی ماازنظر عدم گنجایش این فصل باستیفای سخن ، تنها بذکر یك حدیث بعنوان نمونه اکتفاء میکنیم :

یکروز یکی ازیاران پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم از آنسرور پرسید : کدام کس نسبت بمن بحسن معاشرت سزاوارتر است ؟ پیغمبر فرمود : مادرت . آنمرد پرسید : پس از او ؟ بازفرمود : مادرت . باردیگرهمان سؤال راتکرار کرد وبازهمان جواب را شنید وچون برای چهارمین بار سؤال کرد ، پیغمبر فرمود : پدرت .

با این ترتیب ملاحظه میفرمائید که پیغمبر اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم مقام مادرراچندمرتبه بالاتر ازمقام پدر قرار داده وباینوسیله احترام زن را بعد ازآفرینندهٔ انسان ازهمه کس برتر وبالاتر نهاده است .

☆ ☆ ☆

اکنون که سخن مادربارهٔ زن وحقوق وشئون اوباینجا پیوست جای یك سؤال پیش میآید وآن سؤال اینست که با توجّه بحقایقی که دراین فصل بیان شد ، دیگر « قضیهٔ » زن درممالك اسلامی چه‌معنی‌دارد وکنگره‌ها ومجامع زنان دراینکشورها برای حل کدام اشکال تأسیس وتشکیل شده است ؟

وکدام مشکل ازمشکلات متعلّق بحیات وحیثیّت زن وجود دارد که اسلام

تکلیف و مسئولیت در اختیار او گذاشته و دوش ملت را زیر بار مشکلات و تکالیف خم ساخته... اینها است که زن را بذلت و زبونی دچار کرده است.

چیزی که زن بآن نیاز کامل و احتیاج شدید دارد رابطهٔ محبت وعاطفهٔ مودت میان او ومرد است. ولی کجا ممکنست که محبت ومودت درسر زمین فقر کشنده و فشار شدید بروید؟

تنها زن نیست که در این مذبح قربانی میشود بلکه مرد نیز بهمین سرنوشت دچار است، اگر چه بنظر میرسد که وضع مرد بهتر از وضع زن است

مرد از آن جهت نسبت بزن خود با سختی وفشار معامله میکند که میخواهد باینوسیله حیثیت و شخصیت خود را که در خارج از کف داده بثبوت وتحقق برساند، همان حیثیت و شخصیتی که ذلت و احتیاج و مظالم اجتماع آنرا مورد تهدید قرار داده ونیروی صبر و تحمل و قدرت مبارزه و مقاومت رااز او سلب کرده است و از این رو بناچار جام زهر خشم و غضب خود را بکام همسر و اولاد و زیر دستان خود میریزد.

این همان فقر شکننده و کشنده است که اجتماع را مرا گرفته و طاقت روحی و قوهٔ عصبی مرد را فرو کاسته و مجال وفرصتی برای رشد و نمای مهر ومحبت در دل و جان او باقی نگذاشته و اعصابش را بی طاقت و سریع التأثر کرده و حلم وعفو و گذشت، واغماض اورا از میان برده است.

این همان فقر است که زن را دربند بردگی مرد گرفتار کرده واو را بتحمل بار ظلم واستبداد مرد مجبور ساخته، زیرا دریافته است که زندگی زناشوئی باهمهٔ سختیها و رنجهایش اززندگی بدون سرپرست بهتر و گواراتر است.

این همان فقر است که دست زن را از استخدام حقوق شرعی و سلاحهای قانونیش بسته است، در صورتیکه اگر از فقر نمیترسید واز حقوق مشروع وقانونی خود استفاده میکرد میتوانست مرد را از تعدی وتجاوز باز داردو بجای خودبنشاند،

دینی کوشش بیشتری مبذول شود وباینوسیله میتوان منتهای آزادی را در این زمینه بدست آورد ! وماننده‌حیوانات عنان گسیخته زندگی کرد !

شرکت درانتخاب وعضویت پارلمان چنانکه بعضی تصور میکنند از نظر ذات خود موضوعیتی ندارد بلکه وسیله ومقدمه برای هدف ومنظور دیگری است ودراینصورت هرگاه هدفها ومنظورها بدون آن حاصل شود، دیگر چه احتیاجی باین وسیله ومقدمه باقی خواهد ماند؟ مگر آنکه منظور، صرف تقلید کور کورانه از اروپای مجنون باشد. در صورتیکه محیط اجتماعی واخلاقی وتاریخی واقتصادی ما بامحیط اروپا کاملا متفاوت وموازین واصول زندگی از نظر ما با اصول وموازین از نظر غرب مخالف ومباین است.

* * *

ممکنست بعضی بگویند. ما چه‌کار باختلاف محیط و تفاوت موازین و اصول داریم؟ ما میگوئیم وضع زن در شرق وضع بد و ناپسندی است که نمیتوان در برابر آن ساکت و آرام نشست و از طرفی زن، در دنیای غرب از قید و بند ها آزادشده ومقام وشأن شایستهٔ خود را احراز کرده‌است و بنا براین، وظیفهٔ زن شرقی اینستکه بدنبال او روان شود و برای بدست آوردن حقوق مغصوبهٔ خود از او تقلید کند

بر فرض صحت این ادعا، باید دید مسئول اینوضع کیست؟ آیا اسلام چنین وضعی را بوجود آورده است؟

شك نیست که وضع ناگوار و ناپسندی که زن شرقی در آن بسرمیبرد مربوط بشرائط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی وروحی خاصی است که آن شرایط در خور مطالعه و شایستهٔ تأمل است، تا در اثر دقت و در پرتو تحقیق معلوم شود که این مفاسد از کجا مایه میگیرد؟

این فقر شدیدی که مدت چند قرن مانند کابوس برشرق سایه افکنده، این ظلم اجتماعی که قومی را در آغوش ناز و نعمت وعیش ونوش و قومی را در کام ذلت و مسکنت و گرسنگی و برهنگی قرار داده، این فشار سیاسی که یك دسته را بصورت یك طبقهٔ ممتاز و تافتهٔ جدا بافته در آورده و کلیهٔ حقوق رابدون هیچگونه

است، زیرا در چنین اجتماعی که گرفتار جهل و گرسنگی است. تربیت بعنوان یك موضوع تجملی تلقی میشود و وجود آن کاملا زائد و بیمورد بنظر میرسد، در صورتیکه تربیت تنها عاملی است که انسان را بحقیقت انسانیت میآراید و از سطح پست و منحط حیوانیت بالا میبرد و در هر محیط که تربیت وجود نداشته باشد یا ناقص باشد طبعاً مردم در منجلاب غرائز حیوانی غوطه‌ور میمانند و زورمندی و قلدری را میپرستند و زندگی را بامقیاس ترمیزان شهوات می‌سنجند و در چنین شرائط و احوالی، مادر - بدون توجه - در تیرگی روابط مرد با همسرش میکوشد و اورا بصورت یك دیکتاتور مستبد بار میآورد، زیرا وقتی مادر کودك خود را بناز و خود خواهی عادت دهد و او را در یك حد معقول متوقف نسازد طبعا کودك او عادت میکند که فرمان او - چه خطا باشد وچه صواب - مطاع ومجری باشد وهمچنین عادت میکند که شهوات و هوسهای خود را آزاد بگذارد. ودر نتیجه وقتی که اجتماع اورا زیر تازیانهٔ محرومیت و فشار وناکامی قرار داد وحتی از پرداخت حقوق مشروع او خودداری کرد، طبعا مرد برای فرونشاندن غلیان شدیدقلب خود، زهر خشم و عناد خود را در کام و جام مردان و زنان و کودکان زیردست خود میافشاند.

☆ ☆ ☆

آنچه در اینجا بطور خلاصه بیان شد، بارزترین و مهمترین عوامل فساد در اجتماع شرقی است وهمین عامل است که مشکلهٔ زندگی زن‌را بوجودمیآورد واورا در وضعی نامناسب و خفتبار قرار میدهد.

اکنون با توجه باینحقایق انصاف دهید که کدام یك از این عوامل بدبختی و تیره روزی از اسلام بدید آمده و کدام یك از آنها با روح اسلام سازگاراست؟

آیا فقر با روح اسلام و نظام اجتماعی آن‌ساز گاراست واسلام آنرا پدید آورده؟!

آیا اسلام همان نظامی نیست که سطح اجتماعی را بحدی بالا برد که در عهد عمر عبدالعزیز حتی یکنفر فقیر وجود نداشت که زکات بطلبد یا قبول کند؟

این همان اسلام است که در همین زمین ومیان همین‌مردم اجراء شده وامتحان

ولي زن در وضع حاضر قادر نیست که این سلاح را بکار برد ، زیرا بیم آن دارد که سر انجام کار بطلاق کشد و آنگاه بیچاره و بینوا بماند و حتی خویشان و نزدیکانش نیز در اثر گرفتاری بفقر و فاقه نتوانند از او نگهداری و حمایت کنند وروی همین اصل است که همان خویشان و نزدیکان هم که در غیر اینصورت میبایست در رهائی واستخلاص او بکوشند ، برعکس ، او را بتحمل سختی و ستم توصیه میکنند .
این یکی ازموجبات واسباب محرومیت ومظلومیت زن درجامعهٔ شرق است وعلت دیگر آنست که در هر اجتماع عقب افتاده‌ای موازین و قیمتهـای اخلاقی و انسانی تنزل میکند و تنها قوه و زور ، جای همگی فضائل را میگیرد و ضعف مجوّز و مسبب همه گونه خواری وزبونی میشود ، و بهمین مناسبت چون مرد قوی تر و زورمندتر از زنست ، او را خوار و زبون میسازد ، زیرا در چنین اجتماعی ، مرد فرومایه و منحط میشود و نمیتواند بسطح عالی اخلاق و فضیلت بر آید و انسان را از نظر انسانیتش محترم بدارد و تنها در صورتی از زن احترام میکند که ثروتمند باشد ، زیرا داشتن ثروت خود یکی از وسائل و مظاهر زورمندی است ،

بهمین نسبت در اجتماع عقب افتاده و منحط مردم ازسطح عالی عقل وعواطف عالیهٔ بدرّهٔ غرائز حیوانی سقوط میکنند و مخصوصا شهوت جنسی بر ایشان مسلط میشود ودر اینموقع زندگی را تنها از دریچهٔ همین غریزه مینگرند وازدائره محدود شهوت جنسی تجاوز نمیکنند و بدیهی است که در چنین احوال و شرائطی فروغ فضیلت ومعرفتی دردل مرد نمی تابد که زن را زیر پرتو آن بصورت یک انسان به بیند و برای او حیثیت و احترام قائل شود . وچون رابطهٔ جنسی دردنیای بهائم ، نمودار نوعی از تسلط جنس نر بر جنس ماده است ، نتیجه چنین میشود که رابطهٔ مرد حیوان صفت نیز با زن بصورت مخلوطی از دو عنصر پست پدید میآید : یکی عنصر احساس تسلط و غلبه در حین اشتغال بعملیهٔ جنسی و یکی دیگر عنصر بی اعتنائی و اهمال بعد از انجام این عملیه .

یکی دیگر از مظاهر و خواص اجتماع منحط عدم توجه وبی اعتنائی بتربیت

استوار و بر قرار ساخته و فرموده است : بهترین فرد شما کسی است که باخانواده‌اش خوشرفتار تر باشد .

اندکی دقت در این بیان معجز نشان ، نفوذ نظر پیغمبر را در اعماق نفوس و قلوب ثابت میکند ، زیرا هیچ فرد نیست که نسبت بافراد تحت حمایت و کفالت خود بدرفتاری کند مگر آنکه در روح و دلش عقده ها و قسوتهائی است که اورا از عیار انسانیت ساقط میسازد .

آیا هبوط و سقوط بعالم غرائز بهیمی و صفات حیوانی از اسلام ناشی شده ؟

آیا هیچ منصفی میتواند ادعا کند که اسلام مردمرا آزاد گذاشته که در مرتع غرائز خود مانند چهار پایان چرا کنند و از تهذیب و اصلاح محروم و بی بهره باشند ؟

شك نیست که اسلام بوجود واهمیت غرائز اعتراف کرده ، ولی هیچگاه غرائز را برای سقوط وهماهنگی با چهار پایان آزاد نگذاشته و هر گز روانداشته است که انسان تنها از روزنهٔ غرائز عالم خلقت و جهان اجتماع را تماشا کند . واما اینکه اسلام مرد و زن را ملزم ساخته که هر يك حاجت جنسی آندیگررا بر آورد ، این دلیل آن نیست که این شریعت انسانرا از سطح عالی اخلاق و فضیلت بدرجه پیروی از غریزه تنزل داده ، بلکه مقصود اسلام از این الزام اینستکه حاجات ضروری وطبیعی مردم بر آورده شود و این احتیاجات و ضرورتها حواس و توجه ایشانرا بخود مشغول نسازد و ایشانرا از توجه دادن حواس و فکر خود بکسب کمالات علمی و عملی و هنری و روحی باز ندارد ، و همچنین طغیان غریزه و شهوت ، ایشان را بارتکاب جریمه و اقدام بعمل نامشروع مجبور نکند ، ولی با وجوداین هیچگاه اسلام ، مردم را تا آنجا آزاد و مطلق العنان نگذاشته که در گردابهای شهوت فرو روند و کامرانیها ایشانرا از حیات عالی انسانی محجوب و محروم دارد و برای همین منظور مرد را بجهاد دائم و غیر منقطع در راه خدا مشغول داشته و زن را نیز بجهاد درراه تربیت کودکان و سر پرستی خانه موظف ساخته ، تا هر يك از آندو ، هدفهائی عالی

خود را داده است و ما امروز تطبیق و اجراء احکام همین اسلام را مطالبه میکنیم.

این همان نظام است که مال را بر اساس عدالت در میان طبقات ملّت توزیع میکند تا از تمرکز آن در خزائن و مخازن ثروتمندان جلو گیری شود و بوسیلهٔ تحریم تجمل و اسراف فاصلهٔ طبقات را از میان می برد و با تدبیر هـای حکیمانه و عملی با فقر مبارزه میکند و جای تردید نیست که فقر نخستین عامل پدید آمدن مشکلهٔ زندگی زن شرقی است و بدون تردیدهر زمان که این بدبختی از میان رفت این مشکله بطور خود کار حل خواهد شد و زن، مقام و حیثیت شایستهٔ خود را احراز خواهد کرد و در نتیجهٔ بالارفتن سطح زندگی و ثروت، زن مجبور نخواهد شد که از ترس فقر، مطالبهٔ حقوق شرعی و قانونی خود را فرو گذارد.

آیا ظلم و بیداد سیاسی که نفس را در دل مرد حبس میکند و در نتیجه او را بظلم و فشار با زیر دستان خود وا میدارد، از اسلام پدید آمده؟!

آیا اسلام جز قیام وانقلاب در برابرظلم و دعوت بمقاومت در برابر ستمکاران بوده و هست؟

آیا وزن و عیار نازل وسافل از اسلام پدید آمده؟

و آیا اسلام جز برای آن آمده است که مردم را از سقوط وهبوط نگهدارد ووزن وعیاری حقیقی برای ایشان برقرار سازد که در اثر آن وزن‌وعیار بمرتبهٔعالی انسانیت صعود کنند؟ و آیا قرآن در این باره نفرموده‌است که: «انا کرمکم‌عندالله اتقاکم»؟

آیانه‌اینست که قرآن بوسیلهٔ نصب این میزان برتری را بر اساس تقوی قرار داده نه بر اساس ثروتمندی و زورمندی و جبّاری؟

البته جای هیچگونه شك و تردید نیست که وقتی عیار ووزن بشریت باین پایه و مایه از فضیلت رسید دیگر هیچگاه زن از نظر ضعفش مورد تحقیر و تجاوز واقع نخواهد شد، بلکه مقیاس انسانیت حسن معـامله و خوشرفتاری مرد بـا زن خواهد بود و این همان مقیاس است که پیغمبر اکرم ﷺ با صراحت تمام آنرا

کافی نیست که زن را از لحاظ اندوختن خبرت. و تجربه و رشد فکر و نضج عقل بی نیاز سازد ؟

☆ ☆ ☆

شك نیست که زن در دنیای شرق وضعی ناپسند ودشواردارد ، ولی راه تغییر اینوضع پیروی از زنان غرب ـ که شرایط و ظروف مخصوص و انحرافات و عیوب مخصوصی دارند ـ نیست ، بلکه تنهاراه اصلاح وضع زن و همچنین وضع مرددراجتماع ما اینستکه بنظام متقن و متین اسلامی باز گردیم و همگی کوشش و فکر و عاطفهٔ خود را بر گرد اینمحور بگردش آوریم و تنها در اینصورت اسلام در اجتماع ما حکومت خواهد کرد وهمه چیز بجای خود قرار خواهد گرفت واثری ازظلم وتعدی باقی نخواهد ماند

و بالا تر و بر تر ازحدود ضرورات وشهوات داشته باشند .

آیا سوء تربیت ناشی از اسلام است ؟ !

شاید هیچکس جرأت آنرا نداشته باشد که چنین تهمتی را باسلام روا دارد ، زیرا مدار همگی آیات قرآن کریم واحادیث اسلامی بر دعوت بتهذیب روح وعادت دادن شخص بضبط نفس ورعایت عدل و احترام دیگران و محبت خلق است .

اما پاره‌ای از عادات و آداب که بزعم نویسندگان امروز علت اصلی و سبب اساسی عقب افتادگی زن و محبوس ماندن او در زندان حیوانیت و جمود و جهل و خرافت شمرده شده ، باید دید که ماهیت و حقیقت آنها چیست ؟ و آیا عادات و آدابی که مانع از فرا گرفتن علم واشتغال بکار مفید و گیر ودار وداد وستد بااجتماع نباشد ، چه عیب و ضرری در بر خواهد داشت [۱] ؟

تنها خاصیت واثر این آداب و عادات اینستکه از ابتذال اخلاقی و سبکی و هرزه گردی در خیابانها و نشر شهوت و فساد جلو گیری میکند ، ولی ما نمیدانیم که کدام یك از این امور موجب تقدم و ترقی و آبرومندی زن است ؟ و جلو گیری از کدام یك از آنها ، زن را از پیشرفت بازداشته است ؟ و بچه دلیل تنها راه احراز شخصیت و اندوختن خبرت و تجربت برای زن شرکت در مجالس لهو و لعب و شرب و قمار و رقص است ؟ در صورتیکه فائدهٔ این مجالس اینستکه زن را در دام حیلهٔ جوانان شهوت پرست میافکند و پس از آنکه نقد عفتش از دست رفت میفهمد که آن جوانان جز استفاده و تمتع جسمانی هیچگونه منظوری از آشنائی با او نداشته اند و هر کدام از آنها پس از گرفتن کام او را بدیگری تحویل و تسلیم کرده‌اند .

آیا جز جوانانی که منظورشان نشر فحشاء و تسهیل وسائل هوسرانیست ، دیگری میتواند از اینوضع مفتضح راضی باشد و با آداب و عاداتی کـه مانع از اینوضع است مخالفت کند ؟ و آیا تعلیم و تربیت صحیح وزناشوئی بر اساس عقلائی

---

(۱) منظور ما آداب و عادات صحیح واصیل اسلامی است نه عادات و خرافاتی که بدین داخل شده و نویسندگانی که آداب و عادات را مورد انتقاد قرار میدهند میان آندو فرق نمیگذارند.

از افراد متجری و جنایتکار مورد اعتراض ودر خور انتقاد نمیدانستند!

ما منکر نیستیم که محیط تربیت و اوضاع اجتماع در تأسیس و تکوین شخصیت اخلاقی افراد اثری عمیق دارد وهمچنین انکار نمیکنیم که در بسیاری از موارد، مظالم اجتماعی و حق شکنیها عقده‌های روحی بوجود میآورد و روح را بیمار و اخلاق را منحرف میسازد و شخص را بارتکاب گناه وامیدارد و بهمین مناسبت اسلام نیز کلیهٔ این جهات را درتشریع کیفرها رعایت کرده است، ولی باوجود این نمیتوانیم اراده افراد را نادیده فرض کنیم وانسان را موجودی سلبی ومسلوب الاراده بشماریم و او را مانند آلات وابزاری فاقد قدرت وشعور در دست اجتماع قراردهیم وبه‌پیروی وتقلید مکتب روانشناسی تحلیلی، تنهاجنبهٔ محرکهٔ انسان یاباصطلاح «دینامو» را بحساب بیاوریم ولی نیروی ضبط و قوهٔ کنترل «فرامل» را ازنظردور داریم. زیرا این جنبه نیز عنصری اساسی وجزئی اصیل از عناصر و اجزاء نفس بشری است و نمیتوان آنرا موضوعی بیگانه فرض کرد.

آن نیرو وقدرتی که کودك را پس از رسیدن بسنّی معین از ادرار کردن در بستر خود بازمیدارد، همان نیرو یانظیر آن است که دستگاه اعمال و تصرفات انسان را نیز تحت کنترل ومراقبت خود قرار میدهد واورا از پیروی شهوات وتسلیم شدن در برابر طغیان و طوفان هوی وهوس باز میدارد. وبهمین مناسبت است که در کشورهای غربی یعنی درهمان سرزمینها که «فلسفهٔ روانشناسی تحلیلی» پدیدآمده ونشو ونما کرده هیچگاه مجرمی را بدون کیفر رها نمیکنند و جاسوس و خائنی را ـ بعنوان اینکه عقده‌های روحی وسوء نظامات اجتماعی باعث خیانت و جنایت اوشده ـ موردلطف و نوازش قرار نمیدهند، بلکه‌اورا بحبس و دار وشکنجه ومسلسل میسپارند!

همچنین مامنکر نیستیم که عوامل وشرائط اقتصادی درتکوین وتأسیس مشاعر وعواطف و مهندسی افکار واعمال ما آثاری غیرقابل انکار دارد و محرومیت مستمر و فقر و گرسنگی، کینه وبغض شدید از اجتماع دراعماق روح پدید میآورد وشخص را برای ارتکاب بیشتر جنایات آماده میسازد، ولی باوجوداین نمیتوانیم قبول کنیم که

قوانین کیفری اسلام

یکی از مواردی که معاندین اسلام در بارهٔ آن جار و جنجال و غوغا و شغب براه انداخته اند ، موضوع قوانین کیفری اسلام است .

اینگروه ، قوانین کیفری اسلام را وحشیانه میخوانند و در قرن بیستم و عصر ترقی وتمدن شایستهٔ اجرا وقابل انطباق نمیدانند و مخصوصاً در بارهٔ قطع دست در حد سرقت و همچنین در بارهٔ رجم در حد زنا ، شور وغوغائی سخت بو پا کرده اند ومیگویند : علم وفلسفه در عصر حاضر ثابت کرده است که شخص مجرم را بی عدالتیهای اجتماعی و نظامات ظالمانهٔ اقتصادی وادار بارتکاب گناه میکند و در حقیقت علت وقوع جرم یکنوع بیماری روحی و انحراف اخلاقی است و بنا بر این وظیفهٔ ما در بارهٔ شخص گناهکار اینست که در مقام علاج و اصلاح حال او بر آئیم نه آنکه او را بچنگال عقاب و کیفر در افکنیم .

این خلاصهٔ شبهه واعتراض معاندین اسلام است ، که ترقی وتمدن قرن بیستم را برخ ما میکشند ولی از این نکته غفلت دارند که در همین قرن بیستم و بدست همان طرفداران ترقی و تمدن فجایع و جنایاتی صورت میگیرد که شدت و سختی کیفر های اسلامی در برابر آن قابل بحث ودر خور مناقشه نیست !

گویا معترضین بقوانین کیفری اسلام و طرفداران ترقی و تمدن توجه ندارند که در همین عصر ملت فرانسه ، که خود راعلمدار آزادی وسنبل بشر دوستی معرفی میکنند ، چهل هزار نفر از مردم شمال افریقا را بدون هیچگونه جرم و گناهی بلکه بعلت مطالبهٔ حقوق حقهٔ خود بسلاسل می بندد و بخاك وخون میکشد ، والا هر گاه باین وحشیگری فاحش و این جنایت فجیع توجه داشتند اسلام را ازجهت کیفر دادن بعضی

و علل موجه ومعقول دزدی را بکلی ازمیان برده است وباوجود این دستورداده‌است که درصورت وقوع سرقت تحقیق کامل بعمل آیدتاثابت شود که‌مرتکب اینگناه‌اجبار و اضطراری بارتکاب آن داشته است یا نه وپس ازآنکه ثابت‌شدکه هیچگونه‌اجبار و اضطراری درکار نبوده اجراء حد رامقرر داشته‌است .

بنابراین مسلّم‌است که اجراءحدوداسلامی دراجتماعی روا ومشروع‌است که‌سایر قوانین و مقررات این شریعت نیز مجری ومطاع باشد و در نه محتاج ببیان نیست که حدود اسلامی رادریک اجتماع غیراسلامی نمیتوان اجراءکرد ومؤیداین‌ادعا روایتی است که علامهٔ مجلسی در جلد دوازدهم بحارالانوار نقل کرده ومااکنون‌ترجمهٔ آنرا درمعرض مطالعهٔ خوانندهٔ گرامی‌اینکتاب قرار میدهیم :

« . . . محمدبن سنان گفت : من‌درخراسان نزدمولایم‌حضرت رضا عليه‌السلام بودم ومأمون آنحضرت‌را درسمت‌راست‌خود می‌نشاند . اتفاقاً بمأمون خبر دادند که‌مردی از صوفیان‌دست‌بدزدی گشوده مأمون‌باحضاراوفرمان‌داد . پس چون‌دراو بنگریست اورا مردی در کسوت زهد یافت که اثرسجده در پیشانی‌داشت ، مأمون گفت : اف براین آثار زیبا و براین کار زشت ! آیا با چنین آثار زیبا وظاهری که از تو می‌بینم تورا بدزدی نسبت میدهند ؟ مرد صوفی گفت من‌اینکار را ازسر اضطرار کرده‌ام نه از روی اختیار . و بهنگامی دست باینکار بردم که تو حق مرا از خمس واز غنائم بازداشتی .

مأمون گفت : تو در خمس وغنائم چه‌حق‌داری ؟

صوفی گفت : خدای (عزوجل) خمس را بشش قسمت تقسیم کرد و فرمود : « و بدانید که هر غنیمت که بدست آورید ، خمس آن بـرای خدا و پیغمبر او و ذوی‌القربی ویتیمان وبینوایان و درماندگان درسفر است» . وهمچنین غنیمت رابشش قسمت تقسیم کرد و فرمود : « غنیمتی که خدا ازاهل قریه‌ها به پیغمبر خود بخشید، برای خدا وپیغمبر او وذوی‌القربی ویتیمان وبینوایان و درماندگان در سفر است ، برای آنکه غنیمت تنها در دست وحوزهٔ توانگران شمابگردش نباشد » .

عامل اقتصادی ، تنها عاملی باشد که سلوك واعمال انسان‌را تحت تاثیرخود قراردهد، زیرا مابسیاری ازمردم فقیر ومحروم را میشناسیم که درعین‌تحمل شدت فقرومرارت محرومیت ، پردهٔ تقوی‌وعفت‌خودرا نمیدرند وباکمال عفاف وپرهیز کاری ودرمنتهای راستی ودرستی وظائف خودرا انجام‌میدهند

بعلاوه هرگاه عامل اقتصادی به تنهائی متصرف در اعمال وسلوك افراد باشد ، میباید درکشورهای اتحاد جماهیر شوروی - که بنا بادعای مبلغین و هواداران نظام کمونیزم فقر و گرسنگی وبی‌عدالتی‌ها ومحرومیتهای اقتصادی از آنها رخت بربسته- هیچگونه‌اثری از جرائم‌وجنایات وجودنداشته باشد ، درصورتیکه واقع‌امر برخلاف اینست ودرآنجا نیز انواع‌جرمها وجنایتها بوقوع می‌پیوندد .

باتوجه‌باین حقایق ، وقتی سیاست اسلام را دربارهٔ کلیهٔ حدودوکیفرها مورد مطالعه‌قرار میدهیم باین‌حقیقت میرسیم که : اولاً این‌شریعت کوشش خودرا مصروف درآن میداردکه اجتماع را ازاسباب و موجبات ارتکاب گناه محفوظ دارد وثانیاً پس ازکوشش فراوانی که دراین راه مبذول‌میدارد ، حدود وکیفرها را برای جلوگیری از شیوع گناه مقرر میسازد . وزوی‌این اصل اطمینان کامل دارد که آن حدوکیفر بر آئین عدالت جریان خواهد یافت . زیراچنین‌حد وکیفری دربارهٔ کسی‌اجراء میشود که هیچگونه داعی ومجوزی‌برای ارتکاب گناه نداشته‌است .

اما در صورتیکه اجتماع بجهتی از جهات قادر نباشد که از موجبات ارتکاب گناه جلوگیری کند کیفر گناه نیز ساقط خواهد گشت‌و شخص گناهکاریا آزادخواهد شد ویابصرف تعزیر وگوشمالی دربارهٔ او اکتفاء خواهدشد .

مثلاوقتی دربارهٔ دزدی وحدآن دقت کنیم ، می بینیم که اسلام برای‌جلوگیری از دزدی، پیش‌از هرچیز ، ثروت را ازروی عدالت توزیع کرده ودولت را مسئول تأمین معاش همگی افراد - باصرف نظر ازنژاد و زبان ورنك ومقام اجتماعی - قرار داده و همچنین مقرر داشته که دولت برای هریك از افراد شغلی متناسب تهیه کندو در صورت نبودن کار ، معاش ایشانرا از بیت‌المال تأمین کند وبا این ترتیب موجبات

در اینهنگام مأمون رو بحضرت رضا کرد و گفت: رأی شما در بارهٔ اینمرد چیست؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: خدای (جل جلاله) بمحمد صلی الله علیه و آله فرمود: خدای را حجت بالغه است. وحجت بالغه حجتی است که چون بشخص نادان رسد همچون شخص دانا آنرا بفهمد. ودنیا و آخرت قائم بر همین حجتند. و اکنون اینمرد بر تو حجت آورده است؟

چون سخن باینجا پیوست مأمون فرمان داد تا مرد صوفی را رها کنند وخود روی از مردم بپوشید و دل درکار حضرت رضا علیه السلام مشغول داشت تا آنسرور را مسموم کرد و شهید ساخت....»

خواننده عزیز

علت اینکه بعضی از معترضین، قانون کیفری اسلام، واز آن جمله بریدن دست دزد را وحشتناك و قسوتبار میشمارند اینست که از قوانین شرع و مقررات فقه اسلامی بی اطلاعند و دراثر همین بی اطلاعی وقتی این حکم را میشنوند پیش خود تصور میکنند که اسلام باتشریع اینقانون سلاخ خانه‌ای بوجود آورده که همه روزه دست عده‌ای در آن سلاخ خانه بریده میشده. غافل ازاینکه اجرای اینقانون آنقدرشروط وقیودداردکه بندرت ممکن است بمرحلهٔ عمل در آید و بهمین جهت در آن روزگار که حدود وقوانین کیفری اسلام مجری بوده درظرف چهارصدسال فقط شش بار اینحکم اجراء شده است وما اکنون برای مزید فائده، شروط و احکام قطع دست را از نظر خوانندهٔ عزیز میگذرانیم تا خود در بارهٔ کسانیکه شدت و قسوت این کیفر را برخ ما میکشند منصفانه داوری کنند:

۱ ـ برای آنکه حد سرقت دربارهٔ سارق اجراء شود باید عاقل باشد.

۲ ـ سارقی که حد دربارهٔ او اجراء میشود باید درحین سرقت بسن بلوغ شرعی رسیده باشد

آنگاه گفت: پس تو مرا که براه سفر درمانده‌ام و بینوا و تهی‌دستم و از جملهٔ حملهٔ قرآنم، از حقم محروم ساخته‌ای!

مأمون گفت: آیا من حدی از حدود خدا و حکمی از احکام خدا را باین افسانه‌های تو ترك کنم؟

مرد صوفی گفت: اول بکار خویش بپرداز و خود را تطهیر کن و آنگاه به تطهیر دیگران پرداز و نخست حد خدا را بر نفس خود بران و آنگاه دیگرانرا حد بزن!

مأمون از حجت فرو ماند ورو بحضرت رضا کرد و گفت: تو دراین باره چه میگوئی؟ آنسرور فرمود: مقصود اینمرد آنست که چون تو دزدی کرده‌ای او نیز دزدی کرده!

مأمون از این سخن سخت برآشفت و آنگاه بمرد صوفی گفت: بخدا قسم دست تورا خواهم برید!

صوفی گفت: آیا تودست مرا می‌بری درصورتیکه توخود بندهٔ منی؟

مأمون گفت: وای بر تو. از کجا من بنده توشده‌ام؟

صوفی گفت: از آنجاکه مادر توازمال مسلمانان خریداری شده، و ازاینجهت تو بندهٔ کلیهٔ مسلمین مشرق و مغربی، تا آنگاه که تو را آزاد کنند. و من تورا آزاد نکرده‌ام! و دیگر آنکه تو خمس را فرو بلعیده‌ای، پس نه حق آل رسول‌را اداء کرده‌ای و نه حق من و امثال مرا داده‌ای! و دیگر آنکه شخص پلید نمیتواند پلیدی چون خودرا پاك‌سازد، بلکه شخص پاکی بایدتا آلوده‌ای‌را پاك کند! و کسیکه خود سزاوار حد باشد بر دیگری حد نمیراند مگر آنکه اول ازخود شروع کند! مگر نشنیده‌ای که خدای (عزوجل) میگوید: «آیامردم را بنیکی فرمان میدهید و خویش را فراموش میکنید، و حال آنکه کتاب خدا را تلاوت میکنید؟ آیا در این کار فکر نمیکنید؟».

۱٤ - هر گاه شیئی مسروق از محرمات باشد سارق از حد معافست و بنابراین دزدیدن شراب و گوشت خوك وامثال آنها باعث قطع دست نمیشود .

۱۵ - شرط آنکه بردن مالی بعنوان دزدی تلقی شود اینستکه از منزلی برده شود که ورود بآن منوط باجازهٔ صاحب منزل باشد و بنا بر این بردن مال از منزل پدر و برادر و خواهر و همچنین از مسجد و حمام واماکن عمومی مستلزم حد نیست.

۱٦ - یکی از شروط اجراء حد اینستکه سارق ، مال را از « حرز » مالك بیرون برده باشد ومراد از حرز جائی است که مال را برای محافظت در آن بگذارند چنانکه حرز جواهر و سیم وزر مثلا صندوق در بسته است وحرز میوه ، باغ وحرز چار پایان اصطبل است .

۱۷ - شرط دیگر آنستکه مال بصور خفیه و در پنهانی برده شود نه بطوریکه کسی بردن آنرا به بیند .

۱۸ - شرط دیگر آنستکه سارق شخصاً مال مسروق را از حرز بیرون برد . و بنابر این هر گاه آنرا بر چار پائی حمل کند یا کودکی را همراه ببرد که آنرا بر دارد حد بر او اجراء نمیشود

۱۹ - هر گاه سارق قبل از آنکه سرقتش برحاکم ثابت شود توبه کند حدازاو ساقط است

۲۰ - برای اثبات سرقت باید دو نفر عادل شهادت بدهند یا یکنفر عادل شهادت بدهد وصاحب مال نیز قسم یاد کند و یا آنکه خود سارق دومرتبه اقرار کند و هر گاه یکبار اقرار کردو دیگر حاضر باقرار نشد حق صاحب مال بر ذمهٔ اوثابتست ولی حد بر او اجراء نمیشود .

۲۱ - در اجراء حد سرقت شرطست که صاحب مال قضیه راتعقیب کند .

۲۲ - شرط مجری حد آنست که حکومت او موافق با موازین ومقررات شرع باشد والا حق اجراء حد را ندارد .

۲۳ - وقتی سرقت با رعایت کلیهٔ شروط و قیود ثابت شد . تازه اسلام سابقه و

۳ - سارقی بکیفر سرقت محکوم میشود که باختیار و ارادهٔ خود مرتکب آن عمل شده باشد.

۴ - کالای مسروق باید از نظر شرع عنوان مال داشته باشد (بتفصیلی که در کتب فقه ذکر شده).

۵ - شیئ مسروق باید اقلا باندازه ربع دینار شرعی ارزش داشته باشد

۶ - شخص سارق باید در حین سرقت، حکم اسلام را دربارهٔ خود بداند.

۷ - شخص اجیر و میهمان هر گاه از صاحب کار و میزبان چیزی بدزدند از حد مستثنی هستند و بهمین مناسبت حضرت صادق (ع) در جواب کسیکه راجع بسرقت اجیر سئوال کرد، فرمود اجیر و میهمان مؤ من و مورد اطمینانند و حد سرقت در بارهٔ ایشان اجراء نمیشود.

۸ - هر گاه کسی مال فرزند خود را بدزدد حد بر او اجراء نمیشود.

۹ - دزدیدن طعام در سال قحط و موقع مجاعه حد ندارد، چنانکه از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: در سال قحط و مجاعه دست سارق بعلت سرقت چیز خوراکی از قبیل نان و گوشت و امثال آنها بریده نمیشود و همچنین از آنحضرت روایت شده که: امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ایام مجاعه دست سارق را بعلت سرقت چیز خوراکی نمي برید.

۱۰ - هر گاه سربازی از غنائم جنگ - که خوددر تحصیل آن شرکت داشته - چیزی بدزدد از حد سرقت معافست

۱۱ - هر گاه شریکی از مال شریک دیگر بدزدد و ادعا کند که آن مال را حق و قسمت خود می پنداشته ازاجراء حد مستثنی است.

۱۲ - هر گاه شخص متهم، قبل از آنکه سرقتش بر حاکم شرع ثابت شود، کالا را بخرد یا از رهگذر ارث و مانند آن مالك آن شود از حد معافست.

۱۳ - هر گاه بتوان احتمال داد که بردن کالا بقصد سرقت نبوده، حد اجراء نمیشود

در اواخر جنك جهانی دوم ضمن اخبار روز خبری باینمضمون درجرائد منتشر شد:
« دولت شوروی از کارخانه‌های امریکا خواسته است که چهار ملیون « پا » برای سربازانیکه پاهای خودرا در جنك ازدست داده‌اند بسازد » .

بااندکی تأمل دراین خبر مختصر میزان اعضائی که دراثر جنك وحشتناك اخیر از میان رفته بخوبی معلوم میشود . زیرا میتوان فهمید که :

۱ـ این سفارش پس از آن داده شده که همگی کارخانه‌های شوروی باندازهٔ توانائی خود پاهای مصنوعی ساخته‌اند و دیگر فرصت برای ساختن پاهای بیشتری نداشته اند و از این جهت دولت شوروی خواسته است بقیهٔ احتیاج خود را بوسیلهٔ کارخانه‌های امریکا تأمین کند .

۲ـ سنجش سایر اعضاء با این عضو ، میزان تلفات سایر اعضاء را نشان میدهد.

۳ـ این تلفات اختصاص بسربازان شوروی نداشته بلکه سربازان سایر ممالك نیز بهمین نسبت اعضای خود را ازدست داده‌اند .

٤ـ با این مقایسه میتوان حدس زد که چه اندازه نفوس بشری درمیدان جنك کشته شده‌اند .

با توجه باینمطالب ، ما از آقایان اروپائی و از مقلدین و اذناب ایشان سؤال میکنیم : چرا وبچه مناسبت شما از حد سرقت و قطع دست که آنهم از نظر فقه شیعه محدود بچهار انگشت است وانگشت ابهام و کف دست از آن مستثنی است وچنانکه گفته شد ، در ظرف چهار صد سال شش بار اجراء شده انتقاد میکنید و تنفر و وحشت دارید ، ولی از اعمال وحشیانه‌ای که درظرف مدتی کوتاه ، اینهمه اعضاء و نفوس بشری را بباد فنا داده ، متنفر و منزجر و وحشتزده نیستید ؟!

چرا قطع دست بعنوان حد سرقت چون از طرف اسلام است بعنوان یکعمل وحشیانه و نامتناسب با تمدن و احوال قرن بیستم تلقی میشود ، ولی اینهمه فجایع و جنایات که از طرف ملل مغرب سرمیزند بعنوان یکعمل متمدنانه و متناسب باتمدن قرن بیستم بحساب میآید ؟!

فضیلت شخص گنهکار را منظور میدارد. چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام بسارقی که بگناه خود اعتراف وتوبه کرده بود فرمود: آیا چیزی ازقرآن را بحفظ داری؟ آن شخص گفت. آری، سورهٔ بقره را بحفظ دارم.

فرمود: من دست تورا بسورهٔ بقره بخشیدم!

همچنین درکلیهٔ مواردی که سرقت بوسیلهٔ اقرار سارق ثابت شده باشد، امام مختار است که هرگاه صلاح بداند گناهکار را عفو کند واز اجراء حد بنا بمصالحی درگذرد.

خوانندهٔ عزیز، اگر چه با توضیحاتی که دراین باره دادهشد هرشخص منصف وبی‌غرضی‌تصدیق خواهد کرد که وقتی دستی - که باید برای‌دعا بسوی خدا برداشته شود و از مشکلات خلق خدا گره گشائی کند و گرد فقر وذلت را ازروی و موی یتیمان و بینوایان بیفشاند و برسینه ودهان دشمنان ملك‌وملت نواخته گردد - بجای کسب‌این‌افتخارات بدزدی‌دراز و بخیانت آلوده شودوبااینهمه تسهیل وتسامح نتواند از کیفر برهد، چنین دستی جز بریدن چاره وعلاجی ندارد.

اتفاقاً این معنی‌در روزگار قدیم‌نیز مورد بحث بوده‌است و معترضی مغرض‌در این باره گفته است:

ید بخمس مئین عسجد وديت	ما بالها قطعت فی ربع دينار

یعنی: دستی که دیه‌اش پانصد دینار طلا بوده، چه شده که‌دربرابر یك‌ربع‌دینار بریده شده‌است؟ وخردمند روشندلی‌درجواب او گفته است:

عز الامانة اغلاها و ارخصها	ذل‌الخيانة فافهم حكمة‌الباری

یعنی: عزت امانت آنرا گران کرد وذلت خیانت آنرا ارزان و بی‌بها ساخت، پس حکمت خدا را فهم کن!

بنا براین سخن ما با ارباب انصاف در همینجا بپایان میرسد، ولی بی‌مناسبت نیست که یك خبر کوچك و درعین حال پرمعنی را باشیفتگان‌تمدن عصر اتم و نازك دلان قرن بیستم درمیان بگذاریم وفصلی درباره آن گفتگو کنیم:

را برای فرو کاستن از طغیان غریزه و منصرف ساختن ذهن و خیال از اندیشه های شهوانی و وسوسه های شیطانی و توجه دادن فکر باندیشه های عالی الهی مقرر داشته تا با همگی این وسائل از پدید آمدن موجبات و علل گناه جلوگیری شود و با وجود اینهمه تدبیر که در این راه برای حفظ نفس و صیانت غریزه بکار برده باز در اجراء حد و کیفر گناهکار شتاب روا نداشته و اجراء حد را برای موقعی گذاشته که کار عنان گسیختگی و بی اعتنائی بنظامات اجتماع و سقوط در منجلاب فساد و شهوترانی بجائی منتهی شود که شخص گناهکار بدون هیچگونه ملاحظه و آزرمی در حضور جمعی که چهار نفر عادل در میان آن جمع باشند بعمل منافی عفت مبادرت کند و مانند چهارپایان بکار وقاع و زنا بپردازد و آن چهار نفر شاهد عادل از روی قطع و یقین و با صراحت تمام گواهی دهند که صدور آن عمل را آشکارا از او دیده اند.

در اینصورت اسلام مقرر داشته است که هر گاه کسی مرتکب زنا شود و عفت عمومی را لکه دار کند حد، شرعی در باره اش اجراء شود و حتی در اینمرحله نیز جانب رأفت را رعایت کرده و اوضاع و احوال شخص گناهکار را منظور نموده و مقرر داشته که هر گاه مرتکب زنا مجرد و عزب باشد تنها بصد ضربه تازیانه در بارهٔ او اکتفاء شود و حد رجم در بارهٔ زنا کاری اجراء گردد که متأهل باشد و در عین تأهل و بدون هیچگونه ضرورت و حاجتی بلکه بصرف هوسبازی و شهوترانی چنین عمل زشت و ناروائی را مرتکب شده باشد

در اینجا نخستین نکته ای که جلب توجه میکند اینست که اوضاع اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی موجود در عصر حاضر، جوانان را از ازدواج گریزان و بارتکاب فحشاء راغب و بلکه مجبور میسازد

البته این مطلب صحیح است، ولی علت پدید آمدن اینوضع ناهنجار اینست که قوانین و مقررات اسلامی بطور کامل رعایت و اجراء نمیشود و الا هر گاه این قوانین و مقررات بطور شایسته اجراء میشد، مسلما از انتشار اینهمه عوامل فساد و موجبات انگیزش شهوت جلوگیری میکرد و وسائل ازدواج و شرائط رفاه و آسایش

ممکنست بعضی پیش خود تصور کنند که این تلفات درراه بالابردن سطح زندگی و مبارزه بافساد بوده، ولی ما برای رفع این شبهه اولاً متذکر میشویم که این عناوین فریبنده، تنها برای اغفال و گمراه ساختن اذهان مردم ساده و بصورت ماسکی برای پوشاندن قیافه نازیبای مطامع و آزمندیهای دول بزرگ وضع شده ودر کلیهٔ این فجایع ومظالم جز اغراض مادی و مقاصد استعماری و تسلط برمعادن و مخازن ملل ضعیف علت دیگری در کار نبوده. وثانیاً اضافه میکنیم که برفرض آنکه این تصور هم صحیح باشد، مگر اسلام حدود و کیفرهای خودرا جز برای بالابردن سطح فضیلت وجلوگیری از تباهی و فساد وضع کرده است؟

با این تفاوت که اسلام تنهادست دزدرا میبرد ولی در این جنگها اعضاء بهترین و گزیده‌ترین جوانان، آنهم بدون هیچگونه تقصیرو گناهی قطع شده و درحقیقت گناه‌را زعماء، ولیدر های سیاسی مرتکب شده واعضاء را جوانان برومند و بیگناه ازدست داده‌اند!!

این، خلاصهٔ سخن دربارهٔ کیفر سرقت بود و همچنین درموضوع حد زنا اسلام نیروی جنسی و سرکشی این غریزه را در نظر گرفته و برای اقناع و اشباع آن طرق مشروع و سهلی تعیین کرده و پیروان خودرا بازدواج در آغاز جوانی مأمور ساخته وپیغمبر اکرم (ص) دراین باره فرموده است: «نکاح سنت منست، پس هر که از سنت من اعراض کند از من نیست» و بهمین جهت مقررات شرع برای امر زناشوئی انواع تسهیلات را مقرر داشته و حکومت را موظف ساخته که درصورت عدم تمکن شخص، بوسیله انفاق از بیت‌المال برای انجام اینمنظور بتهی دستان مساعدت کندو بعلاوه دستور اکید داده تا محیط اجتماع از موجبات اغراء و علل انگیزش شهوت پاک و پیراسته شود و آنگاه برای مصرف نیروی سرشار وقوای جبارجوانی هدفهائی عالی از قبیل مبارزه با فساد و تعلیم مردم بی‌سواد و کمک بفقراء وبینوایان و کوشش در بالابردن سطح زندگی و در راه عمران وآبادی‌جهان، برقرار ساخته و ازطرفی روزه‌های واجب و مستحب و نمازهای فریضه و نافله و اعتکاف و امثال این عبادات

۳- باید زمان وقوع زنا در شهادت شهود یکسان باشد.

٤- باید شهادت شهود دریك مجلس باشد.

٥- هر گاه چهار نفر عادل از چهار نفر دیگر حکایت کنند کافی نیست.

٦- هر گاه چهار نفر شاهد عادل بوقوع زنا بازنی شهادت دهند و آن زن را نشناسند گواهی ایشان پذیرفته نیست، زیرا ممکن است که آن زن همسر آنمرد باشد و ایشان اورا نشناخته باشند.

۷- هر گاه سه نفر از چهار نفر متحداً گواهی دهند و چهارمی از اداء شهادت خودداری کند یا بیان او با آن سه نفر مخالفتی داشته باشد باید حد قذف در بارهٔ آن سه نفر اجراء شود

۸- هر گاه شخص زنا کار تا سه بار بعمل خود اعتراف کند حد اجراء نمیشود و حتماً باید در چهار نوبت اعتراف کند.

۹- هر گاه چهار نوبت دریك مجلس اعتراف کند حد اجراء نمیشود وحتما باید این چهار نوبت درچهار مجلس واقع شود.

۱۰- قاضی حق ندارد متهم را تشجیع باعتراف کند و دراداء جمله‌ها باو کمك دهد و باید کاری کند که برای حفظ حیاء وحجاب و عفت وطهارت عمومی وجلو گیری ازتجری، حتی الامکان گناه بثبوت نرسد ومکلفست که شبهات را بنفع متهم تعبیر و تفسیر کند و انکار گناه را بمتهم تلقین نماید.

۱۱- مرد متأهل هر گاه پس از چهار مرتبه اعتراف، انکار کندحد رجم براو اجراء نمیشود و کیفرش تخفیف می‌یابد.

۱۲- تازه مسلمان بی‌اطلاع از حدود و کیفرهای اسلامی مورد حد واقع نمیشود.

۱۳- دربارهٔ زناکار غیرمتأهلی که مریض باشد، حاکم شرع حق دارد که دسته‌ای از چوبهای جاروب یا خوشه‌ای از خرما را بجای تازیانه بکار برد وهرشاخه از چوبهای جاروب یاخوشه خرما را بجای یك تازیانه بحساب آورد.

زندگی را فراهم میساخت وجوانان راکه قبلهٔ آمال آیندهٔ مملکتند از سقوط دراین دره وحشتناك مصون میداشت .

هرگاه نظامات اسلامی برخلق حکومت داشت ، این فیلمهای شهوت انگیز و نشریه‌های بی‌عفت و آهنگهای غیرت‌کش و شهوت‌پرور و میخانه‌ها و عرق فروشیها و کاباره‌ها ورقاص‌خانه‌ها وسایر موجبات ومظاهر فسق‌وفجور وجود نداشت واز طرفی فقر و تهی‌دستی ، جوانان را بتحمل‌عزوبت مجبور نمیکرد ومحیطی بوجود میآورد که من جمیع‌الجهات مردم را بپاکدامنی وتقوی بارمیآورد و بهمین جهت حد زنا در قانون کیفری‌اسلام نظر بظروف ارتکاب گناه واوضاع واحوال مرتکبین بهشت‌درجه طبقه‌بندی شده‌است که ذیلاً از نظرخوانندهٔ عزیز میگذرد :

۱ـ سنگسار کردن .

۲ـ جمع میان تازیانه زدن‌وسنگسار کردن .

۳ـ صد ضربه تازیانه .

٤ـ صدضربه تازیانه و تراشیدن موی سر واخراج ازشهر .

٥ـ پنجاه ضربه تازیانه .

٦ـ هفتاد و پنج ضربه تازیانه .

۷ـ ضغث یعنی بدست گرفتن چند تازیانه وزدن بیکبار .

۸ـ جمع بین‌حد وتعزیر .

ضمناً دراین‌جا برای مزید اطلاع خوانندهٔ عزیز، اصول شرائطی راکه درکتب فقه و حدیث دربارهٔ اجراء حد زنا ذکرشده استخراج‌ونقل‌میکنیم :

۱ـ برای‌اثبات وقوع زنا و لزوم اجراء حد باید چهارنفر شاهد عادل یاسه مرد و دو زن یا دو مرد وچهار زن عادل برمشاهدهٔ آن‌گواهی دهند . وهرگاه شهود دو مرد و چهار زن باشند هرچند زانی و زانیه متأهل باشند سنگسار نمیشوند و بزدن تازیانه اکتفاء میشود

۲ـ باید مکان وقوع زنا درشهادت شهود یکجا باشد .

بنشست فرمود آیا هر گاه یکی از شما مرتکب چنین گناه شود، نمیتواند آن گناه را بر خود بپوشد، همانطور که خدا آنرا براو بپوشیده؟ در اینموقع آنمرد از جای برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین من زنا کرده‌ام، پس مرا تطهیر کن. علی علیه السلام فرمود کدام علت تورا باعتراف بر آن گناه بخواند؟ مرد گفت: طلب پاکی و پیراستگی از آن گناه!

فرمود: کدام پیراستگی و پاکی بهتر از توبه است؟ آنگاه رو باصحاب کرد و با ایشان بسخن پرداخت، پس بار دیگر آنمرد برخاست و سخن پیشین را تکرار کرد. علی علیه السلام فرمود: آیا چیزی ازقرآن میخوانی؟ مرد گفت: آری. آنگاه قسمتی از قرآن را برخواند و درست خواند. فرمود: آیا حقوقی را که ازجهت نماز و زکاتت از خدا بر ذمه داری میشناسی؟ گفت: آری، آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام درباره این مسائل از او سئوال کرد، و آنمرد جواب صحیح گفت. پس اورا فرمود: آیا بیماری‌ئی بتو عارض میشود؟ یا درسر و بدن خود دردی احساس میکنی؟ گفت: نه فرمود: اکنون برو تادرباره تودرنهان پرسش کنیم چنانچه بآشکارا ازتو پرسش کردیم، پس هرگاه بسوی ما بازنگردی تورا طلب نخواهیم کرد....

در پایان این فصل تذکر این نکته لازم‌است که هدف کلیه شرایع آسمانی در اجتماع بشری اینستکه پنج اصل مقدس وموضوع مهم یعنی جان و عقل و مال و نسل وعرض مردم را از تجاوز و تباهی محفوظ بدارند. زیرا تفریط وتعدی در باره هریک ازاین پنج موضوع مهم، موجب پدیدآمدن تنازع وخونریزی وانتشارمفاسد و شروراست وحکمت تشریع کیفر دربرابرجرائم، جلوگیری‌افرادمتجرّی وجسور از اینگونه افراط وتعدی است وجای تردید نیست که‌صرف‌امر ونهی نمیتواننداینمنظور راتأمین کند بلکه، تنها بیم از کیفر است که میتواند ضامن اجراء اوامر و نواهی باشد.

فیلسوف عظیم‌اسلام ابوریحان بیرونی درکتاب «تحقیق ماللهند» ضمن شرح عقائد و افکار هنود مینویسد: «.... مثال حال در میان ایشان بمانند حال نصرانیت

۱۴ـ در اجراء حد نباید تازیانه بگوشت بدن صدمه وارد سازد و شرط اجراء حد بلوغ و عقل و عدم اکراه واجبار متهم برارتکاب گناهست .
۱۵ـ هرگاه کسی ازروی اشتباه زن دیگری را بجای زن خود گرفته باشد حدّی براو نیست
۱۶ـ ضمناً باید متذکر بود که اجراء هریک از حدود اسلامی مشروط بمطالبهٔ صاحب حق است .

این خلاصهٔ شروط و قیود و آدابی است که ازطرف قانون گزار رؤف و رحیم و مصلح و حکیم اسلام دربارهٔ گناه بزرگ زنا مقرر شده وضمناً ترجمهٔ چند روایت نیز که ازپیشوایان بزرگ دین دراین باره رسیده نقل میشود تا ثابت و مدلل گردد که اولیاء اسلام تا چه اندازه از پرده‌دری اجتناب داشته و دراجراء حد تا چه درجه جانب احتیاط را رعایت میکردهاند :

۱ـ در روزگار خلافت عمر زنی نزداو آمد واقرار بزنا کرد ، وخواهان اجراء حد دربارهٔ خویش شد ، عمر چون اعتراف اورا بشنید فرمان داد تا حد براو برانند . علی علیه السلام که در آن مجلس حضورداشت رو بعمر کرد وفرمود : ازاین زن بپرس که چرا و بچه کیفیت مرتکب زنا شده است !

زن گفت : من در بیابانی سخت تشنه شده بودم و بامید تهیهٔ آب بسیه چادری که از دور نمایان بود بشتافتم . در آن چادر عربی را دیدم و ازاو آب خواستم ، ولی او حاضر نشد که بدون کام گرفتن از من ، آبی بحلقم بریزد . من خواهش او را نپذیرفتم و از سراپردهٔ او بگریختم ، ولی کار تشنگی من بالا گرفت تا آنجا که دیدگانم بکاسهٔ سرفرو نشست وچون کاردباستخوانم رسید ، نزد او باز گشتم ودر برابر جرعهٔ آبی تن خودرا در اختیار او نهادم تاکام ازمن بگرفت .

علی علیه السلام فرمود : این همان مورد و معنی اضطرار است که خدا در قرآن بیان کرده و این زن هیچ گناهی مرتکب نشده ، سپس فرمود تا اورا رها کردند .

۲ـ مردی نزد امیرالمؤنین علیه السلام شد و گفت : یا امیرالمؤمنین ، من زنا کرده‌ام ، پس مرا تطهیر کن : علی علیه السلام روی ازاو بتافت ، آنگاه فرمود : بنشین ، وچون آنمرد

۱ ـ قتل عمد:

قتل عمد از بزرگترین جرائم وخطرناکترین جنایاتیست که امنیت اجتماع را دستخوش اختلال میسازد و بهمین جهت کیفر این گناه در کلیه شرایع وقوانین از شدیدترین کیفرها و غالباً قتل است ، واین جریمه از قدیمترین جرائم در اجتماعات بشری است که در کلیه شریعتها و دیانتهای باستانی در بارهٔ آن بحث شده‌است.

تورات در قانونگزاری خود جانب مقتول را رعایت کرده وبرولیّ او مقرر داشته است که قاتل را بکشد وهیچگونه رحم وشفقتی در بارهٔ قاتل روا نداشته ، ولی در انجیل بیشتر عنایت ورعایت متوجه قاتل شده‌است(۱)

در قانون قدیم‌روم مقرر شده است که هرگاه قاتل از طبقهٔ اشراف باشد کیفرش تبعید است وهرگاه از طبقهٔ متوسط باشد کیفرش گردن زدن وهرگاه از طبقهٔ پست باشد کیفرش میخکوب کردن برصلیب است . ودراصلاحاتی که بعدا در قوانین روم بعمل آمده مقرر شده است که‌هرگاه قاتل‌ازطبقهٔ‌پست‌باشد . درقفس‌درندگان‌افکنده شود وپس‌از آن اینحکم باعدام بوسیله دار تبدیل شده‌است .

اما اعراب در دورهٔ قبل از اسلام برای قاتل چند قسم کیفر معمول میداشتند که از آن جمله قتل بوده ولی در اجراء این کیفر ، عدالت‌را رعایت‌نمیکردندو در بسیاری از موارد بجای قاتل دیگری را میکشتند یا چند نفر را در برابر یکنفر بقتل میرساندند ، وچه بسا که خون انسانی را در مقابل کشتن چهارپائی میریختند و این بی‌عدالتیها غالبا کار ایشانرا بجنگهای طولانی میکشید وسرانجام چند قبیله‌را منقرض ومضمحل میساخت .

این نموداری از وضع دنیای قدیم در بارهٔ کیفر قتل بود ولی‌شریعت اسلام در این باره حد وسط میان یهودیت و مسیحیت را اختیار نموده بایندمعنی که قاتل را محکوم بقتل کرده ولی بولیّ مقتول اختیار داده است، که ازریختن خون قاتل در گذرد وبگرفتن خون‌بها اکتفاء کند .

---

(۱) انجیل متی ، اصحاح پنجم ، شمارهٔ ۳۸-۴۱ .

است زیرا حال ایشان بر بنیاد خیر و خود داری از شر، ازقبیل ترك کلّی قتل وافکندن پیراهن بدنبال غاصب پوستین و تمکین سیلی زننده بر گونه‌ای نسبت بگونهٔ دیگر و دعای خیر و نماز و طلب آمرزش برای دشمن است . و این رفتار بجان خودم رفتار نیکو و پسندیده‌ای است ، ولی اهل دنیا همگی ازطبقهٔ فلاسفه نیستند ، بلکه بیشتر ایشان نادان و گمراهند و جز شمشیر و تازیانه ایشانرا باستقامت نمیدارد . واز آن زمان که قسطنطین فاتح، نصرانی شده ، شمشیروتازیانه ازحرکت نیاسوده‌اند ، زیرا سیاست جز بآندو تمام نمیشود » .

بنابر همین اصل اساسی و نظر حکیمانه ، قرآن کریم در مقام بیان حکمت قصاص میگوید :

« ولکم في القصاص حیاة یااولی الالباب لعلّکم تتقون[۱] »

در این آیه مردم خردمند را - که درعواقب امور میاندیشند وارزش حیات‌را میشناسند- مخاطب میسازدوخاطر نشان میکند که حیات افرادوجماعات بشری وابستگی بقصاص دارد ، زیرا وقتی شخصی بداندکه دربرابر کشتن کشته میشود وقیافه سهمگین قصاص درکمین قاتل است ، از اینفکر منصرف میشود ودرنتیجه ، جان خودرا ازقصاص وجان آن‌دیگر را از هلاك محفوظ میدارد .

باتوجه باین حقایق معلوم میشودکه چرا شریعت اسلام کیفرچند گناه از قبیل قتل‌عمد و قذف و زنا وسرقت و محاربه وشرب خمر وارتداد ازدین را بنصّ صریح تعیین کرده و در سایر موارد ، کیفر خاصی مقررنداشته ونوع ومقدار کیفر را بنظر حاکم شرع تفویض نموده تا باقتضای اوضاع زمان ومکان جرم و احوال مجرم او را تعزیر کند.زیرا ارتکاب وانتشار اینگونه گناه ، موجب تزلزل پیوندهای اجتماع‌وعلت بدبختی وپریشانی امّتها است . وماا کنون کیفرهریك ازاین گناهان را بطور اختصار بیان میکنیم :

(۱) سوره بقره . آیهٔ ۱۷۹.

از روشنفکران ! را آزرده و متأثر کرده و کیفر هـای اسلامی را در نظر ایشان وحشیانه و قسوتبار ساخته است !

ولی ما نمیدانیم چرا این طبقهٔ روشنفکر همیشه رقت قلب و مهر و عاطفهٔ خود را بجانب جنایتکاران و راه زنان و خونخواران معطوف میدارند و در بارهٔ مردم بیگناه و زنان و کودکان معصومی که مال و ناموس و جانشان دستخوش مطامع و اغراض و هوی و هوس اینگروه سرکش و متعدی میشود اظهار رحم و شفقتی نمیکنند ؟!

آیا مجازات و سرکوبی اینگونه افراد در راه تأمین امنیت و حفظ سلامت و مصلحت اجتماع با کشتن میلیونها میکروب برای تأمین سلامت و نجات یك مریض ازخطر بیماری ومرگ فرقی دارد ؟ وآیاهیچعاقلی پزشك حاذقیرا بعلت کشتن آنهمه میکروب با تزریق یك آمپول مورد اعتراض قرار میدهد و عمل او را وحشیانه و قسوتبار میخوانند ؟!

جای تردید نیست که هر شخص منصفی اینحکم را حاکی از شفقت و رحم نسبت باجتماع و دائر بر عدل و انصاف نسبت براه زنان و بزه کاران میداند ولی تذکر این نکته لازم است که قانونگزار مهربان اسلام حتی دراجراء این کیفر نیز رحم و رأفت را منظور داشتهاست . چنانکه در تفسیر مجمع البیان در ذیل همین آیه از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایتمیکنند که : جزای محارب باندازهٔ استحقاق او است ، پس اگر قتلی مرتکب شده باشد جزایش قتل است و اگرعلاوه بر قتل مالی هم برده باشد جزایش قتل و بر آوردن بردار است و اگر بـدون قتل مالی برده باشد جزایش بریدن دست وپا است واگر گناهش تنها ناامن ساختن راه باشد کیفرش تبعید است لاغیر .

بطوری که در این روایت ملاحظه میشود شارع اسلام حتی در کیفر دادن محارب تناسب کیفر را با گناه بوضع دقیقی رعایت کرده واین خود رأفتی است که

قرآن کریم دراین باره میگوید : « فمن عفی له من اخیه شیئی فاتباع بمعروف و اداء الیه باحسان » وچنانکه ملاحظه میفرمائید در این آیه ولی مقتول را برادر قاتل خوانده تابوسیله تذکر معنای اخوت بشری واخوت دینی عاطفه اورا برانگیزد ودلش را بجانب عفو و رحم متمایل سازد .

آنگاه قرآن کریم میگوید : « ذلك تخفیف من ربکم و رحمة » و باینوسیله خاطر نشان میسازد که این فتح باب عفو و اکتفاء بدیه از جانب پروردگار، تخفیفی درباره کیفر قاتل و نفعی برای ورثهٔ مقتول است.

سپس در پایان سخن میگوید : « فمن اعتدی بعدذلك فله عذاب الیم » یعنی هر آنکس که بعد ازعفو ، خشم آورد و برادر خودرا از سر انتقام بکشد برای اوعذابی دردناك خواهدبود زیرا دردنیا گرفتارقصاص ودر آخرت دچار غضب خدا خواهدشد.

ب - محاربه :

مقصود ازمحاربه در اصطلاح فقهاء اینستکه شخصی مسلح برای ترساندن مردم درشهریابیابان یادریا بهنگام شب یا روزمتعرض ایشان شود خواه ضعیف باشد وخواه قوی وخواه مرد وخواه زن .

چنین کس در اصطلاح فقه اسلامی محارب نامیده میشود و قرآن عمل او را در حکم جنگ با خدا و پیغمبر میشمارد و در بارهٔ او میگوید : « انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا اویصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف اوینفوا من الارض ، ذلك لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الاخرة عذاب عظیم » .

یعنی سزای کسانیکه با خدا و پیغمبرش کار زار کنند و در زمین راه فساد پیش گیرند آنست که کشته شوند یا بدار بر آورده گردند یا دست راست و پای چپشان بریده شود یا از شهر خود تبعید شوند . این کیفر ، موجب رسوائی ایشان در دنیا است و در آخرت عذابی عظیم برای ایشان خواهد بود .

خوانندهٔ عزیز ، این یکی از مواردی است که طبع حساس و دل نازك بعضی

از آن آیات زینت می بخشیم :

۱ و ۲ ـ «والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة ابداً و اولئك هم الفاسقون .

الاالذین تابوا من بعد ذلك و اصلحوا فان الله غفور رحیم » (۱).

در این دو آیه اولا حد قذف بیان شده و آنگاه تذکر داده شده است که مرتکبین قذف فاسقند و شهادتشان مردود است، مگر کسانیکه از کردهٔ خود توبه کنند و رفتار خویش را اصلاح نمایند ، زیرا اینگونه افراد از برکت آمر زندگی و مهربانی خدا از آلودگی فسق مبرّا و ازمردود بودن شهادت مستثنی میشوند .

۳ و ٤ و ٥ ـ « ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا و الاخره و لهم عذاب عظیم .

یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم و ارجلهم بما كانوا یعملون .

یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق و یعلمون ان الله هوالحق المبین » . (۲)

در این سه آیه تهمت زنندگان بزنان مسلمان پاك دامن و بیگناه ، بلعن در دنیا و آخرت و بعذاب عظیم محکوم شده‌اند و آنگاه خاطر نشان شده است که در روز قیامت ، در آنروز که زبانها و دستها و پا هاشان علیه ایشان گواهی میدهند ، خدا جزای شایسته و در خور عملشان را بطور کامل بایشان خواهد پرداخت و خواهند دانست که خدا حق و هویدا کنندهٔ حقایق است .

د ـ زنا:

زنا یکی از زشت‌ترین جرائم واز شدید ترین اسباب اختلال در نظام اجتماعی است و بهمین جهت این جریمه در کلیهٔ مذاهب و پیش همگی اقوام ، حرام و موجب کیفر و انتقام بوده است .

---

(۱) سوره نور : آیه ٤ و ٥ .

(۲) سوره نور : آیهٔ ۲۳ و ۲٤ و ۲٥ .

در بارهٔ او مبذول داشته است ، ولی اسلام باینحد از رأفت نیز اکتفاء نکرده بلکه تصریح کرده است که هر گاه شخص محارب قبل از دستگیرشدن توبه کند ازعقوبت مستثنی است و تنها حقوقی که از مردم تفریط کرده بر ذمه اش باقی است چنانکه قرآن کریم در آیهٔ ۳٤ از سورهٔ مائده میگوید : « الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان الله غفوررحیم » .

ج ـ قذف :

قذف در اصطلاح شرع بمعنی متهم ساختن کسی بزنا است و بنص قرآن کریم حد اینگونه تهمت هشتاد تازیانه است مگر آنکه تهمت زننده بوسیلهٔ چهار شاهد عادل ارتکاب زنا را بر متهم ثابت کند که در اینصورت حد قذف در بارهٔ او اجراء نمیشود و درعوض ، شخص زانی بتفصیلی که گذشت مورد اجراء حد واقع میگردد .

در حد قذف شرطست که متهم بزنا ، شخصی عفیف و پاك دامن باشد و درغیر اینصورت ، تنها بتعزیر اکتفاء میشود مگر آنکه کار شهرت متهم در زنا کاری بجائی برسد که خود از این نسبت باك و ابائی نداشته باشد . زیرا در اینصورت ، حد و تعزیر موردی ندارد .

و همچنین شرطست که شخص متهم اجراء حد را مطالبه کند و در غیر اینصورت حد اجراء نمیشود .

منظور از تشریع اینحکم حفظ عفت وعزت جامعهٔ اسلامی وپرورش روح غیرت وبزرگواری افرادمسلمان است ، زیرا در اجتماعی که چنین دشنامهای زننده وتهمتهای گزنده شایع و رائج و بدون کیفر باشد روح عزت وغیرت خواهد مرد وپردهٔ عرض وآبرو دریده خواهد شدومحتاج بتوضیح نیست که چون قومی در چنین ورطهٔ انحطاط سقوط کرد ، هیچگاه قادر بر حفظ کیان ملی و استقلال قومی و دفاع از وطن خود نخواهد بود .

روی همین اصل قرآن کریم در چند آیه در بارهٔ قذف بحث کرده و آثار سوء دنیوی واخروی آنرا خاطر نشان ساخته و ما پایان این فصل را باتذکر نمونه‌ای

در اثر زنا خیانت وشقاق وجدال بخانواده نفوذ میکند وما دررادرنظر اولاد خوار و بیمقدار میسازد و اولاد را از محبت و رعایت پدر محروم و لـذت ابوّت را از پدر سلب میکند و بهمین جهت می بینید که کلیـهٔ قوانین بشر مرتکب زنا را کیفر میدهند » .

فرید و جدی در دائرة المعارف ، در پایان بحث متعلق بجریمهٔ زنا مینویسد :

جوانان امروز بهنگام بلوغ بسن مناسب با ازدواج - ببهانهٔ اینکه زن گرفتن ایشانرااز کار و کوشش باز میدارد و بحجت اینکه هر گاه پیش از نیل بمقامی عالی در هیئت اجتماع مبادرت بازدواج کنند ، قادر بوصلت باخانواده های بزرگ نخواهند بود - از گرفتن همسر خود داری میکنند و در انتظار ترقی و کسب شهرت واندوختن ثروت میمانند تا سالهای عمرشان از چهل میگذردو پس از آنکه بیست سال ازدوران زندگی خودرا بـانواع فسق و فجور و تفنّن در شهوترانی تباه کردند ، تازه بفکر ازدواج میافتند .(۱) وبنا بر این هیئت اجتماعی که بلایا و مصائب این گناه فضاحت بارگریبان گیر او میشود ، مسئول و وظیفه‌دار است که درعلاج این بیماری خطرناك بیندیشد : همان بیماری وحشتناکی که درهیچ قومی شایع نشده مگر آنکه خدا آن قوم را بخواری وخسران درافکنده‌است.

---

(۱) برتراند راسل ، فیلسوف بزرك و ریاضی‌دان نابغهٔ انگلیسی که درمیان فلاسفهٔ عصر حاضر بجرأت در رأی واستقلال درشئون سیاست ودین شهرتی جهانگیر دارد ، درباره این‌مشکله چنین مینویسد .

در دنیای امروزضرورتهاومشکلات اجتماعی واقتصادی برخلاف تدبیر و ارادهٔ ما ، ازدواج جوانان را بتأخیر افکنده است ، زیرا یکنفر دانشجو درصدسال یا دویست‌سال قبل تحصیلات خود را در هجده سالگی یا بیست سالگی خاتمه میداد و در اوایل بلوغ برای ازدواج آماده میشد و دوران انتظارش بطول نمیانجامید و تنها افرادی ازاین قاعده‌مستثنی بودند که سراسر دوران زندگانی خود را وقف تحصیل علم میکردند واینگونه افراد درمیان صدها و هزارها جوان‌بندرت یافت میشدند . اما درعصر حاضر ، دانشجویان بعد ازهجده سالگی وبیست سالگی بمرحلهٔ تخصص علمی و صنعتی میرسند وپس ازبیرون‌آمدن‌ازدانشکده‌ها بایدمدتی‌طولانی از عمرخودرا بجستجوی وسیلهٔ تأمین معاش از رهگذر تجارت یاصنعت صرف کنند و باین ترتیب پیش از سن سی سالگی

(بقیه درصفحه بعد)

در شریعت موسی کیفر زانی قتل و مجازات زن زانیه رجم و در هند کیفر زن زانیه آن بوده که او را پیش سگهای گرسنه میانداختند تا بدنش را پاره پاره کنند و بخورند و مرد زانی را میسوختند و در قانون «لیکر گوس» یونانی مجازات زانی برابر با مجازات کسی بوده که پدر خود را کشته باشد وهمچنین در اوائل تأسیس دولت روم بیشتر اوقات زن زانیه محکوم باعدام میشده و پس ازدورهٔ قسطنطین زن و مرد زانی محکوم باعدام میشدهاندودرقانون «ژوستانیا نوس» زن‌زانیه رامدت‌دوسال دردیری حبس میکردند .وهرگاه‌زن‌از کردهٔخود پشیمان‌وتائب‌میشدو شوهرش از گناهش‌درمیگذشت ، او را بخانهٔ شوهر بر میگرداندند ، ولی هر گاه در ظرف‌اینمدت‌شوهرش‌میمردلباس‌اهل‌دیر براومیپوشاندندوتاپایان‌عمراورادردیرزندانی میکردندومردزانی رامیکشتند ومردم انگلستان درعهدقدیم‌زن زانیه راتاکمر برهنه میکردندوشهر بشهر میگرداندندو آنقدرمیزدندتابمیرد . وساکسونیان‌قدیم ، زن‌زانیه را آتش میزدند و مرد زانی را در همانجا بدار میآویختند . و مردم آشور مردزانی را غرق میکردند .

این ، نمونه ای از کیفر زنا نزد اقوام باستانی بود و این هماهنگی و وحدت نظر که در میان کلیهٔ اقوام بشری و سکنهٔ مناطق مختلف زمین درتقبیح‌زنا و مجازات شدید مرتکب آن وجود داشته دلیل اینستکه تشخیص زشتی و رسوائی این عمل امری فطری و موضوعی غریزی است و بهمین جهت در عصر حاضر نیز که مردم‌اکثر مناطق زمین بتقلید غربیان نسبت بمسائل ناموسی بی پروا و لا ابالی شده‌اندوافراط در آزادی فردی کار فحشاء و بی عفتی را از حد بدر برده ، با وجود این زنادرنظر جامعه بشری از زشت ترین جرائم و خطرناکترین عوامل هدم و اختلال پیوند نظام اجتماع و مخالف ذوق و ادب شمرده میشود .

دائرة المعارف لاروس تحت اینعنوان‌مینویسد .

« انکار بودن زنا از جرائم ، فرو کاستن از قیمت قانون زنا شوئی‌است ، همان قانونی که مسئولیت پدرانه را بر عهدهٔ شوهر میگذارد .

شهوت‌پرست - که تازیانه‌زدن و سنگسار کردن زانی و زانیه را وحشیانه و قسوتبار میشمارند - قرار دهد.

هـ - سرقت :

سرقت یکی از جرائم بزرگیست که از قدیمترین ادوار حیات اجتماعی بشر بزشتی و تنفر تلقی شده و کلیهٔ قوانین بشری برای شخص سارق کیفرهای سخت تعیین کرده‌اند، زیرا سارق گذشته از اینکه شخص فرومایه وجبانی استکه صاحب مال را اغفال میکند و چیزی را که در نظر او از جهت عزت برابر باحیاتست از او میرباید، دربسیاری اوقات برای انجام مقصود خود مرتکب‌قتل میشود و برای‌فراراز تعقیب قانونی؛ دست بخون صاحب مال میآلاید.

درقوانین عهد عتیق - چنانکه از مضمون اصحاح هفتم ازکتاب یشوع استفاده میشود - کیفر سارق قتل تعیین شده و در قوانین «دراگون» سارق بشکنجهٔ سخت محکوم بوده وسپس درقانون «سولون» شکنجهٔ بدنی بجزای نقد تبدیل گشته و رومیان سارق راتازیانه میزدند و ببردگی میگرفتند وهرگاه برده‌ای مرتکب‌سرقت میشد اورا ازکوه پرت میکردند و درعهد امپراتور اول و دوم در بسیاری از موارد دستهای سارق را می‌بریدند یا اورا بقتل محکوم میساختند.

همچنین قوانین قضائی قدیم انگلستان دربارهٔ سارق باکمال شدت و صرامت رفتار میکردند چنانکه سارق کالائی‌را که بیش ازیك‌شیلینك أرزش داشت محکوم باعدام میساختند.

در کشور فرانسه، اگر چه از ابتداء بدریافت جزای نقدی از سارق اکتفاء میکردند ولی بعدها دریافتند که اینگونه مجازات برای جلوگیری از سرقت کافی نیست ومرتکبین این جریمه روز افزون میشوند، ازینرو برای حفظ جان ومال مردم مقرر داشتند که هرگاه کسی در طرق و معابر عمومی یا درخانه‌هاسرقت کند اورا بدار بیاویزندوهرگاه‌ازاموال کلیسا چیزی‌بدزدداعضایش را ببرند یادیدگانش‌راکور

این ، خلاصهٔ سخن دربارهٔ جریمهٔ زناست و بطوری که ملاحظه میشود ،موضوع زنا خطری عظیم و آتشی خانمانسوزاست که بنیاد سعادت خانواده را ویران میکند و بهمین جهت کلیهٔ اقوام قدیم از زیانهای آن برحذر بوده‌اند و در برابر آن کیفرهای سخت تعیین کرده‌اند ودر دنیای امروز نیز ، مسیحی ومسلمان ازخسارت آن بفغانند و بنا براین شارع اسلام که تأمین سعادت اجتماع را یکی از مهمترین مواد برنامهٔ اصلاحی خود قرارداده ، نمیتوانسته است چنین بیماری مهلك را بچشم تسامح و بی‌اعتنائی بنگرد و شئون خانواده و ناموس مسلمانان را ملعبهٔ مشتی عناصر لاابالی و

(بقیه از صفحه قبل)

قادر بازدواج و تأسیس خانه وخانواده نیستند . وبهمین جهت جوان امروزی مدتی دراز را در فاصلهٔ میان بلوغ و ازدواج میگذرانند که درتربیت قدیم آنرا بحساب نیاورده بودند درصورتیکه این بخش از عمر ، دوران نمو جنسی وطغیان غریزه وصعوبت مقاومت دربرابر هوی وهوس وظواهر فریبندهٔ زندگیست .

دراینصورت آیا ماهم میتوانیم - مانند قدماء ومردم قرون وسطی - این بخش حساس را از حساب نظام اجتماع بشری ساقط سازیم ؟

البته چنین کاری برای ما ممکن نیست وهرگاه ما حساب این بخش مهم را ازقلم بیندازیم، نتیجهٔ آن ، شیوع فساد وبی‌اعتنائی نسبت بنسل و تندرستی درمیان مردان وزنان خواهد بود

سپس فیلسوف مزبور مینویسد : رأی صحیح برای حل این مشکل اینستکه قوانین مدنی در این بخش از عمر یکنوع ازدواجی را برای دختران و پسران روا دارند که موجب تحمیل بارمشکلات زندگی عائلی نباشد و درعین حال ایشان را ازوقوع درمفاسد وامراض و گرفتاریها نیز محفوظ بدارد ، و اینگونه ازدواج (در اصطلاح این فیلسوف) ازدواج عقیم یا ازدواج بدون اولاد «Childless marriage» نامیده‌میشود .

خوانندهٔ عزیز ، باتوجه بگفتار این دانشمند اجتماعی ملاحظه میفرمائید که این راه حل - که بزرگترین فیلسوف معاصر برای یکی ازمشکلترین مراحل ومسائل زندگی بشر پیشنهاد میکند - جز همان راه حلی نیست که چهارده قرن قبل قانونگزار اسلام بصورتی جامعتر بجامعه پیشنهاد کرده است واین راه حل یکی‌از طرق استفاده از نکاح متعه است که بعضی ازروشنفکران ! ما آنرا برای اسلام و مذهب تشیع منقصتی می پندارند .

شکی نیست که نکاح متعه برای جلوگیری ازمفسدهٔ زنا تشریع شده وبیان امیرالمومنین(ع) ناظر بهمین معنی است که فرمود : « لولا ان عمر نهی عن المتعة مازنی الاالاشقیاء » وبنا بروایتی « مازنی الاالاشقی » . یعنی اگر عمرازمتعه نهی نکرده بود جزاشقیاء زنا نمیکردند . یا جزشقی‌ترین خلق زنا نمیکرد .

ویاتحت تأثیر الکل بوسیلهٔ انتحار رشتهٔ زندگی‌خود را میگسلند ویا بسکته و مرك مفاجات از میان میروند ویا بهنگام راندن اتومبیل ، جان خود و دیگران را بهلاك میسپارند ویا کنترل شهوت جنسی رااز دست داده رسواترین بی‌ناموسی وفجیعترین فحشاء را مرتکب میشوند یادرحال‌مستی‌عزیزترین دوستان‌خودرا میکشندیا کارشان بافلاس و فروش املاك وحبس وبدبختی میکشد و خانوادهاشان پریشان و بیسامان میشوند . . . . .

باتوجه بزیانهای بی‌پایان شرب‌خمر ، بدیهی است که این عمل در هیچیك از ادیان و شرایع آسمانی مباح نبوده زیرا این شرایع همگی برای حفظ جان و مال و عقل و آبروی بشر آمده و با این ترتیب مسلّما باشیوع عادتی که شدیدترین ضربه را برجان و مال و عقل و آبروی بشر وارد میسازد موافق نخواهد بود . واما آنچه در شمارهٔ ۲۰ و۲۱ از اصحاح دهم سفر تکوین تورات دائر برشرب‌خمر حضرت نوح آمده ، خود بهترین دلیل بـر تحریف تورات و تصرفـات خائنانهٔ مغرضین در این کتابست

در شریعت اسلام شرب‌خمر بشدت تحریم شده و قرآن کریم آنرا پلید و از عمل شیطان خوانده و پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله آنرا «ام‌الفواحش» و «ام الاثام» نامیده و شارب خمررا لعن کرده و بهشتاد ضربت تازیانه محکوم ساخته است وجای تردید نیست که هرگاه مضرات فردی و اجتماعی و صحی و ادبی ومادی ومعنوی‌مسکرات را در نظر بگیریم ، تصدیق خواهیم کرد که‌اسلام درتشریع کیفر شرب خمر ، کمال عدالت‌ومنتهای رأفت وشفقت رارعایت کرده‌است.

ز ـ ارتداد ازدین :

پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله دربارهٔ مرتد از دین فرموده است :

« من بدّل دینه فاقتلوه » یعنی هرکس دین خود را تبدیل کند اورابکشید.

حکمت تشریع این حکم اینست که اسلام‌ازنظرحفظ سیاست‌اجتماع نمیتواند افرادی متلوّن وحیله‌کررا آزاد بگذارد که‌دیانتهای الهی و شرایع آسمانی‌راملعبهٔ

کنند وهر کس سه نوبت مرتکب دزدی شود اورا اعدام کنند .

این کیفرهای سخت همچنان تاسال ۱۷۸۹ نافذ ومجری بود وپس از آن یکبار بدنبال انقلاب کبیر وبار دیگر درسال ۱۸۱۰ وسال ۱۸۳۲ تغییراتی در آن بعمل آمد و قانون اعدام سارق ملغی شد .

تشریع این کیفرهای سخت دربارهٔ سارق نشان میدهد که اقوام وطوائف بشری از روزگار قدیم متوجه زیانها و آثار سوء این جریمه بوده‌اند و بهمین جهت شریعت اسلام نیز که عهده‌دار امنیت جان ومال مردم بوده ، بحکم ضرورت بریدن دست را باشرائط و قیودی که بیان شد دربارهٔ سارق تشریع کرده‌است . زیرا هرگاه عقوبت سارق منحصر بحبس باشد ـ چنانکه درقوانین عصر حاضر معمول است ـ بدون تردید مردم طماع و فرومایه از تجاوز بمال وحریم خلق خودداری نخواهند کرد و امنیت جان ومال جامعه تأمین نخواهد شد و بهمین مناسبت می‌بینیم که در دنیای امروز دزدی روبفزونی میرود و دزدان دسته‌های مسلح و نیرومند تشکیل میدهند و حتی در متمدن ترین ممالک جهان حکومتی در داخلهٔ حکومت بوجود میآورند و از ارتکاب شدیدترین جنایات وفجایع نمی‌پرهیزند . وجای تردید نیست که هرگاه کیفر بریدن دست سارق اجراء میشد ، کسی پیرامون این جریمه نمیگشت ودرنتیجه زندانها از سارقین خالی میشد و دستگاه آگاهی وقضائی از مواجهه و مبارزه باآنهمه جرایم و فجایع آسوده میگشت .

و ـ شرب خمر :

خوی نکوهیدهٔ شرب خمر ازعادات ناپسند وزیانباری است که ازروزگار بسیار قدیم گریبان گیر بشر بوده است ، بلکه باتوجه بآثار سوء و زیانهای نامحدودی که براین خوی ناستوده مترتب میشود ، میتوان آنرا شدیدترین ضربت بر بنیاد سلامت و سعادت بشر شمرد !

زیرا هرگاه آماری دقیق دردست بودثابت میشدکه همه ساله چه عده ازمردم بجنون خمری و دردهای بیدرمان اعصاب و معده و امعاء وقلب وکبد گرفتار میشوند

اسلام وارتجاع!

بداندیشان و دشمنان اسلام میگویند شما مسلمانان میخواهید افکار و احساسات ما را در محیط و اوضاعی محبوس و محدود سازید که باشرائط عصر موافقت ندارد و بازندگی کنونی منطبق و مساعد نیست و ارج وارزش خودرا ازدست داده و بصورت سدّی مانع از ترقی و تقدم و علّت ارتجاع و تأخر در آمده است.

شما برحرمت ربا اصرار میورزید درصورتی که ربا درعصر حاضر یك ضرورت اقتصادی است و دنیای کنونی از آن بی‌نیاز نیست. وهمچنین در تحریم شراب وقمار پا فشاری میکنید واز آمیزش واختلاط زن ومرد مانع میشوید ورقص مشترك و گرفتن رفیق را برای زن ومرد ناروا میدارید درصورتیکه همهٔ این مطالب از ضروریات اجتماع و تمدن عصر حاضر است. وبا این ترتیب ما را بارتجاع سوق میدهید!

* * *

باید در نظر داشت که این اظهارات معاندین اسلام از یکجهت صحیح و از جهت دیگر خطا ومغالطه است.

درست است که اسلام ربا را تحریم کرده ولی ادعای اینکه ربا یك ضرورت اقتصادی باشد درست نیست زیرا درهمین دنیای کنونی دو نظریه وجود دارد که ربا را ناروا میداند واز اقتصاد بدون ربا طرفداری میکند و آن دو نظریه یکی نظریهٔ اسلامی و دیگری نظریهٔ کمونیزم است منتهی تفاوتی که میان ایندو وجود دارد اینست که کمونیزم متکی به نیرو و قدرتی است که درنتیجهٔ این اتکاء میتواند نظام اقتصادی خود را اجراء وعملی کند ولی مسلمین باوجود آنکه درحدود سیزده قرن نظام اقتصادی خود را حفظ واجراء کرده بودند در این اواخر بعلت گرفتاری بدست رباخواران استعمارگر، بربا آلوده شدند و باوجود تنبّه و بیداری عالم اسلامی هنوز چنین قدرتی

خود قرار دهند و برای تأمین منفعت و استفادهٔ دنیوی خود باسلام وارد شوند ، و باز بهمین‌منظور از اسلام خارج شوند . و البته محتاج‌ببیان نیست که‌اینگونه‌رفتارموجب اهانت بدین و گمراهی واضطراب فکر بعضی از متدینین خواهدشد و بهمین مناسبت قرآن کریم ارتداد از دین را ازشدیدترین عوامل اختلال‌شمرده و دربارهٔ مرتکبین آن فرموده است : « ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا لم یکن الله لیغفرلهم ولالیهدیهم سبیلا »(۱)

---

(۱) سورهٔ نساء : آیهٔ ۱۳۷ .

را برقواعد و مبانی اسلامی استوارخواهیم ساخت وربارا عملاً تحریم خواهیم کرد و همین تحریم ربا را که امروز سرمایه‌داران واذناب واتباع ایشان بعنوان یك ظاهرهٔ ارتجاعی یاد میکنند بصورت یکی از مظاهر تطور و تقدم بر قرار خواهیم ساخت و نظام اقتصادی خودرا بعنوان تازه‌ترین و آخرین وضع اقتصادی بدنیامعرفی خواهیم کرد!

☆☆☆

اما شراب و قمار و آمیزش واختلاط زن ومرد، جای تردید نیست که ازطرف اسلام ممنوع و نکوهیده است و درتحریم آنها تأکید و کوشش بسیارشده هرچند این تحریم، باذائقه «ترقی خواهان» مخالف وناساز گار باشد! وچون بحث ومناقشه دراین باب در کتب و مجلات بدرازا کشیده لذا ما در این فصل اطاله کلام نمیکنیم و برای اشاره برسوائی مسکرات کافی است تذکر دهیم که چندی پیش در کشور فرانسه - که مهد فسق وفجور ومسکرات ومنکراتست - زنی ازنمایندگان درپارلمان بپاخاست و بااصرار وتأکید تمام خواهان تحریم مسکرات شد!!

شاید تذکر همین خبر مختصر بـرای جواب هـرزه درائی هـای مردان و زنان آزادیخواه! کافی باشد، ولی یاد آوری این نکته نیز در اینجا بی‌فائده نیست که عادت زیان بار و خانمانسوز شرب‌خمر بوسیلهٔ وضـع قانون و دخالت حکومت ازمیان نخواهد رفت، زیرا این عادت از عوارض بیماریهای اساسی اجتماع است وجای تردید نیست که تا ریشهٔ مرض قلع و قمع نشود مبارزه با عوارض و آثار مرض کاری بیهوده و برخلاف عقل ومنطق است وروی همین قاعده‌مبارزه باشرب‌خمر دراجتماع و محیطی که بزندگی تجملی و کامرانی وعیاشی خو گرفته‌و بارآمده بی‌حاصل‌است، زیرا شرب‌خمر نتیجهٔ اجتناب‌ناپذیر شیفتگی و دلباختگی نسبت بلذتها و کامها است که کام ولذت را حتّی درانواع سموم جستجو می‌کند! ومال وجان خودرا برای‌رسیدن بآن قربان میسازد وبدیهی است که وقتی کار لذت‌طلبی و کامجوئی باینمرحله پیوست، بوسیلهٔ تبلیغات و نشر کتب والقاء خطبه‌هاو بیان‌زیانهای‌طبی و مفاسد اخلاقی وهمچنین با توسل بتشریع قوانین سخت وتعیین مجازاتهای شدید نمیتوان بـا آن مبارزه کرد

را برای اجراء نظریهٔ خودفراهم نکرده‌اند و میتوان امیدوار بود که ایشان نیز بزودی باینمنظور توفیق بیابند.

بنابراین، ربا - برخلاف ادعای مخالفین - یك ضرورت اقتصادی و یك احتیاج عمومی جهانی نیست. و تنها درجهان سرمایه‌داری بصورت یك ضرورت در آمده است. زیرا نظام اقتصادی سرمایه داری نمیتواند بدون ربا پایدار بماند. ولی باوجود این، بزرگان و متخصصین اقتصادی سرمایه داری نیز از قبیل دکتر شاخت و امثال او ربا را نا پسند و ناروا میدانند و میگویند: نتیجهٔ قطعی و حتمی عملی داشتن رباخواری اینست که در طول مدت، ثروت عمومی در دست یك اقلیت خواهد افتاد و بتدریج اکثریت خلق از نعمت ثروت بی‌نصیب و محروم خواهند ماند و در نتیجه میلیونها نفوس در بند بندگی و قید بردگی آن اقلیت گرفتار خواهند شد. و ما بچشم خود و بدون احتیاج بتعمق و تخصص در مباحث و مسائل اقتصادی، مصداق این بیان را در دنیای سرمایه‌داری می‌بینیم و از همین رهگذر میفهمیم که این یکی از معجزات بزرك نظام اسلامی است که هزار سال پیش ازپدید آمدن نظام سرمایه‌داری دو اصل اساسی این نظام، یعنی رباخواری و احتکار را خراب کرده و ناروا و حرام شناخته است، زیرا خدائی که این دین را وضع و این شریعت را تأسیس کرده همگی ادوار زندگی بشر را در آن واحد می‌بیند و بمقتضای آنکه علیم و خبیر است زیانها و فجایع ومظالمی را که از رباخواری برمیخیزد و کینه و عنادی راکه درمیان طبقات ملت پدید میشود در همهٔ احوال میداند.

شاك نیست که درعصر حاضر ربا، مانند غل و زنجیر ذلت و اسارت بر گردن و دست ما نهاده شده است و علت این گرفتاری وذلت اینست که کلیهٔ امور وشئون اقتصادی ما خاضع و تابع دنیای سرمایه‌داری است ولی این خضوع اجباری حسابی جداگانه دارد و دلیل آن نمیشود که ربا، یك ضرورت اقتصادی واقعی باشد وجای تردید نیست که هروقت اقتصاد مامستقل شد وملت اسلام برپای خود ایستاد وروابط ما باملل جهان براساس برابری و آزادی قرار گرفت، در آن روزگار اقتصادیات خود

می‌خوردن من نه از برای طرب ست   نه از پی مستی و خلاف ادب ست
خواهم که به بیخودی بر آرم نفسی   می‌خوردن و مست بودنم زین سبب است

ولی باوجود این استعمال مسکرات را باین بهانه نمیتوان روا ومباح دانست بلکه باید متوجه بود که وجودمسکرات دلیل بر وجود بیماری اجتماع ومستلزم کوشش درمبارزه باعلل وموجبات وجود وشیوع آنست. چنانکه اسلام وقتی عادت نکوهیده شرب خمر را تحریم کرد این موضوع را ازحساب خود دور نداشت و نخستین بار در قلع مادهٔ این موجبات و علل منتهای کوشش را بکار برد و آنگاه بتحریم آن اقدام کرد و بهمین جهت مدنیت جدید میباید بجای انتقاد بی‌مورد ازاسلام دراین راه وروش از اسلام پیروی کند و درنظر داشته باشد که اولین شرط معالجهٔ بیماریهای خطرناک روحی، تنظیم امور اقتصادی واجتماعی وفکری وروحی وجسمی است.

و اما موضوع قمار و آثار زیانباری که درتضییع وقت و مال و فساد اخلاق و ایجاد عداوت و زدوخورد وتولیدضعف اعصاب وانواع بیماریها میکند؛ بحدی روشن و آشکار است که احتیاج بطول سخن وبسط مقال ندارد.

تنها موضوعی که دراین مبحث درخورمناقشه‌است، موضوع اختلاط و آمیزش زن و مرد است. زیرا مخالفین اسلام دراین باره جنجال وغوغای بسیاری بپا میکنند: گاهی از اجتماع آزاد فرانسه سخن بمیان میآورند و از آزادی کامرانی وعیاشی زن ومرد و حتی از آزادی بوس و کنار در معابر و شوارع آنجا یاد میکنند و زمانی از تمدن امریکا گفتگو میکنند و میگویند: در آن سرزمین مردم بافکر و غریزهٔ خود دو روئی ونفاق روا نمیدارند. زیرا بخوبی دریافته‌اند که کامرانیهای جنسی ازضرورتها و احتیاجات حیاتی «بیولوژی» است و بهمین جهت، راه را برای اشباع این غریزه باز گذاشته‌اند و هرجوانی دوست و رفیقی از دختران اختیار کرده و هر دوشیزه‌ای رفیقی ازجوانان بر گزیده‌است که دربیشتر ساعات روز و شب باهم بخوشی وشادی وقت میگذرانند و در تفرج گاهها و گوشه‌های خلوت از یکدیگر کام میگیرند و بیکدیگر کام میدهند و ازفشارغریزهٔ جنسی آسوده وفارغ میشوند و هر بامداد بیاد

زیرا ترك این عادت در درجهٔ اول محتاج بایجاد یك تحول عمیق روحی است ودرغیر اینصورت هرگاه از این عادت بزور جلوگیری شود سموم خطرناکتری جای آنرا خواهد گرفت.

شاید بهترین گواه ومثل برای تأیید این مطلب تاریخ مبارزهٔ حکومت امریکا بااستعمال مسکرات باشد که مابرایاستحضار خوانندهٔ عزیز خلاصهای از آنتاریخ را دراینجا بیان میکنیم :

حکومتامریکا برایمبارزهٔ بااین عادت زشت وزیانبار بکلیهٔ وسائلو اسلحه- از قبیل مجلات و جرائد و سخنرانیها و فیلمهای سینما - متوسل شد و برای تبلیغات برضد مسکرات مبلغی افزون ازشصتمیلیوندولار صرف کردو بالغ برده بلیونصفحه کتاب و مجله و نشریه باینمنظور منتشر ساخت ودر ظرف چهارده سالمبارزه مبلغی درحدود دویست وپنجاهمیلیون لیره برای تنفیذ واجراء قانون تحریم مسکرات خرج کرد و سیصد نفر را در اینجریان اعدام کرد و پانصد و سی ودو هزار و سیصدوسی و پنج نفررابزندان افکند و درحدودشانزدهمیلیون لیره بابت جریمهٔمسکرات گرفت و برابر باچهارصد و چهار ملیون لیره املاك را مصادره کرد ، ولی کلیهٔ این مبارزات جز عشق و شیفتگی نسبت بمسکرات سود وحاصلی نداد تاآنجاکه سرانجام درسال ۱۹۳۳ م. بناچار آن قانون را نقض کرد و مسکرات را بکلی آزادساخت (۱) وپس از اینهمه تجربهٔ تلخ دریافت که علاج این بیماری باتوسل بقانون و اعمال زور میسر نیست و اجتماعی که اختلاف طبقاتی شدیدبر آنحکومت کندویك طبقه آندرعیش و کامرانی مفرط و طبقه دیگرش درمحرومیت وناکامی شدید بسربرند ناچار گرفتار مسکرات خواهد بود زیرا طبقهٔ اول در اثر کامرانی بیحد و حساب احساساتشان خاموش ومحتاج بتحریك میشود و طبقهٔ دوم برای تسکین آلام و ناکامیها محتاج به بیخودی و فرار از واقع تلخ زندگی هستند وهیچکدام ازمسکرات بینیاز نخواهند بود چنانکه شاعر ایرانی از قدیم گفته است :

(۱) کتاب تنقیحات تألیف سیدابوالاعلی مودودی .

در ائیهای این جماعت کافی نیست ؟ !

و اما در خصوص امریکا و تبلیغاتیکه اینگروه درباره اوضاع آنکشور و آزادی زن و مرد در آن سر زمین میکنند شاید تذکر این نکته کافی باشد که اخیراً در نتیجهٔ اجراء عملیهٔ احصاء و تهیهٔ آمار ، در یکی از شهر های این مملکت معلوم شد که ۳۸٪ از دختران مدارس متوسطه آبستن هستند ! و این نسبت درمیان دختران دورهٔ های عالی کمتر بود ، زیرا ایشان در نتیجهٔ طول تجربه و ممارست ، طرق جلو گیری از حمل را در یافته بودند !

شك نیست که خلاصی و راحتی از فشار نیروی غریزهٔ جنسی بر اعصاب ، هدفی صحیح و مطابق با حکم فطرت و مقتضای طبیعتست ، و بهمین جهت اسلام اینموضوع را مورد توجه و عنایت دقیق قرار داده زیرا اسلام - پیش از آنکه امریکا باین موضوع توجه کند - دانسته و متوجه بوده است که محرومین از مسائل جنسی بعلت تأثر و افسردگی از کار و انتاج صحیح باز میمانند ، ولی البته برای نیل بهدف صحیح وعقلائی اتخاذ وسیله و تدبیر صحیح وعقلائی لازم است ، نه آنکه باین بهانه اجتماع را بلوث بی عفتی بیالایند و دختران و پسران را آزاد و عنان گسیخته بگذارند که مانند چهار پایان با هم مباشرت و شهوترانی کنند .

اما موضوع شادی و نشاطی که از تماشای زنان زیبا و معاشرت با گلچهرگان آراسته و طنّاز دست میدهد ، مسلّما جای انکار نیست ، همانطور که استفادهٔ ازخوان و سفره‌ای که بالوان و انواع طعامها آراسته است بدون شك از سفره‌ای که جزیکرنك مکرر ازغذا در آن نیست مطلوبتر و دلپذیرتر است ولی ماباید قبل ازهرچیز هدفهای اساسی خود را تعیین کنیم و ببینیم ، آیا وظیفهٔ ما در جهان زندگی اینست که از حد اکثر شادی و کامرانی و بهجت و مسرّت استفاده کنیم وفکر سود و زیان و تبعات و عواقب آنرا از مغز برانیم ؟

آیا هیچکس در روزگار قدیم و عصر جدید منکر این معنی شده است که کامرانی وعیاشی لذت بخش و مسرت انگیز است ؟

عیش ونوش شب دوش بادلی شاد و روحی خرم ازپی کارهای خود روان میشوند ودر کارهای روزانهٔ خود توفیق و پیروزی می یابند وباینوسیله ، ملت باگامهای بلندوسریع راه ترقی و تعالی راطی میکند .

این خلاصهٔ مقال وزبدهٔ گفتار سفسطه آمیز این گروهست ، ولی گویـا این جماعت خاطرات تلخ وحزن انگیزجنك گذشته را خیلی زودازیاد برده‌اند وفراموش کرده‌اند که چگونه همین کشور فرانسه که از بردن نامش آب در کام ایشان میگردد زیر اولین ضربت و نخستین هجوم سپاه آلمان بزانوی عجز و ذلت در آمد وباآنکه از نظر سازو برك جنك مجهز بود براثر شهوترانیها و بعلت از کف دادن روح عزت و خشونت مقدس مردانگی ، از خراب شدن عمارتهای فاخر ورقاص‌خانه‌های پاریس ترسید و شرف و تاریخ و مجد و آبروی خود را وقایهٔ آن قرارداد .

اکنون ما از این جماعت میپرسیم که آیا منظور ایشان اینست که جوانان مارا بعنوان مبارزهٔ باارتجاع وطرفداری ازتجدد وترقی بچنین ورطهٔ خوفناکی درافکنند ؟!

آیا این گروه خطبهٔ حکیمانهٔ مارشال‌پتن‌راازیادبرده‌اند که گفت : بزرگترین علت شکست ما فرو رفتن در گردابهای شهوات وابتلاء تن پروری وعیاشی وکامرانیها بود ؟!

آیا در کتاب « چرا فرانسه شکست خورد » نخوانده‌اند که « آندره موروا » نویسندهٔ بزرك فرانسه مینویسد : در آن‌موقع که‌هواپیماهای‌بمب‌افکن‌دشمن‌شهرهای ما را زیر بمبهای آتش‌زا ومخرب خود بصورت جهنمی در آورده بود ، نخست‌وزیر وقت « پل رینو » میخواست بوسیلهٔ تلفون از مرکز ستاد مشترك نیروی‌هوائی متفقین برای مبارزه بـا دشمن تقاضای چند فروند هواپیما کند ولی با هریك از سه تلفون روی‌میز خود میخواست صحبت کند صدای مادام « دوپی » محبوبه‌اش بلند بود که با استفاده‌از عشوهٔ خود و دلباختگی نخست وزیر در شئون سیاسی و لشگری دخالت وتوصیه میکرد ؟ !

آیا این اعترافات از طرف رجال شمشیر وقلم فرانسه برای پـایان دادن بهرزه

شك نیست که زن در دنیای غرب برای مرد « رفیقی » شایسته شده و برای مغازله و معاشقه، و اشباع کام جنسی او مجهز و آماده گشته ودر حل بعضی از مشکلات مرد با او بکمك و معاونت برخاسته ولی درعین حال از انجام وظیفه یك همسر صالح و مادر شایسته فرو مانده است و جنجالها و مغالطه های مجامع زنان و طرفداران ایشان قادر نیست که این حقیقت را انکار کند. زیرا آمارها واحصائیه های مضبوط و دقیق آنرا تأیید میکند وبهترین دلیل برصدق این مدعی بالا رفتن نسبت طلاق در امریکا به ٤٠ ٪. است واین بالا رفتن نسبت طلاق ازخطری عظیم واز انحلال وحشتناکی در روابط زناشوئی و خانوادگی حکایت میکند. واما در اروپا هر چند سطح طلاق باین درجه بالا نرفته ولی کار معشوقه بازی در آن سر زمین برسوائی کشیده است. و جای تردید نیست که هر گاه زن، همسری شایسته می بود ومیتوانست در آشیانه مقدس خانواده استقرار بیابد و آنرا از نور و حرارت قلب خود برخوردار سازد این رسوائیها هر گز بوجود نمیآمد. واما در موضوع وظیفهٔ مادری چنانکه در مبحث متعلق به « زن » بیان شد، اساسا اشتغال زن بکار در خارج از منزل، چه از نظر وقت و چه از جهات روحی فرصت و مجال اشتغال بوظیفهٔ خطیر مادری را از اوسلب میکند، زیرا زنی که در اثر چند ساعت کار متوالی، خسته و فرسوده شده و دراثر معاشرت و برخورد بامرد های مختلف فکر وحواس اومتشتت وپریشان گشته، نه در اعصاب خود طاقت و نیروی قیام بوظیفهٔ مادری دارد و نه در فضای روح و دل خود محیط مساعد ومناسبی برای پذیرفتن طفل وپرورش عواطف واحساساتی متناسب با این وظیفه می‌یابد و اما به بینیم اجتماع بشری - با صرف نظر از لذت و مسرتی که بر اثر آمیزش با زنان آراسته وطناز برده - چه نتیجهٔ عقلائی وفائده در خور ذکری ازاین وضع بر داشت کرده است؟ و آیا وجود این عده از زنان درپارلمانهای جهان و وزارتخانه ها و ادارات کشور ها و یا وجود چند ملیون زن در کار خانه ها و تجارتخانه‌ها و بارها ومراکز فسق و فجور، کدام مشکل از مشکلات بشریت را حل کرده است؟

مسلّما موضوع گوارائی لذات و کامرانیها چیزی نیست که در قرن بیستم کشف شده باشد، بلکه قرنها پیش از این یونانیان و ایرانیان قدیم و رومیان آنرا شناخته وتا گلوگاه در آن فرو رفته بودند، ولی در اثر همین کامرانیها قدرت وصلابت خود را از دست داده سر انجام از کارهای سودمند و افکار روشن وهمتهای عالی و روح سربازی و فداکاری محروم ماندند وحکومت واستقلال خود را ازدست دادند

جای تردید نیست که ملل اروپائی از نظر نیروی مادی و علمی وازجهت کار و کوشش و سعی در تولید وانتاج بسیار قوی و مجهز بوده و هستند، ولی اندك اندك کرمهای شهوترانی و عیاشی در پیکرهٔ درخت حیات اجتماعی ایشان رخنه کرده و بعضی را ازپای درآورده و بعضی دیگر را ضعیف ساخته و همچنان درراه فنا و زوال پیش میبرد، ولی ما مردم مشرق که در اثر ناسازگاری اوضاع اجتماعی و ظروف سیاسی-خاصه دردوقرن اخیر- آن نیروهارا فاقدیم، چگونه روا است که در گردابهای وحشتزای شهوات در افتیم واینگونه هرزگی ها را تمدن و ترقی بنامیم و اجتناب از اینگونه منکرات را ارتجاع و جمود بخوانیم؟!

با توجه باینحقایق پیدا وهوید است که هر نویسنده یا «مصلح آزادیخواهی!» که ما را بفرو گذاشتن آداب و اخلاق باستانی خود دعوت کند، تحت هر عنوان که باشد، اومبعوثی ازدستگاه استعمار و فرومایه‌ای جیره خوار از خوان بیگانگان و دشمنی جانکاه و بد خواه ما است.

ما در فصل مخصوص به «زن» از اینکتاب گفتیم که معاشرت و آمیزش زن با مرد بیگمان بر دلربائی وقدرت نفوذ وتصرف در احساسات او افزوده است.

ولی اکنون جای این سؤال بمیان میآید که آیا این دلربائی و طنازی شخصیت و حیثیت زن را از نظر وظائفی که در نظام طبیعت بر عهده دارد افزوده است یا بهمان نسبت که بر این جهات او افزوده از آن جنبه اش فرو کاسته و آیا این افزایش، کفهٔ حیثیت و آبرو و سعادت اجتماع را سنگین ساخته یا از وزن و سنگینی آن کم کرده است؟

و آیا این برای اسلام عیب و نقصی است که نوع بشر را مانند یك زنجیر و حلقات قرنها و نسلها را پیوستهٔ بیکدیگر میداند و روانمیدارد که‌یکنسل‌سعادت و مصلحت نسل دیگر را فدای هوی وهوس خود سازد؟

بلی در صورتی جای ایراد و انتقاد بود که اسلام کلیه انواع وابواب‌تمتـّع و لذت را مسدود ساخته، وفطرت وغریزه را باطل وعاطل گذاشته، و غرائزوفطریات بشری را تحت فشار قرار داده باشد، ولی آیا اسلام چنین کاری‌کرده است؟

جواب ما بر این سؤال در فصل آینده‌خواهد آمد.

☆☆☆

در فتح مکه، پس از آنکه پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بالای کوه صفـا از مردان بیعت گرفت، زنان مکه بنزد آنحضرت آمدند و تقاضای شرکت در بیعت کردند، در اینموقع آیه نازل شد و پیغمبر رامأمور ساخت که طی این چند شرط، از زنان بیعت بگیرد:

۱ - نخست آنکه چیزی را باخدا شریك نسازند.

۲ - دوم آنکه دست بدزدی نیالایند.

۳، ٤ - سوم وچهارم آنکه دامن بزنا آلوده نسازند وفرزندان خودرا - چه بصورت زنده بگور کردن و چه بصورت سقط جنین - نکشند.

٥ - پنجم آنکه بافتراء و دروغ فرزندی را بغیر از پدرش نسبت ندهند.

٦ - ششم آنکه در برابر اوامر پیغمبر عصیان و تمرد نکنند.

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دستور فرمود تا قدحی پر از آب حاضر کردند و دست مبارك خود را در آن قدح فرو بُرد وزنان نیز پس از تعهدبوفاء نسبت باین‌شش‌شرط دستها را در آن قدح فرو بردند و بر اینگونه آئین بیعت زنان پایان یافت

بطوریکه‌درماده چهارم ازاین پیمان مقدس ملاحظه میفرمائید، شریعت غرای اسلام در چهارده قرن پیش،شرط بیعت زنان و ورود ایشان‌را بحوزهٔ اسلام‌خودداری از عمل وحشیانهٔ‌سقط جنین‌قرار داده است، ولی‌طرفه اینست که‌پس‌ازگذشتن تقریباً

آیا قیام زن باین امور او راعنصری مفید وعضوی‌مؤثر دراجتماع‌میسازد ، ولی قیام بتربیت فرزندان و پرورش مردان و زنان صالح و مفید وایجاد افرادی‌خداشناس و متقی وبا ایمان او را بموجودی بی فائده و عنصری بی خاصیت تبدیل میکند ؟

ممکنست زن در برابر کف زدنهای شنوندگان در پارلمان یا درمقابل‌شنیدن تملق و تحسین در سالونها و در معابر شاد و مسرور شود ، ولی این مسرت و شادی موقت که نتیجهٔ آن پدید آمدن نسلی بدون مادر و محروم از عواطف و تربیتهای عالی مادری باشد چه ارزشی دارد؟ و آیا جز مادر کدام کس میتواند عنصر محبت‌را که جای‌گیر از خوی سبعیّت و خود خواهی بشر است در روح و قلب فرزندان تزریق کند ؟ !

البته منظور ما از این بحث این نیست که زن را تحت فشار و مورد قسوت و آزار قرار دهیم و او را از لذتهای زندگی و پا بر جا ساختن شخصیّت و حیثیّتش محروم سازیم ، ولی کی و کجا عرصهٔ زندگی به بشر ـ چه زن باشد و چه مرد ـ مجال و اجازه میدهد که بوفق دلخواه خود از لذات حیات کامیاب شود و چنانکه پسند خاطر او است شخصیت و حیثیّتش را پا برجا سازد .

آیا در صورتیکه ما ـ بر اثر غلبهٔ خود خواهی ـ هوای نفس و خواهش دل را عنان گشاده رها کنیم و در پی شهوات و لذات خود روان شویم ، وضع اجتماع و سر نوشت زندگی ما چگونه خواهد بود ؟ !

آیا نه چنین است که دراثر این افراط ، نسلهائی بدبخت وضعیف وناقص از ما باقی‌خواهد ماند که مسئولیت بدبختی و ضعف ونقص آن بر عهدهٔ وجدان ما خواهد بود ؟ !

آیا در میان آن نسل و طبقهٔ شور بخت و تبه روزگار عدهٔ بیشماری از زنان نخواهند بود؟ و آیا برای زن ـ از نظر جنس و نوع ثابت و دائمی که درجهان‌دارد ـ شایسته و روا است که بعضی از افرادش در قسمتی از زمان در کامرانی افراط کنند و در نتیجه ، بقیهٔ افراد را درنسلهای بعد و قرنهای آینده بدبخت و بینوا سازند ؟ !

دین و اختناق غرائز و عقده‌های روحی

معاندین دین میگویند: التزام باوامر و نواهی دین یکنوع اختناقی در غرائز و عقده‌هائی در روح ایجاد میکند و زندگی شخص متدین را بعلت تأثر و تألم از آلودگی بگناه مکدر و منغص میسازد و حال سودا و وسواسی در روح او بوجود میآورد که بر اثر پدید آمدن آن حال، کلیهٔ اعمال خود را خطا و آمیخته بگناه می‌پندارد و برای پاکیزه ساختن جان و دل خویش از آلودگی بگناه، لذتها و کامهای خود را ترك میکند و بمحرومیت و افسردگی دچار میگردد و روی همین اصل، مردم اروپا، تا زمانیکه پای‌بند و ملتزم باوامر و نواهی دین بودند، در ظلمت و حیرت بسر می‌بردند و از آن زمان که فکر و عقل خود را از قید و بند دین رها ساختند، یکنوع آزادی روحی و فکری دامنه‌داری بدست آوردند که نتیجهٔ آن در توسعهٔ فعالیت و فراوانی تولید و تثمیر و پیشرفت برنامه‌های عمران و آبادی ایشان محسوس و مشهود است.

این خلاصهٔ شبهه و محصل مغالطهٔ اینگروه است که با استناد بآن مردم را بترك دین و رهائی از شروط و قیود حلال و حرام و حدود و احکام شریعتهای آسمانی دعوت میکنند!

* * *

ما در این مقام کاری بدیانت اروپا و ملل اروپائی نداریم و دفاع از کیش و دینشان را بعهدهٔ خودشان میگذاریم و سخن خود را بدفاع از اسلام در برابر این شبهه و افتراء متوجه میسازیم و پیش از آنکه در این باره گفتگو کنیم که آیا اسلام چنین اختناق و عقده‌هائی را در غرائز و روح شخص مسلمان پدید میآورد یا نه و آیا پیروی از حدود و احکام این دیانت موجب محرومیت و افسردگی روح میشود یا نه در بارهٔ ماهیت و

هزار و چهار صد سال از این قضیه ، بعضی از زنــان مسلمان همان جنایت وحشیانهٔ عصر جاهلیت و بربریت را از سر گرفته و چهارده قرن بقهقرا بر گشته و جنین های خودرا بیرحمانه سقط میکنند واین رفتار شرم آور و وحشیانهٔ خودرا ترقی وتجدد مینامند در صورتیکه تنها فرق میان رفتار قسوتبار زنان مسلمان ! عصرحاضر با رفتار زنان عصر جاهلیت اینست که آن زنان فرزندان خودرا غـالباً از بیم فقر و صعوبت زندگی میکشتند ولی زنان عصر ترقی و تجدد ! کودکان خودرا برای آن میکشند که مبادا وجودشان مانع از عیاشی و شهوترانی ایشان شود و سنگینی وفشار جنین شکمهاشان را پر چین و نازیبا کند و شیر دادن کودك پستانها شانرا دستفرسوده و سست سازد و جوانان هرزه و شهوتران را بدست سودن بر آن بی‌رغبت کند یاوجود حمل ، از شب‌نشینیها و قمار بازیها و باده گساریهاشان‌مانع وعائق گردد !

آری اینست معنی ترقی و تجدد که زنان مترقی ما و جوانان طرفدار ایشان میطلبند و مخالفین خود را مردمی جامد و ارتجاعی و خرافی مینامند ! !

فاعتبروا یا اولی الابصار !

که میان تنفر از اعمال غریزی و اعتقاد بزشتی و پلیدی آنها (که یك موضوع لا ارادی و مربوط بدستگاه عقل باطن و موآید عقدهٔ روحی است) با خودداری از انجام اعمال غریزی (که یك موضوع ارادی و مربوط بدستگاه عقل ظاهر است) فرق قطعی بگذاریم، زیرا که این خودداری، جز تعلیق درعمل نیست».

اکنون که دانستیم که اختناق غریزه و عقدهٔ روحی یك امرلاشعوری مربوط بهوش نهان و خارج از حوزهٔ اراده ومعلول پلیددانستن و تنفّر واشمئزاز داشتن از حوائج غریزی است وخودداری از انجـام اعمال‌غریزی امری ناشی از شعور ومربوط بعقل ظاهر وداخل در حوزهٔ اراده است، تفاوت آندو بخوبی آشکار میشود وپس از توجه باین نکتهٔ دقیق سخن خودرا در بارهٔ اینموضوع از نظراسلام آغاز میکنیم:

این حقیقت قابل انکار نیست که درمیان ادیان و نظامات جهان هیچکدام‌در مقام اعتراف بحوائج غریزی و نیازمندیهای‌فطری انسان صریحتر از نظامات‌اسلامی نیست وهیچیك از شرایع وقوانین عالم باندازه اسلام درمبارزهٔ باروح تنفر واشمئزاز از این حوائج و نیازمندیها پافشاری نکرده است!

البته اسلام برای مردم روا نمیدارد که درپیروی از این شهوات افراط کنند و کار کامرانی خودرا بجائی برسانند که درقید و بند بردگی و بندگی هواهای‌نفسانی در افتند، زیرا دراینصورت زندگی بشر نظام و قوام نمی‌پذیرد و کاروان بشریت از سیر تکاملی خود باز میماند و کلیهٔ نیروهای بشری دراینراه ضایع و تباه میشود و سر انجام روح حیوانیت وخوی‌بهیمیّت‌بر انسان غالب ومستولی میشود، ولی‌بایددر نظر داشت که رعایت اعتدال دراستفادهٔ ازشهوات و بکاربردن غرائز باپلید شمردن ومنفور دانستن غرائز و میول‌نفسانی تفاوت بسیار وفرقی غیر قابل‌انکار دارد.

روش اسلام در تدبیروادارهٔ نفس‌انسانی اینست که‌اولاً برای‌جلوگیری‌ازاختناق غرائز و عقده‌های روحی، شهوات و خواهشهای طبیعی و فطری انسان را بطور کلی برسمیّت شناخته وبارزش واهمیت آن اعتراف کرده است وثانیاً بکار بردن آنها را با رعایت اعتدال در کامرانی مباح و رواداشته است، و این رعایت اعتدال و دقت‌در جلوگیری از افراط درشهوات را برای جلوگیری از ضرر منظور کرده است، زیرا

حقیقت این اختناق و عقده‌ها بحث میکنیم زیرا معنای واقعی آن - حتی بر بسیاری از مردم‌فاضل وبامعلومات - روشن و معلوم نیست .

برای روشن شدن این بحث‌لازمست‌بدانیم که‌اختناق غرائز و عقده‌های روحی در اثر خودداری و امساك از انجام اعمال غریزی و مقاومت در برابرهواهای نفس‌و خواهشهای دل بوجود نمیآید بلکه این عوارض وانحرافات‌روحی وقتی تولیدمیشود که انسان‌اصولاً مقتضیات وحوائج غریزی ومیول وخواهشهای نفسانی را پلید وزشت بداند وخطور دادن آنرا برفکر ودل خود ناروا و ناپسندبشمارد واین‌عقیده دراعماق روح وعقل باطن اورسوخ ونفوذ کند .

بنابراین علت‌پدید آمدن این عوارض وانحرافات‌روحی یاناموضوع لاشعوری یعنی مربوط بعقل باطن وعقیدهٔ انسانست وهیچگونه ارتباطی با اراده وعمل‌او ندارد باین معنی که شخص درصورتیکه معتقد به‌پلیدی وزشتی حوائج‌غریزی‌ومیول‌نفسانی شد - ولودرمقام برآوردن این حوائج و پیروی از این میول هم باشد - از آن حالت اختناق وعقده‌های روحی درامان نخواهد ماند ، زیرا همان عقیده بپلیدی و ناروائی و زشتی و ناپسندی این اعمال موجب پدید آمدن آن عوارض خواهد بود و زد و خورد شدیدی که هنگام ارتکاب عمل دراعماق روح میان عقل باطن و عقل ظاهر یا شعور ولاشعور بوجود میآید عقده‌های روحی واضطرابات نفسانی را بوجود خواهد آورد

لازمست یادآورشویم که این تحقیق - راجع بموضوع‌اختناق غرائزوعقده‌های روحی - مربوط بما نیست بلکه تحقیق و تفسیری است که شخص « فروید » در این باره نوشته است والبته خوانندهٔ عزیزمیداند که فروید متخصص‌این مباحثست وکلیهٔ ایام عمر خودرا در تحقیق راجع باین مسائل ودرحمله بدین وبیان جلوگیری آن از نشاط بشریت صرف کرده‌است

« فروید » در صفحه ۸۲ ازکتاب خود بنام :

Three Contributions to The Sexual Theory میگوید : « . . . و بر ما واجبست

خود را از دنیا فراموش مکن. و همچنین گفته‌است: «کلوا من طیبات مارزقناکم»[۱] یعنی از آن روزیهای پاك و پاکیزه که نصیب شما کرده‌ایم بخورید. و نیز در اینخصوص فرموده است: «کلوا و اشربوا ولا تسرفوا[۲]» یعنی بخورید و بنوشید و اسراف مکنید.

اسلام دربارهٔ کامرانیهای مشروع باینحد نیز اکتفاء نکرده بلکه موضوع احساس جنسی را - که مدار شبهه واشکال معاندین است - باصراحت مورد توجه قرارداده و قرآن کریم یکجا فرموده است: «وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم[۳]» دراین آیه، خدا مسلمانان را مأمور کرده که مردان وزنان بی‌همسررا دررقبهٔ زناشوئی وارد کنند وچون بیشتر اشخاص عزب بعلت فقر درعزوبت میمانند خاطرنشان ساخته است که خدای بخشای دانا ایشان را بفضل خود بی نیاز خواهد ساخت. قرآن در این باره باین اندازه نیز اکتفا نکرده بلکه در تفخیم و تعظیم این امر فرموده است: «ومن ایاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها وجعل بینکم مودة ورحمة ان فی ذلك لآیات لقوم یتفکرون[٤]» یعنی واز آیات و دلائل توحید خدا اینست که ازجنس خود شمابرای شما همسرانی بیافرید تا با ایشان انس و الفت گیرید و میان شما وایشان دوستی و مهربانی قرارداد. همانا که در آن کار برای قومی که تفکر کنند نشانه‌هائی ازوجود و یگانگی خدا موجود ومشهوداست.

نکتهٔ شایان توجه دراین بیان الهی اینست که قرآن کریم آفرینش همسران و موضوع انس و الفت باایشان را درعداد آیات وشاهکارهای بزرك خلقت قرارداده و پس از آن آیات بزرك دیگر از قبیل آفرینش آسمان و زمین و اختلاف زبانها و رنگها و برق و باریدن باران و احیاء زمینهای موات واطاعت آسمان وزمین دربرابر

(۱) سورهٔ اعراف، آیهٔ (۱٦۰).
(۲) سورهٔ اعراف، آیهٔ (۳۱).
(۳) آیهٔ ۳۲ ازسورهٔ نور
(٤) آیهٔ ۲۱ ازسورهٔ روم

مسلّما این افراط و بیباکی چه برای فرد و چه برای اجتماع ضررهائی ببار خواهد آورد.

ضرر افراط و بیباکی در شهوات برای فرد اینست که نیروهای طبیعی و نشاط حیات اورا قبل ازموقع مقرر از میان میبرد و اورا بعادتهای زیانبار دچار میسازد و از کارهای مثمر و مفید باز میدارد و آزادی و استقلال او را یکباره سلب میکند و سرانجام، فرد را بصورت عنصری مهمل و بیچاره و بیکاره وفاقد نیرو و توان وارج و ارزش درمیآورد.

واما ضرری که این روش برای اجتماع ببارمیآورد اینست که نیروهای خداداده و سرمایه‌های قوای دماغی و عضلی اورا درراه رسیدن بیك هدف ـ و آنهم هدفی کم ارزش و بی اهمیت ـ بکار می برد واورا ازرسیدن بهدفهای عالی و بالا بردن سطح زندگی عمومی باز میدارد.

بعلاوه، ادامهٔ اینروش قوام و نظام خانواده را برهم میزند و روابط اجتماعی را سست و واهی میسازد و روح غیرت و مردانگی و صولت و سلحشوری را سلب میکند و اجتماع را درمعرض هجوم و حمله و تجاوز دشمنان نیرومند قرارمیدهد و شاید سرگذشت ملّت شهوتران فرانسه در برابر هجوم قوای نظامی آلمان ـ درجنك گذشته ـ ما را ازشرح و تفصیل دراین باب بی نیاز بسازد.

اسلام برای جلوگیری ازاین زیانها و برای آنکه اجتماع ازشر انحطاط وخطر سقوط محفوظ بماند، مردم را از افراط در پیروی شهوات برحذر داشته، ولی درعین حال بهره برداری و تمتع در حدود معقول و بارعایت اعتدال را نه تنها روا و مباح ساخته بلکه باصراحت تمام مردم را بسوی آن فرا خوانده و قرآن کریم دراین باره فرموده است:

« قل من حرّم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق [1] » یعنی ای پیامبر ما، بگو کدام کس زینتی را که خدا برای بندگانش برآورده وروزیهای پاك وپاکیزه را حرام کرده است؟

و باز قرآن دراین باره گفته است: « ولاتنس نصیبك من الدنیا [2] » یعنی بهرهٔ

۱ ـ سورهٔ اعراف، آیهٔ (۳۲). ۲ ـ سورهٔ قصص، آیهٔ (۷۷).

پدید آمدن عقده‌های روحی است - ندارد وهیچگونه اضطراب وفشاری دراعصاب و روح ایجاد نمیکند.

در اینجا تذکر این نکته لازمست که: دعوت اسلام و تأکید این شریعت در بارهٔ ضبط شهوات از نظر تحکم وتحمیل و بقصدمحروم‌ساختن مردم از لذتها وکامها نیست، بلکه از آن نظراست که- بگواهی‌تاریخ جهان - تنها اقوام ومللی توانسته‌اند استقلال و شخصیت خود را حفظ کنند که برضبط شهوات و هـواهای نفسانی خود قدرت داشته‌اند وحتّی برای تقویت نیروی ارادهٔ خود، قسمتی از لـذتهای مباح و مشروع را نیز فرو گذاشته‌اند و نفس را بتحمل مشقات و امتناع از لذات ورزش و عادت داده‌اند.

شاید بهترین مثال برای اینموضوع طرز سلوك و زندگی ملت انگلیس باشد که بر اثر فرا گرفتن تربیت صحیح در برابر مشکلاتی طاقت فرسا حلم وحوصله‌ای عجیب و صبر و پایداری حیرت انگیز نشـان داد و در ایام جنك از طرفی حملات شدید و بمبارانهای وحشتبار دشمن را و از طرف دیگر انواع محرومیتهـا را تحمل کرد و در اثر این صبر و پایداری وتسلط بر هواهای‌نفسانی، خودرا ازچنان مهلکهٔ عجیب نجات داد و کلیهٔ مصائب و حوادث را پشت سر وزیرپا نهاد وهمگی‌خسارات و زیانهائی را که دیده بود جبران و ترمیم کرد. و البته محتاج بتذکر نیست که عامل مهم در این پیروزی، همان قدرت اراده و تسلط بر شهوات بود و الا هر گاه ملت انگلیس هم مانند بسیاری از ملل، در اثر پیروی ازشهوات، نیرو های اندوختهٔ اعصاب خود را از کف داده و در برابر خواهشهای دل و هوا های نفس عاجز وزبون میبود، نه‌قادر بود که آنهمه مصائب و حملات قیامت آسای دشمن راتحمل کندو نه میتوانست انواع محرومیتها را - که حتی هنوز هم بصورت جیره بندی‌درآن‌مملکت باقی است - تقبل نماید.

با توجه باین حقایق اساسی و مسائل حیاتی است که بحکمت تشریع روزه در شریعت اسلام آشنا میشویم و اسرار تحمل این محرومیت اختیاری را بخوبی‌درك

فرمان‌خدارا تذکر داده‌و باینوسیله ببهترین وجهی‌اهمیت وعظمت اینموضوع راخاطر نشان‌ساخته است ؛ و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دراین باره فرموده است :

« حبّب الی من‌دنیاکم الطیب والنساء و جعلت قرة عینی فی‌الصلاه [۱] » یعنی از دنیای شما بوی خوش و زنان برای من‌خوشآیند شده و روشنی دیده‌ام در نماز گذاشته شده است .

بطوری که ملاحظه میفرمائید پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این بیان معجز نشان ، احساسات جنسی را چنان محترم داشته که آنرا باپاکیزه‌ترین بوئیدنیهای دنیاو بانماز که عالیترین نقطهٔ صعود وترقی روحی بشری است‌برابر نهاده است .

همچنین پیغمبراکرم برای توضیح بیشتری دراهمیت این‌احساس فرموده است: که شخص در برابر مباشرت وعمل جنسی باهمسر خود ، ازطرف خدا مأجور ومثاب خواهد بود و چون مسلمانان از سر تعجب عرضه داشته‌اند « یا رسول الله آیا فردی ازما ، در برابر کام‌گرفتن مأجور ومثاب خواهد بود ؟ » فرموده است : مگر نه چنین است که هرگاه کام خود را از راه حرام می جست گناهکار بود ؟ پس همین قیاس در صورتیکه کامرانی خودرا درراه‌حلال‌قرار دهد اجر وثواب خواهد برد [۲]

باتوجه باینحقایق معلوم و روشن میشودکه بارعایت دستور اسلامی ، هیچگاه اختناق غریزی و عقده‌های روحی پدید نمیآید ، زیرا اسلام ، احساس‌رغبت جنسی‌را زشت نمیداند و هیچگونه داعی وموجبی‌برای تنفر واشمئزاز از آن نمی‌بیند ، بلکه تنها مطلب اسلام دراین باره اینست که جوان مسلمان شهوت جنسی خودرا محدود ومضبوط سازد و بطور صحیح ومعقول ودر مورد مناسب‌ومشروع مورد استفاده قرار دهد والبته تعویق وتعلیق‌اجراء عملیهٔ‌جنسی - چنانکه ازقول‌فروید نقل شد - موجب پدید آمدن اختناق غریزه وعقده‌های روحی‌نخواهد بود زیرااین‌تعویق وتعلیق‌امری ارادی و عمیلدای اختیاری است وهیچگونه تأثیری درلاشعور یاعقل باطن - که‌محل

(۱) تفسیر ابن‌کثیر و بسیاری از منابع دیگر
(۲) صحیح مسلم .

خاطری که در پرتو این توجه در کنف خدای مهربان دست میدهدارزش آنرا ندارد که این مقدار از وقت در راه آن صرف شود ؟!

و اما اینکه دشمنان دین ادعا میکنند که دیانتها عیش پیروان خود را مکدر ومنغص میسازند و هیولای وحشت‌انگیز معاصی و خطا ها را در خواب و بیداری در برابر ایشان مصور ومجسّم میکنند، باید دانست که این ادعاء و افترا بهیچوجه در بارهٔ اسلام صادق و منطبق نیست، زیرا اسلام در همه جا ذکر مغفرت‌ورحمت‌را بر عذاب وعقاب مقدم داشته است.

اسلام مانند مسیحیّت نیست که گناه را مانند غولی و حشتناك بدنبال پیروان خود روان سازد و مانند ظلمتی ابدی در افق حیات بشردامن گستر نماید و گناه آدم ابوالبشر را همچون شمشیری برّان روی گردن همگی فرزندان آدم قرار دهد و ایشان را برای جبران گناهی که خود مرتکب آن نشده اند مأمور ومجبوربتقدیم فداء و تطهیر روح کنند. بلکه قرآن کریم در بارهٔ آدم و خطای او میگوید: «فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه [۱]» یعنی آدم، پس از ارتکاب خطاو احساس‌ندامت دستور توبه را از خدا دریافت کرد و خدا توبهٔ او را بپذیرفت.

بنا بر این ملاحظه میفرمائید که قرآن کریم در طی یك بیان مختصر وموجز داستان گناه آدم را پایان داده و خیال فرزندان او را از جبران خطای او آسوده ساخته وبا یك جمله، در دکان بهشت فروشی و گناه بخشی کشیشان را تخته کرده است و همانطور که غفران گناه آدم بدون تشریفات و دکان داري انجام گرفته، فرزندان او نیز - که ارتکاب خطا واحساس ندامت را از او بارث برده‌اند - ازطرف قرآن کریم همه جا دعوت بتوبه شده ووعدهٔ آمرزش دریافت کرده اند و چون‌خدای مهربان که آفریدگار ایشانست طبیعت ایشانراخوب‌میشناسد، هیچگاه‌تکلیفی گران و طاقت فرسا بر ایشان بار نکرده و جز در حدود قدرت و اندازهٔ طاقت آنانرامورد محاسبه و مؤاخذه قرار نخواهد داد. و قرآن کریم در این‌باره میگوید: «لایکلف

۱- سورهٔ بقره آیهٔ (۳۷)

میکنیم ومی‌فهمیم که ماه رمضان و امساك سی روزهٔ آن یك مدرسهٔ عالی اخلاق و یك دورهٔ مهم تربیت و تهذیب است که نتیجهٔ آن بار آوردن ملتی نیرومند و امّتی عزیز و قوي و صالح برای حیات و آماده برای مواجهه با محرومیتها و مشکلاتست و همچنین متوجه میشویم که خرده گیریها مدعیان ترقی و تجدد ، نسبت بتشریع این عبادت بزرك ، جز جهل و سخافت فکر و کوتاهی نظر، منشاء و مایه ای نـدارد . زیرا کساني که آنقدر اسیر نفس و گرفتار شهوات باشند که حتی برای چند ساعت در شبانه روز ، قدرت خودداری از خوردن و آشامیدن نداشته باشند بدون تردید در میدان مبارزهٔ حیات و عرصهٔ سهمگین‌تنازع بقاء جز شکست وانقـراض و فنا و زوال سهمی نخواهند داشت .

در اینجا از طرفـداران کمونیزم و دشمنان اسلام می پرسیم که آیـا همان کمونیستها ـ که شما کاسه لیسان و مبلغین مرام ایشان ، مسلمین را بعلت‌روزه گرفتن ورعایت سایر دستور های تهذیب وتمرین نفس توبیخ و نکوهش میکنید ، هـر گاه بتحمل انواع مشقتها و محـرومیتها خونگرفته و عادت نکرده بودند ، میتوانستند در دفاع از استالینگراد ، چنان صبر و پایداري عجیب را از خود نشان دهند ؟ !

آیا جای تعجب نیست که تحمل مشقات و محرومیتها ، هر گاه بامر حکومت و بدستور دولت باشد ، آنرا کاری پسندیده و شایسته بدانیم ولی هر گاه‌همین‌روش تربیت از طرف خدا و بعنوان دین باشد آنرا ناپسند و نـا شایسته بشماریم و داغ ارتجاع را بر آن رسم کنیم ؟ !

با توجه باین حقایق ، ثابت ومسلم شد که فریضهٔ روزه بعنوان تحکم وتحمیل بر مردم تشریع نشده و منظور از تشریع این عبادت ، ایجاد روح مقاومت و قدرت اراده است و اما در خصوص نمـاز به بینیم این عبادت چه اندازه از وقت شخص مسلمان را فرا میگیرد ؟ آیا کلیهٔ نماز هائی که در سراسر هفته بجا میآوریم بیش از تماشای یك فیلم در سینما وقت مارا اشغال میکند ؟ و آیا سعادت و نعمت ارتباط با خدا و استعانت از خالق و واهب کلیهٔ نیروهای مادی‌ومعنوی ، و آرامش‌وآسایش

ومحبت خودرا نیز بر ایشان میگستری و بپایگاه پرهیزگارانشان بر میآوری !

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده است واو شرمسار!

خوانندهٔ عزیز ، آیا با وجود این آیات میتوان در عفو و آمرزش الهی شك و تردیدی داشت ؟ !

و آیا با گشودن در توبه میتوان این افتراء را بر اسلام پسندید که این دیانت، هیولای گناه و کیفر را بتعقیب متدینین میگمارد ؟ !

با توجه باین حقایق بنظر میرسد که دیگر نیازی ببسط سخن در این باره نداشته باشیم ولی با وجود این ، پایان این فصل را بذکر حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و آیه ای دیگر از قرآن کریم زینت می بخشیم : اما حدیث اینست که فرمود : « والذی نفسی بیده لولم تذنبوا لذهب الله بکم وجاء بقوم یذنبون و یستغفرون فیغفر لهم » ! (۱) یعنی قسم بآن خدای که جان من بدست اواست که هرگاه شما گناه نمیکردید، خدا شما را از میان می برد و قومی را پدید میآورد که گناه کنند واز خدا آمرزش بخواهند تا ایشان را بیامرزد .

و اما آیه این بیان الهی است که فرمود : « ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم ؟ و کان الله شاکرا علیما (۲) » یعنی هر گاه شما سپاس گزار و مؤمن باشید خدا از عذاب کردن شما چه میخواهد ؟

آری خدائی که پیوسته رحمت و مغفرت را برای بشر می پسندد از عذاب ایشان چه میخواهد ؟ !

---

(۱) این حدیث را مسلم روایت کرده.

(۲) سورهٔ نساء : آیهٔ ۱٤۷.

الله نفساً الا وسعها »[۱] یعنی خدا بار تکلیفی بیش از اندازهٔ طاقت کسی بر او تحمیل نمیکند.

آشنایان با قرآن کریم میدانند که آیات رحمت و مغفرت در قرآن کریم فراوانست ولي ما در اینجا نمونه‌ای از آن آیات را که دلالتي بالغ و عمیق بر عموم و شمول رحمت الهی دارد یاد آور میشویم : « وسارعوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها السماوات والارض اعدت للمتقین . الذین ینفقون فی السراء والضراء والکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین . و الذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم ومن یغفر الذنوب الاالله ، ولم یصروا علی مافعلوا و هم یعلمون . اولئك جزاؤهم مغفرة من ربهم و جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و نعم اجر العاملین »[۲] .

یعنی بشتابید بسوی آمرزش از جانب پروردگارتان و بسوی بهشتی که پهنای آن برابر با آسمانها و زمین است و برای پرهیزگاران آماده و آراسته شده است : برای کسانی که در روزگار گشوده دستي و درایام تنگدستي انفاق میکنند و خشم خویش را فرو میخورند و از گناهان مردم چشم میپوشند وخدانیکوکاران رادوست میدارد . (آری بشتابید بسوی بهشتی که آماده و آراسته شده است برای) کسانیکه چون کار زشتی مرتکب شوند یا در بارهٔ خود ستمی روا دارندخدارا یاد کنندو برای گناهان خود آمرزش بطلبند (و آیا کدام کس جزخدا گناهان را میآمرزد ؟) و از روی علم بر کردهٔ خود اصرار نورزند .

اینگروه پاداششان آمرزش از طرف پروردگارشان و بوستانهائی است که نهر ها از زیر درختانش روان میشود و ایشان جاودانه در آن بوستانها خواهندماند و نیکو اجری است اجر عاملین .

بار خدایا چه عظیم و عمیم است رحمت تو در بارهٔ بندگانت ! که حتی دربرابر ارتکاب گناه نه تنها توبهٔ ایشانرا می پذیری واز خطاهاشان درمیگذری بلکه خشنودی

۱- سورهٔ بقره ، آیهٔ (۲۸۶)

۲- سورهٔ آل عمران ، آیهٔ ۱۳۳ - ۱۳۴

☆ ☆ ☆

این خلاصهٔ آزادی فکر در نظر متجددین و ترقی خواهانست ! آزادی فکر یعنی الحاد ! و چون اسلام با الحاد و بیدینی مخالفست بنا بر این مانع از آزادی فکر است !

وقتی از این مردم مقلّد و میمون صفت بپرسی : الحاد عالم اسلام چه ضرورت دارد ، فوراً تاریخ اروپا را برخ طرف میکشند غافل از اینکه لزوم و ضرورت الحاد برای اروپا مربوط بیك سلسله اسباب و علل محلی بوده که در همه‌جا تکرار نمیشود زیرا مسیحیّتی که کلیسا های اروپا ساخته و پرداخته بودند و اختناقی که برای فکر بشر بوجود آورده بودند و سدّی که در برابر ترقیات عقلی وعلمی بنا نهاده بودند و برای حفظ آن سد علماء و فضلاء را میسوختند و میآزردند و خرافات و اوهام را بنام دین بر مردم تحمیل میکردند ، همگی این امور ، آزاد فکران اروپا رامجبور بالحاد و بیدینی ساخت برای آنکه خود رامخیّر میدیدند که یا از آن دین وخدای ساختگی پیروی کنند و در مقابل ، حقایق علمی ونتایج تجربی و قطعی مباحث خود را زیر پا بگذارند و یا بر عکس ، باینحقایق مؤمن شوند و آن دین خرافی را زیر پا بگذارند.

وچون هیچگاه وهم و خرافت برعلم و معرفت پیروز نخواهد شد بهمین جهت احرار اروپا بپیروی علم از زیر بار خرافاتی که نام دین برخود نهاده بود بیرون آمدند وچون دینی هماهنك و متناسب باعلم سراغ نداشتند براه بیدینی والحادرفتند.

این خلاصهٔ تاریخ شیوع الحاد وانتشار بیدینی در اروپا بود ، ولی ما مسلمین چه نیاز وضرورتی نسبت بآن احساس میکنیم ؟!

در آئین اسلام هیچگونه اشکال و ابهام و خرافات و اوهامی وجود ندارد . معبود اسلام خدائی یکتا است که آسمان و زمین و کلیهٔ موجودات را او آفریده . مآل و بازگشت همگی بسوی‌اواست . هیچ شریکی برای‌او نیست وهیچگونه‌قدرتی در برابر او وجود ندارد .

این خلاصهٔ آئین روشن ومتین اسلام‌است که هیچ ذوق سلیم و عقل مستقیمی

اسلام و آزادی فکر

یکی از مادیون در مقام مجادله میگفت: تو آزاد فکر نیستی!

گفتم: چرا؟

گفت: آیا بوجود معبودی ایمان داري؟

گفتم: آری

گفت: و برای او روزه میداری و نماز میگزاری؟

گفتم: آری

گفت: بنا بر این آزاد فکر نیستی!

بار دیگر گفتم: چرا و بچه علت؟

گفت: برای آنکه تو بیك امر موهوم عقیده مند و پای‌بند هستی!

گفتم: شما بچه چیز معتقدید؟ و بعقیدهٔ شما آفرینندهٔ جهان و بخشندهٔ زندگی کیست؟

گفت: طبیعت!

گفتم: طبیعت چیست؟

گفت: طبیعت قوه‌ای نامرئی و بی پایانست که مظاهر و آثار آن را میتوان بوسیلهٔ حواس درك کرد.

گفتم: در صورتیکه تو مرا از ایمان بقوه‌ای نامرئی منع کنی و در برابر آن بقوه‌ای معلوم و مرئی هدایت کنی سخن تو برای من مفهوم و قابل قبولست. ولی درصورتیکه تو نیز بقوه‌ای نامعلوم و نامرئی دعوت میکنی بچه مجوّز و مرجح معبودی را که من در پرتو ایمان باو امنیّت و آسایش وسلامت می‌یابم از من میگیری و میخواهی در عوض معبودی بمن بدهی که نه راز و نیاز مرا میشنود و نه دعای مرا مستجاب میکند؟!

دانشمندی بعلت کشف یك حقیقت علمی سوخته یا آزرده شده باشدزیرا علم صحیح با عقیدهٔ شخص مسلمان که خدا را آفرینندهٔ همه چیز میداند ، منافی نیست و بادعوت اسلامی که خلق را بمطالعهٔ آثار قدرت در آسمان و زمین و تفکر در شاهکارهـای خلقت میخواهد ، مباینت و تضادی ندارد ، بلکه مستقیم‌ترین راه همین است و بسیاری از دانشمندان غرب بهمین وسیله از ظلمت بیدینی و الحـاد بنور خداشناسی رهبری شده‌اند . و روي همین اصل است که اسلام نه‌تنها از توسعه و انتشار انواع علوم جلوگیری نکرده بلکه کسب علم را عبادت وفرض ذمهٔ هرمسلمان ساخته وعلم راملاك ومقیاس تقدّم وتفوّق اجتماعی قرار داده است

بنا براین ، کدام عیب دراسلام وجود دارد که موجب الحاد وداعی بیدینی است؟

آیا جز اینست که شهوت تقلید استعمار گران بیدینی را درممالك اسلامی رواج و رونق میدهد ؟

میگویند مامیخواهیم آزاد باشیم که بر ضد عقاید و عبادات تبلیغ کنیم و این امور را در نظر مردم سخیف و خرافي وانمود نمائیم وپایهٔ اعتقادوایمان خلق راسست سازیم و در عین حال از تعرض قانون نیز در امان باشیم ، ولی باید از ایشان پرسید که منظورتان از این عمل چیست ؟

شاید میگوئید احرار اروپا چنین عمل کرده‌اند ، ولی از این نکته غافلید که ایشان این مبارزه را هدف ومنظور خود نمیدانستند بلکه آنرا مقدمهٔ آزادی فکر از قید خرافات ووسیلهٔ رهائی خلق از طغیان و تجاوز کشیشان ساخته بودند ، ولی شما که با حفظ دین و ایمان باینمنظور دست رس دارید دیگر برای بدست آوردن کدام نتیجه باینمقدمات دست زده اید ؟

حقیقت امر اینست که اینگروه منظوری جز نشر فساد اخلاق و دریدن پردهٔ عفت وناموس ندارند ، وعنوان آزادي خواهی را بجای سپر ودر عوض ماساك دربرابر اغراض پست و شهوانی خود استخدام کرده اند و در عین حال که خود در قید وبند اسارت وبردگی شهوات گرفتارند دم از آزادی میزنند ولی البته اسلام مکلف نیست که از هواهای نفسانی بردگان شهوات پیروی کندزیرا اسلام بزرگترین داعی آزادي ودشمن

ازپذیرفتن آن اباء وامتناع ندارد وحتی طبیعیون وملحدین نیزهرگاه لجاج وعنادرا کنار بگذارند ، ناچار بآن اعتراف خواهند کرد!

اسلام طبقهٔ خاصی بعنوان رجال دین نداردواختیار بهشت‌ودوزخ و ثواب‌وعقاب و گناه بخشی را بکسی نمیدهد .

دین ازنظراسلام متعلق بهمه‌و سرچشمه‌ایست که‌هرفرد وطبقه باندازهٔ استعداد و فراخور روح و فکر خود از آن مینوشد و مراتب و درجات در این‌شریعت بنسبت اعمال‌صالحه وملکات فاضله تعیین میشود وگزیده‌ترین‌افرادازنظرقرآن پرهیزگارترین ایشانست‌خواه مهندس باشد یامدرس یاصنعتگر یافلاح وخواه شاغل شغلی دیگرباشد والبته دین حرفه وپیشه‌ای مانند سایر حرفه‌ها وپیشه‌ها نیست .

عبادات بدون دخالت و وساطت رجال دین اجراء و انجام میشود و هیچکس میان بنده و خدا حاجب‌و فاصل نیست .

و اما جنبهٔ فقهی و قانونگزاری اسلام ، ناچار باید برعهدهٔ رجالی متخصص در این فن باشد و برای استفاده از احکام و قوانین ، از علم واطلاع ایشان استفاده شود ولی این استفاده موجب آن نخواهدبود که این‌طبقه تسلّط و امتیازی برسایرین داشته باشند .

مقصود از قیام حکومت اسلامی آن نیست که جماعتی معمّم میزهاوصندلیهای ادارات و بنگاه‌ها را اشغال کنند یااوضاع اداری و شئون حکومتی تغییر کند بلکه مقصود اینست که آن ادارات و مؤسسات بروفق احکام‌دین وطبق شریعت اسلام‌عمل کنند ، ولی درعین حال شئون سیاسی وعلمی وصنعتی دردست متخصصین‌واهل‌خبرت و بصیرت در آن امور وشئون‌خواهد بود ، البته‌بااین‌شرط که سیاست‌واقتصاد ، سیاست واقتصاد اسلامی باشد وهمچنین سایر امور وشئون .

البته در عقیدهٔ اسلامی و همچنین درنظام اسلامی هیچ حاجب ومانعی دربرابر علم و پیشرفت نفوذ آن وجود ندارد و تاریخ ممالك اسلامی بهترین سند و گـواه براین مدعی است ، زیرا در هیچ یك از ادوار تـاریخی اسلام شنیده نشده است که

البته ما مدافع وحامی دیکتاتوری نیستیم و هیچ شخص آزاد فکر روشن ضمیری نمیتواند طرفدار این نظام باشد ولی روح انصاف اقتضاء میکند که شخص منصف بدون پیروی از تعصب و هوای نفس در برابر حق مذعن و معترف شود و البته حق در این باب اینست که هر معنای زیبا و موضوع مقدسی ممکن است برای اجراء مطامع و اغراض خصوصی وسیله و دستاویز شود ، چنانکه در انقلاب کبیر فرانسه فجیع ترین مظالم را بنام آزادی مرتکب شدند ، ولی آیا بعلت اینکه این فجایع بنام آزادی ارتکاب شده ، میتوان آزادی را بدو ناپسند شمرد و از تحصیل آن فرو نشست ؟

همچنین بنام قانون چه بسیار ظلم و تعدی بمال و جان و عرض و ناموس مردم وارد شده ، ولی آیا میتوان باین بهانه قانون را بطور کلی زیر پا نهاد ؟

بهمین نسبت بنام دین نیز در طول تاریخ ، ستمها و تجاوزهائی صورت گرفته است، ولی آیا میتوان باین علت دین را الغاء کرد ؟

بلی در یکصورت اینکار ، موجه و معقول است. و آن صورت اینست که دین فی حد ذاته متضمن دستورات و نظاماتی ظالمانه باشد ، ولی آیا اسلام که درهمه جا با ظلم و بیداد مبارزه کرده و کتاب آسمانیش ، ظالمین را مورد لعنت و نفرین قرارداده و درهر مورد صلای عدل و ندای داد درداده وحتی رعایت عدالت را نسبت بدشمنان خود توصیه کرده ، متضمن چنین دستورات و نظاماتی است ؟

باتوجه باین حقایق، مسلم است که راه مبارزه با دیکتاتوری وظلم الغاء دین نیست. بلکه راه مستقیم و روش عقلائی اینکار اینست که کوشش خودرا مصروف آن سازیم که ملتی پرورش دهیم و اجتماعی بوجود آوریم که ارزش آزادی را بشناسد و برای حفظ آن ، حکومت را از ارتکاب ظلم باز دارد و دولت را درحدود معین و مقرر حدود محدود سازد . و بدیهی است که هیچ دستوری درجهان برای نیل باین مقصود سودمندتر از دستوری نیست که مبارزه با حاکم ظالم را از تکالیف و واجبات ملت قرارداده و پیغمبرش فرموده است : «من رای منکم منکراً فلیغیّره . . .[1] » یعنی هر آنکس از

۱ــ حدیث متفق علیه.

سرسخت بندگی است ولو بندگی شهوات باشد.

☆ ☆ ☆

میگویند طبیعت حکومت در اسلام دیکتاتوري است ، زیرا دولت در نظام حکومت اسلامی داراي تسلط واقتدار بسیار است و مشکلتر آنکه این تسلط و اقتدار را بنام و عنوان دین مورد استفاده قرار میدهد و از احترام و قداستی که دین در نفوس و قلوب مردم دارد ، کسب قدرت و نیرو میکند و از این رهگذر بر کلیهٔ شئون زندگی مردم مسلط میشود و طبقهٔ عوام نیز که اکثریت جمعیت را تشکیل میدهند ازهمین رهگذر کورکورانه در برابر دولت تسلیم میشوند و درنتیجه آزادي فکر ازمیان میرود وهرکس که بقصد جلوگیری از تجاوز بر دولت خروج کند بنام خروج از دین مورد عذاب و کیفر واقع میشود.

این خلاصهٔ اتهامی است که طرفداران آزاديفکر : باسلام وارد میسازند ، ولی معلوم نیست که این مقالهٔ عجیب و غریب را از کجا ساخته و پرداخته‌اند ؟

هر گاه ادعا کنند که این مقاله از قرآن اخذ شده ، ما می بینیم که این کتاب بر خلاف ادعای این قوم ، پیروان خود را در ادارهٔ امور و شئون زندگی مأمور به مشورت و تبادل فکر میسازدومیگوید : « وامرهم شوری بینهم [1] » و بعلاوه رعایت عدالت را شرط حکومت میداند و میگوید : « و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل [2] ».

البته جاي انکار نیست که مظالم و تعدیاتی بنام دین بر خلق وارد شده وهنوزهم نمونه‌های شرم‌آوری از آن وجود دارد ، ولی کدام کس میتواند مدعی شود که دین تنها ماسك و وسیله‌ای است که بنام آن ظلم و تعدی صورت میگیرد ؟ آیا هیتلر و استالین و امثال ایشان هم بنام دین مرتکب تعدی و تجاوز میشدند ؟ و آیا اروپای این قرن که از قید و بند دین آزاد شده شاهد و ناظر ستمکار ترین دیکتاتور ها نبوده است ؟

---

(۱) آیهٔ ۳۸ ازسورهٔ : شوری .
(۲) آیهٔ ۵۸ ازسورهٔ : نساء .

آیا دین افیون ملتها است ؟

کارل مارکس میگوید : « دین افیون ملتست » و دعات و مبلغین کمونیسم در ممالك شرق اسلامی این گفته را تکرارمیکنند وحتی میخواهند آنرا بردین اسلام نیز منطبق سازند .

کارل مارکس و دعات اولیهٔ کمونیسم در انقلاب وثورهای که در مقابل دین و رجال دین بپاکردند ، معذور بودند و شرائط واوضاع مخصوصی که باآن مواجه بودند این عمل را از ناحیهٔ ایشان ایجاب میکرد . زیرا در اروپا نظام اقطاع و تیول ناپسندترین و زشت‌ترین ادوار جوردرا در معرض نمایش قرار داده بود و این زشتی و ناپسندی مخصوصاً در کشور روسیه بسیار محسوس وزننده بود ، برای آنکه دراین کشور هرسال هزاران نفر از گرسنگی وملیونها نفر ازبیماری سل وبیماریهای‌دیگر میمردند و فشارسرما نیز بهمین نسبت ، نفوس‌خلق را ازمیان میبرد .

این وضع زندگی عمومی و روزگار اکثریت مردم بود ، در حالیکه صاحبان تیول از دسترنج این مردم بینوا درآغوش ناز و نعمت بانواع فسق و فجور و عیش و نوش بسر میبردند و ازهرگونه لذتی که بخیال کسی خطور کند بهره‌مند میشدندو هرزمان که یکی از زحمتکشان بخیال آن میافتاد که نگاهی باطراف خود بیفکند یا لحظه‌ای دربارهٔ آنهمه ظلم و بیداد که بر او میگذرد ، اندیشه‌ای کند ، کشیشان و رجال دین بسراغ او میشتافتند واین عبارت را باو تذکر میدادند : « هرآنکس که گونهٔ راست تورا لطمه زد ، گونهٔ چپت را نیز بسویش بگردان و هرآنکس که قبایت را برد پیراهنت را نیز باو باز گذار » . و باخواندن ودمیدن اینگونه افسونها ، خلق را ازفکر ثوره و انقلاب میترساندند و اعصابشان را با وعدهٔ نعمتهای اخروی

شما که کار ناشایسته ووضع ناپسندی دید ، باید درتغییر آن بکوشد . وهمچنین فرموده است : « ان من اعظم الجهاد عندالله کلمة عدل عند امام جائر [۱] » ودراین بیان متقن ومتین خود احتیاج مبارزه بازمامدار و پیشوای ظالم را ازبزرگترین مراتب ومظاهر جهاد در پیشگاه الهی شمرده است .

بنابراین بآزادی‌خواهانی که برای رسیدن بهدف خود میخواهند دین‌را الغاء کنند باید گفت :

راه وصول باین‌مقصود الغاء دین نیست ، بلکه راه مستقیم آن ، تعلیم وتربیت ملتست ، بطوری که از ظلم و ظالم بیزار و متنفر باشد. واین همان روح تعلیم وتربیت اسلامی است .

ما درفصل‌دوم بیان کردیم که اسلام بشررا ازکلیه مراتب آزادی بهرمندساخته و درتحت لوای توحید ، آزادی‌از مظالم جباران و آزادی از قید شهوات خانمانسوز و آزادی از بند اوهام وخرافات را بطور اکمل‌تأمین کرده وباندك مطالعه درتاریخ نهضتهای آزادی‌خواهان از دودمان رسالت ثابت ومدلل میشود که‌چگونه روح این پرورش یافتگان مکتب‌اسلام از آزادی اشراب شده بوده‌است .

---

۱ - حدیثی است که ابوداود و ترمذی آنرا روایت کرده‌اند .

سامان ، اعمال و رفتار ناپسند این عده را بحساب دین اسلام میـگذارند و در نظر مردم ساده و بی‌اطلاع چنین وانمود میکنند که دین اسلام بادامهٔ این وضـع ننگین راضی است .

مبلغین ودعات کمونیزم برای موجـه نشان‌دادن این تهمت و افتراء ازقرآن استشهاد میکنند ومیگویند :

در آیهٔ ۳۲ از سورهٔ نساء توصیه شده است که : « آنچه را که خداوسیلهٔ تفضیل و برتری بعضی از شما بر بعض دیگر قرار داده ، آرزومکنید [۱] » و همچنین در آیهٔ ۱۳۱ از سورهٔ طه گفته شده‌است که : « ودیدگان خودرا بآن بهجت وشادابی نعمتهای چندروزهٔ دنیا که برای آزمایش طبقات کفار بهرهٔ ایشان ساختیم مدوز ، زیرا که کامرانیهای اخروی و نعمتهای معنوی پروردگار تو بهتر و با دوامتراست » [۲] .

آنگاه ازاین مقدمه‌چنین نتیجه میـگیرند که‌اسلام نیز مانند سایر ادیان ، افیونی است که در راه تخدیر طبقهٔ رنجبر بکار میرود !

این خلاصهٔ شبههٔ کمونیستها است که ما اکنون میخواهیم آنرا مورد تحقیق و انتقاد قرار دهیم . و میخواهیم روشن کنیم که آیـا این رفتار از طرف آن عـدهٔ دین‌فروش مربوط بدین‌است وایشان دراین روش خائنانهٔ خوداز اسلام الهام گرفته‌اند یا آنکه خود این رفتار و عمل ایشان خروج از دین صحیح و مخالف بـا حقیقت اسلام است :

برای روشن شدن اینموضوع لازمست اولاً متذکر شویم که اساساً اسلام طبقه‌ای بعنوان رجال دین ندارد و روی این اصل پیدا است که اعمال خائنانهٔ این جـمع را نمیتوان بحساب دین گذاشت و درحقیقت ، مصیبت بزرگ مسلمین از اینجا ناشی شده است که روح وجوهر دین خود را نمیشناسند . وثانیا برای دفع این شبهه ـ که دین اسلام موجب تخدیر اعصاب و اغفال افکار رنجبرانست ـ یك مطالعهٔ سطحی درجریان

---

(۱) « ولا تتمنوا ما فضل‌الله به بعضکم علی بعض » .

(۲) ولا تمدن عینیك الی ما متعنا به ازواجا منهم ، زهرة‌الحیاة‌الدنیـا لنفتنهم فیه ورزق ربك خیر وابقی » .

تخدیر میکردند و بهشت را در نظر ایشان بعنوان مزد تحمل ظلم و صبر دربدبختی میآراستند و درصورتیکه این وعده‌های دور ودراز سود نمی‌بخشید متوسل بتهدید میشدند و هرکس راکه ازفرمان آقاومولای خود سرپیچی میکرد، در پیشگاه خدا و کلیسا، عاصی و متمرد میشمردند. و البته خود کلیسا نیز از صاحبان تیول بود و در اراضی ومزارع خود ملیونها بنده و برده داشت‌و بنابراین، طبیعی بود که کلیسا هم در همان صف قیصر و اشراف ودر برابر مردم رنجبر و محروم قرار گیرد. زیرا کلیهٔ صاحبان‌تیول واملاك دریك صف وطبقهٔ زحمتکش ومحروم‌درصف‌دیگر بودند، و رجال کلیسا این معنی را خوب میفهمیدند که هرگاه آتش انقلاب زبانه کشد کلیهٔ جباران و ستمکاران را ـ خواه ازطبقهٔ اشراف باشندوخواه از رجال دین ـ طعمهٔ خود خواهد ساخت.

اما درصورتیکه وعده‌ها وتهدیدهاهیچکدام مثمر ومؤثر نمیافتاد نوبت بزجر و شکنجه میرسید ومردم بیگناه بعنوان خروج‌بردین وبنام کفر والحاد، مورد عقوبت و آزار قرار میگرفتند.

روی این اصل، دین در روسیه دشمن حقیقی خلق بود وسخن کارل‌مارکس که میگفت: «دین افیون ملتست» کاملا برآن‌اوضاع صدق میکرد.

جای تردید نیست که درممالك اسلامی‌نیز جمعی ازروحانی‌نمایان دین‌فروش وجود داشتند که کارایشان جلب رضای زورمندان و توانگران بحساب طبقهٔ رنجبرو محروم‌بود، واین جمع نیز طبقهٔ زحمتکش اجتماع را بوسیلهٔ وعده و وعید وترغیب و تهدید بتحمل‌ظلم‌وبدبختی وامیداشتندو آیات‌قرآن را درشأن جباران وستمکاران تأویل وتفسیر میکردند وایشان را «اولی‌الامر» مینامیدند و مردم‌رنجبر را باطاعت ایشان و خودداری ازشورش وانقلاب‌دعوت میکردند وخیال‌خروج‌براین‌اوضاع‌ظالمه را خروج بردین جلوه میدادند!

ما انکار نمیکنیم که جمعی از روحانی نمایان دین فروش وجود دارند که این جنایات و خیانتها را مرتکب میشوند، ولی نکتهٔ مهم اینست که کمونیستهای این

و اما آیهٔ ۱۳۱ از سورهٔ طه برای توجه دادن مردم باینستکه تحت سلطه و نفوذ شهوات بهیمی واقع نشوند و کامرانیهای مادّی ایشان را از انجام وظیفهٔ مهمّشان که جهاد در راه خدا و احقاق حق و مبارزه باظلم وحمایت درماندگان و بینوایانست باز ندارد . زیرا قیام باین وظائف و انجام این تکالیف چه بسا که شخص را از لذتهای بسیاری باز میدارد ، ولی این محرومیت که شخص در راه آن مقاصدعالیه تحمل میکند، موجب آن میشود که در آخرت از نعمتهای بهتر و لذتهای جاوید و فنا نا پذیر بر خوردار گردد

این خلاصهٔ تفسیر این آیه است و با توجه بمضمون آن ، چنین بر میآید که مفسرین قرآن از همان دورهٔ صدر اسلام احساس میکرده اند که پس از هزار سال مذهب کمونیزم پدید خواهد شد و دعات و مبلغین آن مذهب ، اسلام را مورداتهام قرار خواهند داد و با تفسیر و توجیه های مغرضانه و بیخردانه ، حق را از وجههٔ خود منحرف خواهند ساخت و بهمین مناسبت با استفاده از نور ایمان وقلب روشن خویش در تفسیر این آیات ، چنان استوار وحکیمانه سخن گفته اند که گفتار ایشان در عصر حاضر بجای سنگی محکم برای درهم شکستن دهان مغرضین کمونیست و غیر کمونیست بکار میرود !

خوانندهٔ عزیز ، چنانکه ملاحظه میفرمائید مراجعه بتفسیر این دو آیه جای هیچگونه شبهه و ابهامی باقی نمیگذارد ولی ما ازنظر مماشات باخصم ، شبهه راقوی میگیریم و چنان فرض میکنیم که این دو آیه و نظائر آنها ، مردم را برضا وصبردر برابر أمر واقع وعدم توجه بنعمتها و کامرانیهای دیگران ، دعوت میکنند ، امابایددید و فهمید که چه وقت ایندعوت مورد پیدا میکند ؟ و در چه صورت پذیرش واطاعت آن ، لازم وواجب میشود ؟

شك نیست که اسلام مشتمل بر قوانین و نظامات جامع و شاملی است که یا می باید کلیهٔ آنها را پذیرفت و بکار بست و یا کلیهٔ آنها را فرو گذاشت ، و با توجه باین اصل باید در نظر داشت که ایندعوت که فقراء و محرومین را بصبر و

و آمار شورش‌ها و انقلاباتی که در تاریخ اسلام علیه جباران و ستمکاران برپـا شده کافی است. زیرا همین مطالعهٔ سطحی بما نشان میدهد که کلیهٔ این انقلابات وشورشها در ممالك اسلامی از دین وتعلیمات قرآن کریم مایه گرفته و قائد و رهبر آنها علماء دین بوده‌اند ودرعصر حاضر نیزدرقسمتی ازجهان‌اسلام نهضتها وانقلاباتی برپا است که در جای خود ثابت و مدلل میدارد که این دین یك نیروی عظیم آزادی بخش است وهیچگاه باذلت وپستی وقبول ظالم وتعدی سازگاری ندارد .

این حقیقت ، مسلّم و غیر قابل‌انکاراست ، ولی‌ما دراین باره باین حقیقت‌واقع و واضح اکتفاء نخواهیم کرد وثابت ومدلل خواهیم ساخت که شبههٔ کمونیستها دائر براینکه دین موجب تخدیر اعصاب رنجبران ومانع ازمطالبهٔ عدالت‌اجتماعی‌وتوزیع عادلانهٔ ثروتست ، جز عناد و سوء نیت مبدأ و منشأی ندارد و تار و پود این شبهه از غرض و کینه بوجود آمده است

***

در کتب تفسیر دربارهٔ شأن نزول آیهٔ ۳۲ از سورهٔ نساء دوقول بیان‌شده :

نخست آنکه این آیه دربارهٔ زنی نازل شد که گفت : چرا جهاد در راه خدا بمردها اختصاص یافته وزنها ازدرك این‌مزیت وفضیلت محروم‌مانده‌اند ؟ ودوم آنکه این آیه برای تهذیب وتأدیب مردمی نازل شد که ازسعی و عمل وکوشش ومجاهده درامور زندگی‌خودداری میکردند واوقات خودرا بآرزوهای بی‌اساس میگذراندند. وبدون‌تحمل‌رنج وزحمت ، فوائد ومزایای زندگی‌مردم دوشاوفعال‌راتمنّی‌میکردند. چون ادامهٔ اینوضع متضمن و مولّد مفاسد اخلاقی واجتماعی و موجب اشتعال آتش حسد میشد ، ازاینجهت قرآن کریم برای‌جلوگیری ازاین آثار سوء، ایشانرا مخاطب قرارداد و گفت :

« مزایا ومحسنات زندگی دیگرانرا بوسیلهٔ آرزو مجوئید » زیرا اینجهان‌دار اسباب وجای سعی‌و کوشش است‌وفوائد ومنافع، مقدمات‌واسبابی‌داردو باصرف‌تمنّی و آرزو فراهم نمیشود .

قالوا : فیم کنتم ؟ قالوا : کنا مستضعفین فی الارض . قالوا : ألم تکن ارض الله و اسعة فتهاجروا فیها ؟ فاولئك مأواهم جهنم و ساءت مصیرا [۱]» .

بطوری که ملاحظه میفرمائید ، قرآن کریم در این آیه بیان میکند که فرشتگان و فرستادگان خدا مردمی‌را که زیر بار زور رفته اند در سخت ترین وحساس ترین لحظات ، یعنی در موقع بحران وانقلاب جان دادن مورد مؤاخذه وخطاب وعتاب قرار میدهند واز ایشان می پرسند که زندگی خودرا در دنیا چگونه گذراندید ؟

ایشان در برابر این خطاب و عتاب شدید از راه تذلّل وزبونی وارد میشوند و میگویند : ما ، درزندگی جزء مردم مستضعف و بیچاره بودیم و قدرتی بر مبارزه و دفاع در برابر ظالم نداشتیم ، ولی فرشتگان از این‌جواب قانع نمیشوند ومیگویند: آیا فضای زمین و عرصهٔ جهان ، وسیع و پهناور نبود تا از محیط ظلم و بیداد و منطقهٔ خفقان و اضطهاد هجرت کنید و بسرزمین پر عدل و داد وارد شوید ؟

آنگاه قرآن در پایان این‌محاوره ومجادله ، حکم‌قطعی‌خودرا صادر میکند و میگوید : « چون این جماعت بدون هیچگونه موجبی زیر بار ظلم رفته وبزور و قلدری تن در داده اند بعذاب دوزخ و سوء عاقبت محکومند » !

بدیهی است منظور ازاین آیه‌آن نیست که تنها راه‌مبارزه باظلم وظالم‌هجرت از محیط جور و بیداد است بلکه منظور اینست که حتی‌درصورتیکه‌هیچیك ازاقسام و انواع مبارزهٔ مثبت هم مؤثر و مثمر نیفتاد ، باز وظیفهٔ مردم ستم زده پایان نیافته ، بلکه در اینموقع میباید از مبارزهٔ منفی که یکی از اقسام آن هجرت است استفاده کنند و در هجرت و غربت خود را برای مبارزهٔ نهائی و حمله و هجوم بر ظالم آماده سازند.

این در بارهٔ کسانی است که بنحوی از انحاء بر مقاومت در برابر ظلم قادر باشند و اما در بارهٔ مستضعفین حقیقی ، باید در نظر داشت که اسلام حتی‌این‌طبقه را نیز بحال خود وانگذاشته و بدست ظلم و بیداد نسپرده بلکه ملت و دولت اسلام‌را

---

۱ ــ آیهٔ ۹۷ از سورهٔ نساء

خودداری میخواند و از چشم دوختن بثروت و مکنت توانگران نهی میکند ، یکی از دو کفهٔ میزانست و در برابر آن ، دعوتی دیگر نظیر آن ، بلکه شدید تر از آن متوجه اغنیااست ، تا همگی منافع و نعمتها رابخودتخصیص ندهند ، بلکهقسمتمهمی از آن را در راه خدا و خدمت بخلق انفاق کنند وضمیمهٔ ایندعوت ، تهدید شدیدی متوجه این طبقه است که ایشانرا در صورت بخل و امساك از کیفر و عذاب اخروی بیم میدهد .

بدون تردید هر گـاه ایندو کفـه در برابر هم مورد ملاحظه واقع شوند معلوم خواهد شد که آندو توازن کامل دارند و اگر در یکطرف ، حفظ آبرو و اجتناب از ذلت طمع ملحوظ شده از طرف دیگر نیز انفاق و ایثار منظور گشتهاست و با حفظ توازن میان ایندو کفه ، اجتمـاع اسلامی میتواند در سلامت و سعـادت و آسایش و آرامش زندگی کند و از اسراف و تبذیر از طرفی ومحرومیت وناکامی از طرف دیگرایمن باشد .

با این ترتیب ملاحظه میشود که هر گاه زندگانی اجتماعی براینگونه جریان پذیرد ، اساساً هیچگاه ظلمی وجود نخواهد داشت تا از مظلومین خواسته شود که بآن ظلم تن در دهند و راضی باشند وهمچنین حرمان و ناکامی اقتصادئی نخواهدبود که ایشان در برابر آن مأمور بخضوع باشند و محتاج ببیان نیست که هرگاهاغنیاء از وظیفهٔ انفاق سر پیچی کنند و بارتکالیف ووظائفی را که نسبت باجتماع بر عهده دارند از دوش فرو نهند هیچگاه اسلام فقراء و محرومین را بصبر و رضا دربرابر آن وضع دعوت نمیکند .

اسلام نه تنها در چنین شرائط واوضاعی فقراء و محرومینرا دعوتبتحمّلوصبر نمیکند ، بلکه مردم راضی بظلم را بعذاب و کیفر اخروی تهدید میکند و بایشان خاطر نشان میسازد کـه در برابر این قبول ذلت و تسلیم بظلم در پیشگاه خـدا نیز مسئول و مؤاخذ خواهند بود .

قرآن کریم در این باره میگوید : « ان الذین توفاهم الملائکةظالمی انفسهم

۲ - نتیجهٔ دوم این خواهد بود که ثروتمندان یا اموال عمومی را در خزائن و مخازن خود راکد بگذارند یا تنها در راه کامرانیها و تجملات خود صرف کنند. شق اول از نظر اسلام امری زشت و منکر است زیرا قرآن صریحا در این باره تهدید میکند و میگوید: «والذین یکنزون الذهب والفضة ولاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم [۱]» یعنی کسانی را که طلا و نقره را ذخیره میکنند و درراه خدا انفاق نمیکنند بعذابی دردناک بشارت ده.

و البته جای تردیدنیست که وعدهٔ عذاب در مقابل امری است که ازنظرشرع منکر باشد.

همچنین شق دوم نیز منکر است زیرا قرآن در چندین آیه اهل ترف وتجمل را در رنگ و لباس کفر و فسق نشان داده و از آنجمله در این چند آیه است:

(أ) «وما ارسلنا فی قریة من نذیر الا قال مترفوها انا بما ارسلتم به کافرون [۲]».

یعنی ما هیچگاه تهدید کننده‌ای را بشهری نفرستادیم جز آنکه‌مردم عیاش و تجمل پیشهٔ آن شهر گفتند: ما برسالات شما کافریم.

(ب) «و اذا اردنا ان نهلك قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها تدمیرا» [۳] مضمون این آیه‌نیز چنین است که مقدمهٔ هلاك و ویرانی هر شهری این است که مردم عیاش و تجمل پیشهٔ آن شهر فسق و فجور پیش میگیرند و از این رهگذر، اجتماع را مستوجب هلاك و شهررا سزاواروویرانی میسازند.

(ج) «و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال: فی سموم و حمیم، و ظل من یحموم، لابارد ولا کریم، انهم کانوا قبل ذلك مترفین [۴]».

در این آیات نیز پس از آنکه عاقبت سوء وعذاب و گرفتاری «اصحاب‌شمال» با منطق بسیار مؤثری بیان شده‌موضوع کامرانی و تجمل بعنوان علت‌اینهمه گرفتاری

۱ - سورهٔ توبه، آیهٔ ۳٤
۲ - سورهٔ سبأ، آیهٔ ۳٤
۳ - سورهٔ اسراء، آیهٔ ١٦
٤ - سورهٔ واقعه، آیهٔ ٤١-٤٥

مأمور ساخته تا برای نجات ایشان کوشش و مبارزه کنند و قرآن کریم در این باره فرموده است : « و مـالکم لا تقاتلون فـی سبیل الله و المستضعفین من الرجال والنساء والولدان ، الذین یقولون : ربنا اخرجنا من هذه‌القریة الظالم اهلها[۱] »

بطوری که در این آیه ملاحظه میشود ، خدای تعالی مسلمین را مورد عتاب قرار میدهد که چرا برای آزادی مردان و زنان و کودکان درمانده و گرفتار ، بپا نمیخیزند و دست بجنك نمیگشایند ! و از اینجا معلوم میشود که سکوت در برابر ظلم تحت هیچ عنوان از نظر اسلام روا نیست و هیچگاه خدا از مردم ذلت پـذیر و زور شنو راضی نخواهد بود .

اگر چه بحث در این باره بحد اشباع و کفایت رسید ، ولی باز برای آنکه جای هیچگونه بهانه و ابهامی باقی نماند ، فصلی‌دیگر برمطالب گذشته میافزائیم و مطلب این فصل را بر اینگونه آغاز میکنیم :

بهترین‌دلیل براینکه‌مفاد تفسیر دو آیهٔ موردبحث آنطور نیست که کمونیستها و سایر دشمنان اسلام پنداشته اند اینست که هر گاه این دو آیه را بر اینگونه‌تفسیر کنیم و چنین تصور کنیم که منظور ومقصود از این بیان الهی آنست که فقراء بـاید در برابر مظالم اغنیاء و زیر بار محرومیتها صبر کنند ، نتیجهٔ این صبر و تحمل چند چیز خواهد شد که هیچکدام با اصول و مقررات اسلامی وفق نمیدهد :

۱ ـ نتیجهٔ اول این خواهد بود کـه ثروت ملی و دارائی عمومی در جیب و صندوق عده‌ای معین و مخصوص انباشته گردد وهمانطور که در ممالك‌سرمایه‌داری متداول‌است ، اجتماع از منافع و مزایای آن بی بهره بماند و شك نیست که‌این‌نتیجه از نظر شریعت اسلام زشت‌ومنکر ومخالف صریح قرآنست که‌میگوید : « کیلایکون دولة بین الاغنیاء[۲] » یعنی قانون توزیع اموال در اسلام برای آن تشریع شده که ثروت در نزد یکعده توانگر ذخیره نشود .

---

۱ ـ آیهٔ ۷۵ ازسورهٔ نساء .

۲ ـ آیهٔ ۷ از سورهٔ حشر

آیا کارخانه های دولتی میتوانند قریحه و موهبتی نظیر آن برای او بسازند ؟

همچنین فرض میکنیم که زنی از میانهٔ سایر زنان دارای جمالی خیره کننده است که همگی دلها در برابر اشعه و انوار آن جمال می طپد و عنان اختیار را از دست میدهد و زنی دیگر هیچگونه بهره و نصیبی ازجمال ندارد ، ولی دربرابر آن زیبائی و دلربائی طاقت صبر وشکیبائی نمیآورد وازشدت تأثر وحرمان بخود می پیچد، آیا دولت میتواند برای دلجوئی آن زن بینوا جمالی نظیر آن برای او بیافریند ؟ و آیا هیچ بشری قادر است که میان آن دو زن « مساوات » بوجود آورد ؟

بهمین قیاس ، فرض میکنیم که زن وشوهری از نعمت محبت و الفت کامل بر خور دارند ، یا فرزندانی زیبا و لایق دارند که از دیدار آن فرزندان سعادت و شادمانیشان کامل میشود و زن وشوهر دیگری از کلیهٔ این نعمتها محرومندوهمگی کوششهای پزشکان نتوانسته است محیط تیرهٔ زندگی ایشانرا با نور طلعت نوزادی روشن سازد ، آیا در اینصورت کدام نیرو در سراسر جهان یافت میشود که دلهای متأثر و محزون ایشان را شاد و خرّم سازد ؟

این اختلافات و صدها نظیر آن در زندگی بشر همیشه بوده و خواهد بود و شك نیست که هیچیك از تؤریها و فرضیه های اقتصادی و هیچکدام از نظامات عدالت اجتماعی قادر بحل آن نیست . زیرا این مسائل هیچگونه ارتباطی با مباحث اقتصاد ندارد . وبا این ترتیب واضحاست که جز دعوت بتسلیم و رضا راه حلی برای این مشکلات وجود ندارد و تنها علاج این ناکامیها ایمان بوجود خدائی است که امور زندگی خلق را با موازین و مقیاسهائی غیر از موازین و مقیاسهای بشری تقدیر میکند و حرمان و ناکامی اینجهانی را بوسیله نعمتها و سعادتهای اخروی تدارك و جبران مینماید.

حتّی در موضوعات مربوط باقتصاد و اجتماع نیز رعایت مساوات مطلق ممکن نیست .ودرهیچیك ازکشورهایجهان مزد کلیهٔ کارگران بیك اندازه پرداخت نمیشود و درجات ومنصبها مساوی نیست .

خاطر نشان شده است .

با توجه باینحقایق بخوبی معلوم میشود که صبر و سازش در برابر مظالم و تعدیات اجتماعی امری منکر و نامشروع است . و بنا بر این چگونه میتوان فرض کرد که اسلام ، پیروان خود را بسکوت و رضا در برابر امر منکر دعوت کند و آنرا وسیلهٔ تقرب بخدا قرار دهد در صورتیکه قرآن کریم صریحاً بیان میکند که کفار بنی اسرائیل از جهت آنکه عصیان و تعدي روا میداشتند و از عمل منکر خود داری نمیکردند ، بزبان داود و عیسی بن مریم ، مورد لعن و نفرین واقع شدند ؟! (۱)

وهمچنین پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در مقام بیان اهمیت مبارزه با جباران وستمکاران فرموده است :

« افضل الجهاد عندالله کلمة حق عند امام جائر » یعنی بالا ترین اقسام جهاد گفتن کلمهٔ حقی در برابر پیشوای ستمکار است .

در اینصورت کدام عقل سلیم است که در بارهٔ اسلام حکم کند که این شریعت مردم را بسکوت و رضا در برابر ظلم و محرومیت فرا خوانده است ؟!

اما مقصود از آن دو آیه که کمونیستها و سایر معاندین اسلام بآن استناد میکنند یکی نهی از تمنّی و آرزوی موهومی است که توأم با عمل و تهیهٔ مقدمات نباشد و دیگر رضا و تسلیم در برابر اموری است که تغییر و علاج آن از حدّ اختیار و قدرت بشر خارج است .

برای توضیح این مطلب فرض میکنیم که یکی از افراد مردم دارای قریحه و موهبتی است که با استفادهٔ از آن ، شهرتی عظیم و احترام و شخصیتی مهم کسب کرده و فردی دیگر در آتش اشتیاق بداشتن چنین شهرت و شخصیتی میسوزد و بهیچوجه دسترسی بآن ندارد . در اینصورت آیا دولت میتواند این آتش درونی را فرو بنشاند؟ و آیا حکومت قادر است که از حسد و کینهٔ آن فرد محروم جلو گیری کند ؟

---

۱ — آیهٔ ۷۸ ازسورهٔ : مائده .

خود راضی نخواهد شد مگر آنکه با آن وضع مبارزه کند و دستگاه ظلم و ظالم را درهم بشکند. وقرآن کریم در این باره میگوید:

« و من یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما (۱) » یعنی هر آنکس که در راه خدا مبارزه کند ودر این راه کشته یا مغلوب شود، مااجری عظیم باو عطا خواهیم کرد.

با توجه بآنچه در اینفصل بیان شد برای هر شخص منصفی مسلّم ومدلّل گشت که هر گاه در سراسر جهان دینی باشد که برای مردم خاصیت افیون داشته باشد، بدون تردید آن دین، دیانت اسلام نخواهد بود. زیرا این دیانت با ظلم و تعدی بهر صورت و بهر رنگ که باشد با شدت تمام مبارزه میکند و مردم ستم پذیر و زور شنورا بسخت ترین عذابها انذار و تهدید میکند.

بعنوان مثل فرض میکنیم کارگری دراتحادجماهیر شوروی دریکی از کارخانه‌ها بکاری ساده مشغولست ولی طبعی بلندو سلیقه‌ای عالی دارد که دراثر آن نمیتواند بزندگی سادهٔ کارگری خودراضی و قانع باشد وهرزمان آرزومیکند که او نیز مهندسی بزرگ شود و از مزایای آن مقام برخوردار گردد ، ولی استعداد و قوای عقلی و فکریش برای رسیدن باین آرزو وافی نیست و دل و دماغش هم آهنگی ندارد و با آنکه از روی عدالت فرصت کافی هم در اختیار او گذاشته‌میشود نمیتواند مباحث علمی و مسائل ریاضی را دریافت کند .

یا فرض میکنیم که کارگری دیگر در کارخانه ای مشغول کار است و در اثر ضعف بنیه قادر نیست که اضافه بر کار اجباری روزانهٔ خود کاری انجام دهدودربرابر آن کار اضافی مزدی اضافی دریافت کند و هر زمان که می بیند رفقای نیرومندش کار اضافه میکنند و مزد میگیرند و باینوسیله زندگانی خود را توسعه و گوارائی می بخشند ، سخت متأثر و ملول میشود ، در اینصورت آیا دولت برای علاج تأثر و ناراحتی این دو کارگر چه تدبیری میتواند بیندیشد ؟ و بچه وسیله قادر است پریشانی روح و اضطراب خاطر آندو را رفع کند و آتش حسد را در دلهاشان فرو نشاند؟

آیا برای آنکه ایندو کارگر با وضع خاصی که دارند کار خود را بخوبی انجام دهند ، توجه بخدا و توقع مزد و سعادت اخروی بهتر است یا ترس از آتش و آهن وحبس وشکنجه ؟ !

شك نیست که برای ایندو کارگر و امثال ایشان رضای بوضع موجود و صبر و قناعت بهترین وسیلهٔ آرامش دل و آسایش اعصابست و بهمین مناسبت اسلام پیروان خود را دعوت میکند که برای تحصیل رغبات و لذات مشروع بکوشند و در برابر آرزوهائی که تحصیل آن میسر نیست تسلیم ورضا پیشه سازند . واما دربرابر ظلم و تجاوز ووضع نامساعدی که تغییر آن ممکن باشد ، نه تنها اسلام پیروان خودرا برضا وتسلیم دعوت نمیکند بلکه بر عکس ، خاطر نشان میسازد که هر گز خدا از بندهٔ

میان حاکم ومحکوم و میان طوائف و طبقات ملّت را بر اساس تعاون بر خیر استوار میسازد، ولی جز در فواصل وازمنهٔ کوتاه، کی این برنامه عملی ومجری شده‌است؟ و کدام وقت تقوی از تجاوز باموال واعراض ونفوس فقراء جلوگیری کرده واز پایمال کردن آزادی وحقوق اجتماع مانع شده‌است؟

شما دربارهٔ مطالب و مسائلی گفتگو میکنید که جز در عالم خیال تحقق پیدا نکرده واز نظر زندگی واقعی پشتوانه وضامن اجراء نداشته و ندارد.

✿ ✿ ✿

این، خلاصهٔ ادعاء و اعتراض کمونیستها و پیروان ایشانست، بلکه این شبههٔ قوی وریشه‌داری است که حتی درقلوب واذهان بسیاری از مسلمین نیز نفوذ ورسوخ پیدا کرده، همان مسلمینی که تاریخ اسلام را از مستعمرین و دشمنان اسلام فرا گرفته‌اند. وما - قبل ازشروع برد این ادعاء و افتراء - می‌باید دو موضوع را جداً از هم جدا و تفکیک کنیم: یکی موضوع خیالی بودن اصل نظام ودیگری خیالی‌بودن تطبیق واجراء.

و برای روشن شدن این بحث ازمدعیان می‌پرسیم که آیا نظام اسلامی بمقتضای طبیعت و ذات خود نظامی خیالی وغیرقابل تطبیق در زندگی واقعی وعملی است ویا آنکه ازنظر طبیعت وذات، نظامی عملی وقابل تطبیق واجراء است، ولی درطول زمان بطور کامل اجراء و تطبیق نشده است؟

اینموضوع باید بخوبی روشن شود، زیرا فرق میان این دوصورت بسیار است. البتّه هرگاه نظامی ازنظر طبیعت وذات خیالی باشد درهیچ محیط وشرائطی قابل عمل و تطبیق نیست، ولی درصورتیکه ازنظر ذات وطبیعت عملی وقابل اجراء وتطبیق باشد، ولی موانعی درخارج از تطبیق واجراء آن جلوگیری کرده باشد، میتوان بوسیلهٔ رفع موانع، آن نظام را معمول و مجری داشت.

بنابراین اولاً باید معلوم کرد که نظام اسلامی از کدام یک ازدوقسم است؟ چنین بنظر میرسد که هرگاه ذهن را ازعصبیت و عناد تخلیه و تجرید کنیم،

آیا اسلام نظامی خیالی وغیر قابل تطبیق است ؟!

مخالفین اسلام میگویند : آن اسلامی که شما مسلمانان میگـوئید و از آن طرفداری میکنید کجا است ؟ و در کدام وقت بصورت کامل و صحیح تطبیق و عمل شده ؟

شما همیشه در بارهٔ نظامی سخن میگوئید که فی‌حد ذاته عالی وجالبست ولی هیچگاه در این عالم جامهٔ عمل نپوشیده و در زندگی واقعی اجراء وتطبیق نشده وهر زمان که ازوقت اجراء وتطبیق آن سؤال میکنیم همان چندسال زمان حیات پیغمبر و قسمتی از ایام خلفاء راشدین را برخ ما می کشید ، در صورتیکه اگر از این مدت کوتاه صرف نظر کنیم ، مابقی ادوار اسلامی مملو از ظلم واستبداد وانحطاط است.

میگوئید اسلام بمسلمین حق داده است که حکام و امراء خودرا تأدیب کنند، ولی جز در برههٔ مختصری از زمان ، کی و کجـا ملت توانسته است از این حق استفاده کند ؟

از توزیع عادلانهٔ اقتصادی سخن میگوئید ، ولی کدام وقت اختلافات طبقاتی وبی‌عدالتیهای اقتصادی درممالك اسلامی وجود نداشته ؟

میگوئید : دولت از نظر اسلام موظفست که برای هریك ازافراد کار تهیه کند. پس این هزارها ومیلیونها مردم بیکار ازکجا آمده‌اند که گاهی امور معاش خود را بوسیلهٔ سؤال اداره میکنند وبیشتر اوقات در محرومیت و نومیدی بسرمیبرند؟

از حقوق زن دراسلام گفتگومیکنید ، ولی کی زن مسلمان عملاً ازاین حقوق برخودار شده‌است ؟

میگوئید تربیت اسلامی نفوس و قلوب را تزکیه و تهذیب میـکند و روابط

نظامات اجتماعی واقتصادی و سیاسی آنرا درنیافتند وایجاد یك‌دستگاه تربیتی عالی و نیرومند، مانند دستگاه صدر اسلام برای تربیت ایشان میسر نبود.

در اثر ورود این اقوام بحوزهٔ اسلام و بشمار آمدن ایشان در عـداد مسلمین نقشهٔ جغرافیای مملکت اسلام توسعه یافت، ولی عمق این توسعه متناسب با سطح آن نبود و مبادی واصول تربیت‌اسلامی - چنانکه می‌باید - درنفوس‌وقلوب فرصت‌رسوخ و نفوذ نیافت و باینجهت، انحراف از آن تربیت کاری سهل و آسان شد و بهمین علّت حکام ظالم از بنی‌امیه و بنی‌العباس و اخلاف ایشان توانستند بساط ستمکاری خودرا در ممالك اسلامی بگسترانند ومردم را ملعبه و وسیلهٔ اشباع مطامع و اغراض خود سازند

البته این پیشآمد عیب اسلام نیست، زیرا هر نظامی که بجای آن‌می‌بود بهمین سرنوشت دچار میشد.

این انقلاب کبیر فرانسه است که هنوز اروپائیان آنرا با حماسه و افتخار یاد میکنند و آنرا فتحی عظیم و بی‌نظیر می‌پندارند، ولی باوجود این نتوانسته‌است نه تنها در ادوار بعد بلکه در همان عصر انقلاب هم، اصول واهداف خود را عملی‌سازد وچه بسیار ظلمها بنام همین انقلاب - که بعنوان آزاد ساختن بشرازقید ظلم واستبداد برپا شده - بوقوع پیوسته است!

این انقلاب و ثورهٔ امریکا در راه آزادی است که تا سالها پس از وقوع آن هزاران نفوس بیگناه ازطبقهٔ سیاه پوست در همین سرزمین بفجیع ترین وجهی کشته شده ویا محرومیتهای بیحد و حصر تحمل کرده‌اند!

این دمکراسی انگلیس‌است که‌درطول قرون بطور تدریج نضج وقوام گرفته و در راه تأسیس آن پادشاهانی کشته شده و زعمائی‌تحت محاکمه‌درآمده‌اندوچندین ثورهٔ و انقلاب برای استوار ساختن آن برپا شده، ولی‌درسراسر امپراطوری عظیمی که درزیر لوای آن حکومت بسر می‌برد واز میان صدهامیلیون‌نفوس که بنام رعیت

فهم اینموضوع بقدری آسان است که احدی در درك و تشخیص آن، دچار اشکال نخواهد شد، زیرا مجرد تطبیق وعملی شدن اسلام در یك دوره از ادوار زندگی بشری، بهترین دلیل و قطعی ترین برهان برعملی بودن و قابل تطبیق بودن آن و محکمترین مشت بردهان مدعیانی‌است که آنرا خیالی وتطبیقش رامحال می‌پندارند. زیرا مردم همان مردمند و هر امری که یکبارجامهٔ عمل پوشید میتواند بار دیگر نیز بصورت فعلیّت و عمل‌در آید.

ممکنست مدعیان بگویند: مردم درصدراسلام‌سطح اخلاق وفکرشان‌بقدری بالا رفته بوده که بشریت ازرسیدن بآن سطح و بالارفتن بآن افق عاجزاست، ولی‌این ادعا باراًی ایشان دربارهٔ مسئلهٔ تطور مخالفست، زیرا این جماعت عقیده دارند که ناموس وقانون تطور دائما بشریت را روبتقدم وترقی سوق میدهد؛

واما اینکه چراوضع‌روزگار حیات پیغمبر و زمان خلفای راشدین جزدربرههٔ کوتاهی اززمان تکرار نشده، البته موضوعی قابل دقت و مطالعه است و جواب آن هم در مطالعهٔ اوضاع واحوال تاریخی ـ چه در تاریخ خصوصی اسلام و چه در تاریخ عمومی بشر ـ موجود است و برای آشناشدن بآن، لازم است که دو موضوع رامورد توجه قرار دهیم: یکی آنکه جهشی که اسلام در صدر تاریخ خود برای مسلمین بوجود آورد و بوسیلهٔ آن، مردم را ازپست‌ترین درّه‌های انحطاط بعالیترین‌درجات رسانید، یك جهش عادی نبود بلکه معجزه‌ای‌از معجزات‌اسلام‌بود که آنرادرزندگی واقعی مردم پدید آورد. واین‌معجزهٔ تاریخی پس از آن بوقوع پیوست که قهرمانان این حادثه و واقعه، روزگاری دراز ازتربیت وتعلیم عالی اسلامی‌اشباع شده بودند. ولی اسلام با سرعتی که در هیچیك ازادوار تاریخ جنبشهای اقوام نظیر آنرا نمیتوان یافت، درجهان منتشر شد و این سرعت انتشار نیز، خود معجزه‌ای دیگر ازمعجزات اسلام است که هیچیك از مفسرین مادی و اقتصادی تاریخ قادر برتفسیر آن نیستند.

این سرعت انتشار بی‌سابقه و بی‌نظیر، اقوام و اممی بسیار را بحوزهٔ اسلام در آورد که همگی از روح اسلام و حقیقت این تربیت اشباع واشراب نشدند وحقایق

و اخلاق شخص پیغمبر ﷺ و اصحاب برگزیدهٔ آنسرور چنان اثری قوی و عظیم در روح واعصاب ایشان پدید آورده بود که آنان را بوضع خارق‌عادتی برای تقبل و تحمل آن بار گران نیرومند ساخته بود و رفتار و کردارشان را تا افق اعجاز بالا برده بود ، ولی وقتی این نقطهٔ اتکاء از میان رفت ، اگر چه بازهم مردم پرتوی از آن نور را حفظ کرده بودند ، ولی از آن افق بلند تنزل کردند . اما در عین حال نتیجهٔ این مقدمات آن نیست که ما برای عملی کردن و بوجود آوردن همان وضع صدر اسلام ومخصوصاً درقسمتهای عملی آن محتاج بحضور شخص پیغمبر ﷺ باشیم زیرا آن نظام سیاسی و اقتصادی واجتماعی که درچهارده قرن پیش معجزه بشمار میرفت ، اکنون پس‌از گذشتن چندین قرن و پس از تجربه های طولانی و عمیقی که بشریت درطول اینمدت اندوخته است ، بصورت امری ممکن و قابل تطبیق و اجراء درآمده است و بنابراین هرگاه جامعهٔ بشری درعصر حاضر بخواهد نظامات‌اسلامی را در زندگی خود معمول و مجری دارد کاری ممکن و میسر است واحتیاج بجهش و طفرهٔ معجزه آسا ندارد ، زیراتجربه‌های این‌مدت ، مارا بآن افق بلند نزدیک‌کرده و بالارفتن وبرآمدن‌بآن سطح عالی‌را آسان‌تر از روزگار قدیم ساخته است‌ومابرای نمونه چند مثل را دراینجا ازنظر خوانندهٔ عزیز میگذرانیم :

۱ـ در دنیای کنونی ودرمیان ملل راقیه هرگاه حکومتی‌ازراه صلاح وصواب منحرف شود برعلیه آن قیام میکنند و آنرا از کار برکنار میسازند . البته خوانندهٔ عزیز توجه دارد که این اقدام عینا همان اقدامی است که مسلمین صدراسلام دربرابر انحراف حکومت‌عثمان انجام دادند و اگر چه این عمل‌در آن روزگار بصورت‌اعجاز بود اما در عصر حاضر برای ما ـ هرگاه فرهنگ و ثقافتی نظیر ملل راقیهٔ جهان داشته باشیم ـ کاری ساده وعملی آسان است .

بنابر این در صورتیکه اینکار بتقلید از انگلستان وآمریکا ممکن باشد چرا وقتی ما آنرا بنام اسلام مطالبه میکنیم امری محال و موضوعی خیالی و غیر قابل

و وابستهٔ آن نامیده میشوند ، تنها چهل میلیون ایشان از مزایـاوحقوق دمکراسی استفاده میکنند !

باقی میماند نظام کمونیزم ، و این همان نظام است که دعـات و مبلغین آن بدلباختگان و شیفتگان شرقی آن فخر ومباهات میکنند . اولاً وقتی بدورهٔ زندگی این نظام می‌نگریم می‌بینیم هنوز تاریخ عمر آن ازتاریخ دورهٔ طلائی اسلام‌ذز نگذشته و بنابراین از کجا میتوان اطمینان داشت که بر آن صورت که مبلغین ودعات آن ادعا میکنند ـ وما هنوز صدق این دعاوی را نشناخته‌ایم ـ باقی بماند ؟ چه ضمانتی در کار است که وقتی ملل و اقوام منحطی که از آن نظام جز کار ولقمه‌ای نان چیزی نمیفهمند بآن وارد شدند حیات وقدرت خودرا حفظ کنند ؟

از کجا میتوان بدوام عدالت در آن نظـام اعتماد داشت ، در صورتیکه از هم اکنون اجرت و حقوق در میان کار گـران متفاوت شده و ایشان بچند طبقه قسمت شده‌اند ؟

البته هیچگونه اطمینان واعتمادی در کار نیست.

این موضوع اول بود واما موضوع دومی که باید آنرا مورد توجه قرار دهیم اینست که این جهش که اسلام در صدرتاریخ خود برای مسلمین بوجود آورد نسبت بقانون « تطور » بشری امری طبیعی نبود زیرا بطورطفره و بی‌سابقه ، مردم را ازقید بردگی رهائی داد و در مرتبه‌ای ازعدالت اجتماعی واردساخت که هنوز نسبت بکلیهٔ نظاماتی که بشر آنها را مورد آزمایش قرار داده یك نمونه بارز پیشتازی محسوب میشود ، همانطورکه مردم را از حضیض صفات پست روحی و درّهٔ عمیق ووحشتناك شهوات بقلهٔ بلندی از فضیلت و اخلاق ارتقاء داد که انسانیت در کلیهٔ عصور و ادوار خود بآن مباهات وافتخار میکند .

روی این اصل ، تنها مردمی که معاصر وهم دوره آغاز این نهضت و رستاخیز بودند طاقت آنرا داشتند که این تحول ناگهانی و شدید را تحمل کنند، زیرا رفتار

نیست که چرا وقتی انگلستان دست باینکار میزند عملی و قابل تنفیذ و اجراء است، ولی وقتی این عمل بخواهد بنام اسلام معمول شود، خیالی و غیر قابل تطبیق است؟!

٥ - اصل محاکمهٔ ولات و حکام از اصولیست که اسلام درچهارده قرن پیش آنرا معمول و مجری داشته و با استناد باین اصل به ثروت بسیاری از حکام رسیدگی کرده و از ایشان خواسته است که مبدأ و وسیله کسب آن ثروت را نشان دهند که از کجا آنرا بدست آورده و اندوخته اند. در عصر حاضر نیز همین اصل برای جلوگیری از تجاوز و تعدی ولات اجراء میشود ولی معلوم نیست که چرا وقتی اجراء این اصل با استناد باسلام باشد، خیالی و غیر قابل تنفیذ است؟!

اما اینکه کمونیستها و اتباع ایشان ادعاء میکنند که نظامات نوین بر اساس علم پی ریزی شده واسلام برعواطف و حسن نیّت پایه گذاری شده جز ادعاء و عصبیت مبنی و مأخذی ندارد، زیرا جنبهٔ قانونگزاری اسلام ربطی بعواطف ندارد و فقهاء ورجال قانونی اسلام احکام و نظامات فقهی و قانونی راکه استخراج و اجراء میکرده‌اند میزان کارشان عاطفه وخیال نبوده و بصرف حسن نیّت واخلاق مردم متکی نبوده‌اند. بلی چیزی که قانونگزاری اسلام را از سایر قانونگزاریها ممتاز میسازد اینست که اسلام برای ادارهٔ شئون زندگی بشری و تأمین سعادت فرد و اجتماع، تنها بقانون اعتماد و اکتفاء نکرده، بلکه پلیس مخفی و قاضی درونی وجدان را نیز در این کار دخالت داده است و این روش، عالیترین و حکیمانه ترین سیاستی است که میتواند در جهان بشریت قابل تطبیق واجراء باشد. ولی درعین حال که اسلام تهذیب نفوس و تطهیر نیّتها را ازنظر دور نداشته، قوانین را نیز - باصرف نظرازنیتهای مردم- مورد تنفیذ واجراء قرار داده است.

☆☆☆

گذشته از آنچه تاکنون گفته شد، شبههٔ بزرك و مغالطهٔ خدعه آمیز دیگری نیز در همین زمینه از طرف معاندین ودشمنان اسلام در افکار واذهان جوانان تزریق

تطبیق میشود ؟!

۲- ملّی ساختن مرافق و احتیاجات عمومی موضوعی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در چندمورد آنرا بعنوان نمونه معمول داشته وحکومت انگلستان نیز در قرن بیستم آنرا عملی ساخته و بنابراین هر گاه ما خواسته باشیم که آنرا معمول ومجری سازیم، ممکن است. اما معلوم نیست چرا وقتی که این عمل اصلاحی را بتقلید از انگلستان بخواهیم، همگی آنرا کاری آسان و قابل اجراء میدانند، ولی وقتی آنرا بنام اسلام وبنا بسابقهٔ تاریخی خودمان مطالبه کنیم امری محال وموضوعی خیالی و غیرقابل تطبیق میشود ؟!

۳- تأمین احتیاجات اساسی و ضروریات زندگی برای کارمندان دولت وامثال ایشان از کارگران مؤسسات عمومی و خصوصی، از قوانینی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله آنرا تشریع فرموده و در عصر حاضر نیز نظام کمونیزم آنرا معمول داشته، با این تفاوت که کمونیزم آنرا بازورسرنیزه اجراء کرده ولی اسلام بدون توسل بزور بلکه بوسیلهٔ بالا بردن سطح روح و اخلاق مردم آنرا معمول و مجری داشته، و بنابراین هر گاه ما خواسته باشیم درعصر حاضر آنرا اجراء کنیم ممکن است اما معلوم نیست چرا وقتی که این عمل اصلاحی بنام تقلید از کمونیستها باشد، دلباختگان کمونیزم آنرا آسان و عملی میدانند، ولی وقتی بنام اسلام باشدامری محال و موضوعی خیالی و غیر قابل تطبیق است ؟!

٤- اسلام برای تأمین عدالت اجتماعی و بمنظور جلوگیری از تمرکز سرمایه و ثروت در دست یك طبقه بحکومت حق داده است که مازاد و فضول اموال اغنیاء را بگیرد و در راه تأمین ضروریات معیشت فقراء صرف کند و اینحکم از قرآن کریم استخراج شده آنجا که فرموده است: « کی لایکون دولة بین الاغنیاء منکم ».

همچنین حکومت انگلستان در عهد اخیر برای همین منظور مالیاتهای تصاعدی وضع نموده و از روش اصلاح اجتماعی اسلام پیروی و تقلید کرده است اما معلوم

آن کمر بسته است.

با توجه باینحقایق بخوبی معلوم و مبرهن میشود که اسلام - چنانکه دشمنان آن ادعا میکنند - نظامی خیالی نیست، بلکه یك نظام عملی وقابل تطبیق واجرائی است که روزگاری دراز در جهان معمول ومجری بوده‌است‌وامروز نیزقسمت مهمی از آن در قسمت مهمی از جهان معمول و بسیار بهتر و آسانتر از چهارده قرن پیش قابل اجراء است، زیرا تجربه های طولانئی که بشریت در طول اینمدت اندوخته او را بآفاق بلند و سطح تعالیم اسلامی نزدیك ساخته است

در پایان، تذکر این نکته لازمست که این افتراء که دشمنان اسلام باین شریعت متوجه میسازند، قبل از همه، در خور همان نظام کمونیزم است. زیرا پیروان این نظام خودشان اعتراف دارند که هنوز بکمونیزم حقیقی و کامل نائل نشده‌اند، بلکه هنوز مراحل مقدماتی و کلاس تهیهٔ آنرا طی میکنند و در آن زمان که تولید و تثمیر باوج کمال خود برسد و سراسر جهان زیر لوای حکومت واحددرآید دراین موقع نظام کامل کمونیزم اجراء خواهد شد و تنها در همین موقع است که جنگها و نزاعهای بشری که کلیهٔ آنها از نارسائی و محدودیت تولید و تثمیر مایه میگیرد، پایان خواهد یافت:

باید متوجه بود که این تصور، یك آرزو وخواب شیرین بیش نیست که جز در عالم خیال و دنیای وهم تحقق پیدا نمیکند، زیرا مقدمات آن ازوهم و خیال مایه گرفته است و روی همین اصل چنین می پندارد، که ممکن است بشردرروزی از روزها بهمان وضع موجودی که دارد قانع شود! در صورتیکه یك نظر عمیق و خرد مندانه، ثابت و روشن میسازد که اساساً آفرینش بشر طوری است که هر گاه کلیهٔ حوائج و مطالب خودرا بدست آورد، باز از وضعی تازه جستجو میکند.

همچنین پیروان کمونیزم می پندارند که هر گاه تولید و تثمیر باوج کمال خود برسد، جنگها و جدالهائی که از غریزهٔ حب امتیاز و تفوق ناشی میشود، از میان خواهد رفت و از میان رفتن آن بنفع و صلاح بشر خواهد بود. در صورتیکه

میشود و خلاصهٔ آن چنین است : که اسلام اساساً جز در همان صدر اول وجود و نفوذی نداشته است .

در جواب این شبهه یاد آور میشویم که البته صورت کامل و نظام جامع و شامل اسلامی پس از تاریخ صدر اول جز در فواصل کوتاهی از زمان تنفیذ واجراء نشده است ، ولی لازمهٔ این امر این نیست که اسلام پس از آن تاریخ از میان رفته باشد ، زیرا فسادی که در سایر ادوار باسلام راه یافته تنها در نظام حکومت آن راه یافته است ولی با وجود این ، اجتماع - باستثنای پایتخت - کاملاً بصورت یك اجتماع اسلامی بوده است و روح اسلامیت و تعاون و تضامن اسلامی را همچنان محفوظ داشته است و از انقسام بدو طبقهٔ مالك و غیر مالك و آقا و برده مصون مانده و معنی وخاصیّت اخوّت اسلامی رانگاه داشته است وقانون اسلام درسراسر ممالك اسلامی حاکم و نافذ بوده است و هیچگاه و در هیچ نقطه از سر زمین اسلام محاکم خاصی بروفق هوی و میل اربابان و مالکین بزرك و دوکها - در همان موقع که در ممالك اروپائی وجود داشته - موجود نبوده است و احکام و مقررات اسلامی همچنان در جنگهای مسلمین با کفار مجری و متّبع بوده است . واین حقیقت را حتی متعصبین صلیبی مخصوصا در عهد صلاح الدین ایوبی اعتراف کرده اند . ووفاداری مسلمین نسبت بتعهدات بین المللی در میان اقوام و ملل جهان ضرب المثل بوده است . و علاقهٔ مسلمین بعلم و مجاهدات ایشان در بارهٔ نشر تمدن و بالا بردن سطح فکر بشر ، قرنها سر زمین اندلس و سایر نقاط و بقاع اسلامی را قبلهٔ آمال و کعبهٔ توجه دوستداران علم و معرفت قرارداده بوده است . وبطور اختصار ، اسلام درطول چندین قرن مشعل تابناکی بوده که اروپا در پرتو آن با علم و فرهنك و ثقافت و معرفت آشنا میشده وبرای آنکه خودرا همسطح و همآهنك با آن سازد مجاهدتها کرده است . اگرچه بعد ازاینهمه استفاده که از اسلام برده برخلاف آئین مروت و شرف ، این مشعل را درآندلس فرو کشته وپس ازدست یافتن بنهضتی که مایهٔ آنرا ازاسلام کسب کرده ، باتمام قوی برای درهم شکستن وازمیان بردن آبروحیثیّت

اسلام و کمونیزم

مقصود ما در این فصل ابطال یك شبهه و مغالطهٔ مهمی است که کمونیستهادر عصر حاضر آنرا مانند دامی محکم بر سر راه جوانان گسترده و رشته های آنرا از مکر و فریب و حیله و خدعه بهم پیوسته‌اند و خلاصهٔ آن شبهه از اینقرار است :

کمونیستها میگویند : چنین فرض میکنیم که اسلام ، آئین وشریعتی است که میتواند با قوانین و نظامات خود پایه واساس یکزندگی گوارا و آبرومندی‌رااستوار و بر قرار سازد و این آئین برای کلیهٔ ادوار و اعصار حیات بشری صالح و برازنده است ، ولی چون در این دو قرن اخیر عالم اسلامی از کاروان مدنیّت جدید عقب مانده ، فقه اسلام درموضوعات‌اقتصادی‌نارساوغیرقابل تطبیق است وبنابراین‌چه‌مانعی دارد که مااسلام را تنها بعنوان یك عقیده بپذیریم و در پرتو مباحث اعتقادی آن ، روح و فکر خود را پاکیزه و مهذب سازیم و در عین حال صرفاً برای تنظیم امور اقتصادی خود از سیستم کمونیزم ـ آنهم بطوری که این نظام اقتصادی هیچگونه ارتباط و دخالتی در مبانی‌اجتماعی و نظامات دولتی مانداشته‌باشد ـ استفاده کنیم ؟

بطوری که ملاحظه میفرمائید این دام ، ظاهری بسیار فریبنده‌داردورشته‌های آن با دقت و مهارتی کامل بافته شده و این دقت و مهارت نتیجهٔ یك تجربهٔ طولانی است که طی چندین سال اندوخته شده است . باینمعنی که کمونیستها در آغاز کار ، مبارزهٔ خود را با اسلام آشکارا و صریح شروع کردند و با تهور و جسارت فراوان بالقاء شبهات در اطراف این شریعت مبادرت جستند ولی چون دریافتند که اینگونه مبارزه و هجوم نتیجهٔ معکوس‌می‌بخشد و مسلمین را بیش‌از پیش بدین‌خودعلاقه‌مند میسازد ، رویهٔ خود را تغییر دادند و از راه مکر و خدعه واردشده گفتند : کمونیزم هیچگونه معارضه ومخاصمه‌ای بااسلام ندارد ، زیرا روح این‌مرام ، عدالت‌اجتماعی

اولاً هیچگاه تولید و تثمیر بچنین مرحله ای نخواهد رسید و ثانیاً بر فرض آنهم که برسد جنگهای ناشی از حب امتیاز و تفوق از میان نخواهدرفت وثالثاً از میان رفتن آن بنفع و صلاح بشریت نخواهد بود ، زیرا کلیهٔ ترقیات بشری مولود همین رقابتها و مبارزات بوده است !

این نمونهٔ کامل یك نظام خیالی و سخیفی است که از سر چشمهٔ مادیت مایه میگیرد و با اینهمه سخافت و خرافت ، باز طرفدارانش آنرا قائم بر نظریات علمی و حقایق تجربی میدانند !

خود قطعه و قسمتی از صمیم اسلامست که بدست دانشمندان اروپا منظم ومرتب‌شده و از اینجهت جای‌هیچگونه نگرانی نیست ، بلکه با کمال آسایش فکر و آرامش خیال میتوانید آنرا بپذیرید و عملی سازید!

البته کمونیستها اطمینان دارند که هر گاه مسلمین سیستم اقتصادی کمونیزم را بپذیرند ، ممکن نیست که مسلمان بمانند و طولی نخواهد کشید که کمونیزم ایشان را در مزاج نیرومند خود هضم خواهد کرد وبدون توجه‌واراده‌از آئین‌اسلام منحرف و منصرف خواهندشد .

باوجود این می بینیم که بسیاری از « مسلمین » فریب این خدعه رامیخورند و در شبکه های این دام گرفتار میشوند ، زیرا چنین تصور میکنند که پذیرفتن‌این مرام ، مشکلات ایشان را بآسانی حل خواهد کرد واز تحمل زحمت بحث وتحقیق و ابتکار و استنباط و مرارت تأسیس وبناء آسوده وراحتشان خواهد ساخت . واین خوابهای طلائی ، بهشتی از سعادت‌را بدون هیچگونه تحمّل و تقبّل زحمت در نظر ایشان مصوّر ومجسّم میسازد همانطور که استعمال کنندگان افیون و حشیش باپر و بال اوهام وخیال‌بملکوت اعلی صعود میکنند!

☆☆☆

مرام کمونیزم - اگرچه دربعضی ازجزئیات بااسلام توافق‌داشته باشد - اما از نظراصول بهیچوجه باروح‌وجوهراسلام‌موافقت وسازگاری ندارد . وبنابراین‌حکومت اسلامی هیچگاه نخواهد توانست ، نظام افضل و دستور اکمل اسلامی‌را فروگذارد و نظام کمونیزم یا هر نظام دیگر ازقبیل سیستم سرمایه داری و امثال آن‌رابگزینند زیرا قرآن کریم با صراحت تمام در این باره میگوید : « و من لم یحکم بماانزل‌الله فاولئك هم الکافرون » یعنی حکامی که احکام آسمانی اسلامی را مجری ندارند ، کافرند .

البته توجه میفرمائید که این نص صریح‌ایجاب میکند که عین‌احکام و نظامات اسلامی در جامعهٔ مسلمین اجراء شود ، نه مثل ومانند و شبه‌ونظیر آن .

و کفالت دولت از کلیهٔ افراد و آحاد ملتست . و بدیهی است که اسلام با عدالت اجتماعی ضدیت و خصومتی ندارد !

نه تنها کمونیستها در اعمال سوء نیت خود باسلام این دو مرحله راطی کرده‌اند، بلکه قبل از ایشان ، استعمار گران غربی همین راه را پیموده بودند ، باینمعنی که ایشان بوسیلهٔ مبلغین و مبشرین و با سایر وسایلی که در اختیار داشتند ، شروع بهجوم بر اسلام کردند ، ولی چون اینگونه هجوم موجب بیداری عالم اسلام شد ، آنرا فرو نهادند و از راهی دیگر در آمده گفتند : ملل مغرب تنها هدفشان اینست که « تمدن »و« حضارهٔ » جدیدرا درسرزمین‌شرق بسط و انتشار دهند و البته‌بدیهی است که اسلام ـ که خود اصل و اساس تمدن و حضاره است ـ هر گز بانشر تمدن و بسط حضاره مخالفتی ندارد !

سپس گفتند : شما میتوانید همچنان بدین اسلام باقی باشید باینمعنی که نماز بخوانید و روزه بگیرید و اذکار واوراد داشته باشید ، و در عین حال از تمدن و حضارهٔ غرب نیز استفاده کنید !

بدیهی است که ملل غرب‌در این رویه حسن نیتی‌نداشتند‌بلکه بیقین‌میدانستند که وقتی مسلمانان . حضارهٔ غربی و ظواهر آن تمدن رابپذیرند ، مسلمان‌نخواهند ماند و طولی‌نخواهد کشید که دست و پاشان در قید و بند استعباد و استعمار بسته خواهد شد . چنانکه همین پیشبینی هم درست در آمد و نسلهائی در عالم اسلامی پا گرفت که هیچگونه آشنائی و ارتباطی با اسلام نداشته و ندارند ، بلکه ازروی جهل و گمراهی و خیره سری از دین و مسلمانی بیزار و بری هستند .

امروز کمونیستها همان حیله و خدعه‌را تکرار کرده میگویند : شما ای مسلمانان همچنان در مسلمانی خود بمانید : نماز بخوانید و روزه بگیرید و اذکار واوراد داشته باشید و ما هم هیچگونه مزاحمتی با « عقائد » شما نخواهیم داشت ، بلکه تنها منظور ما اینست که سیستم اقتصادی کمونیزم را دراجتماع شما عملی سازیم. آنگاه چنین اضافه میکنند که این سیستم اقتصادی هم چیز تازه‌ای نیست‌بلکه

کارل مارکس آنرا تحت عنوان غذا ، و مسکن و غریزهٔ جنسی خلاصه کرده است!

ممکنست بعضی پیش خود فکر کنند که گفتگو، برسر پذیرفتن سیستم اقتصادی کمونیستی است و موضوع اقتصادی هیچگونه ارتباطی با این مسائل ندارد و هیچگاه ما را بفرو گذاشتن عقیده‌ای و پذیرفتن عقیده ای مجبور نمیسازد و بنا براین ما مجبور نیستیم که عقیدهٔ مادّی را بپذیریم و میتوانیم عقائد خود را در بارهٔ خدا و پیمبران و روحانیات حفظ کنیم ، زیرا موضوع اقتصاد ارتباطی با این موضوعات ندارد .

چنانکه گفتیم ، ممکنست بعضی مردم ساده دل اینگونه بیندیشند ، ولی باید متوجه بود که این اندیشه از اساس ، غلط و سخیف است . زیرا خود کمونیستها تصریح کرده اند که عملی شدن این اندیشه محالست و با شرح و تفصیل کامل بیان کرده‌اند که نظام اقتصادی با عقائد و افکار ارتباط وثیق دارد . باینمعنی که عقائد و افکار و فلسفه ها ، همگی مولود نظام اقتصادی است . و بنا بر این ممکن نیست که نظام اقتصادی که - بنا بتصریح انگلس و مارکس - بر پایهٔ مادي استوار است ، یك فلسفهٔ روحی بوجود آورد و یا با یك فلسفهٔ روحی سازگار باشد .

مثلا کمونیستها بفلسفهٔ ماتریالیسم دیالکتیك (مادّیت جدلی) ایمان دارند و معتقدند که کلیهٔ تطورات اقتصادی و تحولات بشری متکّی باصل «مبارزهٔ متناقضات» است . و این اصل ، تنها عنصری است که بشریت و نظام اقتصادی بشری را از صورت اشتراکی اوّلی بصورت بردگی و برده فروشی و آنگاه بشکل نظام فیول و پس از آن بصورت سیستم سرمایه‌داری و بعد از آن بشکل کمونیزم در آورده است و وجود خدا و پیمبران و دیانتها و شریعتها هیچگونه دخالتی در این خط سیر که بشریت طی کرده نداشته است . زیرا این دیانتها و شریعتها - بنا بعقیدهٔ کمونیستها - نمیتوانند پیش از تطور اقتصادی پدید شوند و همچنین نمیتوانند علت و موجب پدید آمدن آن تطور باشند ، بلکه هر کدام از آنها در جای خود و بمقتضای مرحله ای از مراحل تطور اقتصادی بوجود میآیند و بنا بر این هیچگونه ارزشی از نظر رهبری و هدایت ندارند و بعبارت دیگر ، هریك از این ادیان و شرایع، ظاهره و عارضه‌ای از ظواهر و عوارض

☆☆

اکنون به بینیم آیا ما میتوانیم با پذیرفتن سیستم کمونیزم باز مسلمان باشیم؟.

شك نیست که هر گاه ما سیستم کمونیزم ، باصطلاح مبلغین حیله گر این مرام ، اینگونه سیستم اقتصادی را در اجتماع خود اجراء کنیم ، ناچار ، این سیستم هم از نظر فلسفی وهم از نظر عملی با اسلام ، تصادم و تزاحم پیدا خواهد کرد و این تصادم بهیچوجه قابل اجتناب واحتراز نیست .

اما تصادم از وجهۀ فلسفی از چند جهتست که خلاصۀ آنرا هم اکنون از نظر خوانندگان محترم میگذرانیم :

۱ ـ جهت اول اینستکه مرام و نظام کمونیزم بر اساس یك فلسفۀ مادی بحث وخالصی استوار است و این فلسفه بهیچ امری جز محسوسات ، ایمان و اعتقاد ندارد و هر چیزی را که از حوزۀ محسوسات خارج باشد امری خرافی و موهوم میشمارد و یا از حساب خود ساقط میسازد . همانطور که « انگلس » در این باره میگوید : « حقیقت عالم منحصر بجنبۀ مادّی آنست » . و همچنین اتباع این مکتب میگویند : « عقل ، جز یکقسم مادّه نیست که ظواهر و مظاهر خارجی را درفکر منعکس میسازد » همانطور که میگویند : « آنچه را که روح نام می نهند جوهری مستقل نیست بلکه خود از آثار و نتایج مادّه است » .

با توجه باین اظهارات بخوبی واضح ومبرهن میشود که مرام و نظام کمونیزم در محیطی مادّی بسر می برد و موضوعات و مباحث روحی را بباد استهزاء میگیرد و آنها را از سرریشخند حقایق غیر علمی نام می نهد ! ولی روح تعالیم اسلامی هیچگاه نمیتواند در چنین محیطی تنك وفضائی تیره و محدود ، که آبروی انسان و شرف انسانیت را بر باد میدهد ، محبوس و محصور بماند . زیرا این محیط محدود و زندان تاریك ، آدمی را از صورت یکموجود رفیع و شریف ـ که بدنش برزمین و روحش بر فراز آسمانها است ـ بصورت مخلوقی مادی و حیوانی فرو مایه در میآورد که تنها هدفش درزندگی اشباع «حوائج اساسی» است . یعنی اشباع همان حوائج ومطالبی که

انسان موجودی ایجابی وصاحب اراده است .

قرآن کریم در این باره میگوید : « سخر لکم مافی السماوات ومافی الارض » یعنی خدا آنچه را که در آسمانها است و آنچه را که در زمین است ، فرمانبردار شما ساخت . و با این ترتیب قرآن خاطر نشان میسازد که انسان عالیترین قوای جهانست و کلیهٔ قوای مادی و نیرو های اقتصادی مسخر ارادهٔ اواست نه آنکه او مسخر و مطیع ارادهٔ آن قوی باشد . ومصداق کامل اینمعنی خود اسلام است که در مراحل تطور خود هیچگاه تابع و پیرو خط سیری که ماتریالیسم دیالکتیك تعیین میکند نبوده و مسلمین صدر اسلام هیچگاه چنین احساسی نمیکرده اند که تطور اقتصادی قوه‌ای جبری است که ایشانرا ببند بندگی خود میکشد و بقول کارل مارکس « بیرون از اراده و مستقل ازمشیت ایشانست » . بلکه ایشان چنین احساس میکردند که خودشان پایه گذار و مهندس اقتصادند و نقشهٔ کار خود را بدست پیغمبر و از جانب خدا دریافت کرده اند وعلائق و روابط اجتماعی راخودشان بمقتضای خواست وارادهٔ خود ایجاد میکنندوراهنمای ایشان درایجاداین علائق تعالیم قرآن کریم وپیمبر عظیم است . و بپیروی همین تعالیم و هدایتها است که بردگانرا بدون هیچگونه علت وموجب اقتصادی و بدون هیچگونه ضرورت و اجباری آزادی می بخشند و ازپدید آمدن نظام تیول واقطاع جلو گیري میکنند . درصورتیکه این نظام صدهاسال دراروپا و در غیر عالم اسلامی مجري و متبع بوده است .

با توجه باین حقیقت پیداست که سیستم اقتصادی کمونیزم از سایر افکاروعقائد کمونیزم انفکاك ندارد و هر گاه ما آنرا بپذیریم ناچار میباید سایر نظریات وعقائد آنرا نیز بپذیریم و معتقد شویم که انسان موجودی بلا اراده است که مانندپر کاهی در برابر امواج طوفان تطور وتحول اقتصادی قرار دارد وقادر نیست - نه بارادهٔ خود ونه بارادهٔ اسلام - جریان این امواج را تغییر دهد !

۳ - جهت سوم از جهات تصادم میان فلسفهٔ اسلام و فلسفهٔ کمونیزم موضوعی است که در بحث « مالکیت فردی » بیان کردیم و خلاصهٔ آن اینست که هیچیك از

یکی از مراحل تطور اقتصادی هستند .

گذشته از اینها ، مکتب ماتریالیسم دیالکتیك کلّیهٔ تطورات بشری را معلول، تغّیر وتحول وسائل انتاج مادّ ی میداند . ومحتاج بتوضیح نیست کـه این مکتب از تفسیر پیدایش اسلام و تعلیل این حادثهٔ عظیم تاریخی عاجز و قاصر است ، زیرا قبل از ظهوراسلام ومقارن با آن درسرزمین جزیرة العرب یادرسایر نقاطجهانهیچگونه تغیر و تحوّلی در وسائل تولید و انتاج مادّی پدید نیامده بود که نتیجهٔ آن تغّیر وتحول بعثت حضرت‌محمد ﷺ و پدید آمدن نظام جدید اسلامی باشد !

با توجه باینحقایق چگونه ممکن است میـان این دو نظر متفـاوت توافق و هماهنگی بوجود آورد و چگونه ممکن است که عقائد مسلمین درصورت‌پذیرفتن مرام و سیستم اقتصادی کمونیزم فاسد و تباه نشود ؟؟

در صورتیکه لازمهٔ عقیدهٔ اسلامي اینست که کلیّهٔ تحولات جهان زیر نظر و تابع ارادهٔ خدا وتنها اواست که بوسیلهٔ پیمبران‌خود ، خلق را رهبری‌وارشادمیکند و آمین اسلام ، هیچگاه خاضع و تابع ضرورتهای اقتصادی نبوده ! ودر مقابل ، عقیدهٔ مـاتریالیسم دیالکتیك اینست که هر مرحلـه ای از مراحل تطور ، در اثر مبـارزهٔ متناقضات پدید آمده و وجود و ارادهٔ خدا در هیچیك از این مراحل تأثیر ونفوذی نداشته‌ومحرك اصلی کلیهٔ جنبشهای بشری ، تنهاضرورتهای‌اقتصادی بوده وخواهدبود!

۲ - جهت دوم از جهات تصادم فلسفی میان اسلام و کمونیزم اینست که‌انسان در عرف و اصطلاح فلسفهٔ کمونیزم ، یکموجود سلبی و مجبوری است که در برابر نیروی مادّه و نیروی اقتصاد هیچگونه قوه و قدرتی از خود نـدارد . کارل مارکس میگوید : « مردم در تولید و انتاج اجتماعی‌علائق و روابط محدودی‌بوجود میآورند که بی نیازی‌از آن میسّر نیست . واین علاقه ها بطور استقلال‌وخارج از حوزهٔارادهٔ مردم بوجود میآید . . . . این شعور مردم نیست که وجودشان راتعیین‌میکند ، بلکه وجود ایشان است که مشاعرشان را تعیین میکند » .

این خلاصهٔ عقیدهٔ کمونیزم در بـارهٔ انسانست ، ولي در عرف و عقیدهٔ اسلام ،

با وجود این زیر بار این ادّعا نمیرود که زندگی بشر تنها عبارت از اقتصاد و کلیّهٔ مشکلات اجتماعی بوسیلهٔ گشایشهای اقتصادی قابل گشایش باشد.

بعنوان مثال دو جوان را فرض کنید که از نظر وضع اقتصادی هردو مساوی باشند ولی یکی از آندو - بحکم طبیعت مزاج خود - غرق در شهوات و در برابر خواهشهای دل و هوای نفس بی تاب و بی‌طاقت باشد و آندیگر بر شهوات‌وهواهای خود مسلط باشد و مقداری از وقت و نیروي خود را در حدود معقول و مشروع، در راه حوائج و کامهای خود و مازاد آنرا در راه کسب علم‌وفضیلت‌ومبارزه با آلام و مشکلات بشریت صرف کند، آیا میتوان آندو جوانرا مساوی دانست؟ و آیاوضع ونسبت آن جوان فاضل و آن جوان فاسد در اجتماع یکسانست؟!

همچنین وجود دو فرد را فرض کنید که یکی از آنها دارای شخصیت‌ونفوذ کلمه اي است که مردم اوامر و ارشادات او را بآسانی می پذیرند و آن دیگر فاقد شخصیت و ملعبه‌ومسخرهٔ رفقاو آشنایان خویش است. آیا اقتصاد میتواند این تفاوت را از میان بردارد و بآن فرد دوم همان شخصیت فرد اول را ببخشد؟ و آیا وجود این دو در اجتماع دارای یك وزن ویك ارزش است؟!

همچنین وجود دو زن را بنظر بیاورید که یکی بسیار زیبا و طناز و دیگری زشت و فاقد هر گونه جاذبه است. آیا اقتصاد میتواند مشکل آن زن نازیبا را حل کند؟ و آیا آغوش زندگی برای پذیرفتن ایندو بیك نحو گشوده است؟!

نظر باین اختلافات و مشکلاتست که فلسفهٔ اسلامی برای ادارهٔ امور اجتماع تنها عامل اقتصادی را کافی نمیشمارد وبسایر عوامل - مخصوصاًعامل‌اخلاقی - اهمیت فراوان میدهد و معتقد است که میباید کوشش فراوان بکار برد تا رابطهٔ محکمی میان بنده وپروردگار بوجود آید. زیرا این، بهترین وسیله برای تثبیت و تحکیم مبانی‌اخلاقی است وبهمین وسیله آدمی از محیط محدودضرورتهای مادّی وخصومتها و کینه وریهای آن بجهانی نورانی ووسیع - که خیر و محبتش افزون ازشرّ وعناد

نظامات اقتصادی از فلسفهٔ اجتماعی مخصوص بخود تفکیك پذیر نیست و بنا بر این وقتی نظریهٔ اقتصادی کمونیزم را بپذیریم ناچاریم کـه فلسفهٔ اجتماعی آنرا نیز قبول کنیم و مذعن شویم که اصل واساس در حیات بشر، اجتماع استوفرد از نظرفردیّت وفی حدّ ذاته هیچگونه ارزش و حیثیتی ندارد و تنها ارزش‌واعتباری که‌میتوان برای او قائل شد همان عنوان عضویت در اجتماع است و بس ، ولی محتاج بتوضیح نیست که این نظریه با تربیت اسلامی مخالفت اساسی ومباینت جوهری‌دارد . زیرامکتب تربیت اسلام برای فرد ارزش و اهمیت بسیار قائل است و بهمین جهت در تهذیب و تزکیهٔ وجدان وضمیر افراد کوشش وسعی فراوان بکارمیبرد ومسئولیتهای‌مهم‌اجتماعی را بر عهدهٔ او میگذارد و او را بعنوان یك نیروی مؤثر، هادی‌ومربّی‌میشناسدوبرای او اراده‌ای قائل است که در پرتو آن‌اراده‌کار خویش‌را باختیارخویش‌انتخاب میکند و حق دارد که حکومت را براه صلاح رهبری کند و هر گاه حاکمی‌از حدودطاعت خدا گام بیرون نهد بر او خروج کند . و بدیهی است که اسلام - بوسیلهٔ این تربیت فردی در داخل منطقهٔ رقابت ونظارت اجتماع - هر یك از افراد را بجای یك‌پاسبان اخلاقی میگمارد تا اخلاق اجتماع را تحت مراقبت خود قرار دهد و از پدید آمدن منکرات و شیوع منهیّات جلوگیری کند و این فائدهٔ بزرك تنها درصورتی از وجود فرد عائد میشود که ارزش و اعتبار و حیثیت و مقدار او ملحوظ و منظور شود و الا در صورتیکه فرد را در اجتماع مانند ذرّه‌ای سرگردان فرض کنیم که‌اولاً درشئون اقتصادی و ثانیاً در کلیّهٔ موارد وشئون ، تابع ومنقاد اجتماع باشد ، بدیهی‌است که- از نظر روحی و عملی - چنین فردی قادر بانجام چنان وظائفی خطیر نخواهد بود .

٤ ــ چهارمین مورد اختلاف و تصادم میان فلسفهٔ اسلام‌وفلسفهٔ کمونیزم اینست که فلسفهٔ کمونیزم عامل اقتصادی را یگانه عامل و یا مؤثر ترین عوامـل در ادارهٔ امور اجتماع و تأسیس علایق و روابط اجتماعی میدانند ، ولی‌فلسفه‌اسلامی - بااینکه اهمیت و ارزش اقتصاد را انکار نمیکند و در عین حال که اجتماع را بر پایه اقتصادی محکمی استوار میسازد تا بنای فضائل اخلاق و اجتماع بر آن پـایه متکی باشد ــ

مرحلهٔ عمل و تطبیق نیز میان فلسفهٔ اسلام و فلسفهٔ کمونیزم در چندین مورد اختلاف وجود دارد و خلاصهٔ آن اختلافات از این قرار است :

۱ – مورد اول وظیفهٔ زن در اجتماع است .

اسلام نخستین وظیفهٔ زن را رعایت و اهتمام دربارهٔ انتاج و توالد بشری میداند و روا نمیدارد که زن این وظیفهٔ خطیر را رها کند و از مقام و مسئولیت خود بیرون رود و راه کارخانه ها و مزارع را پیش گیرد ، مگر در مواقعی که ضرورتی در کار باشد . باینمعنی که زن ، پدر و برادر و شوهر و خویشاوندی نداشته باشد که کفالتش را بر عهده گیرند .

ولی اقتصاد کمونیزم ، زن را موظف و مکلف میسازد که برابر بامرد ، روزانه چندین ساعت در کارخانه یا مزرعه بکار بپردازد . و گذشته ازاینکه فلسفهٔ کمونیزم اختلاف زن و مرد را در مرحلهٔ وظیفه و جهات روانشناسی نا دیده فرض میکند ، اساسا اقتصاد کمونیزم بر پایهٔ افزایش تولید تا حد نهائی اتکاء داردو این منظور حاصل نمیشود مگر در صورتیکه همگی افراد در کارخانه ها و مزارع کار کنند وزن نیز جز در ایام زایمان دوش بدوش مرد مشغول بکار باشد و کودکان بپرورشگاه هاسپرده شوند و بآئین Mass Production (۱) پرورش یابند

بنا بر این ، هر گاه بخواهیم سیستم اقتصادی کمونیزم را در جامعه ای اجراء وتطبیق کنیم ، ناچار میباید همگی زنان آن جامعه برای کار از خانه بیرون روند و با این ترتیب یك اصل اساسی و یك موضوع مهم وجوهری از اصول اسلام رازیرپانهاده واز میان برده ایم، زیرا فلسفهٔ اسلامی بنای اجتماعی واخلاقی- وحتی اقتصادی - خودرا بر پایهٔ اختصاص زن بشئون داخلی و خانوادگی و اختصاص مرد بشئون خارجی استوار ساخته است . و باینوسیله ، دو اصل اساسی توزیع اعمال (۲) ورعایت تخصص رامنظور

---

(۱) انتاج بزرك

(۲) این مطلب هیچگونه مباینت ومخالفتی با تعاون در داخل خانواده ندارد . همچنانکه توزیع اعمال و رعایت تخصص در امور اجتماعی نیز مانع از آن نخواهد شد که کشاورزو صنعتگر ومهندس وطبیب در بسیاری از امور با هم تعاون و همکاری کنند.

باشد - راه می یابد .

از طرف دیگر فلسفهٔ اسلامی معتقداست که نیروی روحی در وجود انسان ؛ نیروئی گرانبها است که در حیات بشري آثاری عظیم دارد و هر گاه مورد توجه و پرورش قرار گیرد همین نیروبتنهائی با مجموع نیرو های دیگر-که نیروی اقتصادی نیز یکی ازآنها است - ازحیث قدرت و اثر برابر است . بلکه گاهی اتفاق میافتد که این نیرو بتنهائی از همگی آنها فزونی میگیرد چنانکه مظاهر قدرت نمائی آن در تاریخ قهرمانی صدر اسلام بخوبی هویدا وپرتو افشانست . و البته محتاج بتوضیح نیست که انسان نمیتواند توجه واهتمام خود را بآئین کمونیزم در راه اقتصاد مصروف ومحصور بدارد و در عین حال در پرورش و تقویت مباني اخلاقي و معاني روحی نیز سعی و کوشش بکار برد . زیرا « نورّم اقتصادی » که لازمهٔ مرام و مسلک کمونیزم است مانند توری است که یکی از اعضاء رئیسه ، مانند قلب و کبد رافرا میگیرد ودر اینصورت نه عضو متورّم میتواند وظیفهٔ خود را بخوبی و درستی انجام دهد ونه آن عضو میگذارد که سایر اعضاء بوظیفهٔ خود قیام کنند .

☆ ☆ ☆

ممکن است بعضی ازخوانندگان این فصول از این بحث که ما در بارهٔ جنبه فکری و فلسفی اسلام و کمونیزم بمیان آوردیم خسته شوند ، زیرا ممکن است از کسانی باشند که بمسائل نظری ایمان و عقیده نداشته باشند وتنها مسائل عملی رادر خور توجه وشایستهٔ اهتمام بدانند ومعتقد باشند که هر گاه در مرحلهٔ تطبیق‌وعمل میان اسلام و کمونیزم توافق حاصل شود این اختلافات نظری مهم نیست و قابل حل وتسویه است

البته ما با این‌نظرموافق نیستیم ونمیتوانیم جنبهٔ نظری وفلسفی‌مسائل‌ومباحث را با بی اعتنائی تلقی کنیم . زیرا معتقدیم که جنبهٔ عملی و جنبهٔ نظری قضایا از هم جدا نیستند ، ولی با وجود این برای این طبقه از خوانندگان ثابت میکنیم که در

میکنند واز این رهگذر برای ترویج خاطر خود منفذی میجویند . اکنون فکر کنید که هر گاه یك نظام دیکتاتوری جباری بر ملت تحمیل شود کـه حتی حق نکته گفتن و لطیفه ساختن را هم از او سلب کند . و افراد خلق رابااین جرم در زندانها و تبعیدگاه ها گرفتار و یا بطناب دار تسلیم کند ، حال ملت درچنین وضعی چگونه خواهد بود ؟ !

ممکنست برای بعضی از مردم این تصور پیش آید که ماهجبور نیستیم اقتصادیات خود را بوسیلهٔ دیکتاتوری اجراء کنیم ، بلکه همـان سیستم اقتصـادی کمونیزم را می پذیریم و بدون توسل بزوردیکتاتوری آنرا اجراء میکنیم ، ولی بایددر نظر داشت که صاحبان چنین فکری سیستم اقتصادی کمونیزم را نمیخواهند . زیرا آن سیستم از زور و دیکتاتوری جدا وقابل تفکیك نیست . بلکه منظور ایشان تنها اجراء عدالت اجتماعی واقتصادی است والبته این امر بدون پیروی از نظام کمونیزم میسر وممکن است . همانطور که در کشور های شمال اروپا مجری و متبع است و البته این نظام بهترین وسیلهٔ اجراء فلسفهٔ اسلامی درعصر حاضر است ، زیرا هم از عیوب نظام اقتصادی کمونیزم پیراسته است وهم نقائص ومضرات نظام اقتصادی سرمایه داری در آن وجود ندارد ، بلکه یك نظام عادلانه‌ای است که با رعایت حفظ حریت ، میان افراد تعاون و همکاری عادلانه‌ای بوجود میآورد .

۳ ـ سومین مرحلهٔ تصادم عملی میان فلسفهٔ اقتصادی اسلام و کمونیزم مسئلهٔ وضع سیاسی ما است ، زیرا هر گاه خواسته باشیم از نظام کمونیزم پیروی کنیم ناچار باید یکی از دو راه را اختیار کنیم : یا آنکه استقلال سیاسی خودرا محفوظ بداریم و تابع اشارات و اوامر مسکو نباشیم و یا آنکه استقلال خود را ازدست بدهیم وسراپا مطیع و منقاد دستورهای مسکو باشیم .

اما در صورت اول پیدا است که روسیه از مـا راضی نخواهـد بود ، زیرا خوانندگان محترم ، ماجرای مارشال تیتو وسرگذشت کشور یوگوسلاوی را بیاددارند و میدانند که سیستم کمونیزم با کمال دقت در این کشور اجراء میشود ولی باوجود

داشته‌است .

۲ _ دومین مورد از موارد اختلاف عملی میان اسلام و کمونیزم اینست که نظام اقتصادی کمونیزم بر پایهٔ دیکتاتوری کامل استوار است . زیرا تنها دولتست که حق دارد کار هریك ازافراد را تعیین کند و بنا بمیل وارادهٔ خود ، کارها را میـان کارگران توزیـع نماید ، اعم از اینکه شخص کارگر با نوع کار و محل کار خود موافق باشد یا نباشد. واین منظوروقتی تأمین خواهد شد که دولت برهمگی کارهاواندیشه‌ها و گفتار ها و اجتماعات و رهبریها مشرف و ناظر باشد زیرا هر گاه مردم دریکی از این موارد آزادی داشته باشند ، مسلماً این آزادی در اختیار نوع کار ومحل کار ایشان نیز نفوذ خواهد کرد و دولت کمونیست با اینگونه آزادی مخالفست . و در اینجا این نکته محتاج بتذکر است که میان دیکتاتوری حاکم و دیکتاتوری دولت تفاوت بسیار است ، زیرا در صورت اول ممکنست حاکم شخصاً عنصری پاك‌دل‌وخیر خواه باشد و در شئون وامور مملکت و ملت با ارباب خبرت و بصیرت تبادل فکرو نظر کند ، ولی این امور مربوط بدیکتاتوری دولت نیست ومعنای این دیکتاتوری اشراف مسلح دولت بر ادارهٔ کلیّهٔ امور اقتصادی است . واین همان دیکتاتوری‌است که نظام کمونیزم صریحاً بآن اعتراف میکند وحکومت‌خودرا بهمین‌اعتبار «دیکتاتوری پرولیتاریا » مینامد .

ممکنست بعضی در اینمورد تحت تأثیر احساسات واقع شونـد و بگویند در صورتیکه این دیکتاتوری بنفع اجتماع کار کند و در توزیع کار و مزد عـدالت را منظور دارد ، ضرر این نظام چیست و عیب آن کدام است ؟

ولی باید متوجه بود که این تصور فقط در عالم خیال درست و منطبق است زیرا طبع بشر از تحمل بار دیکتاتوری تحاشی و امتنـاع دارد و در صورتیکه هیچ وسیله برای مبارزه با آن نداشته باشد باز بوسیلهٔ نکتـه و شوخی و درست کردن کاریکاتور و امثال اینها ریشخند و استهزاء وتنفر وانزجار خود را از آن رژیم ابراز

با توجه باین حقیقت چگونه برای ما مردم مسلمان شایسته و روا است که قوانین و اصولی را که بشریت پس از هر تجربه و آزمایش بطرف آن متوجه میشود، زیر پا گذاریم و اطاق زندگی خودرا بقطاری عنان گسیخته وازخط بیرون شده اتصال دهیم ؟!

بدیهی است که هیچ فرد عاقل واستقلال طلبی بچنین شکست و ذلت و پستی وسرافکندگی تن در نخواهد داد!

این منازعات و مشاجرات ممتدی میان آن دو کشور جریان یافته . زیرا کشور یوگوسلاوی حاضر نشده که حیثیت و استقلال خود را فدای تمایلات کاخ نشینان کرملین سازد .

و اما صورت دوم - یعنی فانی شدن در کیان روسیه - پیداست که باروح مسلمانی ما سازگار نیست ، زیرا این شرط اساسی واصلی مسلمانیست که ملت مسلمان میباید استقلال و امتیاز خود را جاودانه محفوظ بدارد و در هیچ کشور و سیاستی فانی و مضمحل نشود ، و بداند که شأن و کیان ملت اسلام ساخته و پرداختهٔ وحی الهی ودر پرتو هدایت و رعایت خداوندی است و این شأن وحیثیت در کلیه مراحل اقتصادی واجتماعی وفکری وروحی ممتازاست وشایسته نیست که علامات وامتیازات آن در هیچ فلسفه و نظامی محو ونابدید گردد و مسلمین در پیشگاه خدا مسئولیت دارند که این ودیعهٔ الهی را حفظ کنند و در این مبارزهٔ شدید مسلکی ومذهبی که اکنون میان دو جبههٔ شرق و غرب جریان دارد ، اصول و مبادی عالی و ممتاز اسلام را بهر دو جبهه عرضه بدارند وایشان را از دو طرف افراط و تفریط بنقطهٔ اعتدال و مرکز حق راهبر شوند تا بوظیفهٔ مقدس و مأموریت الهی خود عمل کرده باشند.

☆ ☆ ☆

گذشته از آنچه گفته شد این نکته را نیز باید درنظر داشت که مرام و مسلك کمونیزم هنوز از حال میعان و مرحلهٔ آزمایش بیرون نیامده و شکل ثابت ومسلمی بخود نگرفته است ، زیرا این مسلك در آغاز کار مدعی بود که کلیهٔ اقسام مالکیت را الغاء خواهد کرد و مزد کلیهٔ افراد وطبقات کارگران رایکسان خواهد پرداخت، ولی طولی نکشید که بر اثر فشار امر واقع ، قسمتی از مالکیت فردی را بناچار روا داشت وقانونی شمرد و پس از آن در مزد کارگران از نظر تفاوت کیفیت و کمیت کار ایشان تفاوت قائل شد و بااین ترتیب دو اصل اساسی ازاصول فلسفهٔ کارل مارکس را زیر پا گذاشت و بمقدارد و قدم خود را بواقع و حقیقت اسلام نزدیك ساخت ! و

با وجود این ، حیات وقدرت خود را حفظ کرده است .

امّا از نظر جغرافیائی کافی است یك نقشهٔ عالم را در برابر خود باز کنیم ،تا بچشم خود بنگریم که اسلام از سواحل آتلانتیك تا کرانه‌های پاسیفیك‌را فرا گرفته ومطالعهٔ این قسمت از نقشهٔ عالم مارا بیاد این شعر از دیوان ابو تمام میاندازد که در اواخر قرن دوم هجری گفته است :

الصین منظوم باندلس الی جدران رومیة فملك ذمار

یعنی حکومت اسلام از سمت‌شرق تا چین و از طرف مغرب تا اندلس و از شمال تاروم و از جنوب تا بلادیمن وجنوب بحر احمررا بهم پیوسته است !

امّا از نظر اقتصادی جای تردید نیست که این سر زمینهای پهناور که تحت قدرت ودر حوزهٔ ملکیّت اقوام وامم اسلامی است از نظر موادّ خام وموارد طبیعی وانتاج واستخراج محصولات ومعادن ، میتواند بآسانی یك‌واحداقتصادی کامل‌بوجود آورد که از سایر کشور های جهان بی نیاز باشد ودرصورتیکه کم بودی هم از این جهت داشته باشد میتواند بوسیلهٔ معاملات پایا پای ، آن کمبود را بآسانی جبران کند ، بطوری که کفهٔ اقتصاد بین‌المللی بنفع او بچربد .

اینموضوع ، یك بحث شعری نیست که تار وپود آن بدست خیال رشته وباسر انگشت و هم و پندار بافته شده باشد ، بلکه یك‌حقیقت‌بارزی است که درمدت‌جنك جهانی‌دوم ثابت ومدلّل‌شده است. زیرادرسالهای جنك‌باآنکه کالاهای‌خارجی‌بندرت میتوانست‌دربازارهای خاور میانه بمعرض عرضه درآید باوجود این، سکنهٔ‌این‌مناطق توانستندضروریات زندگی‌خود را باحاصل‌دسترنج‌خود تأمین‌کنند. وباتوجه‌باین سند مهمّ تاریخی مسلم است که هر گاه قسمتهای مسلمان نشین خاور دورنیز باین‌قسمت ضمیمه‌شود ، دیگرمردم این‌کشورها هیچگونه کم‌بودی نخواهند داشت‌وعالم‌اسلامی وحدت کامل ونیرومند اقتصادی خود را مدلل خواهد ساخت .

آنچه تاکنون‌بیان شد راجع‌بوجود تاریخی ووجود جغرافیائی‌ووجوداقتصادی عالم اسلامی بود ، ولی باید‌در نظر داشت که عالم اسلامی علاوه بر اینهایك حقیقت

عالم اسلام

با توجه بمطالبی که در چند فصل گذشته بیان شد بیک نتیجهٔ قطعی میرسیم و آن نتیجه اینست که راه منحصر بفرد برای جلو گیری از زوال و انقراض بشریت تشیید وحدت اسلامی و تقویت عالم اسلام است و بس!

در اینجا لازمست یاد آور شویم که کسانیکه امروز در بارهٔ عالم اسلام سخن میگویند و معتقدند که این مجموعهٔ بزرك از جوامع بشری در دنیای کنونی نقشی مؤثر ایفا میکند و موقعیّت مستقلی دارد، منظورشان بحث و گفتگو در بارهٔ یك مسئلهٔ تاریخی و یکموضوع متعلق بادوار گذشته و زمانهای در نوشته نیست و همچنین مقصود ایشان گفتگو از یك آرمان و آرزوئی نیست که دیدهٔ خیال آنرا در نهاد آیندهٔ بعیدی جستجو کند، بلکه بحث و گفتگوی ایشان راجع بیك حقیقت مسلم و امر واقعی است که مظاهر و آثار و قدرت و نفوذ آن در همه جا محسوس وملموس است و هیچگونه سفسطه و مغاطه‌ای قادر بر انکار و نادیده انگاشتن آن نیست.

عالم اسلامی امروز یك حقیقت بارز و یك امر واقع و نیرومندی است که آثار نافذ وفعّال آن مانند نور آفتاب در صحنه های تاریخ و جغرافیا و اقتصاد و فکر و فرهنك جهان آشکار وعیان است.

امّا از نظر تاریخ جای تردید نیست که عالم اسلام یکی از سنگین ترین سنگهای وزنهٔ ترازوی تاریخ است که در تحوّلات سیاسی وفرهنگی بشر اثری مهم وغیرقابل انکار داشته است و این اثر از اوائل قرن هفتم تا آغاز قرن نوزدهم میلادی - یعنی در حدود هزار و دویست سال- استمرار داشته است و اکنون نیز با تحمل محنتها و شدائد و مصائب طاقت فرسا و بـا آنکه عوامل فساد و تفرّق باشدت هرچه تمامتر بر آن هجوم آورده

ووجود اعتقادی وفرهنگی دارد که از سرچشمهٔ فیاض قرآن کریم مایه گرفته است.
و حتی با وجود آنکه نظامات وقوانین بیگانه بر این نظام مقدس حمله هاوهجومها برده و با وجود آنکه این حمله ها و هجومهای مستمر تا اندازهٔ زیادی مسلمانان را از قوانین وتعالیم اسلام دور و بیگانه ساخته، با وجود این هنوز این رشتهٔ محکم باقی و نیرومنداست

این روابط محکم و متین ومقومات تاریخی و جغرافیائی واقتصادی و اعتقادی که بطور اجمال در بارهٔ آن سخن گفتیم روابط ومناسباتی هستند که مجموع آنها در هیچکدام از جوامع بشری وجود ندارد، و از مواهبی است کـه خدایتعالی از برکت وجود پیغمبر محمود و محبوب ما حضرت محمدبن عبدالله صلی الله علیه وآله وسلم بمامسلمانان جهان ارزانی داشته است و پیوند های فطری و طبیعی محکمی است که د ت خدا آنرا بر شاخسار حیات اجتماعی ما استوار ساخته‌است ومانند روابط ساختگی بشری سست و پذیرای گسیختگی نیست وبنا بمصلحتهای آنی و برای جلب و تأمین منافع موقت مادی بوجود نیامده است وشکراین نعمتهای بزرك الهی که چندین قرن سعادت وصلاح جهان بشریت را تأمین کرده آنست که ما نیز آنها را از نظر دور نـداریم.
و اولاً چنانکه پسند خـاطر آن پیغمبر عزیز و عظیم است از آن مـواهب استفاده کنیم و ثانیا برای نجات جهان از شب دیجور ماده پرستی چراغ پر فروغ تعالیم اسلام را فرا راه بشریت داریم و گرفتاران گرداب سهمگین شهوات و مطامع و کفر وظلم را بوسیلهٔ تمسك بعروة الوثقی و حبل متین قرآن از مهلکهٔ عظیم کنونی برهانیم و ببهشت سعادت و آسایش و اخوت و صفا رهبری کنیم.

محالست سعدی که راه صفا
توان رفت جز در پی مصطفی